



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



احتجاج

متن و ترجمہ کتاب شریف

✦ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی ✦
✦ مترجم: میرزا حسن خانی ✦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج (ترجمه جعفری)

نویسنده:

طبرسی ، ابومنصور احمد بن علی (صاحب احتجاج)

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج (ترجمه جعفری) جلد ۱	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۹
سخن مترجم	۱۱
اشاره	۱۱
گفتار علماء پیرامون شخصیت مؤلف و ارزیابی کتاب	۱۴
اشتباه در انتساب کتاب	۱۶
معرفی نسخه هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده	۱۷
جلد اول	۱۸
مقدمه مؤلف	۱۹
آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه ای نیکو داده و از آنان طرفداری نموده	۲۳
احادیثی در فضیلت علمای شیعه	۲۴
قسمتی از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام	۳۶
اشاره	۳۶
نامه ابو جهل به رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه و پاسخ آن حضرت به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام	۸۶
احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان در جواز نسخ شراعی و غیر آن	۹۱
اشاره	۹۱
احتجاج رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با یهودیان مدینه	۱۱۶
پاسخ رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به سؤال مرد یهودی	۱۲۳
«احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منافقین» «در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»	۱۲۴
احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم بر تمام مردم- در ولایت علی بن ابی طالب و سایر فرزندان از امامان معصومین علیهم السلام-	۱۳۶
تعیین ائمه اطهار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و احتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان بر تمام مردم	۱۶۴
احادیث لوح فاطمه- سلام الله علیها-	۱۶۴
احادیثی قدسی در تعیین اسامی مبارک ائمه- اطهار علیهم السلام-	۱۶۸
تعیین اسامی مبارک ائمه اطهار- علیهم السلام- از طرف پیامبر- صلی الله علیه و آله-	۱۷۰
گوشه ای از حوادث پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از لجاجت و جدال در امر خلافت از هر دو گروه حق و باطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و تمام دسیسه ها	۱۷۳
احتجاج حضرت امیر علیه السلام با توشل به کتاب و سنت بر ابو بکر و عمر وقتی فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب نمودند	۲۳۲
نامه حضرت امیر علیه السلام به ابو بکر پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا علیها السلام از فدک	۲۳۸
احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در باره فدک و سخنان آن حضرت هنگام فوت در باره امامت	۲۴۴
احتجاج سلمان فارسی علیها السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در نکوهش امت در عهدشکنی از حضرت امیر علیه السلام	۲۶۹
احتجاج ابی بن کعب بر قوم مانند احتجاج سلمان	۲۷۲
احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در برابر اظهار انبساط ابو بکر از بیعت مردم	۲۷۹
«احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر بن خطاب در پاسخ به نامه ای که به او نگاشت	۲۹۲
احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر قوم پس از وفات عمر بن خطاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویت خود	۲۹۶
احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر گروه زیادی از مهاجر و انصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبوی	۳۱۸
اشاره	۳۱۸
سخن ابو ذر- رضی الله عنه- در جمع اوری قرآن	۳۴۵

- خطبه ابو ذر غفاری - رضی الله عنه - [خطبه ابو ذر غفاری - رضی الله عنه] ۳۴۶
- احتجاج امیر المؤمنین علیه التلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند ۳۵۵
- احتجاج امیر المؤمنین علیه التلام بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آن حضرت نمودند و اینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند ۳۵۹
- اشاره ۳۵۹
- خطبه ای از آن حضرت در ذم طلحه و زبیر [خطبه ای از آن حضرت در ذم طلحه و زبیر] ۳۶۱
- اسخنان حضرت امیر - علیه السلام - در کارزار جمل [اسخنان حضرت امیر - علیه السلام - در کارزار جمل] ۳۶۲
- احتجاج ام سلمه رضی الله عنه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام ۳۷۲
- احتجاج امیر المؤمنین علیه التلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم ۳۷۹
- احتجاج آن حضرت با اصحاب خود پیرامون عهد و بیعت ایشان و تحریک مردم برای جنگ با اهل شام ۳۹۰
- کلامی احتجاج گونه از امیر المؤمنین علیه التلام در توبیخ اصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه ۳۹۶
- احتجاج امیر المؤمنین علیه التلام در پاسخ نامه ای به معاویه و دیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است ۴۰۵
- اشاره ۴۰۵
- نامه محمد بن ابی بکر به معاویه [نامه محمد بن ابی بکر به معاویه] ۴۱۶
- پاسخ معاویه به نامه محمد بن ابی بکر [پاسخ معاویه به نامه محمد بن ابی بکر] ۴۱۷
- احتجاج امیر المؤمنین علیه التلام بر خوار وقتی آن حضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند و آن حضرت با حجت ایشان را مجاب و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند ۴۲۰
- احتجاج امیر المؤمنین علیه التلام در اینکه چرا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید ولی در برابر ابوبکر و عمر سکوت فرمود ۴۲۹
- اشاره ۴۲۹
- خطبه شقیقۀ [خطبه شقیقۀ] ۴۳۴
- حدیث ام سلمه [حدیث ام سلمه] ۴۳۸
- حدیث طبر مشوی [حدیث طبر مشوی] ۴۴۵
- «احتجاج آن حضرت در باره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزوار» «مقام اولوهیت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیر شدن» «و زوال و از حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات و محاورات خود بیان فرموده است» ۴۵۰
- اشاره ۴۵۰
- ابیان آن حضرت - علیه السلام - در آفرینش مورچه [ابیان آن حضرت - علیه السلام - در آفرینش مورچه] ۴۶۰
- اسؤالات راهب رومی از حضرت امیر - علیه السلام - [اسؤالات راهب رومی از حضرت امیر - علیه السلام -] ۴۶۳
- ابیان آن حضرت علیه السلام در قضاء و قدر [ابیان آن حضرت علیه السلام در قضاء و قدر] ۴۶۸
- اسؤالات عالم یهودی از حضرت - امیر علیه السلام - [اسؤالات عالم یهودی از حضرت - امیر علیه السلام -] ۴۷۴
- «احتجاج حضرت امیر علیه التلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود» «پیرامون معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از فضائل آن حضرت» ۴۷۷
- احتجاج حضرت امیر علیه التلام بر یکی از یهودیان و غیر او در انواع علوم ۵۲۳
- اشاره ۵۲۳
- پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کواء [پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کواء] ۵۲۶
- احتجاج آن حضرت بر فردی که مدعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا و بر منجمان قائل به احکام ستاره ها، و بر کاهنان و ساحران ۵۳۳
- اشاره ۵۳۳
- ابیان آن حضرت - علیه السلام - در باره سعد و نحس ستارگان [ابیان آن حضرت - علیه السلام - در باره سعد و نحس ستارگان] ۵۴۳
- احتجاج آن حضرت علیه التلام بر زندقه ای که بر آیات متشابه نیازمند تأویل استدلال بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر ۵۴۷
- اشاره ۵۴۷
- خطبه آن حضرت - علیه السلام - پس از بیعت [خطبه آن حضرت - علیه السلام - پس از بیعت] ۵۹۶
- پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کواء [پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کواء] ۵۹۹
- احتجاج حضرت امیر علیه التلام بر قائلین بر رأی در احکام شرع و نکوهش اختلاف علما در فتوی و دخالت افراد ناهل در احکام میان مردم و بیان وجه اختلاف در دین و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۰۸
- بیانات آن حضرت - علیه السلام - در باب بدعتها و رأی و قیاس [بیانات آن حضرت - علیه السلام - در باب بدعتها و رأی و قیاس] ۶۰۸

احتجاج آن حضرت - عليه السلام - با رأس اليهود

۶۱۱

۶۱۲ [بیانات آن حضرت - عليه السلام - در باره روزگار فتنه]

۶۱۵ [بیانات آن حضرت - عليه السلام - در علت اختلاف حدیث]

۶۱۸ [بیان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در باره دجال]

۶۲۱ درباره مرکز

ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج (ترجمه جعفری) جلد 1

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، احمدبن علی، قرن 6ق.

عنوان قراردادی : الاحتجاج . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج (ترجمه جعفری) جلد 1 / تالیف ابومنصور احمدبن علی بن ابی طالب طبرسی؛ مترجم بهراد جعفری.

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1381.

مشخصات ظاهری : 2 ج.: نمونه.

شابک : دوره : 8-292-440-964-978 ؛ دوره (چاپ ششم) 0-292-440-964-978 ؛ 10000 ریال: ج. 1 : 1-290-440-964-978 ؛
ج. 1 (چاپ ششم) 6-290-440-964-978 ؛ 10000 ریال: ج. 2 : X-291-440-964-978 ؛ ج. 2 (چاپ ششم) 964-978-
3-291-440

یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : ج. 1 (چاپ دوم: 1385).

یادداشت : ج. 2 (چاپ دوم: 1387).

یادداشت : ج. 1 (چاپ سوم: 1387).

یادداشت : ج. 1-2 (چاپ ششم: 1401) (فیفا).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

اسلام -- ردیه ها

شناسه افزوده : جعفری، بهراد، 1345 - ، مترجم

رده بندی کنگره : 4/BP228/ط2الف3041 1381

رده بندی دیویی : 297/479

شماره کتابشناسی ملی : م 40688-81

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

سخن مترجم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابی که در اختیار خواننده گرامی قرار دارد متنی تصحیح شده و ترجمه ای ساده و روان از کتاب شریف «الاحتجاج علی أهل اللجاج» تألیف دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی - أعلى الله مقامه الشریف - از علمای قرن ششم است.

این مرد بزرگوار از جمله مفاخر علما و دانشمندان امامیه بوده و شخصیت او از کتاب پر بار و ذی قیمتش نیک هویدا است، کتابی که حاوی بخشهای گوناگون از احتجاجات چهارده معصوم، از رسول گرامی اسلام تا وجود مبارک حضرت صاحب العصر و الزمان - صلوات الله عليهم أجمعین - می باشد.

روش مؤلف قدس سره در کتاب بدین صورت است که ضمن ایراد عقاید حقه از لسان معصومین عليهم السلام شیوه بحث با مخالفین چه از أهل لجاج و چه دیگران را گوشزد می کند، و بطور کلی مجموعه کتاب روش صحیح احتجاج و بحث را تعلیم می کند، و مرحوم مؤلف در مقدمه کتاب استناد به آیه کریمه اذعُ إلى سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي أحسن نموده و روش نیکوی مجادله را گوشزد می کند.

در این باب مرحوم علامه شعرانی در زیرنویس تفسیر أبو الفتوح مطلبی را نگاشته اند که برای روشن شدن مطلب آن را عینا از همان جا نقل می کنم، ایشان فرماید: «حکما گویند: اقسام علم منطلق از جهت ماده پنج است: اول آنکه برهان و دلیل یقینی مطلبی را بر دیگری ثابت کنند. دوم آنکه بدلیل ظنی و مرغوب. سوم آنکه بمسلمات خصم وی را مجاب کنند بوجه نیکو. چهارم آنکه

مغالطه کنند و بسخنان باطل بر خصم فائق گردند، پنجم آنکه بشعر و تخییل حجت آورند. خداوند بسه وجه اول امر فرمود، چون مغالطه و شعر مناسب اثبات اصول و فروع دین نیست. اول فرمود: سوی پروردگار خویش خوان بعقل و دلیل و حکمت، و آن را حکما برهان گویند، دوم بدلیل ظنی و مرغوب و موعظه و پند، و آن را حکما خطابه گویند، و از این دو گذشته مجادله در سخن و اسکات مخالف را بوجه نیکو کن، و آن را حکما جدل گویند، و این از معجزات علمی قرآن است».

باری این کتاب شریف از ابتدای تألیف تاکنون گذشته از محتوا به جهت اینکه مؤلف آن استاد ابن شهر آشوب رحمه الله صاحب مناقب) شخصیت بزرگوار جهان تشیع بوده، پیوسته مورد توجه همگان قرار داشته است.

متن کتاب همچنان که در مقدمه مؤلف بزرگوار نیز مذکور است جهت جلوگیری از اطناب، عاری از سند حدیث و سلسله روایات و بطور کلی نقل سند می باشد، بجز احادیث منقول از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ولی متن آن منقول از مصادر بحار الأنوار می باشد.

باری در ترجمه این کتاب شریف از تمام امکانات کمال استفاده را بردم، امکاناتی همچون نسخه های متعدد، نفس مصادر، شرح علمای امامیه، و در آخر، از همه تعلیماتی که از محضر استاد معظّم علی اکبر غفّاری- ائده الله تعالی- آموخته بودم کمال بهره را بردم و همچنان که از ابتدا آرزوی من بود تمامی آنها را در ذیل احادیث نگاشتم، چه آنها که در محضر ایشان تعلیم دیده بودم و چه آنها که در ذیل کتب حدیثی نگاشته بودند.

در اعراب و ضبط لغات و مفاهیم متن عربی از نکاتی که در بیانات مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار یا مرآة العقول یا در کتب دیگر آمده بود غافل نشدم و همه را منظور داشتم.

در این ترجمه تا حدّ امکان در توضیح مطالب و روان و ساده و شیرین بودن عبارات و الفاظ کوشیده‌ام، و در این راه در مکانهای مختلف آن گونه که مقتضی بود هم کلمه به کلمه ترجمه نمودم و هم برای بیان مطلب و توضیح مقصود و روشن کردن حقیقت بطور کلی مطلب را شرح دادم، و در هر کجا نیازی به بیان و توضیح بود در میان پرانتز () یا در زیرنویس بعنوان شرح و توضیح نقل نمودم، تا اجمال و تعقیدی باقی نماند و تنها به ترجمه متن حدیث اکتفا نکردم، ضمناً مطالبی که مرحوم علامه شعرانی در اصول عقاید ذیل شرح مرحوم ملا صالح مازندرانی بر اصول و روضه کافی نگاشته بودند در حدّ امکان از آن بهره برده و مطالب را بصورت مترجم در زیرنویس آوردم، و ذکر این نکته قابل توجه است که در معدودی از موارد که مطالبی علمی بود و مربوط به دسته ای خاص، اجباراً آنها را به عربی در زیرنویس آوردم.

و در موارد مختلف اعمّ از اعراب و متن حدیث از فاضل گراندردر جناب آقای حسین استاد ولیّ - لله درّه - پرسش نمودم و ایشان نیز دریغ نداشتند، با این همه از تمام مطالعه کنندگان گرامی تقاضا دارد که اگر خطا یا لغزشی در ضبط کلمات یا در ترجمه دیدند بر ما منت گذاشته و آگاه فرمایند، چرا که امر خطیر بود و بضاعت من ناچیز.

در خاتمه خدا را از صمیم جان شکر می گویم که توفیق خدمت در این راه را به من ارزانی داشت، امید که حقّ این سپاس را بدرستی بجای آورم تا مشمول زیادتى که وعده الهی است گردم و خدمات بیشتری را به انجام برسانم. آمین یا ربّ العالمین.

بهراد جعفری 21 دی ماه 1381 ش 7 ذو القعدة 1423 ق

گفتار علماء پیرامون شخصیت مؤلف و ارزیابی کتاب

صاحب کتاب الذریعه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی رحمه الله در ذیل عنوان کتاب می نویسد: «الاحتجاج علی أهل اللجاج تألیف شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، استاد رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب السروی است که او در سنه 588 وفات یافته، پس مؤلف از دانشمندان قرن پنجم است که اوائل قرن ششم را نیز درک نموده است- تا آنجا که فرماید:- تمام مرسلات در کتاب از احادیث مستفیض مشهور اجماعی بر مخالف و موافق می باشد، و کتاب فوق الذکر از جمله کتب معتبره ای است که معتمد تمام علمای اعلام همچون علامه مجلسی رحمه الله و محدث حرّ عاملی رحمه الله و مانند آن دو بزرگوار می باشد».

در کتاب شریف امل الآمل در بخش ثانی آن می گوید: «أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی دانشمند فاضل و فقیه پرهیزگار و مؤلف کتاب احتجاج بر أهل لجاج، که کتاب خوب و کثیر الفوائدی می باشد، و مرحوم مؤلف روایت می کند از سید عالم و عابد أبو جعفر مهدی بن أبی حرب الحسینی المرعشی، و او

از شیخ بزرگوار أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد دوریستی (1)، و او از پدرش محمد بن أحمد دوریستی، و او از شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی، و برای مؤلف در نقل حدیث طرق دیگر، و هم تألیفات دیگری نیز هست).

و در مستدرک الوسائل می نویسد: «ابن شهر آشوب روایت می کند از شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبي طالب الطبرسی که از تألیفات او است:

کتاب احتجاج معروف، ضمناً شاگرد او ابن شهر آشوب در معالم العلماء می گوید: «شیخ و استاد من أحمد بن علی الطبرسی تألیف نموده است کتاب «کافی را در علم فقه» (کافی در فقه شیعه) و آن کتاب خوبی است و همچنین «کتاب احتجاج» و «مفاخرة الطالبیه» و «تاریخ الأئمة علیهم السلام» و فضائل الزّهراء علیها السلام و «کتاب الصلاة»».

یکی دیگر از تألیفات او «تاج الموالید» است که آن را تنها صاحب اعیان الشّیعه نقل کرده و گفته است: «از او سیّد نسابه أحمد بن محمد بن المهنا بن علی بن المهنا العبیدلی معاصر علامه حلّی رحمه الله در کتاب خود «تذکرة النّسب» نقل می کند، ولی شیخ أحمد بن أبي ظیة البحرانی در کتاب خود «عقد اللآل فی مناقب النّبی و الآل» آن را منسوب به امین الإسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی صاحب تفسیر می کند، و این اشتباه یا از عبیدلی سرزده است یا از بحرانی، و اینکه این خطا از عبیدلی که معاصر با مؤلف می باشد بسیار بعید و دور است.

و صاحب روضات الجنّات می نویسد: «شیخ فاضل و محدّث مبرور أبو منصور أحمد بن علی بن أبي طالب الطبرسی از بزرگان و اجلاء علمای متقدّمین شیعه است، و او از اهل ساریه مازندران است، چنان که شاگرد او ابن شهر آشوب به همان بلد منسوب می باشد»،

و در ادامه در مورد کتاب احتجاج گوید: «کتاب احتجاج در میان طائفه شیعه مشهور و معروف و معتبر است، و مؤلف محترم آنچه را که از احتجاجات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه علیهم السلام جمع آوری نموده را در این مجموعه شریفه ضبط کرده است.»

و سید بزرگوار ابن طاوس (متوفی سنه 644 هـ) در فصل 56 کتاب کشف المحجّه مطالعه آن را به پسرش توصیه نموده و می گوید: «و کتاب الاحتجاج لأبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي».

اشتباه در انتساب کتاب

اشتباه در انتساب کتاب

صاحب کتاب «لؤلؤة البحرين» می نویسد: «برخی از متأخرین أصحاب ما در نسبت دادن کتاب احتجاج به أبو علی طبرسی رحمه الله مؤلف تفسیر مجمع البیان اشتباه نموده اند، و از جمله ایشان: محدث أمين استرآبادی، و پیش از او صاحب رساله مشایخ الشیعه، و پیش از او دانشمند متقدم محمد بن أبي جمهور أحسائی در کتاب غوالي اللئالی است». و از جمله اشخاصی که در این باره اشتباه و غفلت نموده اند: دانشمند معظّم قاضی نور الله شهید در مجالس المؤمنین است، در این کتاب (مجلس پنجم در ذیل حالات أبو حمزه ثمالی) می نویسد: «و شیخ أبو علی طبرسی در کتاب احتجاج از أبو حمزه نقل نموده که او گفت- تا آخر.

ص: 8

معرفی نسخه هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده

معرفی نسخه هایی که در تصحیح کتاب از آنها استفاده شده

1- نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه السلام، خط نسخ 22 سطری، سال تحریر 884 هجری قمری، عدد اوراق 216، واقف آن شخصی به نام ملا علی طول 25، عرض 18 سانتیمتر، که با تلاش برادر عزیز و گرامی جناب آقای عبد الله غفرانی بدست این حقیر رسید، خداوند توفیقش را افزون فرماید.

2- نسخه خطی کتابخانه مرحوم ملک، به شماره 2164، مربوط به سنه 1069.

3- نسخه ای به خط کرمعلی بن محمد باقر کرمانی پاریزی سیرجانی مشهدی، به خط نسخ، مربوط به سنه 1318 ق، دارای حواشی به خط نستعلیق است که متعلق به کتابخانه مرحوم ملک می باشد.

4- نسخه خطی مربوط به کتابخانه ملک، به خط نسخ به قلم محمد بن محمد علی خاوری، مربوط به سنه 1069 قمری می باشد.

ص: 9

(1) بنام خداوند بخشاینده مهربان

حمد و ستایش خداوندی را سزااست که از صفات موجودات برتر، و از وصف شارحان منزّه، و از مراتب مخلوق (ناتوانی، نیاز، محدودیت) و هر آنچه در خور یکتایی او نیست بدور است، به موجب خدائیش زوال و فنا ندارد، آن هیبتی که سراسر هستی را وادار نموده تا بر نعمتهای بی پایان، و پیوستگی حسن تدبیر، و تناوب احسان و نعمات او را شکر و سپاس کنند. همان نعماتی که از شمار خارجند و آگاهی از آنها محال است.

و شهادت می دهم که هیچ معبودی نیست جز الله، یکتا است و بی انباز. آن شهادتی که ترازوی اهل معرفت در روز جزا بدان سنگین، و رویشان سفید گردد. و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده برگزیده و فرستاده منتخب، و خاتم رسولان و انبیاء، و آقا و سیّد همه خلایق و انتخاب شدگان و اصفیاء است. و نیز گواهی می دهم که وصیّ او علیّ ابن ابی طالب بهترین وصیّ و امامی است که به رهبری و ولایت سفارش و وصیت گردیده. و اینکه عترت پاکیزه او - که بهترین خاندانند - سرپرستان هدایتگر؛ همان دوازده پیشوای راهنمایند. آنان امین خداوند در زمین و حجّتهای او بر بندگانند.

توسط ایشان نعمت را بر ما تمام کرده و کلمه و سخنش را بر ما چیره ساخته است. آنان را برای ما برگزیده تا لطف و حکمتش را بر همه نمایان، و بیرقهای عدل و رحمتش را آشکار و روشن سازد. پس توسط ایشان علت و دلیل بندگان دور شد، و باطل هر متکبر سرکشی رو به نابودی گرائید. آری خداوند برای حفظ دستورات دین، مصلحت-اندیشی، و دغدغه ای که برای گناهکاران داشت، امامان را مقام عصمت بخشید تا مانع ظلم و دشمنی و جور و یورش شده، و آمادگی لازم در برابر متکبران و دشمنان را داشته، مانع تبلیغ داعیان شیطان شوند.

(1) و خداوند بندگان را بیهوده و بی حجت نگماشته، و همیشه در میان آنان حجتی است ظاهر و مشهور، یا غایب و پنهان، تا مردم را بر خدا هیچ بهانه ای نباشد، و راه راست دینش مشکوک و ملتبس نگردد. و انتخاب خود را به آنان وام گذاشت، زیرا می دانست که از اسرار او بی خبرند، و خداوند بدور از هر فعل ناروایی همچون تکلیف بندگان بدان چه راهنمایی نشده اند می باشد، و خود را در انتخاب و گزینش از شریک منزّه ساخته، در آنجا که فرماید: «و پروردگار تو آنچه خواهد می آفریند و برمی گزیند [اما] آنان را [توان] برگزیدن نیست. پاک و منزّه است خدای، و از آنچه انباز می گیرند برتر است- قصص: 68».

باری آنچه مرا به تألیف این کتاب واداشت، عدول و فروگزاری گروهی از اصحاب از بحث و گفتگو و جدال به حق بود، با این استدلال که «پیامبر و ائمه (علیهم السّلام) هرگز بحث و جدل نکرده، و آن را بکار نبستند، و شیعیان نیز در آن مجاز نبوده بلکه ایشان را از آن نهی کرده و عیب داشته و انتقاد نموده اند». در نتیجه به تألیف کتابی پرداختم که حاوی خلاصه ای از گفتگوهای ایشان (علیهم السّلام) در فروع و اصول با مخالفان و اهل فضل باشد، که در آن با شیوه ای نیکو و درست در کلام مجادله شده، و به پایان برده اند. و فقط ممنوعیت ایشان مشمول ضعفها و مساکنینی می شود که گفتارشان در بیان دین قاصر است، نه افراد مبرز و برتر در بحث و فاتحان میادین احتجاج با اهل لجاج. زیرا این افراد از طرف آن بزرگواران (علیهم السّلام) مأمورند که در برابر دشمنان مقاومت نموده و بحث کنند. پس بدین سبب مقام و منزلتشان برتری یافته و درجات و اعتبارشان رفیع گشته و فضائلشان انشمار یافت.

(1) باری من مقدمه را با فصلی آغاز نمودم که شامل تعدادی از آیات قرآن است که انبیاء مامور به احتجاج با بدخواهان شده اند. و نیز کتاب مشتمل بر شماری اخبار در فضیلت مدافعان از دین قویم خدا و راه مستقیم او با دلایل پیروزمندانه و براهین خیره کننده است.

سپس به قسمتی از مجادلات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام پرداختم، و گاهی بین کلام آن بزرگواران، به اقتضای حال، گفتار تنی چند از شیعیان به میان آمد.

(1) و اسناد بسیاری از اخبار را بدلائلی چون اجماع، عقل، و تواتر در کتب فریقین نیاوردم. بجز احادیث امام حسن عسکری علیه السلام که در حدّ تواتر باقی احادیث نبود، هر چند از نظر محتوی مانند آنها است. و اسناد آن را فقط در اولین جزء آن آوردم، چون اسناد باقی احادیث وارده از آن امام همان اسناد اولی بود که از تفسیر آن جناب نقل نمودم.

و خداست که باید از او بر آنچه قصد نموده ام یاری خواست، و او ما را کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است.

ص: 4

آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه ای نیکو داده و از آنان طرفداری نموده

آیاتی از قرآن که دستور به بحث و مجادله به شیوه ای نیکو داده و از آنان طرفداری نموده

(1) خداوند تبارک و تعالی در قرآن خطاب به پیامبر خود فرموده: «و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن - نحل: 125».

و نیز فرموده: «و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید - عنکبوت: 46».

و نیز فرموده: «آیا ننگریستی به آن کس که با ابراهیم در باره هستی پروردگارش گفت و گو و ستیزه می کرد - بقره: 258».

و همچنین در داستان ابراهیم - وقتی بر پرستندگان ستاره زهره و ماه و خورشید احتجاج به زوال و انتقال و طلوع و افول آنها نمود که اینها نشان از حدویشان دارد و اینکه آنها را موجب و آفریننده ای است - فرموده: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می نمودیم [تا گمراهی قوم خود و یگانگی پروردگار را دریابد] و تا از اهل یقین باشد - انعام: 75»، تا آنجا که فرموده: «و اینها حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم - انعام: 83». و آیات دیگری که در آن امر به گفت و گو و احتجاج فرموده، که بخواست خداوند متعال شرح هر کدام از آنها در جای خود خواهد آمد.

ص: 5

(1) 1- از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ما در تبلیغ دین خدا به زبان هفتاد پیامبر مجادله کننده ایم.

و اما خبرهایی که در فضل دانشمندان آمده از شمار خارج است، ولی ما متذکر قسمتی از آنها می شویم.

(2) 2- و از این موارد روایتی است که شیخ بزرگوار صدوق رحمه الله به اسناد مذکور در متن از امام حسن عسکری علیه السلام از پدران گرامش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرموده:

«ناگوارتر از یتیمی فرد بی مادر و پدر، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده، و توان وصول به او را ندارد، و پاسخ مسائل مورد نیازش را نمی داند، پس بدانید که شیعه ما دانای به علوم ماست، و افرادی که- به دلیل عدم دیدار- از علم ما بی خبر مانده اند همچون یتیمی در کنف حمایت ایشانند. بدانید جایگاه کسی که هدایت و ارشاد نموده و دستورات و شرائع ما را تعلیم می کند همراه ما در گروه انبیاء در اعلیٰ علین خواهد بود.

(1) 3- به سند مذکور در متن از أمير المؤمنين عليه السلام نقل است که فرموده: هر که پیرو و شیعه ما بوده و عالم به دستورات ما باشد، و پیروان ضعیف و ناتوان ما را از تاریکی جهل و نادانی به نور علم و دانشی که به او عطا نموده ایم خارج سازد، روز قیامت تاجی از نور بر سر دارد و تمامی اهل آن ساحت را روشن سازد، و نیز جامه ای دارد که تمام دنیا با ذره ای از رشته و نخ آن برابری نمی کند. سپس نداکننده ای فریاد برآورد: ای بندگان خدا این فرد دانشمند، یکی از شاگردان علمای آل محمد است!!

و بدانید افرادی که در این سرا با توسل به نور دانش او از حیرت جهل و نادانی برون رفته اند در آن سرا نیز به کمک نور او از تمام عرصه ها به بهشت های دور رهنمون شوند. پس به هر که در دنیا خیری آموخته، و قفل جهل و نادانی از قلبش گشوده، یا شبهه ای را برایش روشن و آشکار ساخته، همه و همه را از آن عرصه ها خارج می سازد.

(2) 4- به سند مذکور در متن از امام حسن علیه السلام نقل است که فرموده: فضیلت کسی که یتیمی از آل محمد را- که از والیانش دور افتاده و گرفتار حیرت جهل شده- کفالت و سرپرستی کرده و از تاریکی جهل بیرون سازد و مشتبهات او را برطرف نماید، همچون فضیلت خورشید بر «سها»- کم سوترین ستاره- است.

(1) 5- به سند مذکور در متن از امام حسین علیه السلام نقل است که فرموده: هر کس کفالت یتیمی از ما- که رنج غیبت، ارتباطش را از ما بریده- را بر عهده گیرد و با علوم ما او را همراهی و کمک کند تا ارشاد و هدایت شود، خداوند عزّ و جلّ به او فرماید: «ای بنده کریم من! که به برادرت یاری نمودی، من به کرم از تو سزاوارترم، ای فرشتگانم برای او در بهشتها به تعداد هر حرفی که تعلیم داده هزار هزار قصر قرار دهید. و در خور آن قصرها نیز از سایر نعمتها بدان بیافزاید.

(2) 6- به سند مذکور در متن از امام باقر علیه السلام نقل است که فرموده: عالم همچون شمع- بدستی است که به مردم روشنی می بخشد. و مشمول دعای خیرشان گردد. فرد عالم دارای شمع علم و حکمتی است که تاریکی جهل و حیرت را نابود می سازد، پس هر که بکمک آن روشنی، از جهل رهیده و از اسارت آن خلاصی یابد، به حساب فرد عالم از آزادشدگان آتش است، و خداوند به تلافی آن به تعداد هر تار موی کسی که آزاد نموده، بیشتر و بهتر از صدقه صد هزار قنطار کسی که در غیر راه خدا خرج نموده به او دهد، بلکه این صدقه برای صاحبش موجب وبال و گرفتاری است، ولی خداوند به او چیزی عطا فرماید که از پاداش صد هزار رکعت نماز در مقابل کعبه برتر و بهتر باشد.

ص: 8

(1) 7- به سند مذکور در متن از امام صادق علیه السلام نقل است که فرموده: علمای شیعه ما همچون مرزداران، مانع یورش شیاطین به شیعیان ناتوان شده، و جلوی غلبه ناصبان شیطان صفت را می گیرند. پس بدانید هر که این گونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهادکننده با روم و ترك و خزر، هزاران بار بیشتر است، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می کند و این از جسم آنان.

(2) 8- و به اسنادی که گذشت از امام کاظم علیه السلام نقل است که فرموده: فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتم ما- که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی دارد- برآید، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد، [تحمل این يك فقیه] بر ابلیس سخت تر از هزار عابد است. زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می باشد، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است.

(3) 9- و به اسنادی که گذشت از امام رضا علیه السلام نقل است که فرموده: روز قیامت به عابد گویند: «آفرین! چه آدم خوبی! خودت را نجات دادی و هیچ کاری به دیگران نداشتی».

پس داخل بهشت شو. آگاه باشید که فقیه کسی است که خیرش را به همه

مردم می رسانند، و از دست دشمنانشان می رهاند. و برای آنان نعمتهای بهشت خدایی را تمام و کمال دریافت می کند، و رضوان الهی را برایشان بدست می آورد. و به فقیه گفته شود:

ای سرپرست ایتم آل محمّد، دوستدار ضعیفای شیعه و موالی آنان، بایست تا شفاعتت را مشمول هر که از تو تحصیل کرده و دانشی آموخته، نمایی، پس می ایستد و گروه گروه؛ تا ده گروه صد هزار نفری را وارد بهشت می کند، و ایشان همان افراد علم آموخته و شاگرد او تا روز قیامتند، حال تفاوت میان دو جایگاه [عابد و فقیه] را بنگرید!.

(1) 10- و به اسنادی که گذشت از امام جواد علیه السّلام نقل است که فرموده: بدرستی هر که سرپرستی یتیمان آل محمّد- همانها که از امامشان دور افتاده و در حیرت جهل غوطه ور و در دستان دشمنان ناصبی ما اسیرند- را بر عهده گیرد و ایشان را نجات داده و از سرگردانی برهاند، و شیاطین را با دفع و سوسه هایشان مغلوب سازد، و بر ناصبیان [دشمنان اهل بیت علیهم السّلام] توسط حجّتهای پروردگار و دلایل امامانشان چیره شود، مقام و منزلتش نزد خداوند به بهترین وجهی بر شخص عابد برتری و فضیلت یابد، فضیلتی بمراتب بالاتر از فضل آسمان بر زمین و عرش و کرسی و پرده های آسمان، و برتری این جماعت بر گروه عابدان همچون فضیلتی است که ماه شب بدر بر کم سوترین ستاره آسمان دارد.

(1) 11- و به اسنادی که گذشت از امام هادی علیه السلام نقل است که فرمود: اگر در پس غیبت امام قائم علیه السلام علمائی نبودند که داعی بسوی او بوده و اشاره به او کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند، و بندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتدّ می شدند. لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می کنند، همچون ناخدای کشتی که سگان آن را در دست دارد. این گروه همان شخصیت‌های برتر و افضل در نزد خداوند با عزّت و جلال می باشند.

(2) 12- و به اسنادی که گذشت از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: روز قیامت علمای شیعه ما عهده دار محبّین و اهل ولایت ناتوان ما می باشند، و در حالی پا در آن ساحت گذارند که نور از تاج سرشان می تابد، و بر سر هر کدام تاجی زیباست، و این انوار در تمام عرصه و سرای قیامت تا مسیر سیصد هزار سال پخش می شود، و پرتو نور آن تاجها، تمام صحنه قیامت را در بر می گیرد. و در آنجا تمام یتیمانی که کفالتشان را بر عهده داشته، و از تاریکی جهل رهایش ساخته، و از حیرت گمراهی خارجشان کرده، با پرتوی از آن نور مرتبط شده، و چنگ انداخته و بالا روند تا روبروی بالای بهشت رسند، آن وقت هر کدامشان را در منازل از پیش تعیین شده در کنار اساتید و معلّمینشان

فرو آورده، و به خدمت امامانی که بسوی آنان می خواندند حاضر نمایند. و پرتو نور این تاجها، دشمنان اهل بیت را کور و کر و لال نموده و به سوی آتش سوق دهد.

(1) 13- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: جمعی از دوستان آل محمد علیهم السلام [از نظر علمی] مسکین و فقیرند، همان گروهی که در برابر دشمنان ما ناتوان بوده، و مورد اعتراض و ملامت و طعن مخالفان واقع می شوند، بنا بر این یاری و مساعدت نمودن به این فقرا افضل و برتر از کمک کردن به فقرای معمولی بی مال و ثروت است. و هر که از این جماعت دستگیری نموده، و با سلاح علم و برهان در برابر دشمن نیرو بخشد، و فقر و عجز آنان را برطرف نموده و بر دشمن چیره گرداند، خداوند متعال نیز آنان را پیوسته در مقابل دشمنان- از شیاطین انس و جن- پیروز نموده، و عجز و ناتوانی را بر مخالفانشان مستولی فرماید.

(2) 14- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: هر کس بنده عاجز از علم و معرفتی را تقویت نموده و در برابر دشمن تجهیز و غالب نماید، خداوند نیز به وقت بازپرسی در قبر، این کلمات را به او تلقین

ص: 12

فرماید: اللّٰه پروردگار من، و محمّد پیغمبر او، و علی بن ابی طالب جانشین پیغمبر است، و کعبه، قبله من، و قرآن مایه سعادت و خوشبختی من است، و اهل ایمان برادران من هستند.

آنگاه از جانب خداوند خطاب می رسد که: سخن حق را اظهار کردی و اعتقاد صحیح را بیان نمودی، پس مقام و منازل رفیع بهشت را برایت واجب نمودم. در این حال قبر او تبدیل به یکی از باغهای خوش منظره بهشت می گردد.

(1) 15- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است که فرموده: روزی دوزن که با هم در مسأله ای مذهبی اختلاف داشتند بخدمت حضرت فاطمه علیها السّلام رسیده و نظرشان را اظهار نمودند، آنگاه آن حضرت علیها السّلام دلیل و برهان خود را مطابق عقیده آنکه اعتقادش صحیح و ادّعایش درست بود اقامه نمود، و پس از مشاهده سرور و خوشحالی زن مؤمنه بدو فرمود: خوشحالی فرشتگان به سبب ظهور و غلبه حق، بیش از شادی تو بوده، و حزن و اندوه شیطان و یارانش بیش از حزن و اندوه آن زنی است که در عقیده باطل خود مغلوب شده، و پروردگار به فرشتگان دستور می دهد به جهت این عمل برای فاطمه هزار هزار برابر آنچه تهیّه دیده بودم مهیا کنند. و این قانونی است همیشگی برای هر که موجبات پیروزی و غلبه بنده ام را [بر معاند و ناصب] فراهم کند.

(1) 16- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السّلام نقل است: امام حسن مجتبی علیه السّلام به کسی که هدیه ای برایش آورده بود فرمود: آیا مایلی در مقابل آن، بیست برابرش بتو بدهم، یا مطالبی به تو بیاموزم که بر فلان فرد ناصبی چیره شده و گروهی از مردم گمراه و ساده لوح را از تبلیغات شوم او نجات دهی؟ و اگر حسن انتخاب داشته و آن را که بهتر است برگزینی برایت هر دو را جمع می کنم. و گر نه در تشخیص بهتر خطا کنی، و در هر حال در انتخاب یکی از آن دو مخیر خواهی بود. آن مرد گفت: آیا اجر و ثواب من در غلبه بر دشمن حقّ، و نجات مردم از شرّ تبلیغات و سخنانش به اندازه ارزش بیست هزار درهم است؟ حضرت فرمود: نه، بلکه ارزش آن عمل برابر با هزار هزار قیمت همه دنیا است. گفت: پس چطور امر بی ارزش و پست تر را برگزینم، بلکه آن دیگر را انتخاب می کنم. امام علیه السّلام فرمود: در اختیاری که داشتی بهترین را برگزیدی. پس آن مطالب را به او آموخته و بیست هزار درهم نیز بدو عطا فرمود. باری آن مرد، پس از بازگشت به شهر خویش با آن فرد ناصبی مباحثه و جدال نموده و او را ساکت و مجاب کرد. خبر این پیروزی به امام علیه السّلام رسیده و در ملاقات بعدی به او فرمود: هیچ کس مانند تو در عمل و کسب سود نبرد، کاری کردی که موجب محبت خدا، و پیامبر، و جانشینان اطهار او، و

فرشتگان مقرب، و برادران مؤمن به تو شد، و بهره ای که تو بردی به اندازه تمام اهل ایمان و کفر، و بیش از مقدار هزار برابر دنیا بود. پس این نعمت بزرگ بر تو گوارا و خوش باد! (1) 17- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که: حضرت صادق علیه السلام فرموده: هر که تمام کوشش و تلاشش این باشد که شرّ مخالفین ما را از سر دوستان ناتوان ما کوتاه کند و ما را در شکست و کشف نقائص و نقاط ضعفشان یاری و حمایت نموده، و مقام پیامبر خدا و اهل بیت پاکش را تجلیل و تعظیم نماید، خداوند نیز به فرشتگان بهشت فرمان دهد که در ساختن قصرها و عمارات ویژه او همّت گماشته، و به عدد هر سخنی که با دشمنان خدا احتجاج می کند، جمعی از فرشتگان مقتدر و توانا در بنای قصرهای او کار و فعالیت کنند، و آنقدر برای او عمارت و قصر مهیا شود که مقدار آن را جز خداوند متعال نمی داند!

(2) 18- و به اسنادی که گذشت از امام عسکری علیه السلام نقل است که حضرت رضا علیه السلام فرموده: بهترین توشه ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای روز فقر و نیاز و ذلت خود ذخیره می کند، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما، و نجات ایشان از چنگال دشمنان خدا و رسول او است. [در این صورت] وقتی از قبر برخیزد صفوف فرشتگانی را مشاهده کند

که از محلّ قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف کشیده اند، و او را با بالهای خود بلند نموده و به عمارت مخصوصش در بهشت حمل کرده و به او می گویند: آفرین بر تو! خوش باد تو را، ای کسی که دشمنان خوبان را مقهور ساخته و از ائمه اطهار خود حمایت و طرفداری می نمودی!

(1) 19- و به اسناد گذشته نقل است: روزی گروهی از محبّین آل محمد صلی الله علیه و آله نزد امام حسن عسکری حاضر شده و گفتند: ای زاده رسول خدا، در همسایگی ما فردی از دشمنان اهل بیت زندگی می کند که پیوسته موجب آزار ما شده و در تفضیل خلفای ثلاثه بر امیر المؤمنین علیه السلام دلائلی ذکر می کند که ما در پاسخ آنها می مانیم.

امام علیه السلام فرمود: فردی را به سوی شما می فرستم تا او را مجاب کرده و دلائلش را باطل نماید. سپس یکی از شاگردانش را مأمور ساخت تا در مجلس بحث آنان با فرد مزبور حاضر شده و به گفتارشان گوش دهد، و هنگامی که از او تقاضای سخن نمودند تا حدّ امکان در بطلان سخن و پوچی اعتقاد آن فرد کوشیده و کاملاً مجابش کند.

او نیز از جای برخاسته و به همراه آنان در مجلس بحثشان حاضر گشته و بهمان شیوه امام علیه السلام وارد بحث شده و او را بسختی شکست داده و مجاب نمود.

از این پیروزی اصحاب و دوستان اهل بیت بقدری خوشحال شدند که جز خدا ندانند، و به همان اندازه مخالفین و معاندین محزون و شکسته گشتند. و وقتی نزد امام بازگشتند فرمود: اهل آسمان به جهت شکست و مغلوب شدن آن دشمن خدا بیش از شما مسرور شدند، و ابلیس و یاران مستکبرش چندین برابر مخالفین، محزون و مغموم گشتند، و فرشتگان آسمانها و عرش و کرسی برای این شخص غالب طلب رحمت و مغفرت نموده، و برای آن دشمن مخالف لعن و نفرین کردند، و خداوند همه را مستجاب فرمود.

ص: 17

قسمتی از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام

(1) 20- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بحثی به میان آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجادله و مباحثه در دین نهی نموده است. امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور مطلق از مجادله نهی فرموده است، بلکه از آن سخن و گفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این فرمایش خداوند را نشنیده اید که فرموده:

«و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید- عنکبوت: 46»، و باز فرموده: « [مردم را] با حکمت- گفتار درست و استوار- و پند نیکو به راه پروردگارت بخوان، و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن- نحل: 125»، و علما و دانشمندان مذهبی جدال احسن را از لوازم دین شمرده و گفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته اند. و خداوند همان را بر شیعیان ما حرام داشته است. و چطور ممکن است مطلق مجادله و بحث را ممنوع فرموده باشد؟ در حالی که خود فرموده: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد»، و در ادامه فرموده: «اینها آرزوهای آنان است، بگو: اگر راستگوئید برهان و دلیل روشن خویش بیاورید- بقره: 111»،

پس در این آیه شریفه مناط راستگویی و اثبات دعوی را آوردن برهان قرار داده است، و پر واضح است که برهان همان مجادله و احتجاج احسن می باشد. گفتند: ای زاده رسول خدا، از شما تقاضا می کنیم معنای مجادله احسن و غیر احسن را بیان فرمائید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مجادله غیر احسن مجادله ای است که به سبب آن حقی را انکار و به باطلی معترف شوی و از خوف آنکه مطلوب او ثابت شود حرف حق و صحیحش را رد کنید، و یا بخواهید سخن باطل را با جمله ای نادرست و باطل دیگری جواب دهید. و این گونه مجادله که موجب گرفتاری پیروان ناتوان ما و نیز اهل باطل است حرام و ممنوع می باشد. اما اهل باطل آن نقطه ضعف را هنگام بحث با افراد ناتوان از شما حجت و دلیلی بر پوچی او قرار می دهند. و افراد ناتوان شما از مشاهده این وضع دلگیر و محزون می شوند.

(1) و اما مجادله احسن همان گونه است که خداوند به پیامبرش در بحث با منکرین حشر آموخته که: «و برای ما مثلی زد- در زنده کردن مردگان- و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: کیست که استخوانها را در حالی که پوسیده و خاک شده زنده می کند- یس: 78»، و خداوند در رد آنان فرموده: «بگو- ای محمد- همان خدای که نخستین بار آفریدش

زنده اش می کند، و او به همه آفرینش - یا آفریدگان - داناست. همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد، پس آنگاه از آن آتش می افروزید - یس: 79-80».

بدین ترتیب خداوند از پیامبرش خواسته تا با مخالفین حشر و قیامت مجادله کند و به او فرموده: بگو: همان که نخستین بار آفریدش زنده اش می کند. آیا خداوند از برگردان آنکه در آغاز آفریدش پس از پوسیده شدن عاجز و ناتوان می شود؟! بلکه به نظر شما آغاز خلقت مشکل تر از برگردان آن است.

سپس فرمود: «همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد» یعنی وقتی خداوند آتش داغ را در درخت - سبزتر و تازه - پنهان کرده و سپس آن را بیرون نمود و پدید آورد، با این کار به شما فهماند که همو بر اعاده خلقت و احیای [ثانوی] آنچه پوسیده شده نیز قادر و توانا است.

(1) سپس فرمود: «آیا آن که آسمانها و زمین را آفرید بر آفریدن مانند اینها توانا نیست؟»

چرا توانا است، و اوست آفریدگار دانا - یس: 81»، یعنی: وقتی در نظر و توان شما خلقت آسمانها و زمین مشکلتر از احیای استخوان پوسیده و اعاده حیات آن است، چگونه خلق جهانی با این همه شگفتی که نزد شما دشوارتر است را از خداوند جایز می شمارید ولی احیای استخوان پوسیده که نزد شما آسانتر است را روا نمی دارید؟!!

امام صادق علیه السلام فرمود: این معنای مجادله احسن است، که در آن جای هیچ عذر و بهانه ای برای مخالف باقی نمی گذارد، و شبهه و اعتراض مطابق فهم او پاسخ داده می شود.

و اما جدال غیر احسن این است که منکر حقی شوی که تمیز حق و باطل طرف بحث را از تو سلب می کند، و با این کار تنها او را از باطلش دور می سازی نه به حق نزدیک، و این شیوه ممنوع و حرام است، زیرا هر دوی شما منکر حق می باشید.

(1) سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: یکی از حضار پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مجادله می فرمود؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: هر گونه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله می اندیشی مبادا فکر کنی که آن بزرگوار از فرمان و دستور خداوند سرپیچی کرده باشد، خداوند دستور می دهد که: «و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله کن - نحل: 125» و در پاسخ اعتراض منکرین حشر فرماید: «همان خدای که نخستین بار آفریدش، زنده اش می کند - یس: 79»، با این حال فکر می کنی پیامبر از فرمان خدا کوتاهی و مخالفت نموده و مطابق مأموریت الهی مجادله نکرده و دیگران را از آن فرمان آگاه نساخته است؟! سپس حضرت صادق علیه السلام بواسطه پدران گرامش از امیر المؤمنین علیهم السلام به نقل حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پرداخت که: جمعی از پیشوایان پنج فرقه: یهود،

نصاری، دهری، ثنویّه و مشرکان عرب (بت پرستان) طی يك تبانی و قرار در محضر آن حضرت حاضر شده و شروع به مجادله و احتجاج نمودند.

یهودیان گفتند: اعتقاد ما این است که عزیر پسر خداست، و نزد تو آمده ایم که در این باره مذاکره کنیم و نظر تو را بدانیم. اگر با ما هم عقیده شدی حقّ تقدّم با ما است، و گر نه با اعتقاد ما مخالف بوده و ما نیز خصم تو خواهیم شد.

و نصاری گفتند: ما عقیده داریم که مسیح پسر خدا است، و خدا با او متحد شده، و نزد تو آمده ایم تا نظرت را بدانیم، و در صورت توافق، ما حقّ تقدّم خواهیم داشت و گر نه با تو مخاصمه خواهیم کرد.

سپس دهریّه گفتند: ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز و انجامی نیست و جهان قدیم و همیشگی است، و در این موضوع با تو بحث خواهیم کرد، اگر با ما هم عقیده باشی البتّه برتری ما ثابت می شود و اگر مخالفت کنی با تو دشمنی خواهیم کرد.

(1) و ثنویّه مذهبان گفتند: اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدء نور و تاریکی سرچشمه می گیرد، و نزدت آمده ایم تا در این عقیده با شما وارد بحث و مجادله شویم. اگر با ما موافق بودی که حقّ تقدّم خواهیم داشت و در صورت مخالفت خصم تو خواهیم شد.

و در آخر بت پرستان اظهار نمودند: ما معتقدیم این بتها خدایان ما هستند، و آمده ایم

تا در این عقیده با تو بحث کنیم. اگر با ما توافق کردی تقدّم ما ثابت خواهد شد، و در صورت اختلاف نظر، ما نیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیہ و آله فرمود: به خداوند بی شریک و انباز مؤمن، و به هر معبودی جز او [همچون بت و طاغوت] کافر. خداوند مرا برای همه جهانیان مبعوث فرمود تا مردم را بشارت دهم و از عذاب او بترسانم تا بر تمام ایشان حجّت و دلیل باشم. و مرا در همه جا حفظ فرمود، و شرّ دشمنان و مخالفین مرا دفع نمود.

سپس رو به جماعت یهود کرده و فرمود: آیا نزد من آمده اید تا بی دلیل عقیده اتان را بپذیرم؟ گفتند: نه.

فرمود: پس بر اساس چه دلیلی معتقدید که عزیر [نبی] پسر خداست؟

گفتند: چون کتاب مقدّس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود، و این کار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد.

(1) فرمود: با این استدلال موسی به فرزندی خدا سزاوارتر از عزیر است. زیرا تورات توسط او نازل شده، و معجزات بسیاری که خود بر آنها واقفید از او مشاهده گردیده، و بر اساس منطق شما باید موسی نیز دارای مقامی بالاتر از مقام عزیر- پسر خدا بودن- باشد.

و دیگر اینکه اگر منظور شما از پسر خدا بودن اینست که خداوند متعال همچون پدران دیگر

با جفت خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت، پسری مانند عزیز متولد شده، در این صورت شما پروردگار جهان را یکی از موجودات مادی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی چون صفات مخلوقین داده اید.

گفتند: مراد ما [از ولادت] این معنی نیست، زیرا آن بنا به گفته شما کفر و نادانی است. بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن احترام و عظمت است. هر چند ولادتی در کار نباشد، چنان که شخص عالم و استاد به شاگردش می گوید: «ای پسر من» یا «تو پسر من هستی»، و نظر او از این تعبیر تنها اظهار محبت است و احترام نه اثبات ولادت. و این سخن را به کسی می گوید که هیچ نسبتی میانشان نیست. و به همین تعبیر خداوند عزیز را از نظر شرافت و عظمت پسر خود برگزید نه بر اساس ولادت.

(1) فرمود: با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم، زیرا بر اساس این تعبیر، موسی علیه السلام برای این مقام شایسته تر بوده است. بدرستی که خداوند با اقرار اهل باطل آنان را رسوا می کند، و حجت را بر علیه ایشان بر می گرداند، این توجیهی که بدان استدلال نمودید شما را به راهی دشوارتر از آنچه گفتید می اندازد. زیرا شما گفتید: یکی از بزرگانان بدون اثبات ولادت به غریبه ای می گوید: «ای پسر من» و «تو پسر من هستی»، و نیز به

دیگری می گوید: «تو شیخ و استاد و پدر من هستی»، و بدیگری می گوید: «تو آقای من هستی» و «ای آقای من»، و هر چه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه تر خواهد شد. و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدای باشد، تا فضیلت آن حضرت نسبت به عزیر فهمیده شود. و به نظر شما آیا صحیح است این سخنان در باره موسی - که از عزیر بالاتر است - نسبت به خدا داده شود؟! یهودیان از پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد، اجازه بده در باره سخت تحقیق و تفکر کنیم.

فرمود: امیدوارم با قلب پاک و راه انصاف در گفتار و عقیده اتان فکر کنید، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند.

(1) سپس رو به جماعت نصاری کرده و فرمود: شما معتقدید که خداوند ازلی و قدیم، با پسر خود؛ حضرت مسیح متحد گشته است، از شما می پرسم منظورتان در این گفتار مبهم چیست؟ آیا مرادتان این است که خدای ازلی و قدیم با اتحاد با یک موجود حادث تنزل کرده؟ و یا اینکه حضرت مسیح که موجودی محدود و حادث است بواسطه اتحاد با

پروردگار قدیم و ابدی ترقی نموده و برابر و یکی شده است؟ و یا اینکه این نهایت تعظیم و تکریم حضرت عیسی است؟

دو صورت اول بر اساس برهان عقلی محال است، زیرا قدیم چگونه حادث می شود، و یا حادث چگونه ممکن است به قدیم تغییر نماید، بنا بر این حادث از هر جهت ضدّ، بلکه نقیض قدیم است، و اجتماع آن دو ممتنع و محال خواهد بود. و در صورت آخر پر واضح است که مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند بوده و حادث خواهد شد. و به هر شکل پسر خدا بودن مسیح و اتحاد خداوند با او محال و باطل است.

نصاری گفتند: ای محمّد، مقصود ما این است که خداوند در مورد مسیح- به جهت الطاف خاصّه و توجّه بی پایان به او- معجزات شگفت انگیزی را بدست او جاری فرموده، و بهمین جهت موضوع پسر خدا بودن عیسی تنها جنبه احترام و تجلیل دارد و بس.

(1) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حتما سخنی که به یهودیان گفتم شنیدید. سپس گفتار خود در باره پسر خدا بودن عزیر نبیّ (علیه السلام) را تکرار فرمود. و جماعت نصاری همه ساکت و مجاب شدند، مگر یکی از آنان که رو به آن حضرت کرده و گفت: ای محمّد! مگر شما

ص: 26

ابراهیم را «خلیل الله» نمی دانید؟ فرمود: همین طور است، پرسید: پس چرا با این عقیده ما که عیسی ابن الله است مخالفید؟

فرمود: این دو هیچ شباهتی با هم ندارند. اینکه ابراهیم خلیل خدا است، خلیل از ماده خَلَّه - بفتح یا ضمّ اَوَّل و تشدید دوم - بمعنی احتیاج و فقر است، و حقیقت معنای خلیل:

شخص نیازمند و محتاج و فقیر است، و چون ابراهیم علیه السلام در نهایت استغنائی نفس، از دیگران دوری گزیده و تنها بسوی خداوند متعال روی آورده، لقب خلیل را به او دادند، و این معنی آنجا به اوج خود می رسد که او را در منجنیق گذاشته و می خواستند به سوی آتش پرت کنند، در اینجا جبرئیل علیه السلام از جانب خدا مأمور شد تا او را یاری کند، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: هیچ حاجتی به غیر خدا ندارم و یاری او مرا بس است، به همین دلیل ملقب به خلیل شد.

(1) و اگر لغت خلیل را از ماده خَلَّه - به کسر اَوَّل و فتح و تشدید ثانی - بگیریم معنایش:

تحقیق در خلال معانی و توجه به لطائف و حقائق و اسرار می شود، و در این صورت نیز هیچ ارتباطی با استدلال شما نخواهد داشت، که مستوجب تشبیه نمودن خداوند به خلق باشد. (زیرا تشابه و تناسب در صفات و عوارض است نه در ذات و حقیقت) آیا نمی بینید

اگر حضرت ابراهیم علیه السلام به سوی خدا منقطع نشده بود، و بر اسرار و حقائق علوم دست نمی یافت خلیل خدا نمی شد؟! ولی در موضوع توالد و تناسل به عکس است، زیرا رابطه پدر و پسر يك امر حقیقی و ذاتی است هر چند پدر فرزند را دشنام دهد و از خود دور سازد، زیرا معنای ولادت، قائم به اوست (پدر برای همیشه مبدء تکوّن و ذاتا پدر آن فرزند است) سپس اگر دلیل شما برای پسر خدا بودن حضرت مسیح، اینست که حضرت ابراهیم خلیل خداست، لازم به این اعتقاد است که حضرت موسی نیز پسر خداست. زیرا معجزاتی توسط او ظاهر شده که کمتر از معجزات حضرت عیسی نبوده است، پس بگویید: «موسی پدر خداست». بلکه همان طور که در احتجاج با یهود بیان شد جایز است بگویید: «موسی پدر، آقا، عمو، رئیس و امیر خداست».

یکی از نصاری گفت: حضرت مسیح خود در انجیل می فرماید: «من بسوی پدر خود می روم».

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در صورت عمل به این کتاب، این جمله در آن این گونه آمده:

«من بسوی پدر خود و شما می روم»، پس لازم است اعتراف کنید که تمام مخاطبان عیسی پسر خدا هستند. و از همین جمله معلوم می شود که اطلاق «ابن الله» به حضرت عیسی هیچ اختصاص و ویژگی نداشته و تمام اصحاب و شنوندگان کلامش پسر خدایند. در

صورتی که آنان فاقد این امتیازات بودند. و شما خود این جمله را نقل می کنید ولی از مضمون آن غافلید و بر خلاف گفته آن بزرگوار سخن می گوید.

و اگر مراد شما معنای ظاهری و لفظی کلمات «پدر» و «پسر» است، پس چرا نمی گوید مراد از کلمه پدر: حضرت آدم، یا حضرت نوح است. زیرا آن دو پیامبر گرامی پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگرانند. و چطور می توانید این معنی حقیقی را نفی کرده و آن تصوّراتی که خود اراده کرده اید باثبات رسانید؟!.

(1) مسیحیان پس از این استدلال پیامبر ساکت شده و گفتند: ما تا امروز هیچ کس را در مقام بحث و جدل چون تو [ماهر و زبردست] ندیده بودیم، فرصتی بده تا در این موضوع اندیشه کنیم. سپس آن حضرت رو به دهریه نموده و فرمود: روی چه اصلی معتقدید که همه اشیاء و موجودات جهان، قدیم و همیشگی بوده و آغاز و انجامی ندارند؟

گفتند: ما تنها چیزی را می پذیریم که ببینیم، و چون برای اشیاء نه ابتدائی دیده و نه فنا و انقضایی، حکم می کنیم که موجودات همیشگی بوده و خواهند بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما با چشم خود همیشگی بودن موجودات و قدیم و ازلی بودن آنها را دیده اید؟ اگر بگویید آری لازم است با همین عقل و قوای بدنی، ابدی و ازلی باشید تا بتوانید تمام موجودات را به صفت قدیم و ازلی بودن ببینید، و این خلاف حس و عیان، و مخالف شهود همه عقلای بشر است. [و البته چنین ادعایی نخواهید کرد] دهریّه گفتند: آری، ما قدیم بودن و بقای موجودات را ندیده ایم.

فرمود: پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای موجودات می کنید، با اینکه بنا به اعتقاد خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده اید و نه قدیم بودنشان را؟ و چگونه می توانید يك طرف را برگزیده و طرف دیگر را نفی کنید؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر یکی پشت سر دیگری در جریان است. گفتند: آری.

فرمود: آیا این گردش و ترتیب در میان شب و روز از زمانهای گذشته بوده و خواهد بود؟ گفتند: آری. فرمود: آیا ممکن است [این تناوب بهم ریزد و] شب و روز در يك جا جمع شوند؟ گفتند: نه؛ ممکن نیست.

(1) فرمود: در این صورت، از هم جدا و منفصلند، وقتی زمان یکی گذشت، دیگری بدنبال آن جریان می یابد. گفتند: آری همین طور است.

فرمود: پس با این اعتراف، به حادث بودن آنچه که از شب و روز تقدّم و سبقت می گیرد بدون مشاهده حکم نمودید. پس منکر قدرت خداوند مشوید.

سپس فرمود: به عقیده شما آیا شب و روز ابتدا و پایانی دارد؟ یا زلی و غیر متناهی است؟. در صورت نخست عقیده ما مبنی بر حدوث ثابت می شود. و در صورت دوم، چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز نامتناهی باشد؟.

گفتند: درست است.

فرمود: شما که به قدیم بودن عالم معتقدید و منکر حدوث آن می باشید، آیا پیرامون آن تحقیق و تأملی کرده اید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا نمی بینید که تمام اشیاء و موجودات جهان به هم محتاج و مرتبط، و در وجود و بقاء به یک دیگر نیازمندند؟ مگر نمی بینید در برقراری يك عمارت لازمست تمام اجزاء- از خاك و سنگ و آجر و آب و غیره- دست بدست هم دهند تا ساختمانی برقرار گردد؟ و همین طور است سایر اشیاء جهان.

(1) پس چنانچه این احتیاج و ارتباط در تمام موجودات جهان حاکم است، چگونه می توانیم آنها را قدیم و ثابت بدانیم؟ و معنی حادث چه می شود، و آیا اینها که می گوئید قدیمند؟ اگر حادث بودند چه میشد؟

ص: 31

جماعت دهریه در برابر استدلال رسول خدا صلی الله علیه و آله مبهوت و حیران شده و از شرح معنای حادث در ماندند. زیرا هر وصفی در بیان حادث با مشخصات موجوداتی که- به نظر آنان- قدیم بودند تطبیق می کرد. و به همین خاطر از خشم، زبانشان بند آمده و گفتند: در این باره بدقت فکر و تأمل خواهیم کرد.

سپس رسول گرامی اسلام رو به جماعت ثنویّه- معتقدان به تدبیر نور و ظلمت- کرده و فرمود: از چه نظر به این معنی معتقد شدید؟

گفتند: ما معتقدیم که جهان روی دو قسمت تشکیل شده: یا خیر و نیکو، یا شرّ و بدی، و دریافتیم که این دو ضدّ و مخالف یک دیگرند. پس از اینجا حکم می کنیم که خالق «خیر» غیر از خالق «شرّ» است، زیرا یک خالق، دو عمل ضدّ هم را انجام نمی دهد.

بلکه هر کدام را خالق است. چنان که برف نمی تواند ایجاد حرارت کند، همان طور که آتش محال است مبدء اثر سردی هم باشد. بنا بر این معتقد شدیم که نور و ظلمت دو خالق قدیم جهان و جهانیان هستند.

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این همه رنگهای متنوّع- از سیاه و سفید و سرخ گرفته تا زرد و سبز و کبود- را نمی بینید؟ مگر قبول ندارید هر کدام از آنها ضدّ و مخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی شوند، چنان که گرما و سرما ضدّ همدیگرند؟ گفتند: آری.

فرمود: پس برای چه به تعداد هر رنگی به خالق قدیمی معتقد نشدید؟ و بنظر شما آیا هر ضدی محتاج خالق مستقلی نیست؟ دهریه ساکت شدند.

سپس فرمود: بنا به اعتقاد شما چگونه ممکن است نور و ظلمت در اداره تشکیلات جهان دست به دست هم داده باشند، در حالی که نور بنا به طبعش میل به صعود دارد و ظلمت تمایل به نزول و هبوط؟ آیا دو نفر که در خلاف هم پیوسته در حال حرکتند می توانند در يك جا بهم رسند و ملاقات کنند؟ گفتند: نه امکان ندارد.

فرمود: پس لازم است که نور و ظلمت نتوانند باهم اجتماع کنند، چرا که آن دو مخالف هم بوده و پیوسته در جهت خلاف هم در حرکتند. بنا بر این استدلال آیا ممکن است جهان از اجتماع دو ضدّ و مخالف حادث و متشکل شده باشد؟

جماعت دهریه گفتند: به ما مهلتی ده تا کاملاً در کارمان اندیشه کنیم.

(1) سپس رو به مشرکان عرب (بت پرستان) کرده و فرمود: چرا بتان را پرستش کرده و از پروردگار جهان دست کشیده اید؟ گفتند: با این کار به خداوند تقرّب می جوییم.

فرمود: مگر این بتان شنوا بوده و از خدایشان اطاعت نموده و او را عبادت می کنند تا شما بواسطه تعظیم آنها به خداوند تقرّب جوید؟ گفتند: نه.

فرمود: مگر شما خودتان آنها را نتراشیده اید؟ گفتند: آری. فرمود: باین ترتیب اگر آنها شما را عبادت کنند شایسته تر است تا شما آنها را. (چون بتان مخلوق و شما خالقید) در این صورت خدایی که عارف به مصالح و عواقب، و حکیم در تعیین تکلیفتان می باشد آیا شما را به این عبادت امر کرده است؟! بت پرستان پس از این کلام باهم اختلاف کرده و گروهی گفتند: خداوند در پیکرهای مردانی حلول کرده که به شکل این بتان بودند. و بر این اساس آنها را صورتگری نمودیم.

و منظور ما از توجه به این بتان تعظیم همان هیاکل است.

و جمعی دیگر گفتند: این بتان مطابق صورت اقوام گذشته ای هستند که پرهیزگار و عابد بودند، و نظر ما از عبادت آنها تعظیم و تجلیل خداوند می باشد.

(1) و گروه دیگری گفتند: آنگاه که خداوند آدم را آفریده و فرشتگان را امر نمود تا او را سجده کنند ما از این امر که وسیله تقرب به پیشگاه خداوند بود محروم شدیم، پس برای جبران آن صورت آدم را به شکل‌های مختلفی ساختیم و در مقابلش به قصد تقرب بخداوند سجده می کنیم. همچون سجده فرشتگان بر آدم، که به قصد تقرب به خدا بود، چنان که سجده شما در محرابهای مسجد، به قصد آن است که به محاذات کعبه اید. و در مقابل کعبه

نیز به تیت پروردگار با عظمت و جلال عبادت و سجده می کنید، نه خود کعبه.

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه شما راه خطا پیموده و از راه حقیقت منحرف شده اید.

سپس رو به گروه نخست کرده و فرمود: این سخن شما که خداوند در پیکرهای جمعی که به شکل این بتان بودند حلول کرده، در نهایت ضعیف است، چرا که با این کلام می باید خداوند مانند مخلوقات: محتاج، محدود و حادث باشد. و با این حلول، آیا خداوند جهان در چیزی محدود و محاط نخواهد شد؟ و در صورت حلول هیچ وجه تمایزی میان پروردگار و سایر خصوصیات که در اجسام حلول می کند: همچون رنگ و طعم و بو و نرمی و زبری و سنگینی و سبکی، پدیدار خواهد شد؟ و چگونه می شود که آن جسم محیط: حادث، و آنچه در محیط او واقع شده قدیم باشد؟ و باید بعکس باشد، یعنی محیط قدیم و محاط [همان که محدود به او شده] حادث باشد. و چگونه می شود پروردگاری که آفریننده همه موجودات است، محتاج به محلّ (جای حلول) باشد؟ در حالی که خداوند با عظمت و جلال، ازلی و ابدی است، (یعنی: خداوند پیش از محلّ و پیش از موجودات جهان، برخوردار از هستی و غنا بوده است)، و چون خداوند را به واسطه حلول کردن او با صفات پروردگار در معرض زوال و حدوث قرار دهید، و در نتیجه معلوم است آنچه زائل و حادث شود فانی است. آری حالّ و محالّ (هر چه در چیزی حلول می کند و آنچه در آن حلول می شود) با این صفات (حدوث، تغییر، زوال و فناء) متّصف می شود، و اینها همه کاشف از تغییر ذات شیء است.

ص: 35

و اگر شما بر این اعتقادید که حلول موجب تغییر نیست، باید حرکت و سکون، و سیاه شدن و سفید و رنگارنگ شدن را نیز موجب تغییر ندانید و عارض شدن هر يك از حالات را تجویز نموده، و خداوند را با صفات ممکنات وصف کنید، در نتیجه از ابراز این عقیده که پروردگار جهان حادث و محدود و محتاج و ضعیف است هیچ ابائی نخواهید داشت. هر چند عزّت و عظمت خداوند از این پیرایه ها برتر و متعالی است.

(1) سپس فرمود: بنا بر این وقتی اعتقاد «حلول خدا در چیزی باطل شود، پایه و اساس گفتارتان رو به فساد و تباهی گراید.

گروه نخست از بت پرستان با شنیدن استدلال پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت شده و گفتند: در این موضوع خوب فکر می کنیم [آنگاه پاسخ شما را می دهیم].

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به گروه دوم کرده و فرمود: اگر شما معتقدید که به نیت صورتهای گذشتگان خداپرست خود سر بر آستان بتها گذاشته و آنها را تعظیم می کنید، پس دیگر چه جایی برای اظهار بندگی پروردگار جهانیان باقی می نهد؟!

مگر نمی دانید که از جمله اسباب و لوازم تعظیم و عبادت خداوند این است که او را در این صفات با بندگان مساوی ندانیم؟! مثلاً اگر شما از سلطان مقتدری به اندازه تعظیم و خضوعی که از نوکران او بجا می آورید تجلیل کنید، به او اهانت نموده اید، و اگر فرد بزرگی را از نظر احترام و تعظیم با فرد کوچکی برابر بدانید، آیا به آن شخص توهین نکرده اید؟! گفتند: آری.

فرمود: پس شما با برابر قراردادن خضوع و عبادت خداوند با بتان آیا به مقام عظمت و جلال پروردگار توهین نکرده اید؟! آنان گفتند: در کار خود اندیشه خواهیم کرد. و سپس ساکت شدند.

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به گروه سوم از بت پرستان فرمود: شما جماعت مسلمان را با خودتان مقایسه نمودید، در حالی که ما همچون شما نیستیم. زیرا ما بندگان خدا، آفریده و دست پرورده اوئیم، گوش بفرمان و تسلیم نواهی او هستیم، و خداوند را همان گونه که اراده فرموده عبادت می کنیم، و چون ما را به کاری امر فرمود همان را انجام دهیم و نباید از آن اوامر تجاوز کرده و بنا بر میل و تشخیص خودمان عمل کنیم، زیرا در این صورت ممکن است با آن خصوصیات پسندیده واقع شود ولی امکان دارد با نحوه دیگر در نهایت درجه کراهیت یا حرمت قرار گیرد. با اینکه ما را از اظهار نظر در مقابل دستوراتش نهی فرموده است.

آری چون فرموده است هنگام عبادت به جانب کعبه متوجه باشیم، امثال امر نموده و اطاعت می کنیم، سپس فرموده در سایر شهرها نیز به محاذات کعبه او را عبادت کنیم ما نیز پذیرفتیم و از حدود اوامر او تجاوز نکردیم. و در مسأله سجده فرشتگان بر آدم، خداوند متعال سجده را بر خود آدم امر فرمود نه بر صورت او، و از آنجا که سجده را بر فرشتگان فرض نموده این تکلیف بر آنان بوده نه بنی آدم، پس هر مقایسه ای بیجا است.

و چه می دانید شاید از این عمل خودسرانه شما ناراضی باشد.

(1) آنگاه پیامبر فرمود: اگر کسی شما را در روز معینی به خانه اش دعوت کند، آیا این حق را دارید که پس از قبول دعوت در روز دیگری به خانه او بروید؟ و یا به خانه دیگر او بی دعوت بروید؟ و یا اگر کسی به شما لباس، یا برده، یا مرکبی عطا کند می توانید برگیرید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می شود لباس، برده، یا مرکب دیگر او را تصرف خیر، زیرا معلوم نیست در قسمت دوم مانند قسمت نخست مجاز باشیم.

فرمود: آیا تصرف بی اجازه در امور خداوند بدتر است، یا در امور بندگان خدا؟

گفتند: بلکه خداوند مقدم و اولی است که بی اجازه او در امورش تصرف نکنیم.

فرمود: پس برای چه این گونه عمل می کنید و چه زمان شما را امر به سجده این صورتها نمود؟! بت پرستان گفتند: در کار خود بدقت می اندیشیم، و لب فرو بستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند، هنوز سه روز بر این جماعت بیست و پنج نفره نگذشته بود که همگی به محضر پیامبر حاضر شده و مسلمان شدند و گفتند: این گونه استدلالی را نشنیده بودیم، و گواهی می دهیم که تو فرستاده و رسول خدائی.

(1) 21- سپس امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل نمود که فرموده: خداوند آیه شریفه:

«سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی پدید کرد، سپس [با این همه نشانه ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می کنند- برای خدا همتا می گیرند- انعام: 1» را بعنوان ابطال و ردّ سه عقیده از عقائد ملل نازل فرموده است. جمله نخست: «سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید» اشاره بر ردّ و ابطال دهریّه است که معتقد به قدیمی و ازلی بودن موجوداتند، و قسمت دوم آیه: «و تاریکیها و روشنی را پدید کرد» اشاره به ابطال نظر ثنویّه [یا همان مشرکان] است که معتقدند تدبیر جهان بدست نور و ظلمت است.

و قسمت آخر آیه: «سپس [با این همه نشانه ها] کسانی که کافر شدند [بتان را] با پروردگار خویش برابر می کنند- برای خدا همتا می گیرند-» اشاره بر ردّ و ابطال مشرکان بت پرست دارد. سپس خداوند سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود، که اشاره بر ردّ جماعتی است که برای خداوند متعال مثل و نظیر یا ضدّ و ندی قائلند.

امیر المؤمنین علیه السلام ادامه داد که: سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرده و فرمود: بگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی: خداوند یگانه را عبادت و پرستش می کنیم، نه همچون اعتقاد دهریّه که می گویند اشیاء همه قدیم و همیشگی اند، و نه مانند ثنویّه که معتقدند: نور و ظلمت، جهان را تدبیر می کند، و نه چون بت پرستان که می گویند: «بت ها خدایان ما هستند»، پس هیچ چیز را با تو شریک نمی گیریم،

و جز تو خدائی را نمی خوانیم، همچون اعتقاد این کفار، و نه مانند یهود و نصاری که برایت قائل به فرزندند، خداوند تو از تمام این پیرایه ها برتری [برتری بزرگ!].

آری خداوند می فرماید: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهود یا نصاری باشد» و گروهی از کفار نیز سخن دیگری یافتند. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر فرموده: - ای محمد- «اینها آرزوهای آنهاست» همان آرزوهای بی حجت و دلیلی که در دل انداختند «بگو: برهان خویش بیاورید» و دلایل بر دعوی خویش اقامه کنید «اگر راستگوئید» همان طور که محمد نیز دلایل خود را- که شنیده اید- آورد. سپس در ادامه آیه فرمود: «آری، هر کسی روی خود را به خداوند متعال سپارد (با اخلاص به خدای روی آورد)» یعنی: همچون اهل ایمان که پس از شنیدن براهین رسول خدا بدو معتقد شدند، «و نیکوکار باشد» در کردارش، «مزد و پاداش او نزد پروردگار اوست»، و بهنگام برپایی ترازوی عدالت، همان زمان که کافران از مشاهده عقاب و مجازات بخود می لرزند «نه بیمی بر آنهاست»، و نه به وقت مرگ «اندوهگین می شوند». زیرا همان وقت بشارت بهشت به ایشان داده شود.

(1) 22- از امام عسکری نقل است که فرمود: از پدرم امام هادی پرسیدم: آیا پیامبر با مشرکان و جهودان هنگامی که مورد ملامت قرار می گرفت احتجاج و مجادله می نمود؟!

فرمود: آری، بسیار. از جمله آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده» تا آنجا که « [کفار مکه] گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ- از نظر جاه و مال- از این دو شهر- مکه و طائف- فرو فرستاده نشده است؟- فرقان: 31». و نیز این آیه که: «گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا: «ما کتابی فرو آری که آن را بخوانیم- اسراء: آیات 90 تا 93». سپس در احتجاجی دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: اگر تو پیامبر هستی، همچون موسی در مقابل خواسته ما از آسمان صاعقه ای نازل می کردی، زیرا درخواست ما از تو سنگین تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم.

و ماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسول خدا با جماعتی از اصحاب خود در نزدیکی خانه کعبه نشسته بود و به آنان احکام خدا و حقایق آیات کتابش را می آموخت، در این هنگام گروهی از سران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و أبو البختری عاص بن هشام، و أبو جهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبد الله بن- حذیفه مخزومی، و گروهی دیگر باهم اجتماع نموده و گفتند: کار محمد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیائید تا او را مورد توییح و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم،

و نظراتش را باطل نمائیم، تا نزد اصحابش زبون و کوچک شود، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیانش بردارد، در غیر این صورت با شمشیر بران پاسخش گوئیم!

(1) أبو جهل گفت: چه کسی با او مجادله می کند؟ عبد الله مخزومی گفت: من برای مجادله کردن با او حاضرم، آیا مرا در مجاب کردن او کافی و سزاوار نمی دانید؟ أبو جهل گفت: آری.

پس قرشیان به اتفاق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عبد الله مخزومی رشته کلام را بدست گرفته و گفت: تو ادعای بزرگی کرده ای! و دعوی حیرت انگیزی نموده ای! پنداشته ای که تو رسول و فرستاده پروردگار جهانیان هستی، در صورتی که در خور ربّ - العالمین و خالق همه موجودات جهان نیست که همچون توئی - که مانند ما می خورد و می نوشد و چون دیگران در بازارها راه می رود - رسول و فرستاده او باشد. آیا پادشاه روم و سلطان فارس، نماینده و رسولانش را جز از طبقه ثروتمند، و برخوردار از مقام، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب می کنند، و پر واضح است که ربّ العالمین ما فوق همه بندگان است، اگر تو نماینده خدایی همو باید بسوی ما فرشته ای می فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می کرد، با همه اینها اگر خدا قصد ارسال نماینده ای را داشت باید فرشته ای را بعنوان نماینده اش بسوی ما می فرستاد نه بشری عادی مانند ما، و این را بدان ای محمد که تو در نظر ما نه تنها نبی نیستی، که فردی جادو شده و مسحوری! فرمود: آیا سخنت پایان یافت؟ گفت: آری، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند می بایست او بیش از همه ما عزّت و حرمت و ثروت داشت، چرا این قرآن که

بعقیده ات از جانب خدا به سوی تو نازل شده- بر دو مرد بزرگ مکه و طائف: ولید بن- مغیره و عروہ بن مسعود نازل نشد؟ (1) رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ مخزومی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکه چشمه آبی جاری سازی، زیرا ما سخت نیازمند آبیم، یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم، و یا آسمان را تگّه تگّه کرده و بر سر ما اندازی، همان طور که تو خود [این آیه را] بر ما خوانده ای: «و اگر ببیند که پاره ای از آسمان فرو می افتد گویند:

ابری است توده شده- طور: 44» شاید پس از آن تو را تصدیق کنیم.

سپس افزود: هرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری، یا تو را خانه از زر باشد که از آن باندازه ای بما طلا دهی که بی نیاز گشته و طغیان کنیم، چنان که خود می گویی: «آری، هر آینه آدمی سرکشی می کند و از حدّ می گذرد. از آن رو که خود را بی نیاز و توانگر ببند- علق: 6 و 7»، سپس گفت: یا در آسمان بالا روی- و بالا رفتن و صعودت را هرگز باور نداریم-

ص: 43

تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم که [در آن نوشته باشد]: از خدای عزیز و حکیم به عبد الله بن اُمیّه مخزومی و همراهانش، به رسول من محمد، ایمان بیاورید و سخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال و مشاهده این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم گفت: تمام این معجزات را از راه شعبده و سحر ما انجام داده ای؟! (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟

گفت: ای محمد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سخنم پایان یافت، حال اگر در مقابل آنها دلیل و برهانی داری بی پرده بیان کن.

پیامبر عرضه داشت: خدایا تو هر صدایی را می شنوی و به هر چیزی عالمی، سخنان بندگان را دریافتی! در این هنگام این آیه شریفه نازل شد که: «و [مشرکان] گفتند:

این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده تا با وی بیم کننده باشد. یا چرا گنجی [از آسمان] به سویش افکنده نمی شود، یا چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی جادوزده را پیروی نمی کنید - فرقان: 7 و 8». سپس خداوند فرمود: «بزرگ که چگونه برای تو مثلها زدند، پس گمراه شدند و از این رو راه نتوانند یافت - اسراء: 48»، باز فرمود: «بزرگ و بزرگوار است آن [خدای] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد

بوستانهایی که از زیر [درختان] آنها جویها روان باشد و برای تو قصرها پدید کند- فرقان: 10». سپس این آیه نازل شد: - ای محمد- «پس شاید از اینکه [کافران مکه] می گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده، یا فرشته ای با او نیامده، برخی از آنچه را به تو وحی می شود فروگذاری و سینه ات از آن تنگ شود؛ جز این نیست که تو بیم دهنده ای، و خدا بر هر چیز نگاهبان است- هود: 12».

و این آیه خطاب به پیامبر نازل شد: «و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرو نیامده؟ و اگر فرشته ای می فرستادیم همانا کار گزارده می شد- هلاک می شدند- و دیگر مهلت نمی یافتند. و اگر او را فرشته ای می کردیم باز هم او را [به صورت] مردی می ساختیم و آنچه را [اکنون بر خود و دیگران] پوشیده می دارند بر آنان پوشیده می داشتیم- انعام: 8 و 9».

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد الله مخزومی فرمود: جواب اینکه- که من همچون شما غذا می خورم؛ و این با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد- این گونه است که انتخاب نماینده و رسول فقط در اختیار خداست و بس، و هر چه کند محمود و پسندیده است، و هیچ کس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید، مگر نمی بینی بعضی را فقیر و نادار نموده، و برخی را دارا و غنی، و گروهی را عزیز و محترم فرموده، بعضی را خوار و ذلیل، و جماعتی را مریض و بیمار، و دسته ای را تندرست و سالم، و گروهی را شریف، و جماعتی را خوار فرموده است، و همه آنان غذا می خورند.

با این حال هیچ کدام در حکم خدا حق اعتراضی ندارند، که فقیر و نادار یا غنی و دارا، ضعیف یا عزیز، یا افراد زمین گیر حق گله داشته و به درگاه خداوند متعال عرضه نمایند:

چرا ما را بدین حال در آوردی و دیگران را سالم و سلامت! و وضعیت باقی گروه‌های اجتماعی از قبیل ذلیل و عزیز، زشت و زیبا، به همان منوال سابق است، و چنانچه هر کدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در این صورت مخالف و معترض مقررات، و کافر به احکام الهی خواهند شد. و پاسخ پروردگار متعال به آنان این خواهد بود که: «من سلطان جهان هستم، پائین- برنده و بالا برنده ایم، فقر و بی نیازی بدست من، و عزّت و ذلّت در ید قدرت من است، منم که مریض می کنم و سلامتی می بخشم، و شما همه بندگان من بوده و باید [در برابر تقدیر و حکم من] تسلیم و مطیع باشید، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود، و إلاّ عاصی و کافر بوده، و به مجازات من هلاک گردید.

(1) سپس این آیه بر آن حضرت نازل شد که: «بگو من آدمی هستم همچون شما» که غذا می خورم «که به من وحی می شود که خدای شما یگانه است- کهف: 110». یعنی: به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوّت اختصاص فرموده، همان طور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصی اختصاص داده، و همان گونه شما حقّ اعتراض به هیچ يك از آنان- غنی، سالم، زیبا- را ندارید، نسبت به مقام نبوّت من نیز حقّ اعتراض نداشته و باید مطیع و تسلیم باشید.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله افزود: اما پاسخ این گفتارتان که: «سلاطین روم و فارس- به فراخور حالشان- فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه و مال انتخاب نمی کنند،

و پروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریت است، و شایسته تر به رعایت این اصل) این است که: تدبیر و حکم، مخصوص خود خداوند بوده، و بنا به پیشنهاد و فکر و حساب شما عمل نمی کند، بلکه هر طوری که خود تشخیص دهد عمل کرده و حکم می نماید، و در تمام این اعمال محمود و پسندیده است.

(1) ای عبد الله! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم آداب دینی آموخته و ایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، و در این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در این حال آیا مأموریتی به این سنگینی از عهده کاخدار و صاحب نوکر و خدمتگار بر می آمد؟ که صد البته رسالت؛ تباه، و کار؛ عقیم می ماند، چرا که قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب و بواسطه خدم و حشم از دسترس مردم دور مانده و میان او و مردم فاصله می افتاد، و همین فاصله و حجاب- که طبع پادشاهان است- فساد و تباهی را- از آنجا که نمی دانند و درک نمی کنند- در مملکت و میان مردم جاری می سازد.

ای عبد الله! بی شک خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوت برگزید تا قدرت و قوت خود را به شما بفهماند، زیرا همویار و حامی رسول خود است، که نه می تواند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریت او شوند، و این خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماست، و در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلط می گرداند، و اهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می فرماید.

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما پاسخ این مطلب که می گوئید: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته ای می بود که تو را تایید نموده و ما هم او را مشاهده کنیم، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که: باید دانست که فرشته با حواس ظاهری قابل رؤیت نیست، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است. و چنانچه در قوه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آن را رؤیت کنید، قهرا خواهید گفت: این بشر است و فرشته نیست. زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مانوسید، تا گفتارش را درک کرده، و خطاب و مرادش را دریابید، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته و حق سخنانش را تشخیص می دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوت برگزید، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست- همان طور که خود قبول دارید- بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته ای به شما نشان می داد، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی ماند، زیرا این اعجاز در صورتی محقق می شود که فرشتگان دیگر از آوردن مثل آن عاجز باشند، همان طور که پرواز پرنده، برای هموعانش معجزه نیست، ولی پرواز بشر، برای دیگر انسانها معجزه است.

بنا بر این خداوند متعال کار را بر شما آسان نموده، تا در شناخت رسول دچار زحمت نشده، و براحتی بتوانید با او تماس گرفته و گفتگو نمایید.

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «تو آدم سحرشده ای» چگونه این سخن در باره من درست است، در حالی که خود معترفید که من در کمال صحت و سلامتی جسمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این مدت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا و لغزش و کج اندیشی، یا خیانت و دروغی در سخنان من ندیده اید. آیا گمان می کنید- کسی در طول این چهل سال- با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تامین کند، یا این کار تنها در اثر حمایت و توجه و عنایت خداوند جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند- چگونه تو را وصف کردند- پس گمراه شدند و نتوانند که راهی بیابند- فرقان: 9». تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود- که هیچ بر تو پوشیده نیست- دلیل و برهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مکه و طائف: ولید بن مغیره، و عروه بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیا

نزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت ذره ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی کرد، بلکه باید دانست که تقسم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد در باره بندگان انجام می دهد، و آن طور که می خواهد نظر خود را اعمال می فرماید، و در این راه بر خلاف شما از هیچ کس ترس و واهمه ندارد و ملاحظه ای نداشته، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت. پس بدین خاطر به نبوت او پی بردید. و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می کنید، و ملائک خداوند با همه اینها متفاوت است.

(1) و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده، و فقط کسی را برای این مقام برمی گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او، از برترین و پرتلاش ترین مردم باشد، و نیز کسی را وامی گذارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه کندتر باشد.

و چون ویژگی خداوند این گونه است که هیچ توجهی به مال و جاه ندارد- که هر دوی آنها از تفضل اوست- و در این تفضل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد، و در این امر کسی را نشاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعامش الزام نماید، که خداوند پیش از آن، همه بندگان را غرق نعمات خود ساخته است.

(1) ای عبد الله! آیا مشاهده نمی کنی که چطور کسی را ثروت داده و چهره اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی بروزگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچ يك از افراد این گروهها نمی تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلاً: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواند، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواند و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هر گونه که بخواند تقسیم می کند و هر طور اراده نماید عمل می کند، او در افعال حکیم است و پسندیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است که: «و گفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مگه و طائف نازل نشد؟» در پاسخشان فرمود: ای محمد «آیا آنان رحمت پروردگار تو- نبوت- را بخش می کنند؟» «مائیم که میان آنان مایه گذرانیشان را در زندگی دنیا بخش کرده ایم- زخرف: 31 و 32» پس آنان را از لحاظ مراتب ظاهری طبقه بندی کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خدمتش نیازمند نمودیم، همچنان که می بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست ترین افراد به لحاظ

متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند، و فقیران نیز محتاج مال و ثروت پادشاهند.

و هیچ کدام از این گروهها حق ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند.

(1) سپس در ادامه آیه شریفه فرمود: «و پایه های برخی را بر برخی برتر داشته ایم- در روزی و جاه- تا برخی دیگر را به خدمت گیرند»، سپس افزود: ای محمد به آنان بگو: «و بخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می آورند بهتر است- زخرف: 32»، یعنی:

از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما این سخت که: «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا آخر کلامت، همه ناشی از جهالت و غفلت شما است که این چنین سفارشات را به محمد رسول خدا نمودید. زیرا:

[1-] جاری شدن چشمه آب در زمین مکه و وقوع آن هیچ دلیلی بر نبوت من نخواهد بود، شأن و مرتبه فرستاده خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتم شمرده و با یاوه و باطلی بر آنان احتجاج کند.

[2-] و تگه شدن آسمان و فروریختن آن موجب هلاک و نابودی تو است، و خداوند معجزات را برای الزام بندگان به تصدیقش می آورد نه برای نابودی و هلاکشان، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می شوی، و پروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان،

و داناتر به مصالح ایشان است، که به خواسته شما آنان را نیست و نابود نماید.

(1) [3-] و دیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال و دور از عقل است، ولی رسول ربّ العالمین آن را بتو می فهماند، و حجّت و بهانه ات را باطل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بندد، و در آخر با حجّت و براهین الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد.

[4-] و دیگر آنکه تو- همچنان که خود معترفی- فرد سرکش و معاندی هستی که نه حجّتی را می پذیری و نه به برهانی گوش می دهی، و دوی چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، و یا آتش جهنّم، یا در آخر پذیرای شمشیر دوستان او است.

ای عبد الله! اما این گفته ای که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مکه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجّت و دلایل خداوند متعال است.

ای عبد الله! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه. فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ و بستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آن را با زحمت اصلاح نموده و باغ و بستانی ترتیب داده و چشمه های آب در روی زمینش جاری ساخته ای؟ گفت: آری.

(1) فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده اند؟ گفت: آری.

فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: خیر.

فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بستان نمی تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگویند: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری».

اما این سخنت که «یا تورا [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط آنها آب می گذرد، که هم خود از آن می خورید و هم به دیگران می دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی تواند دعوی نبوت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعفا را می فریبد. و رسول ربّ العالمین برتر و منزّه از این رفتار است.

اما این سخنت که گفتی: «یا از آسمان، چنان که دعوی کردی، پاره هایی فرو افکنی،

(1) زیرا تو خود گفتی: «و اگر بینند که پاره ای از آسمان فرو می افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند: ابری است توده شده»، البتّه شما خود می دانید فرو آمدن آسمان موجب هلاکت و مرگ شماسست، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول ربّ العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجّت و دلایل خداوندی می پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچ گونه حقی نیست، زیرا مردم غالباً در صلاح و فساد خود جاهل و بی خبرند و خواسته هایشان مختلف و متضادّ است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته هایشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان و افتادن روی آن را کنند، و این خواسته باهم متضادّ بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزّت و جلال به محال و ناممکن تعلق نمی گیرد.

سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله، آیا تا بحال سابقه داشته که طیبی داروهای مریضه‌هایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟! پر واضح است که تجویز دارو تنها بنا بر صلاحدید خود طیب می باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد.

و در این مثال شما مریض، و خداوند طیب حاذق شما است. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند.

(1) ای عبد الله! کی دیده ای که شخص مدعی حقی در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! اما این سخنت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری و ما آنها را ببینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می باشد. زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود- که عاری از شنوایی و بینایی وادار کند و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی کنند- مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده اید.

ای عبد الله! مگر تو در مکه و طائف باغ و زمین و ملک نداری و برای آنها مباحثی قرار نداده ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می کنی یا از طریق نمایندگان به آن امور می پردازی؟ گفت: توسط نمایندگانم.

فرمود: فکر می کنی اگر روزی کارگران و مباحثان در آنجا به نمایندگان تو بگویند:

«ما این نمایندگی را از شما نمی پذیریم مگر اینکه خود عبد الله مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می کنی، و آیا حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

(1) فرمود: پس نمایندگانت چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو بینم اگر نماینده ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول و فرستاده منی، مشیر و آمر؟

گفت: آری [همین را می گویم].

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباحثران جایز نمی دانی بر رسول ربّ العالمین روا می داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکنند می خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده ات نه می پسندی و نه آن را روا می داری، و أصلاً آنان حقّ چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبد الله این حجّت و دلیل قانع کننده ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و مبرهن می سازد.

(1) و اما این سخنت- ای عبد الله- که: «یا تو را خانه ای از زخرف- که همان طلاست- باشد»، بگو بینم مگر سلطان مصر خانه های پر از طلا ندارد؟ گفت: آری. فرمود: آیا بخاطر این طلاها می تواند ادعای نبوت کند؟ گفت: نه، نمی تواند. فرمود: پس طلا داشتن محمد نیز نمی تواند بر نبوت و صدق دعوی او دلالت کند. و محمد هرگز از جهل تو برای اثبات نبوت خود استفاده نخواهد کرد.

و اما این سخنت- ای عبد الله- که: «یا در آسمان بالا روی»، سپس گفتی: «و بالا رفتنت را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته ای فرو آوری که آن را بخوانیم»، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان بمراتب دشوارتر از پایین آمدن است، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد.

سپس گفتی: «تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجت و دلائل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهنم نداری. و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهاداتت را اثبات نمایم. سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرموده: - ای محمد- «بگو پاک و منزّه است پروردگار من- که کسی بر او تحکم کند- مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟»، منزّه است

پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی توانم تکلیفی برای پروردگارم معین نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند.

(1) در اینجا ابو جهل گفت: اینجا يك سؤال باقی می ماند، و آن اینکه مگر تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامی که درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟

فرمود: آری. گفت: در این صورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین تر است، قوم موسی گفتند: «آشکارا به ما نشان بده» و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاری و ما آنها را ببینیم»؟.

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصه ابراهیم؛ هنگامی که به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده ای که: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می - نمودیم [تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد] و تا از اهل یقین باشد - انعام: 75»؟،

خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطلع گردید. در پی آن به مرد و زنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آن دو نفرین کرده و در دم هلاک شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاک شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگان بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشاینده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنان که طاعتشان مرا سودی نمی رساند، و من آنان را برای تشفی خاطر مجازات نمی کنم، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه دار، زیرا [وظیفه توفیق انداز است و] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هر گونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عاقبت بندگان گنهکارم از سه حال خارج نیست: (1) یا توبه کرده و من می پذیرم و گناهانشان را بخشیده و آن را می پوشانم.

و یا بسبب نسل مؤمنی که در آینده از آنان بوجود می آید عذابم را از ایشان باز می دارم، و والدین کافرشان را مهلت می دهم. و همین که آن نسل از اصلا بشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلا می سازم.

و در غیر آن دو گروه، اگر بنده ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف نظر کرده و او را بعد از سخت و آتش سوزان قیامت وامی گذارم. که قهر و عذاب من باندازه

جلال و عظمت خودم می باشد. ای ابراهیم میان من و بندگانم را واگذار، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من و ایشان را واگذار که من جبار و حلیم، دانا و حکیم هستم، صلاح بندگانم را تشخیص داده، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می کنم».

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین خاطر عذابش را از تو بازداشته که می داند از صلب تو نسل پاکیزه ای چون پسرت عکرمه «1» بدنیا آید. و کار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گر نه عذاب بر آنان نازل گردد.

و همچنین است کار سائر افراد قریش، با این پیشنهادشان فقط مهلت داده شده اند، زیرا خداوند می داند در آینده برخی از آنان به محمد ایمان آورده و خوشبخت می شوند.

و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی فرماید. و یا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولد شود، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می شد. ای ابو جهل به آسمان بنگر! او چشم خود به آسمان دوخت و ناگهان دربها گشوده گشت و آتشیایی به خط راست به سمت آنان فرود آمد، بطوری که همه آنان خصوصا ابو جهل حرارتش را حس کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند.

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نترسید، خداوند نمی خواهد شما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، و فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است.

سپس جماعت مشرکین همچنان که سر به آسمان داشتند متوجه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آنها را به آسمان راندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند.

(2) 23- و از امام عسکری علیه السلام نقل است که از حضرت علی (علیه السلام) سؤال شد: ای امیر مؤمنان آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معجزه ای چون معجزه حضرت موسی علیه السلام- بلند کردن کوه و نگه داشتن آن در بالای سر مخالفین- بوده است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری، قسم بخدایی که او را به پیامبری مبعوث فرمود؛ هیچ معجزه ای برای پیامبری از پیامبران گذشته تا امروز نبوده است مگر اینکه نظیر همان و بالاتر از آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شده است. هنگامی که پیامبر گرامی در مکه دعوت خود را اظهار نموده و خواسته خداوند را آشکار ساخت، اعراب او را با سخت ترین عداوت

و انواع نیرنگ متهم ساخت، در همان ایام روزی قصد آن بزرگوار را کردم- زیرا من نخستین مسلمان بودم، پیامبر در روز دو شنبه مبعوث شد و من فردای همان روز سه شنبه پشت سر آن حضرت نماز خواندم، و تا هفت سال پیوسته با او نماز می خواندم، تا اینکه گروهی دیگر مسلمان شدند، پس از آن خداوند دین او را تایید فرمود- (1) مشرکان نزد آن حضرت آمده و گفتند: ای محمد، تو خیال می کنی فرستاده پروردگار جهانیانی، و به این مقدار بسنده نکرده می پنداری از تمام پیامبران افضل و برتری؟! اگر چنین است تو نیز معجزه ای روکن، و بنا به گفته خودت انبیای گذشته نیز همه دارای آیت و معجزه ای بوده اند. مانند نوح نبی که مخالفینش در آب غرق، و او و پیروانش در کشتی نجات یافتند. و آتش برای ابراهیم سرد و سلامت شد. و کوه بالای سر قوم موسی ننگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفین در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند. و عیسی که مردم را از آنچه در خانه هایشان می خوردند و پنهان می ساختند خبر می داد.

در این هنگام مشرکان چهار گروه شدند، و هر کدام معجزه یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمود.

پیامبر فرمود: وظیفه من فقط انذار و بشارت آشکار شماست. و برای اثبات دعوی

خود، معجزه ای آشکار همچون قرآن را آورده ام، و با اینکه به زبان خود شماست همه نوع بشر از عرب و غیر عرب از ایستادگی و مخالفت در برابر آن عاجز و ناتوانید، و بهمین خاطر قرآن حجّتی آشکار بر شماست. و پس از آن هیچ سفارشی به خدا نمی کنم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام به معترفین به حجّت صدق و آیت حقّ او نیست، و پس از اتمام حجّت، دیگر رسول حقّ ندارد بدلخواه دیگران و مطابق هوی و هوس مردم از خداوند معجزات دیگری بخواهد، و در راه اثبات دعوی خود از مخالفین تبعیت کند.

(1) در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شده و گفت: ای محمّد! خداوند والا مقام پس از ابلاغ سلام می فرماید: من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می کنم، تا جای هیچ عذر و بهانه ای باقی نماند، اگر چه اینها- جز گروهی که خودم حفظشان کنم- بر کفر و عناد خود باقی خواهند ماند.

پس به درخواست کنندگان معجزه نوح بگو: به جانب کوه ابو قییس روید، و در دامنه همان کوه، معجزه را خواهند دید، و هنگام رسیدن مرگ دست بدامن این و دو کودکی که روبرویش هستند شوید. «1»

و به طالبان معجزه ابراهیم علیه السلام بگو به هر سمت از اطراف شهر مکه که خواستند،

بروند، در همان جا معجزه ابراهیم و آتش را خواهید دید، و هنگام اصابت بلا در آسمان زنی را خواهید دید که قسمتی از رویندش را رها نموده. پس به آن چنگ زنید تا شما را از مرگ نجات داده و آتش را از شما دور سازد.

(1) و به گروه سوم که از تو معجزه موسی را خواستند بگو: رهسپار سایه کعبه شونید، در آنجا معجزه موسی را خواهند دید، و در همان جا عمویم حمزه آنان را نجات خواهد داد.

و به گروه چهارم- به سرکردگی ابو جهل- بگو: ای ابو جهل نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود، زیرا معجزه درخواستی تو در نزد من می باشد.

پس ابو جهل به آن سه گروه گفت: برخیزید [به همان مکانها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفته محمد برایتان آشکار و واضح شود.

پس به همان ترتیب گروه اول به کوه ابو قیس، و گروه دوم به صحرای لم یزرع، و گروه سوم به سوی سایه کعبه رفتند، و همان را که خداوند با عزت و جلال وعده داده بود دیدند، و همگی مؤمن به سوی رسول خدا بازگشتند، و هر کدام از آنان که مشاهداتش را بازگو می کرد، او را به اعتراف و ایمان به خدا ملزم می ساخت.

در اینجا ابو جهل تا رسیدن گروه آخر از پیامبر مهلت خواست.

[مؤلف کتاب گوید:] «بجهت آنکه ادامه حدیث را در کتاب «مفاخر فاطمیّه» آوردم در اینجا بخاطر ایجاز و اختصار در کلام از ذکر باقی حدیث صرف نظر نمودم».

(1) [ادامه حدیث:] [أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی گروه سوم آمدند و مشاهدات عینی خود را باز گفتند، همگی به خدا و رسول مؤمن شدند، در این حال پیامبر به ابو جهل فرمود:

این هم گروه سوم، اکنون نزدت بازگشته و تو را از مشاهداتشان مطلع نمودند.

ابو جهل گفت: من که از راست و دروغ بودن سخنان مطمئن نیستم، آیا مشاهداتشان واقعی بوده یا به خیالشان آمده؟ و من فقط زمانی ایمان خواهم آورد که معجزات عیسی را مشاهده نمایم، و گر نه هیچ الزامی به تصدیق این گروهها نخواهم داشت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل، اگر تو در پذیرش این جماعت انبوه، که در راه بدست آوردن مشاهداتشان رنج بسیار برده اند هیچ الزامی نداری، چگونه نقل افتخارات اجداد و معایب دشمنان گذشته ات را پذیرفته و آنها را باور می کنی؟

و چگونه اخبار منقول از چین و عراق و شام را تصدیق می نمایی؟ و آیا ناقلان آن

اخبار به هر شکلی پایین تر از این جماعتی نیستند که مشاهداتشان را از آن معجزات برایت باز گفتند؟ همان گروهی که برای اثبات باطلی، متوسل به دروغ نمی شوند، مگر اینکه در برابرشان کسی باشد که دروغ تحویلشان دهد، و مطالبی مخالف اخبارشان بگوید.

آگاه باشید هر گروهی به آنچه مشاهده نموده قانع شده است، و تو ای ابو جهل از کسی که دیده و مشاهده نموده، شنیدی و قانع شدی.

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست او را مبنی بر معجزات عیسی علیه السلام، از اینکه در خانه چه خورده و چه چیز را ذخیره و پنهان نموده، و زنده کردن پرنده بریان شده- به دست با عظمت خداوند-، و بزبان آوردن همان پرنده که ابو جهل با آن چه کرده، همه و همه را به انجام رسانید. ولی ابو جهل هیچ يك از آنها را قبول نکرد و نپذیرفت، بلکه تمام سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب و انکار نمود، تا آنجا که دست آخر پیامبر به او فرمود: ای ابو جهل، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی.

و ابو جهل در جواب گفت: من گمان می کنم که تمام آنها خیالات و اوهام بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا هیچ فرقی بین مشاهدات و شنوایی خود از مرغ بریانی که خداوند متعال بزبانش آورد و آنچه خود و دیگران از گروه قریش و اعراب دیدند

و کلام آنان را شنیدی قائل نیستی؟ گفت: نه.

فرمود: پس از کجا در می یابی تمام آنچه که با حواست درک کرده ای خیال و اوهام نبوده؟ گفت: آنها تصوّر و اوهام نبوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنها خیال و اوهام نبوده، و گر نه چگونه به مشاهدات خود در جهان اعتماد می نمودی؟

نامه ابو جهل به رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه و پاسخ آن حضرت به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام

نامه ابو جهل به رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه و پاسخ آن حضرت به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام

(1) 24- آن نامه را با لحنی تهدیدآمیز این گونه شروع کرد: ای محمّد، افکار و اندیشه های نادرست و پریشان، شهر مکه را برای تنگ نمود و تو را به سوی یثرب روانه ساخت، و پیوسته آن افکار، و تجاوز از حدود، تو را به سمت فساد و هلاکت سوق داده و مردم یثرب را به بیابان فناء و هلاکت کشانده و در آتش سوزان خواهد سوزاند و جز این نمی بینم که عاقبت، مردان قریش برای نابودی و محو آثار و دفع زیان و گرفتاریت با هم متحد شده بر تو می شورند، و تو همراه اطرافیان نادانت که فریب حرفهایت را خورده اند با آنان روبرو خواهی شد، و یارانت از ترس مرگ خود و اهل و عیال و فقر و بیچارگی

ص: 68

پس از هلاکت ناگزیر به تو کافر شده و دشمنی می کنند، زیرا باور دارند که دشمنانت پس از شکست تو و ورود جابرانه به شهرشان دیگر بین دوست و دشمنت تفاوتی قائل نبوده و همه را از لب تیغ بگذرانند، و خانواده و اموالشان را - همچون اهل و عیال و اموال تو - به اسارت و غنیمت خواهند برد. در مقام اتمام حجت می گویم که با این بیان واضح دیگر جای هیچ بهانه ای نمی ماند.

و این نامه هنگامی به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ شد که آن حضرت در بیرون شهر مدینه با جماعت مسلمین و یهود اجتماع کرده بودند، و حامل نامه این گونه مأموریت داشت که در حین ترساندن اهل ایمان، جماعت کافر و مشرک را به شورش بر علیه پیامبر تحریک کند.

(1) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حامل نامه فرمود: آیا گفتارت تمام شد و نامه ات به پایان رسید؟ گفت: آری.

فرمود: حال، پاسخش را بشنو. ابو جهل مرا با مرگ و هلاکت و سختی تهدید می کند و پروردگار جهانیان با یاری و پیروزی وعده ام می دهد. و البته فرمایش خداوند صحیحتر و پذیرش وعده الهی مقبول تر است. و پس از نصرت الهی و بخشایش و کرم خداوند، دیگر تنها شدن یا مخالفت و دشمنی با محمد، هرگز زیانی به او نخواهد رسانید.

به ابو جهل بگو: نامه نگاریت با من روی او هام و القاءات شیطانی بوده، و من با

القاءات رحمانی پاسخت را می دهم. بدان که تا بیست و نه روز دیگر جنگی میان ما و شما در خواهد گرفت و خداوند توسط یکی از ضعیف ترین اصحابم تو را خواهد کشت، و تو در چاه بدر با اجساد دوستانت: عتبه و شیبه و ولید و فلانی - تا چندین نفر را نام برد- ملاقات خواهی کرد، هفتاد نفر از شما کشته و هفتاد تن اسیر خواهید شد، و در مقابل آزادی آنها غرامت سنگینی را متحمل خواهید شد. سپس آن حضرت خطاب به تمام حاضران، از مؤمن و یهودی و نصاری و دیگر از افراد فرمود: آیا مایلید محلّ مرگ هر يك از آنان را نشانتان دهم گفتند: آری، فرمود: پس رهسپار بدر شویم، زیرا همان جا میدان کارزار و اجتماع و بلای بزرگ خواهد بود، تا دقیقاً و بی هیچ کاستی و فزونی قدم بر محلّ هلاکتشان گذارم.

این سخنان بر تمامشان گران آمد و جز وجود مبارك حضرت امیر علیه السلام که گفت:

بسیار خوب، بسم الله، بقیّه مسلمین نالیده و گفتند: برای رفتن به محلّ بدر به اسب و اسلحه نیاز داریم، و بدون آنها ممکن نیست بدان جا- که يك روز راه است- برسیم.

(1) سپس پیامبر به یهودیان فرمود: شما نظرتان چیست؟ گفتند: ای محمّد ما میخواهیم

در خانه هایمان بمانیم و هیچ نیازی به دیدن آنچه تو ادعا می کنی نداریم.

پس فرمود: در راه رسیدن به آنجا هیچ زحمتی بر شما نیست، من تنها يك قدم بر می دارم، و خداوند زمین را جمع نموده و در قدم دوم شما را به آنجا می رسانم.

(1) اهل ایمان گفتند: رسول خدا راست گوید! پس باید به این معجزه مشرف شویم.

و اهل کفر و نفاق ابراز نمودند: بزودی این کذاب را خواهیم آزمود! تا دیگر محمد بهانه ای نداشته باشد، و ادعایش بر زیان خودش بکار رود. و در دروغی که بافته رسوا شود.

آنان نیز قدم اول را برداشته و پس از قدم دوم ناگاه خود را کنار چاه بدر دیدند و از این واقعه بسیار شگفت زده شدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و فرمود: چاه را نشان قرار دهید و چند ذراع از آن جلو روید. و چند ذراع که رفتند به آنان فرمود: اینجا محل کشته شدن ابو جهل است. فلان مرد انصاری او را مجروح و عبد الله بن مسعود- که از ضعیف- ترین افراد من است- کار او را تمام می کند. سپس فرمود: چند ذراع به سمت دیگر چاه بروید و از آنجا به سمت دیگر، و همین طور راهنمایی کرده و آدرسهای گوناگونی اعلام نمود و در آخر فرمود: این محل قتل عتبه، و اینجا شبیه، و اینجا ولید. و محل هلاکت يك يك آنها را تا هفتاد تن نمایاند. و نام تمام اسیران را تا هفتاد تن با ذکر نام پدران

و اوصافشان و تمام قوم و خویش منسوبین به آنها را تا آخر نام برد.

(1) سپس فرمود: آیا به هر آنچه شما را خبر دادم واقف شدید؟ گفتند: آری.

فرمود: این واقعه از جانب خدا بوده و حق است، و مسلماً پس از بیست و هشت روز اتفاق خواهد افتاد. و در روز بیست و نهم وعده خداوند عملی خواهد شد. آن قضایی حتمی و لازم است.

سپس خطاب به مسلمانان و یهود فرمود: از آنچه شنیدید یادداشت بردارید.

گفتند: ای رسول خدا شنیدیم و بخاطر سپردیم و فراموش نمی کنیم.

فرمود: نوشتن برتر است و برای یادآوری شما بهتر می باشد.

گفتند: ای رسول خدا ما که ابزاری برای نوشتن نداریم. فرمود: این بعهده فرشتگان است، ای فرشتگان پروردگرم آنچه از این واقعه شنیدید مکتوب داشته، و در جیب هر کدام از ایشان یادداشتی از آن قرار دهید.

سپس فرمود: ای گروه مسلمان آن صفحات را بیرون آورید و مفاد آن را خوانده و در باره اش اندیشه کنید. آنان نیز اطاعت امر کرده و با کمال تعجب همه آنچه رسول خدا فرموده بود بی هیچ کم و کاستی در آن نوشته یافتند.

بعد پیامبر فرمود: آن نوشته ها را در جای خود حفظ نمایید تا بعد از این برای شما حجّت و دلیل و برای اهل ایمان مایه شرف و آبرو، و برای دشمنانتان اتمام حجّت باشد.

باری هنگامی که روز بدر فرا رسید پیشگوییهای آن حضرت بی هیچ کم و کاستی واقع شد و همه آن را دیدند، و پس از مقابله با نوشته های ملانکه همه را مطابق آن یافتند، و ظاهر مسلمانان آن را تصدیق نموده و باطن خود را به خدا سپردند.

احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان در جواز نسخ شرایع و غیر آن

اشاره

احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان در جواز نسخ شرایع و غیر آن

(1) 25- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی که در مکه اقامت داشت مأمور بود در نماز به سوی بیت المقدس بایستد و تا حدّ امکان در جایی نماز بخواند که کعبه و بیت المقدس در یک راستا قرار گیرد. و گر نه فقط به سمت بیت- المقدس ایستد. و در تمام مدّت سیزده سال ایّام بعثت در مکه همین گونه رفتار کرد.

ص: 73

و پس از هجرت به مدینه به مدّت هفده یا شانزده ماه نیز به سمت بیت المقدس نماز گزارد و از خانه کعبه منحرف شد. بهمین خاطر گروهی از یهود مدینه از سر مباحثات و افتخار، یاوه سرایی کرده و گفتند: بخدا قسم، محمد نماز خود را درك نکرد تا اینکه روی به قبله ما آورده و به سبک عبادت ما عبادت نمود!

ص: 74

(1) چون این سخن بگوش آن حضرت رسید بر او گران آمده و به قبله آنان بی رغبت، و به جانب کعبه راغب شد، و در سخنی که با جبرئیل نمود ابراز داشت که: آرزو می کنم که خداوند مرا از قبله بیت المقدس به سمت کعبه برگرداند، زیرا خاطر من از بابت آن یاوه سرایی یهود آزرده شده است.

جبرئیل گفت: از پروردگارت بخواه تا دعایت را اجابت فرماید، و قبله را تحویل نماید که البته خواسته ات را رد نمی کند و نومیدت نمی سازد. چون دعای پیامبر به آخر رسید جبرئیل برای بار دوم نازل شد و اظهار نمود: ای محمد این آیه را بخوان: «ما گردش روی تو را در آسمان [به انتظار وحی] می بینیم، و هر آینه تو را به قبله ای که آن را می پسندی برگردانیم؛ پس روی خود را سوی مسجد الحرام- نمازگاه شکوهمند- برگردان، و هر جا که باشید رویتان را سوی آن برگردانید- بقره: 144»، در این موقع یهودیان گفتند:

«چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن بودند- یعنی بیت المقدس- برگردانید؟- بقره: 142»، و خداوند به بهترین وجهی پاسخ فرمود: «بگو: مشرق و مغرب همه ملک خداست» او ملزم به روی گرداندن به جانبی است، همچون تحویل شما «هر که را خواهد به راه راست راه می نماید- بقره: 142» و هموست دانا به مصالح ایشان، و دست آخر، اطاعت امر پروردگار، آنان را به سمت بهشتیهای پر نعمت سوق دهد.

(1) در اینجا از امام عسکریّ علیه السلام نقل است که ادامه فرمود: گروه دیگری از یهودیان بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شده و گفتند: ای محمد تو مدت چهارده سال به سوی بیت-المقدس عبادت نمودی، و اکنون از آن روی گردان شده ای، اگر ترك آن، حقّ و درست بوده، عمل به آن باطل و نادرست، و تنها باطلی با حقّ مخالفت نموده است، و چنانچه ترك قبله ما باطل و نادرست بوده، در تمام آن مدت تو در باطلی بسر برده ای، بنا بر این چگونه مطمئن باشیم که اکنون نیز همچون گذشته بر باطل نباشی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کدام از آنها در جای خود صحیح و حقّند، خداوند می فرماید: «بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد براه راست هدایت می کند» هر گاه صلاح شما بندگان را در عبادت به سمت مشرق بداند به آن جانب امر می کند، و اگر مغرب یا جهت دیگر را صلاح بداند به همان سمت فرمان می دهد. بنا بر این در برابر تدبیر پروردگار جهان نباید مخالفت و عناد نمود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا شما نبودید که کار روز شنبه را تعطیل کردید، و سپس در روزهای دیگر هفته مشغول کار شدید؟ کدامیک از آن دو حقّ بود؟

مطابق استدلال شما [در تحویل قبله] اگر ترك کردن حقّ بود باید مشغولیت در ایام دیگر هفته باطل باشد، یا برعکس، یا هر دو باطل، و یا هر دو حقّ باشد، و شما هر جوابی که دهید پاسخ من نیز به اعتراض شما همان خواهد بود.

(1) گفتند: ترك روز شنبه حقّ بود و مشغولیت در باقی هفته نیز حقّ بود.

آن حضرت نیز فرمود: پس همین طور قبله بیت المقدس و كعبه هر کدام در زمان خود حقّ و درست بوده است.

گفتند: آیا هنگام تحویل قبله از بیت المقدس به كعبه برای خداوند امر جدید و تازه ای حادث شد که از رای سابق خود برگشته و فرمان جدیدی به شما داد؟

فرمود: این طور نیست، چرا که پروردگار جهانیان دانا به پایان امر و توانا بر مصالح است. نه خطایی از او سر می زند تا جبران کند، و نه عقیده اش عوض می شود تا خلاف رای سابق عمل کند. و نه چیزی می تواند مانع مقصد و عمل او باشد، و بدای واقعی همان بود که گفتیم، و خداوند با عزّت و جلال از تمامی این پیرایه ها منزّه و برتر است «1».

ص: 77

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به یهودیان فرمود: آیا قبول دارید که خود خداوند بیمار می سازد و هموست که بهبودی می بخشد؟ و دوباره هموست که مریض می نماید یا اینکه زنده می کند یا می میراند؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر کدام از پی هم در رفت- و آمدند و همه تحت نظر خداوند است؟ آیا در این صورتهای برای خداوند امر تازه و پیش- آمد تازه ای حادث شده که از رأی سابق برگشته و امر جدیدی فرماید؟ گفتند: نه.

ص: 78

(1) فرمود: به همین ترتیب نیز در موضوع قبله، خداوند زمانی بیت المقدس را قبله قرار داده و در زمانی دیگر خانه کعبه را تعیین فرمود، و در این تغییر و تحوّل هیچ بدایی برای خداوند رخ نداده است. و همچنین است موضوع تغییر فصلها، آمد و شد تابستان و زمستان هیچ ربطی به مسأله بدا ندارد.

فرمود: و همچنین در تغییر قبله نیز هیچ بدایی صورت نگرفته است.

سپس فرمود: مگر خداوند شما را در زمستان برای احتراز از سرما ملزم به پوشیدن لباس ضخیم نکرده؟ و به همین ترتیب در فصل تابستان امر به پیشگیری از گرما فرموده، آیا در این باید و نبایدها تضادّ و بدایی در امر پروردگار پیش آمد نموده؟ گفتند: نه.

فرمود: بنا بر این خداوند روی صلاح بینی و تشخیص مصلحت به اقتضای زمان، امر به کاری می فرماید یا منع می کند، پس در صورت اطاعت امر خداوند در هر دو حالت شایسته و در خور ثواب و پاداش پروردگار قرار می گیرد. و در این موقع آیه شریفه: «مشرق و مغرب خدای راست؛ پس به هر سو که روی آرید همان جا روی خداست- بقره: 115»، یعنی: چون به آن جایی که خدا امر فرموده متوجّه بشوید قصد او را نموده و آرزوی ثوابش را دارید، بر آن حضرت نازل شد.

ص: 79

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا، شما مانند افراد بیمارید، و ربّ العالمین همچون طبیب است، و صلاح بیمار در اطاعت دستورات طبیب، و عدم اعتنا به خواهشهای نفسانی و تمایلات شخصی است. ای بندگان خدا تسلیم امر پروردگار شوید تا پیروز و کامیاب گردید.

در اینجا یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: چرا خداوند در ابتدا قبله را بیت المقدس مقرر فرمود؟ امام پاسخ فرمود: خداوند در این آیه توضیح می دهند که: «و قبله ای را که بر آن بودی - بیت المقدس - قرار ندادیم مگر برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند از کسی که بر پاشنه های خود می گردد - روی می گرداند - معلوم کنیم - بقره: 143» یعنی: مگر برای آنکه به وجود پیروانت پی ببریم، پس از علم ما به اینکه در آینده نزدیک آشکار می شوند.

و این بدین خاطر بود که توجه کردن به بیت المقدس برای اهل مکه و قریش بسیار سخت و دشوار بود، همچنان که توجه به سوی خانه کعبه نیز برای جماعتی از اهل مدینه از یهود و نصاری مشکل بود، و این تغییر قبله برای هر دو گروه امتحان بزرگی بشمار می آمد، تا بوسیله آن، گروه حقّ پرست و هوسران از هم تشخیص داده شوند.

سپس خداوند در ادامه آیه فرموده: «و هر آینه [قرار دادن قبله - مسجد الأقصی] جز بر آنان که خداوند ایشان را راه نموده است دشوار بود» یعنی: توجه به بیت المقدس

در آن زمان جز برای کسی که خداوند هدایتش فرموده سخت و دشوار بود، بنا بر این معلوم می‌گردد که اطاعت خدا در مخالفت هوی و هوس است، تا بنده را در آنچه درست نمی‌دارد بیازماید.

(1) از حضرت عسکری علیه السلام روایت است از قول جابر عبد الله انصاری نقل فرموده که عبد الله بن صوریا- برده ای یهودی و کوژچشم که بنا به عقیده آنان در تورات و دانش انبیا متخصص بود- از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالات بسیاری نمود تا آن حضرت را به مشکل اندازد، و آن حضرت در مقام پاسخ به آنها به گونه ای عمل نمود که هیچ راه گریزی برای انکار پاسخها برایش باقی نماند.

او پرسید: ای محمد، چه کسی این اخبار را از خدا به تو می‌رساند؟ فرمود: جبرئیل.

گفت: اگر جز او مثلا میکائیل حامل وحی بود به تو ایمان می‌آوردم، زیرا جبرئیل در میان ملائکه دشمن ما است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا جبرئیل را دشمن می‌دارید؟

گفت: زیرا توسط او بلا و سختی‌ها بر قوم بنی اسرائیل نازل شد، همو بود که دانیال را از کشتن بخت نصر منصرف ساخت تا کارش قوت گرفت، و یهودیان را از لب تیغ گذرانند، و خلاصه هر بدبختی و سختی را فقط جبرئیل نازل می‌کند، در حالی که میکائیل وسیله نزول رحمت است.

(1) فرمود: وای بر تو! آیا نسبت به حقیقت امر پروردگار جاهل و بی خبر شده ای؟! گناه جبرئیل در اطاعت فرمان خداوند در باره شما چیست؟ آیا در باره فرشته مرگ اندیشیده اید؟ آیا به جهت قبض روح مردم- که شما هم گروهی از آنانید- دشمن شما شده؟

آیا اجبار پدر و مادر به فرزند در استفاده از دارویی تلخ که به صلاح اوست، آن دورا در زمره دشمنان فرزند در می آورد؟! نه مسلماً این طور نیست، بلکه شما به حقیقت امر خداوند جاهل، و از حکمت و تدبیر او غافلید. من شهادت می دهم که جبرئیل و میکائیل هر دو عامل به امر خدا، و مطیع فرمان اویند. و من معتقدم که دشمنی با یکی از آن دو ملزم به عداوت دیگری است، و کسی که فکر می کند یکی از آن دورا دوست می دارد و از دیگری بیزار است بی شک کافر و دروغگو است.

و بهمین ترتیب همان طور محمّد و علی همچون دو برادرند که جبرئیل و میکائیل، پس هر کس آن دورا دوست بدارد از اولیاء اللّه است، و هر که دشمنشان بدارد از اعداء اللّه است و هر کس یکی از آن دورا دشمن بدارد و پندارد که دیگری را دوست دارد کاذب و دروغگو است، و آن دو از او بیزارند، [و همین طور هر که یکی از ما را دشمن بدارد و فکر کند دیگری را دوست دارد بی شک کاذب است، و هر دوی ما از او بیزاریم] و خداوند متعال و فرشتگان و خوبان خلق خدا از او بیزارند.

() 26- از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: سبب نزول این آیه: «بگو: هر که

دشمن جبرئیل باشد، پس [بداند که] او آن (قرآن) را به فرمان خدا بر قلب تو فرو آورده، که کتابهای پیشین را باور دارنده و مؤمنان را راهنما و مؤذگان است. هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است- بقره: 97 و 98- سخنان زشت و حرفهای نامناسبی بود که دشمنان خدا یعنی یهود و ناصبیها، در باره جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان خداوند بر زبان می آورند. اما جهت دشمنی ناصبیها با فرشتگان الهی این بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر فضیلت و منقبتی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر می نمود پیوسته می گفت: «آن خیر را جبرئیل از خداوند متعال به من رساند»، و در برخی از آنها می فرمود: «جبرئیل از جانب راست علی علیه السلام، و میکائیل از جانب چپ، و اسرافیل از پشت سر، و عزرائیل در پیش روی او در حرکتند، و جبرئیل به جهت اینکه در سمت راست علی است به میکائیل افتخار می کند، و میکائیل هم به اسرافیل و عزرائیل مباحثات می نماید، چنان که در میان ندمای پادشاه آنکه در جانب راست او می نشیند بر ندیم سمت چپی افتخار می کند».

(1) و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: شریفترین ملائکه نزد خدا کسی است که بیشتر اظهار محبت در باره علی می کند. و سوگند ملائکه در میان خودشان این جمله است:

«سوگند به آنکه علی را پس از محمد بر جمیع خلائق شرافت بخشید».

و باز می فرمود: فرشتگان آسمان و پرده ها اشتیاق شدیدی به زیارت علی بن- اُبی طالب دارند، چنان که مادر مهربان علاقمند به دیدن اولاد صالح خود است.

باری با شنیدن این سخنان بود که ناصبیان می گفتند: تا کی محمد از قول جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان مطالبی را در فضائل و مناقب علی بن اُبی طالب نقل خواهد کرد؟! و تا چه وقت خداوند متعال تمام توجهش به علی است؟! ما از خدا و ملائکه و جبرئیل و میکائیلی که بعد از محمد تنها علاقه آنها به علی بن اُبی طالب است بیزاریم! از تمام پیامبرانی که علی را پس از محمد بر دیگران برتری می دهند تبری می جوئیم!! و اما حال و هوای یهودیان- دشمنان خدا- بدین قرار بود که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهر مدینه مهاجرت نمود، جماعت یهود نزد عبد الله بن صوریاء آمده و او را بخدمت آن حضرت آورده و او از پیامبر پرسید: خواب شما چگونه است، زیرا ما در باره خواب پیامبر آخر الزمان مطالبی را شنیده ایم؟! (1) فرمود: چشمانم بخواب می رود ولی قلبم بیدار است. گفت: راست گفتی ای محمد.

پرسید: فرزند متولد شده از [مواد] پدر است یا مادر؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

استخوان و عصب و رگهای بچه متکون از پدر است، ولی گوشت و خون و موهای او از مادر است. گفت: راست گفتی ای محمد.

(1) باز پرسید: چرا شباهت فرزند به عموهایش می رود و در آن هیچ شباهتی به دایی ها ندارد؟ و فرزند دیگری به دایی های خود شبیه می شود و در آن هیچ شباهتی به عموهایش پیدا نمی کند؟ فرمود: در هنگام انعقاد نطفه، آب هر کدام از زن و مرد که بر دیگری غلبه پیدا کند فرزند شبیه کسان او می گردد. گفت: راست گفتی. باز پرسید:

برای چه از نطفه یکی فرزند متولد می شود و از نطفه دیگری نمی شود؟ رسول خدا فرمود:

چنانچه نطفه ای روسرخ باشد فاسد بوده و قابل تولید نیست، و اگر صاف و روشن شود قابلیت تولید پیدا می کند. باز [گفت: صحیح است] پرسید: اوصاف پروردگارت را برشمار؟ در این وقت سوره مبارکه توحید نازل شد که: «بگو: حقّ این است که خدا یکتا و یگانه است. خدا تنها بی نیازی است که نیازها بدو برند. زاده و زاده نشده است. او نظیر و مثلی ندارد». ابن صوری گفت: راست گفتی ای محمد، فقط يك سؤال مانده که اگر پاسخ آن را بدهی بتو ایمان آورده و گفته ات را خواهم پذیرفت. کدامیک از فرشتگان خداوند بتو وحی می رساند؟ فرمود: جبرئیل. ابن صوری گفت: آنکه از میان فرشتگان دشمن ما است!! توسط اوست که مرگ و میر و سختی و جنگ بر ما نازل می شود. فرشته مورد نظر ما میکائیل است که نعمت و سرور و رحمت می آورد، اگر میکائیل

حامل وحی به تو بود، همه ما بتو ایمان می آوردیم، زیرا اوست که همیشه ضامن بقای ملک ماست، و جبرئیل بر خلاف او پیوسته موجب خرابی و ویرانی سلطنت ما بوده و بهمین خاطر دشمن ما می باشد.

(1) در اینجا سلمان فارسی از او پرسید: چگونه عداوت او برای شما آشکار شد؟ گفت:

بسیار خوب سلمان، آری؛ چندین بار با ما عداوت ورزیده است، و از جمله مواردی که سخت به ضرر ما اقدام نموده در این ماجرا هویدا است: خداوند به انبیای بنی اسرائیل وحی فرستاده بود که شهر بیت المقدس بدست مردی بنام بخت نصر خراب خواهد شد.

و در زمان خود او نیز از وقت خرابی آن مطلع شده بودیم، و خداوند پس از هر کار، کار دیگری پدید آرد، و آنچه را خواهد از میان ببرد و [یا] برجای و استوار بدارد.

و به محض اطلاع از خبر ویرانی شهر بیت المقدس بزرگان بنی اسرائیل پس از مذاکره و مشاوره شخص قوی و فاضل و محترمی بنام دانیال را که از زمره انبیاء بود مأمور قتل بخت نصر نمودند، و برای این کار مقدار زیادی مال به او دادند تا در این راه صرف کند، هنگامی که رهسپار شهر بابل شد بخت نصر را پسر ضعیف و فقیر و عاجزی یافت، و همین که خواست او را بکشد جبرئیل نازل شده و به دانیال گفت: اگر این پسر همان است که خداوند خبر داده، البته نخواهی توانست بر او چیره شده و او را به قتل رسانی، و در غیر این صورت برای چه او را می کشی؟!

ص: 86

حضرت دانیال نیز حرف او را پذیرفته و از قتلش صرف نظر نمود و به بیت المقدس بازگشت و جریان امر را به ما گزارش داد. بعدها همان پسر ضعیف رفته رفته قدرت یافته و به حکومت رسید و به جنگ ما شتافت و شهر بیت المقدس را ویران نمود، و بهمین خاطر است که جبرئیل را دشمن می داریم، و میکائیل دشمن جبرئیل [و دوست ما] است.

(1) سلمان گفت: ای ابن صوریای همین اعتقاد موجب گمراهی و انحراف شما شده است، مگر گذشتگان شما توسط انبیای خود و کتابهای آسمانی از جانب خدا در نیافته بودند که بخت نصّر به حکومت رسیده و بیت المقدس را ویران خواهد کرد؟ و آیا قصد آنان از فرستادن دانیال و قتل بخت نصّر تکذیب فرمایش خداوند و ردّ اخبار انبیا بوده و یا غلبه بر خواست و اراده پروردگار متعال؟! آیا آن گذشتگان [در صورت حقیقت ماجرا] با این عمل به خداوند کافر نشدند؟ و در این حال چگونه جایز است با جبرئیل که مخالف غلبه بر خواست خدا بوده و مانع تکذیب امر خدا شده عداوت و دشمنی نمود؟

ابن صوریای گفت: خداوند خبر خروج بخت نصّر را به انبیای خود داده بود ولی خود پروردگار آنچه را خواهد محو می کند یا برجای و استوار می دارد.

سلمان گفت: بنا بر این شما نیز به مطالب تورات اعتماد ننموده و بدستورات آن عمل نکنید؟ زیرا ممکن است خداوند برخی از آیات آن را محو و برخی دیگر را اثبات کرده باشد.

و شاید با این اعتقاد حضرت موسی و هارون (علیها السلام) را از مقام نبوت عزل کرده باشد،

و خلاصه هر چه از آن دو بزرگوار به شما رسیده خلاف آن درست باشد، و شما در نهایت به هیچ يك از آنها؛ به وعد و وعید و ثواب و عقاب الهی نمی توانید اطمینان نمایید. و برستی شما شعار «خدا آنچه را خواهد از میان ببرد و یا بر جای استوار بدارد» را به جهل کشانده و آن را عوضی فهمیده اید. و بهمین خاطر است که شما به خدا کافر و به اخبار غیبی او منکر، و از دین او جدا شده اید.

(1) سپس سلمان گفت: من معتقدم دشمن جبرئیل: با میکائیل هم دشمن است، و آن دو باهم، با دشمنانشان دشمن، و با دوستانشان دوست می باشند.

در این هنگام خداوند در تأیید سخن سلمان؛ آیه: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ رَا در تأیید سخن سلمان و حمایت او از دوستان خدا بر علیه دشمنان، و بجهت نقل فضائل ولیّ خدا علی علیه السلام نازل فرمود، و نیز آیه فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ یعنی جبرئیل این قرآن را نازل نموده، و جمله «به اذن خدا بر قلب تو فرو آورده- یعنی به امر خدا- که کتابهای پیشین را- از بین سایر کتابهای الهی- تصدیق؛ و مؤمنان را راهنما از گمراهی و بشارت و مژدگان است به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام، و امامان پس از او که حقّ اولیای خدایند، در صورتی که اهل ایمان بر موالات و دوستی محمد و علی و خاندان پاک آن دو بمیرند.

(1) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به سلمان فرمود: براستی خداوند گفته ات را تصدیق و با نظرت موافقت فرمود، و جبرئیل از جانب حق تعالی به من گفت: سلمان و مقداد دو برادرند که در دوستی تو و علی - برادر، وصی و همدمت - پاک و خالصند، و آن دو در میان اصحابت همچون جبرئیل و میکائیل در میان فرشتگانند، با هر که به آن دو فرشته بغض ورزد دشمن، و با هر که با آن دو و محمد و علی دوستی نمایند دوستند. و چنانچه تمام اهل زمین، سلمان و مقداد را همچون دوستی فرشتگان آسمانها و پرده ها و کرسی و عرش به آن دو، محض خاطر محبتشان به محمد و علی و دوست داشتن دوستانشان و دشمنی دشمنانشان، آن دو را دوست می داشتند البته خداوند هیچ کس را عذاب نمی کرد.

(2) 27- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرموده: وقتی آیه: «پس از آن دلها تان سخت شد همچون سنگ یا سخت تر، و همانا از برخی سنگها جویها روان شود و برخی از آنها بشکافد و آب از آن بیرون آید، و برخی از آنها از بیم خدا [از کوه] فروریزد، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست - بقره: 74» در شأن یهود و ناصبها نازل شد؛ مفاد آن که حاوی سرزنش پیامبر بر یهودیان بود بر آنان گران آمد، پس گروهی از سران و خطیبانشان به رسول خدا گفتند: ای محمد تو از ما بدگویی نمودی و به دلهای ما نسبت خلاف دادی، که خداوند بر آن واقف است، بتحقیق که در دلهای ما خیرات بسیاری

نهفته است، زیرا ما پیوسته روزه می گیریم و صدقه می دهیم و از فقرا دستگیری می کنیم.

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اعمال خیر زمانی مطلوب است که برخوردار از دو ویژگی باشد: اول اینکه تنها برای خدا باشد و دوم مطابق امر او صورت گیرد. و اعمالی که از سر ریا و خودنمایی و بقصد مخالفت و دشمنی با رسول خدا و اظهار ثروت و شرافت و دارایی انجام می گیرد عاری از هر خیر و صلاحی است، بلکه سراسر شرّ و فساد و موجب بدبختی صاحب آن صفات بوده و خداوند نیز او را به شدیدترین وجه عذاب می نماید.

یهودیان گفتند: ای محمد، تو این گونه فکر می کنی، ولی ما معتقدیم که تمام اموالمان را صرف باطل نمودن امرت و دفع ریاستت و پراکنده ساختن اصحابت از گردت می نماییم و این خود جهادی بزرگ است، و امید داریم به سبب آن به اجر جمیل و ثواب بزرگی از جانب خدا نائل آییم، و کمترین حالت و وضع ما این است که در مرافعه و دادخواهی با تو شبیه و یکسانیم، پس دیگر توجه فضیلتی بر ما داری؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادران یهودی، درست است که در مرافعه و دادخواهی اهل حقّ و باطل با هم شبیه و یکسانند، ولی شواهد و حجّتهای الهی میان آن دو را متمایز ساخته و اهل باطل را رسوا و حقیقت امر حقّ گویان را آشکار می گرداند. و رسول خدا محمد نه از جهل شما استفاده می کند و نه بی حجّت و دلیل، شما را مجبور به پذیرش خود می نماید،

بلکه حجت و دلیلی از طرف خدا به شما ارائه می کند که نه قادر به دفع آن بوده و نه تاب امتناع از تصدیق آن را داشته باشید. اگر محمد به انتخاب خود برایتان معجزه ای می کرد به شك افتاده و می گفتید: آن اتفاقی، ساختگی و شعبده و متداول، یا از سر تباری بوده است. ولی هنگامی که مطابق خواست شما معجزه ای نشان می دهم دیگر هیچ يك از آن حرفها جایی برای گفتن پیدا نمی کند.

(1) پس بدانید که ربّ العالمین مرا وعده فرموده که خواسته هایتان را به شما نشان دهد تا جای هیچ عذر و بهانه ای برای کافرین شما باقی نگذارد، و در بینش و دید مؤمنین شما بیافزاید.

یهودیان گفتند: از روی انصاف سخن گفتی. پس اگر به وعده هایت از سر انصاف وفا نمودی که هیچ، و إلا تو اولین فردی خواهی بود که از دعوی نبوت منصرف شده و به میان مردم خواهی رفت، و به سبب عجز از جواب ما و آشکار شدن پوچی ادعایت در آنچه خواسته بودی تسلیم حکم تورات می شوی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی و درستی گویای شما است؛ نه تهدید. هر پیشنهاد و سفارشی دارید بدهید تا دیگر هیچ عذر و بهانه ای برایتان نماند.

گفتند: تو معتقدی که در دلهای ما هیچ نشانی از دستگیری فقرا، و یاری ضعیفان

و قدرت ابطال باطل و احقاق حق نیست، و اینکه سنگها نرمتر از دل‌های ما و در برابر خدا مطیع‌ترند، پس ما را بنزد یکی از این کوهها ببر و آن را در تصدیق خود و تکذیب ما به گواهی و شهادت بخواه، اگر به تصدیق تو زبان گشودند تو بر حقی، و ما را ملزم به پیروی تو می‌نماید، و چنانچه زبان به تکذیب تو گشود یا هیچ جوابی نداد، با این کار بدان که تو در ادعایت کاذب و دشمن جان خود می‌باشی.

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب، بیایید باهم بسراغ هر يك از این کوهها که می‌خواهید برویم تا یکی از آنها را به گواهی گیریم تا به سود من و زیان شما شهادت دهد.

پس بسراغ ناهموارترین کوه رفته و گفتند: ای محمد این کوه را به شهادت طلب! پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خطاب به کوه فرمود: به حق جاه و مقام محمد و آل پاکش که توسط ذکر نام آنان خداوند سنگینی عرش را بر گرده انبوه فرشتگان- که جز خدا تعدادشان نداند- سبک ساخت، به حق جاه و مقام محمد و آل پاکش که توسط ذکر نام آنان خداوند توبه آدم را پذیرفت و از خطایش درگذشت و به جایگاه سابقش باز گرداند، بحق محمد و آل پاکش که توسط ذکر نامشان و حرمتی که در درگاه خداوند دارند ادریس نبی در بهشت به مقام بلندی نائل گشت، از تو می‌خواهم، گواهی و شهادت به حقیقت امر محمد دهی، و او را همان طور که خداوند به تو سپرده؛ در ذکر قساوت قلب یهودیان تصدیق نمایی و انکار آنان را بر رسالت محمد تکذیب کنی.

(1) ناگهان کوه جنبیده و به لرزه افتاد و با جاری شدن آب از آن و ندا داد: ای محمد، گواهی می دهم که تو رسول پروردگار جهانیان، و آقا و سرور همه خلایقی، و شهادت می دهم که دلهای این یهودیان- همان گونه که وصف نمودی- سخت تر از سنگ است که هیچ خیری از آن خارج نمی شود، و چه بسا از برخی سنگها سیل یا آب جاری شود، و شهادت می دهم به اینکه این جماعت در بهتان به تو- که بهتان به خدا است- کاذب و دروغگویند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به کوه فرمود: آیا خداوند تو را امر فرمود که در خواسته هایم به جاه محمد و آل پاکش- که توسط آنان نوح را از اندوه عظیم (طوفان و غرق) رهانید، و آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت ساخت، و او را در میان آتش بر چنان تخت و سریر و فراش مستقر نمود که مانند آن را طاغوت زمانش برای هیچ يك از پادشاهان زمین ندیده بود، و اطرافش را درختانی سرسبز و خرّم و شکوفا و انواع شکوفه های چهار فصلی رویانید- مرا اطاعت کنی؟

کوه پاسخ داد: آری ای محمد، برای تو گواهی می دهم به این امور، و شهادت می دهم که هر چه بخواهی انجام می دهم: از تبدیل انسانها به خوک و میمون، یا فرشته و ملک، یا آتش به یخ یا یخ به آتش، یا آسمان را به زمین پایین کشم یا زمین را به آسمان بالا برم، یا اطراف شرق و غرب و درّه ها را مانند کیسه سربسته ای نمایم.

(1) و خداوند زمین و آسمان را مطیع تو ساخته، و کوهها و دریاها به امر تو رفتار می کنند، و سائر مخلوقات خداوند، از بادها و صاعقه ها و تمام اعضاء و جوارح انسان و حیوان مطیع و فرمانبردار تواند، و هر چه دستور دهی انجام دهند.

یهودیان گفتند: ای محمد، آیا ما را فریب داده و به خطا می اندازی؟ آنچه شنیدم صدای گروهی از اصحابت بود که پشت این کوه نشسته اند، و آنان بودند که این سخنان را گفتند، و فکر می کنی ما صدای آنان را از صدای کوه تشخیص نمی دهیم؟ گول این کارها را فقط جماعت ناتوان و سبک مغزت می خورند، اگر راست می گویی تو به مکان کوه برو و به آن امر کن تا از ریشه در آید و به جای تو بیاید، وقتی این طور شد و ما آن را دیدیم آن وقت دستور بده که کوه از اطاق به دو نیم شود، سپس نیمه پایینی روی نیمه بالایی رود، و نیمه بالایی به زیر نیمه پایینی فرود آید، که در این حالت ریشه کوه قلّه آن گردد، و قلّه اش ریشه آن، تا یقین کنیم که آن معجزه بوده و از جانب خدا است، و شبیه آن همکاری و همراهی، از هیچ شعبده باز و ساحر گستاخی ساخته نیست.

سپس سنگ کوچکی به دستور آن حضرت غلطید و به جلو آمد آنگاه پیامبر به یهودی فرمود: این سنگ را نزدیک گوش خود ببر، همه آنچه از کوه شنیدی برایت تکرار می کند،

زیرا این قسمتی از آن کوه است.

(1) او نیز سنگ را نزدیک گوش خود ساخت، و همان حرفهای کوه را تکرار نمود، ابتدا گفته پیامبر را در قساوت قلوب یهود تصدیق نمود، سپس در تایید سخن آن حضرت اعلام نمود: هر آنچه مال و ثروت در محو اسم محمد خرج کنند، پوچ و باطل بوده و آسیب و زیانش متوجه خودشان است.

دست آخر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شنیدی؟ آیا پشت این سنگ کسی بود که سخن می گفت و تو را به اشتباه می انداخت؟ یا آن خود سنگ بود؟ گفت: نه، آن معجزه ای که در باره کوه سفارش دادم برایم بیاور.

رسول خدا نیز به سمت محیط بازی دور شده سپس کوه را ندا داد و گفت: بحق محمد و آل پاکش - همانهایی که توسط مقامشان و به جهت درخواست بندگان خدا به واسطه ایشان بود که پروردگار بر عاد؛ قوم هود نبی، تندبادی سرد و سخت آواز و از حد گذشته فرستاد، بطوری مردم را هلاک ساخت که گویی تنه های پوسیده و افکنده درختان خرمایند. و به جبرئیل دستور داد تا در میان قوم صالح فریاد سهمگینی کشد تا همچون کاهی که برای گوسفندان آماده شده خرد و درهم شکسته شدند- از تو می خواهیم که از بیخ و بن کنده شده و نزد من آیی، آنگاه دست مبارکش را در برابر خود بر زمین نهاد.

ص: 95

(1) امام عسکری علیه السلام فرمود: در این زمان کوه به لرزه افتاد و همچون مرکبی تیزپای بحرکت در آمده و تا مقابل انگشتان آن حضرت رسید، آنگاه فریاد کشید: بله قربان، گوش بفرمان و مطیع اوامر شمایم ای رسول پروردگار عالمیان، و علی رغم این دشمنان هر چه خواهی دستور فرما! آن حضرت فرمود: این جماعت از من خواسته اند که به تو دستور دهم تا از بیخ و بن کنده شده و نصف گردی، سپس قلّه ات به پایین افتد، و قاعده ات به بالا رود، و دست آخر قلّه و قاعده ات باهم جابجا شود.

ندا آمد: آیا مرا به این کار امر می فرمایید ای رسول ربّ العالمین؟ فرمود: آری. پس در آن واحد تمام دستورات پیامبر را امثال نمود.

سپس کوه فریاد برآورد: ای یهودیان آیا اینها که دیدید پایین تر و غیر از معجزات موسی بود، همو که می پندارید به او مؤمنید؟! جماعت یهود به هم خیره شده و یکی از آنان گفت: کارمان تمام است! و دیگری گفت: محمّد آدم خوش اقبالی است و هر چه خواهد برایش انجام شود و از فرد خوش شانس هر کار خارق العاده ای سر می زند! مبادا این مشاهدات شما را بفریبد!

(1) پس از این سخنان ندایی سهمگین از کوه برآمد که: ای دشمنان خدا! شما با همین عقیده بود که معجزات حضرت موسی علیه السلام را نیز پوچ و باطل نمودید، مگر شما نبودید که به موسی گفتید: تبدیل عصا به اژدها، و شکافته شدن دریا و باز شدن راهها در آن، و وقوف کوه بالای سرمان همچون سایبان، همه این معجزات ناشی از خوش اقبالی توست و آنچه دیدیم ما را فریب نمی دهد!! سپس بواسطه این گفتار کوه و صخره ها آنان را به کام گرفته و این گونه به حجت پروردگار جهانیان ملزمشان ساختند.

(2) 28- و از معمر بن راشد نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

يك روز فردی یهودی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و در مقابل آن حضرت ایستاده و به او خیره شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه می خواهی؟ گفت: آیا تو افضلی یا موسی؛ که خداوند با او صحبت کرد و کتاب مقدس تورات و عصا، و معجزاتی چون شکافته شدن دریا و سایبان ابر بر او نازل فرمود؟! فرمود: برای آدمی تعریف از خود قبیح و ناپسند است، ولی ناگزیر می گویم: وقتی آن خطا از حضرت آدم سرزد با این جملات به سوی خداوند توبه نمود: «خداوندا به حق محمد و آتش به درگاهت التماس می کنم که مرا ببخشی!»، خداوند نیز از خطایش درگذشت.

ص: 97

(1) و نوح نبی علیه السلام وقتی سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید این گونه دعا کرد: «خداوندا به حقّ محمد و آلش از تو درخواست می کنم مرا از غرق شدن نجات بخشی»، پس خداوند با عزّت و جلال نیز او را نجات داد.

و حضرت ابراهیم وقتی در آتش افتاد گفت: «خدایا به درگاهت التماس می کنم که به حقّ محمد و آلش مرا نجات دهی» خداوند نیز آتش را بر او سرد و سلامت ساخت.

و حضرت موسی چون عصایش را بر زمین انداخت- و با مشاهده آن- در دلش ترس و بیمی یافت این گونه دعا کرد: «بار الها! به حقّ محمد و آلش به درگاهت التماس می کنم که آسوده خاطرم فرمایی!»، و خداوند متعال نیز فرمود: مترس که همانا تو برتری.

ای مرد یهودی! اگر موسی علیه السلام مرا درك کرده و به من و نبوّتم ایمان نمی آورد، ایمان و نبوّت او هیچ سودی برایش نداشت. ای یهودی! «مهدی» از نسل من است، همو که چون خروج کند؛ عیسی بن مریم به یاری و کمکش نازل شود و پشت سر او نماز بخواند.

[احتجاج رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با یهودیان مدینه]

[احتجاج رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با یهودیان مدینه]

(2) 29- و از ابن عباس نقل است که: چهل نفر از مردان یهودی از مدینه خارج شده و گفتند: بیاید نزد این کاهن دروغگو رویم تا او را در روبرو توییح نموده و تکذیب کنیم، چرا که او ادعا می کند [أفضل] رسولان الهی است، و چگونه چنین سخنی صادق است که تمام انبیاء همچون آدم و نوح- و تمامشان را نام بردند- به مناسبتی از او برتر و بهترند؟!]

(1) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد الله بن سلام فرمود: تورات میان من و شما [حاکم باشد]. یهود نیز پذیرفت، و یکی از آنان گفت: حضرت آدم از تو بهتر و برتر است، زیرا خداوند با دست قدرت خود او را آفرید و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را به سجده او واداشت.

پیامبر فرمود: آدم نبی، پدر من است، ولی آنچه بمن داده شده افضل و برتر است از آنچه به آن حضرت داده شده. گفتند: آنها چیست؟ فرمود: منادی در هر روز پنج بار ندا می کند که: «شهادت می دهم معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده او است» و نمی گوید:

«آدم رسول خدا است». و لوای حمد در روز قیامت به دست من است نه آدم.

گفتند: راست گفتی ای محمد، این مطلب در تورات آمده. فرمود: این يك مورد.

گفتند: موسی از تو برتر است. فرمود: از چه لحاظ و برای چه؟ گفتند: زیرا خداوند چهار هزار کلمه [بی واسطه] با او سخن گفته، در حالی که این گونه با تو مکالمه نفرموده.

فرمود: من بهتر از آن عطا شده ام. گفتند: آن چیست؟ پاسخ داد: این آیه ای که خداوند در باره من نازل فرمود: «پاک و منزّه است آن خدایی که بنده خود- محمد- را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصى که پیرامون آن را برکت داده ایم برد- اِسراء: 1».

و من روی بال جبرئیل قرار گرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم، و از آنجا گذشته تا به «سدرۃ المنتهی» وارد شدم که در آنجا «جَنَّة المأوی» است، و تا آمدم از ساق عرش آویزان شوم این ندا از آنجا در آمد که: «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست، منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چیز، توانای بی همتا، بر همه چیز، در خور کبریا و بزرگی، دلنواز و مهربان». و خداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم، پس آیا این مقام بالاتر از مکالمه حضرت موسی نیست؟ (1) گفتند: ای محمّد راست گفتی، این قسمت نیز در تورات نوشته شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این هم مورد دوم.

گفتند: نوح علیه السلام از تو برتر است. فرمود: به چه علت و برای چه؟ گفتند: زیرا او سوار بر کشتی شد و بر کوه جودی نشست.

فرمود: به من بهتر از آن عطا شده. گفتند: آن چیست؟ فرمود: براستی که خداوند با عزّت و جلال مرا نهی در آسمان عطا فرموده که از عرش جاری است، و در اطراف و سواحل آن هزاران قصر است که آجرهایش یکی در میان از طلا و نقره بوده، گیاهان آن رود از زعفران و سنگریزه هایش از درّ و یاقوت، و خاک زمینش از مشک سفید است.

پس این عطای الهی برای من و امتم بهتر است. و این مطلب اشاره به آیه کریمه: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** دارد. گفتند: راست گفتی ای محمد، این مطلب نیز در تورات نوشته شده، و این بهتر و برتر از آن است.

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این هم مورد سوم.

باز گفتند: ابراهیم از تو بهتر و برتر بود. فرمود: برای چه و به چه علت؟ گفتند: زیرا خداوند او را خلیل خود اختیار کرده بود. فرمود: اگر ابراهیم نبی، خلیل خداوند بود من نیز حبیب خدایم، و نامم محمد است.

گفتند: چرا به این اسم نامیده شدی؟ فرمود: خداوند مرا به این اسم نامیده، و نام مرا از اسم مبارک خود مشتق فرموده، او «محمود» و من «محمد»؛ و امت من - در هر حالی - «حامد» می باشند.

گفتند: راست گفتی ای محمد، این نیز در تورات مکتوب است. آری فضیلت تو بالاتر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این هم مورد چهارم.

گفتند: عیسی از تو برتر بود. فرمود: برای چه؟ گفتند: روزی حضرت عیسی در

عقبه بیت المقدس بود که شیاطین به قصد آزار به سوی او آمدند، خداوند نیز جبرئیل را مأمور ساخت که با بال راست خود شیاطین را براند و به آتش اندازد، پس با بالهای خود به صورتشان زد و آنها را به آتش انداخت.

(1) فرمود: به من بهتر و برتر از آن فضیلت عطا شده است. گفتند: آن چیست؟ فرمود:

در راه بازگشت از جنگ بدر، من بسیار گرسنه بودم، هنگام ورود به مدینه با زنی یهودی روبرو شدم که بر سرش کاسه بزرگی حاوی بره بریان شده، و در کیسه اش مقداری شکر بود. آن زن گفت: خدا را شکر که سلامتی ارزانی داشت، و نصر و ظفر بر دشمنان عطایت فرمود: من برای خدا نذر کرده بودم که اگر شما از این جنگ با سلامتی و غنیمت باز گردید این بره را ذبح کرده و بریانش کنم و به شما پیشکش نمایم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز از مرکب خود پیاده شده و خواستم دست به غذا ببرم که ناگاه آن بره بریان شده به اذن و فرمان خداوند به روی پا ایستاد و گفت: ای محمد! از من چیزی مخور که من مسموم شده ام.

ص: 102

یهودیان گفتند: راست گفتی، این فضیلت بهتر و برتر از آن است.

(1) پیامبر گرامی اسلام فرمود: این هم مورد پنجم.

گفتند: فقط يك مورد مانده، و سپس از خدمتتان مرخص خواهیم شد. فرمود:

بگویید. گفتند: سلیمان از تو بهتر و برتر بود. فرمود: در چه فضیلت؟ گفتند: زیرا خداوند با عزّت و جلال تمام شیاطین و انس و جنّ و پرندگان و بادهای و حیوانات وحشی را گوش فرمان و مسخرّ او ساخته بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نیز براق را مسخرّ من ساخت و آن عطا از همه دنیا بهتر و بالاتر است، و آن مرکبی از مراکب بهشت است که چهره اش همچون صورت آدمی، و سم هایش چون سم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از حمار بزرگتر و از قاطر کوچکتر است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از درّ سفید، و آن را هفتاد هزار لگام از طلا است، دو بال دارد که با درّ و یاقوت و زبرجد تزیین شده است، و بر پیشانی اش این جمله نوشته شده:

«لا إله إلا الله وحده لا شريك له، محمد رسول الله»

. یهودیان گفتند: ای محمد راست گفتی، و آن در تورات نوشته شده است، و این فضیلت از آن برتر است. ای محمد همگی ما شهادت به یگانگی خدا و رسالت تو می دهیم.

پس پیامبر فرمود: نوح نبی علیه السلام در میان قومش به مدّت نهصد و پنجاه سال

مشغول تبلیغ و دعوت بود، (1) سپس خداوند آنان را در کمی و قلت تعداد مؤمنینشان این گونه فرمود: «و جز اندکی با او ایمان نیاورده بودند- هود: 40». و مرا در مدت کوتاهی که مأمور به دعوت شده ام بیش از حضرت نوح در تمام عمر طولانی اش به من ایمان آورده و دعوتم را پذیرفته اند، و در بهشت يك صد و بیست صف تشکیل می شود که هشتاد صف آنها از امت و پیروان من محسوب می شوند. و خداوند با عزت و جلال قرآن را ناسخ همه کتب آسمانی گذشته و بی همتا قرار داده است، برخی از امور ممنوع در ادیان گذشته را حلال و برخی از امور حلال را ممنوع نمودم. مثلاً حضرت موسی حکم به تحریم صید ماهی در روز شنبه کرده بود، و به حدی این ممنوعیت تأکید داشت که خداوند به گروهی که در صید روز شنبه از حدّ بگذشتند فرمود: «پس بوزینگان شوید، و خوار و رانده باشید- بقره: 65»، و تمام آنان بصورت بوزینه مسخ شدند. ولی در شریعت اسلام این حرمت برداشته شده تا آنجا که به نصّ صریح این آیه: «شکار دریا و خوراک آن برای شما حلال شده است- مائده: 96» حکم به تجویز و حلّیت آن صادر گشت.

و دیگر اینکه شریعت من همه شحوم (چربی های گوسفند و غیره) را که از خوردنش پرهیز می کردید حلال و تجویز نمود.

سپس خداوند در کتاب عزیزش این گونه بر من صلوات فرستاده است: «همانا خدای و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید- یعنی بگوئید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد- و سلام گوئید- احزاب: 56».

(1) سپس مرا در قرآن به دلنوازی و رحمت این گونه وصف فرموده: «هر آینه شما را پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادنتان بر او گران و دشوار است؛ به [هدایت] شما دل بسته است، و به مؤمنان دلسوز و مهربان است- توبه: 128».

و همچنین خداوند برای حفظ احترام من اصحابم را فرمود که با من مکالمه ای نکنند مگر پس از آنکه صدقه ای بدهند، در این آیه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون [خواهید که] با پیامبر راز گوید، پیش از راز گفتن خود صدقه ای بدهید- مجادله: 12». سپس خداوند از سر رحمت این حکم را- پس از آنکه واجب ساخته بود- از آنان برداشت.

[پاسخ رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به سؤال مرد یهودی]

[پاسخ رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به سؤال مرد یهودی]

(2) 30- از ثوبان نقل است که گفت: فردی یهودی بخدمت رسول خدا آمده و گفت: ای محمد از تو سؤالی دارم و تقاضا می کنم پاسخ فرمایید. ثوبان با پای خود به او زده و اشاره کرد که بگو: یا رسول الله. یهودی گفت: جز به اسمی که در میان قوم خود نامیده شده او را صدا نمی کنم! سپس با قرائت این آیه: « [در] روزی که زمین غیر این زمین گردد و آسمانها [نیز غیر این آسمانها شود]- ابراهیم: 48» گفت: مردم در آن روز کجا خواهند بود؟

فرمود: مردم پیش از رسیدن به محشر در محیطی تاریکند خواهند بود. پرسید: نخستین غذای بهشتیان هنگام ورود به بهشت چه چیزی خواهد بود؟ فرمود: جگر ماهی بزرگ.

پرسید: سپس چه می خورند؟ فرمود: جگر گاو نر. پرسید: سپس چه می آشامند؟

فرمود: سلسبیل (روان و گوارا). گفت: درست گفتی، اجازه می فرمایید از شما سؤالی کنم

که پاسخش را جز انبیاء ندانند؟ فرمود: آن چیست؟ پرسید: از شباهت فرزند به پدر و مادرش.

فرمود: نطفه مرد در بیشتر موارد سفید و غلیظ، و نطفه زن زرد و رقیق است.

و چون نطفه هر کدام بر دیگری برتری و تفوق یابد به اذن و فرمان خداوند فرزند به او شبیه می شود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست پاسخ هیچ کدام از سؤالات تو را نمی دانستم تا اینکه خداوند عز و جل در همین مجلس توسط برادرم جبرئیل به من آموخت.

«احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منافقین» «در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»

«احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منافقین» «در جریان مکر آنان در راه تبوک در شب عقبه»

(1) 31- از امام عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: گروهی از منافقین در شب عقبه، قصد کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشتند، و گروهی دیگر در مدینه کمر به قتل حضرت علی علیه السلام بسته بودند، ولی قادر به مغالبه و ستیزه جویی پروردگار نبودند و خوشبختانه موفق نشدند، و مطلبی که آنان را وادار به این توطئه نمود حسادتشان به اظهارات پیامبر در تمجید و تجلیل علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

از آن جمله: هنگام خروج پیامبر از مدینه به سمت تبوک وقتی علی علیه السلام را جانشین خود در شهر نمود بدو فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد، علی اعلیٰ ضمن ابلاغ سلام می فرماید: یا تو از مدینه خارج شو و علی را بر شهر بگمار، و یا خود در شهر بمان و علی خارج شود. و هیچ گریزی از آن نیست. و علی را نیز مأمور به پذیرش یکی از آن دو ساخته ام، هیچ کس به حقیقت بزرگی و عظمت کسی که مرا در مورد آن دو اطاعت نماید و به پاداش عظیمش واقف نیست و نمی داند.

(1) پس هنگامی که او را جانشین خود در مدینه قرار داد موج زخم زبان و بدگویی منافقین به اوج خود رسید، که پیامبر از علی دلتنگ و ملول؛ و از مصاحبت و رفاقتش بیزار گشته، و برای همین او را در مدینه گذاشته و به همراه خود نبرده. و حضرت علی علیه السلام از شدت ناراحتی و حزن، از مدینه خارج شده و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید.

پیامبر در مواجهه با علی فرمود: چرا از مدینه خارج شدی؟ و آن حضرت جریان واقعه را باز گفت. پیامبر فرمود: آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند نسبت هارون به موسی باشی، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟! با شنیدن این کلام حضرت علی علیه السلام به مدینه بازگشت. و تیر منافقین به سنگ خورد. بنا بر این نقشه ای در خصوص قتل امیر المؤمنین علیه السلام کشیدند، بدین ترتیب که در سر راه او گودال عمیقی کنده و روی آن را با حصیر و خاک پوشانیدند تا چون

آن حضرت از آنجا عبور کند با مرکبش در آن گودال بیافتد. زمین اطراف گودال، سنگلاخ بود، و قصد داشتند جهت استتار روی گودال را با سنگ بپوشانند تا با زمین اطراف یکسان شده و آن حضرت را بکشند.

(1) وقتی امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک آنجا شد، اسب آن حضرت به قدرت خدا بزبان آمده و سر خود را کج نمود و روبه سوار خود نموده و جریان امر را بازگفت و حضرت را از حرکت باز داشت.

آن حضرت نیز ضمن دعای خیر برای او حرکت نمود تا به گودال سر پوشیده رسید.

در اینجا اسب از بیم عبور از آن مکان ایستاد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به اذن و فرمان خدا صحیح و سالم بگذر، و آن مرکب با معجزه ای دیگر صحیح و سالم از روی آن همچون زمین سفت و محکم عبور نمود.

و عرضه داشت: پروردگار جهانیان چقدر رعایت حال تو را می کند! تو را از روی این گودال عبور داد.

آن حضرت فرمود: خداوند به جهت خیرخواهی تو بود که مرا از روی آن گذراند.

سپس همچنان که روی اسب به عقب برگشته و مشغول صحبت بود، منافقین در

اطراف او مخفی شده بودند که ناگاه اسب ندا کرد: از این مکان دور شوید. همه رفتند و کسی نماند، و پس از آن زمانی نگذشت که همه آنان به درون آن گودال افتادند، و صدای ناله و فغانشان پیا خاست و همه از آنچه دیده بودند متعجب شدند.

(1) پس حضرت امیر علیه السلام به آنان فرمود: آیا نمی دانید چه کسی این توطئه را ترتیب داد: گفتند: نه، نمی دانیم. پس روی به مرکب خود کرده و پرسید: این توطئه چگونه و بدست چه کسی شکل گرفت؟ گفت: ای امیر المؤمنین، وقتی خداوند چیزی را که مردم نادان قصد تکذیبش را دارند تأیید می فرماید، و بالعکس چیزی را که قصد تأییدش را دارند تکذیب و نقص می کند، پس تنها خداوند پیروز و همه خلق مغلوب و شکست خورده اند. آری این توطئه بدست فلانی و فلانی - تا ده نفر - و با همدستی فلانی و فلانی، تا بیست و چهار نفر را نام برد. و گروه دوم توطئه گران همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در سفرند و عزمشان را بر قتل آن حضرت در راه عقبه جزم کرده اند، در حالی که خداوند با عزت و جلال پشتیبان و حامی پیامبر است و هیچ کافری قادر به شکست ولی خدا نیست.

پس برخی از یاران حضرت امیر علیه السلام به او پیشنهاد نمود که از طریق نامه توسط پیک سریعی پیامبر را مطلع سازد، حضرت فرمودند: پیک خدا به رسولش سریعتر، و نامه اش به او پیشتر است، ناراحت نباشید.

(1) از آن طرف هنگامی که پیامبر به نزدیکی آن عقبه رسید- همان جا که در مقابلش جماعت منافق و کافر رسوا شدند- و همان جا پیاده شد و اصحاب را جمع نموده و فرمود: فرشته وحی جبرئیل به من خبر داد که علی در مدینه مورد سوء قصدی قرار گرفته و خداوند با الطاف و معجزاتش وی را نجات داد، و ماجرا از این قرار بوده:- و جریان آن توطئه را تا آخر باز گفت، و فقط قسمت آخر سخن حضرت علی علیه السلام که مربوط به سوء قصد نسبت به خودش بود را مخفی داشت.

باری چون فرمایشات پیامبر به اینجا رسید آن گروه بیست و چهار نفره از منافقین با هم وارد سخن شدند، یکی گفت: بطور حتم از مدینه پیکی رسیده و خبر کشته شدن علی را آورده است. و محمد با زرنگی قصد دارد خبر را وارونه جلوه دهد تا دلهای اصحابش را تسکین و تثبیت نموده و ایشان را از اضطراب و اختلاف محفوظ بدارد. پس باتفاق آراء قرار شد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و از سالم ماندن علی اظهار شادی و خرسندی نموده، و برای جلب توجه و اطمینان و علاقه آن حضرت سخنانی گویند.

ص: 110

(1) پس نزد آن حضرت رسیده و او را بخاطر سلامتی علیّ علیه السّلام از خطر تهنیت گفته سپس گفتند: آیا علیّ بن ابی طالب افضل امت است یا فرشتگان مقرب خداوند؟ فرمود:

آیا شرافت فرشتگان جز به حبّ و دوستی محمّد و علی و پذیرش ولایت آن دوست؟

و بالاتر از آن اگر یکی از محبّین و دوستان علی دلش را تزکیه نموده و از گناهان بپرهیزد و از ریا و غش و دغل خود را حفظ نماید از فرشتگان پاکتر و برتر خواهد بود.

و آیا نمی دانید که خداوند فرشتگان را جز بخاطر خودبینی آنان مأمور به سجده آدم نساخت؟ زیرا تصوّر فرشتگان چنان بود که هیچ مخلوقی که سزاوار جانشینی آنان باشد در دنیا یافت نخواهد شد، و خودشان را از لحاظ علم و دین و معرفت و فضل بالاتر می دیدند.

و بر همین اساس خداوند اراده فرمود که آنان را به خیال خام و اعتقاد باطلشان واقف فرماید، پس آدم را آفرید و تمامی اسماء را بدو آموخت، سپس اسماء را به فرشتگان عرضه فرمود، و آنان از درک معرفت آن عاجز و درمانده شدند، پس در این هنگام آدم را مأمور فرمود تا اسماء را بر ملائکه تعلیم نماید و ایشان را به برتری علمی خود آگاه نماید.

سپس از صلب آدم نسل او را خارج نمود، و در میان آنان انبیاء مرسلین و بندگان

برگزیده خداوند، و افضل آنان محمّد و آل و اصحاب و ائمت نیکوکارش می باشند، (1) و به فرشتگان فهماند که آنان برتر از ایشانند، زیرا که با وجود صدها ابتلاءات و پیش آمدهای ناملاّیم از زحمت تأمین معاش خود و عیال و اهلش گرفته تا تحمّل ترس و خوف از دزدان و امرای ستمگر، و استقامت در برابر امراض و سختیها، و مشقّت اغواء و اضلال شیاطین [و] انس و جن، و سختی زندگانی دنیوی، باز هم با هوا و خواهشهای نفسانی مبارزه کرده و برای اطاعت و امتثال اوامر و تکالیف الهی استقامت بخرج داده و پیوسته در مقابل تمایلات و شهوات فطری خود از حبّ نساء و لباس و شهرت و دوستی دنیا و دیگر لذّات آن مجاهده نموده، رو به سوی حقّ و حقیقت می آورند، و با خلوص نیت و صفا و صدق باطن، در پی تحصیل علم و معرفت و قرب و منزلت قدم برمی دارند.

خداوند عزیز فرمود: ای فرشتگانم! شما از تمامی این گرفتاریها و علائق مادّی و دنیایی دورید، نه تمایلات جنسی شما را می آزارد، و نه شهوت خوردن سست و ناتوانتان می سازد، و نه خوف و هراس از دشمنان دین و دنیایتان دلهای شما را می لرزاند،

ص: 112

و نه شیطان و اعوانش قادرند فرشتگانم را- همانها که از خطا و لغزش محفوظ و معصومشان داشته ام- و سوسه نمایند.

(1) ای فرشتگانم! اینست که اگر هر يك از بنی آدم سرگرم عبادت و اطاعت شده و با آن گرفتاریها و علائق، توجّه و خلوص قلب خود را حفظ کند، البتّه قدم بلندتری را برداشته و عملی را انجام داده است که شما از آوردن آن عاجز و ناتوان خواهید بود.

و چون خداوند جلیل مقام رفیع آدم را برای ملائکه معرفی فرمود به آنان امر نمود که به آدم سجده کنند، زیرا او شامل همان خلایق برتر و افضل و افراد برجسته و خصوصا شخصیتهایی چون پیامبر اسلام و علی بن ابی طالب و اهل بیت طهارت بود و گویی تمام آنان در صلب او صف آرابی می کردند.

و سجده فرشتگان ظاهرا به سوی آدم، ولی در واقع برای خداوند جهانیان بود. و آدم در این قضیه مانند قبله (خانه کعبه) بوده است، که مردم هنگام عبادت خدا به آن طرف متوجّه می شوند. آری آن سجده ای که برای خداوند صورت می گیرد برای هیچ کسی جایز و روا نیست، و نیز کسی را نشاید که از آفریده خدا به آن اندازه تجلیل نماید که در خور تجلیل پروردگار جهانیان است. و اگر قرار بود کسی را این گونه امر به سجده غیر خدا کنم، حتما شیعیان ناتوان و مکلفین را می گفتم که افراد میانه رو در علم علی- وصی رسول خدا- را سجده کنند، و این کار را فقط بخاطر دوستی بهترین خلق خدا «علی»- پس از رسول خدا- انجام دهند، همو که تمام سختی و بلاها را در اظهار حقوق الهی بجان خرید، و هیچ حقی را که

در انتظارش بود- که یا نمی دانست یا از یاد برده بود- انکار نکرد.

(1) سپس فرمود: در طی این جریان کار ابلیس به عصیان و نافرمانی کشید، و چون عصیان از سر تکبر و خودستایی بود به هلاکت افتاد، و آدم نیز خداوند را بواسطه خوردن از درخت ممنوعه عصیان نمود ولی چون عاری از تکبر بر محمد و آل پاکش بود سالم ماند. و آن خلاصه فرمایش خداوند است بر او که: «ای آدم! ابلیس بواسطه توبه به من عصیان ورزید، و بر تو تکبر کرد و هلاک شد، و اگر سر به فرمانم نهاده و مرا حرمت می نهاد به هر ترتیبی به رستگاری می رسید، و تو نیز با خوردن درخت ممنوعه مرا مخالفت نمودی ولی بواسطه تواضع بر محمد و آل او مرا تعظیم نمودی، پس رستگار گشتی و عیب و عار لغزش از تو زایل شد، پس به حرمت و حق محمد و آل پاکش مرا بخوان». پس خدا را به حق آنان خوانده و بواسطه تمسک به ریسمان اهل بیت به نیکوترین وجهی رستگار گشت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود که همه مہیای حرکت و کوچ شوند و به فردی گفت که ندا سر دهد که: بدانید که همه باید پشت سر پیامبر حرکت کرده و هیچ کس نباید جلوتر از آن حضرت قدم برداشته و پای به عقبه کوه بگذارد، تا خود پیامبر از آن بگذرد.

سپس به حذیفه دستور فرمود در پای کوه نشسته و مراقب باشد چه کسی پیش از پیامبر به سوی عقبه کوه حرکت می کند، و در ضمن پشت سنگی پنهان شود.

(1) حذیفه گفت: ای رسول خدا، من شرّ و بدی را در چهره برخی از فرماندهان سپاهت بخوبی در می یابم، و از این بابت بیم آن دارم که اگر در آنجا بنشینم تبهکاران منافق مرا ببینند، و پس از آگاهی از قصدم، مرا بکشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به پایین عقبه رسیدی به سمت سنگ بزرگی که در آنجاست رفته و به آن می گویی که رسول خدا تو را امر می کند که برایم باز شوی تا من به داخل تو آیم، و نیز روزنه ای که از آن مراقب اوضاع باشم، و همچنین هوایی داخل آید تا زنده بمانم. زیرا آن صخره مو به موی این فرامین را به اذن پروردگار جهانیان انجام دهد.

باری حذیفه نیز آن را گفت و داخل سنگ شد، ناگاه آن گروه بیست و چهار نفره سوار بر شتر و پیاده سر رسیدند و یکی از آنان گفت: هر که را در اینجا دیدید فوراً بکشید تا مبادا به محمد خبر دهد و او برگردد، و یا تصمیم بگیرد که فقط در روز از این عقبه عبور کند که در این صورت نقشه ما بهم بخورد. در این حال همه مذاکراتشان را حذیفه شنید، و آنان هر چه گشتند کسی را نیافتند، و خداوند حذیفه را توسط آن سنگ از دیدشان پنهان نمود تا اینکه هر کدام مطابق نقشه و تدبیر سوئی که داشتند در يك سوی کوه پراکنده شدند در حالی که می گفتند: هلاك محمد را خواهید دید! و به خیال خام خود کار پیامبر را

یکسره می دیدند، و خداوند تمام آن یاوه سرایی ها را از دور و نزدیک به گوشهای حذیفه می رسانید، و او نیز همه را به خاطر می سپرد.

(1) هنگامی که همه تبهکاران در جاهای خود مستقر شدند، آن صخره به زبان آمده و به حذیفه گفت: به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و آن حضرت را از جریان امر آگاه کن.

حذیفه گفت: چگونه از تو خارج شوم که اگر آنان مرا ببینند از ترس جانشان مرا بخاطر این خبرچینی خواهند کشت! از کوه ندا آمد: همو که تو را در من جای داد و هوا را از همان روزنه به تو رسانید هموست که تو را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده و از دست دشمنان نجات می دهد.

پس حذیفه برخاست تا خارج شود که صخره به قدرت خداوند متعال گشوده شد و به فرمان او تبدیل به پرنده ای شد و به هوا پرکشید و اوج گرفت تا اینکه در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، سپس به همان صخره تبدیل گشت، سپس حذیفه آن حضرت را در کم و کیف ماجرا از آنچه دیده بود و تمام شنیده هایش قرار داد.

فرمود: آنان را شناختی؟ گفت: ابتدا نقاب زده بودند و تنها آنان را از روی مرکبشان شناختم، و وقتی همه جا را گشتند نقابهایشان را برداشتند، و من همه را دیدم و با ذکر اسامی

شناختم. - و همه بیست و چهار نفر را نام برد. - آنگاه پیامبر به حدیفه فرمود: اگر خداوند موجب تأیید محمد است؛ در این صورت نه آنان و نه هیچ مخلوقی قادر به از بین بردن او نخواهد بود، همانا خدا کار خود را در باره محمد رساننده است، هر چند کافران را خوش نیاید.

(1) سپس به حدیفه فرمود: تو و سلمان و عمار همراه من برخیزید و بر خدا توکل کنید تا از گردنه سخت کوه که گذشتم به مردم خبر دهید که دنبال ما براه بیافتند. و خود سوار بر شتری شد و حدیفه افسار آن را گرفت و سلمان و عمار نیز اطراف آن حضرت مواظب بودند، و منافقین نیز سواره و پیاده در اطراف آن گردنه کمین نشسته بودند، و گروه بالای جاده دبه های پر از سنگی را مهیا نموده بودند تا از بالا به پایین بغلطانند تا شتر پیغمبر رمیده و آن حضرت را به درّه پرت کند.

باری هنگامی که آن دبه ها نزدیک شتر پیامبر شد به امر خداوند بالا رفته بحدی و از بالای مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله رد شد و تماما به سمت دیگر افتاد، و حرکت و صدای آنها هیچ تغییری در حالت اشتر ایجاد نکرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار فرمود: به بالای کوه برو و با عصایت به صورت مرکبهای منافقین بزن و از آنجا دور کن. عمار همین کار را کرد و آنان متفرق شده و برخیشان بزمین افتاده و دست و پایشان شکست، و اثر این

جراحات بحدی بود که تا زمان مرگ بر آنان باقی ماند.

و بهمین خاطر پیامبر در باره حدیفه و حضرت علی علیه السّلام فرمود: «آن دو داناترین مردم به منافقینند» چون تمام توطئه و نقشه منافقین را از نزدیک مشاهده نموده بودند.

باری خداوند در این ماجرا رسول خود را از شرّ و مکر منافقین در امان داشت و آن حضرت سالم به مدینه بازگشت و جامه خواری و خفت را بر تن جماعتی نمود که قصد کشتن پیامبر و علی را داشتند، و هر دو آنان را حفظ فرمود.

احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ بر تمام مردم - در ولایت علی بن ابی طالب و سایر فرزندان از امامان معصوم علیهم السّلام -

احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ بر تمام مردم - در ولایت علی بن ابی طالب و سایر فرزندان از امامان معصوم علیهم السّلام -

(1) 32- به اسناد مذکور در متن از امام باقر علیه السّلام نقل است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در موسم حجّ عازم مکه بود - در حالی که تمام شرایع و قوانین را بجز حجّ و ولایت ابلاغ فرموده بودند -

ص: 118

که فرشته وحی جبرئیل نازل شده و از جانب پروردگار متعال ابلاغ سلام نموده و گفت:

ای محمد! خداوند می فرماید من هیچ پیامبری از پیامبران گذشته را قبض روح نکردم مگر پس از کمال دین و اتمام حجّتم، و برای تو تنها دو موضوع باقی مانده که باید آن دو را به مردم ابلاغ نمایی، یکی حکم حجّ و دیگری موضوع ولایت و خلافت است. زیرا من تا بحال زمین را خالی از حجّت قرار نداده ام و هرگز هم خالی نخواهم گذاشت، زیرا خداوند عزّ و جلّ تو را مأمور فرموده تا خود و سایر مردمان- از اقصای نقاط مدینه و اطراف آن که تمکّن و استطاعت لازم برای انجام حجّ دارند- را به مکه سوق دهی و تمام اصول و قوانین آن را همچون نماز و زکات و روزه به ایشان آموزش دهی.

(1) پس منادی را فرمود تا اعلام کند که رسول خدا آهنگ سفر حجّ دارد و مأمور به تعلیم این عبادت بزرگ همچون سایر شرایع و مقرّرات سابق است.

باری رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه و اطراف آن عازم مکه شده و از مدینه خارج شدند- مانند همان تعداد که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت و عهدشکنی کردند و در آخر از گاو و سامری تبعیت نمودند- و همه جماعت مسلمین در طول این سفر قدم به قدم از تمام اعمال آن حضرت پیروی می کردند.

(1) باری عاقبت این بیعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خلافت علی علیه السلام از مسلمانان گرفت در نهایت نعل بالتعل شبیه به عهدشکنی قوم موسی در بیعت با هارون و تبعیت از گاو و سامری گردید.

جماعتی که مسافت مدینه تا مکه را طی می کردند فضای کوه و درّه و بیابان را مشحون از ندای لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ خویش ساخته و به آنجا حال و هوای باشکوهی دادند.

و چون مسافتی را طی کردند جبرئیل نازل شده و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند پس از ابلاغ سلام می فرماید: زمان وفات تو نزدیک شده و مدت رسالتت رو به پایان است، و بدان که من تو را بی هیچ چاره و گریزی فرا می خوانم، پس عهد خود بنما و سفارشت را ایراد کن، و آنچه علم داری از خود و میراث علوم انبیای پیش، و سلاح و تابوت و آثار و آیات رسالتت را به وصی و خلیفه ات؛ و حجت بالغه بر خلقم؛ علی بن ابی طالب بسپار، و او را همچون نشانه ای برای مردم برپا کن و عهد و میثاق او را تجدید نما، و به ایشان تمام عهود، و نیز پیمانی را که از ولایت علی بن ابی طالب ولی خود و مولای آنان و همه مرد و زن مؤمن بسته ام به ایشان یادآوری کن.

زیرا همه انبیایم را پس از اكمال دین و حجتتم و اتمام نعمتم به ولایت دوستانم و دشمنی دشمنانم قبض روح نمودم، و این همان کمال توحید و دین و اتمام نعمت من است که مقرون

پیروی و طاعت ولیّ من می باشد. و باید مردم بدانند که من هیچ گاه زمین را خالی از ولی و سرپرست قرار نمی دهم تا حجت بر مردم و خلقم باشد، پس امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را- به واسطه ولایت ولی خود و سرپرست مردان و زنان مؤمن: «علی» بنده ام و وصیّ پیامبرم و خلیفه پس از او و حجت بالغه بر خلقم- دین شما پسندیدم. و طاعت و امتثال امر او مقرون طاعت من است. اطاعت او امتثال امر من، و عصیان او مستلزم مخالفت من است، او را علم و نشانه ای میان خود و مردم قرار دادم، هر کسی مقام او را شناخت مؤمن، و منکر او کافر است. و هر کس در بیعت او کسی را شریکش سازد مشرک می باشد، و هر کس با ولایت او بمیرد به بهشت رود و دشمنان او به جهنم روند.

(1) پس ای محمّد، «علی» را علم و راهنمایم قرارداده، و از آنان برایش بیعت بگیر، و عهد و پیمانی که با آنان بسته ام را تجدید کن، زیرا من جانت را ستانده و نزد خود فرا می خوانم.

و از این سو چون پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به قوم خود و مخصوصا از منافقین امت خائف و ترسان بود که مبدا پراکنده شده و به جاهلیت و کفری دیگر بازگردند، و همچنین از عداوت و بغض درونی آنان نسبت به علی آگاه بود، به همین خاطر توسط جبرئیل از خداوند درخواست نمود که او را از شرّ و کید و مکر منافقین حفظ فرماید. بنا بر این

رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام این امر را تا مسجد خیف در مراجعت از مکه به تأخیر انداخت. پس در آن منزل بار دیگر جبرئیل نازل شده و تکلیف سابق را راجع به معرفی علی بن ابی طالب تجدید نمود ولی راجع به درخواست آخر پیامبر مبنی بر عصمت و نگهداری او از شر منافقین هیچ پیامی را نیاورد تا اینکه به «کراع الغمیم» در بین راه مکه و مدینه رسید.

در همین منزل جبرئیل برای بار سوم نازل شده و موضوع معرفی علی بن ابی طالب را متذکر شد، ولی باز هم خبری از جواب درخواست پیامبر در حفظ و عصمت پیامبر نبود.

پس پیامبر خطاب به جبرئیل گفت: از آن می ترسم که مردم مرا تکذیب نموده و سختم را در باره علی بن ابی طالب نپذیرند.

(1) باری از آنجا نیز حرکت کرده تا به غدیر خم؛ سه میلی «جحفه» رسیدند، جبرئیل در همان جا ساعت پنج پس از آفتاب نازل شده و پیامی حاوی منع و سرزنش و عصمت و حفظ از مردم بدین مضمون آورد که: «ای محمد: خداوند متعال سلامت رسانده و می فرماید: ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو فرو آمده برسان و اگر این نکنی پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می دارد- مائده: 67».

باری پیش رفتگان در نزدیکیهای جحفه بودند، و گروهی نیز هنوز به غدیر خم نرسیده بودند، پس با فرمان پیامبر همه آنان را برگرداندند و عقب ماندگان را جمع نمودند و همه را در منزل غدیر خم دور هم گرد آورده و مقدمات تعریف و توصیه و خطابه خود

را فراهم آورد.

(1) و در آن مکان درختهایی بود که بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر آنجا جاروب شده و از سنگها به شکل منبر استفاده گردید تا آن حضرت بر روی آن رفته و بر همه مشرف باشد.

و تمام مسلمین از پیش و روی راه در آن مکان اجتماع کرده و سر تا پا گوش شدند تا پیامبر به بالای منبر رفته و پیام آسمانی و الهی و سخن شیرین خود را آغاز نماید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از حمد و ثنای الهی گفت:

حمد و ستایش درخور پروردگاری است که شریک و نظیری نداشته و بی همتا و یگانه است، و حکومت او سراسر هستی را فرا گرفته، و علم و توجه به او همه موجودات را احاطه نموده است، و همه در پیشگاه قدرت و توانایی او خاضع و خاشعند. و پیوسته محبوب و محمود عالمیان است، خالق آسمانها و زمین و پروردگار روح و ملائکه و جهان هستی، همه و همه غرق احسان و نیکویی و رحمت و فضل بی منتهای اویند، کریم و حلیم و صبور و شکیبا و بردبار است، برای انتقام و عذاب گنه کاران شتاب نمی کند، سرائر و ضمائر بندگان بر او پوشیده نمی شود، افکار و نیات و خاطره های مردم پیش او روشن و آشکار

ص: 123

است، هیچ عجز و کوتاهی و نیاز و ناتوانی بمقام عظمت او راه نیابد، ادراك و عقول مردم از درك و شناخت كنه ذات و صفات كبرایی او عاجز و قاصرند، برپا دارنده قسط و عدل است، هیچ معبودی جز او نیست، عزیز و حكیم است، بالاتر از آن است که چشمها او را دریابند، و او چشمها را دریابد، و اوست لطیف و آگاه به آشکار و نهان، هیچ کس با دیدن پی به وصف او نبرد، و نه سرّ و آشکار او را دریابد مگر خود خداوند راهنمایی فرماید.

(1) و شهادت می دهم که قدس و پاکی خداوند متعال همه طبقات دهر را پر کرده است.

و نور مقدّس او ابدیت را پوشانیده است، خدایی که بی هیچ یار و یاور و شريك و مشاور و تقدیر و امر خود را ایجاد می فرماید، آنچه را که بخواهد لباس هستی می پوشاند و کوچکترین زحمت و تکلفی در کارهای او در مقام خلق و تکوین کائنات دیده نمی شود، کارهای او محکم و منظم و متقن است، کمترین خلل و سستی و جور و تجاوز و ظلمی در او نیست، خداوند کریم است و مهربان، و برگشت همه به سوی او خواهد بود.

و شهادت می دهم همه چیز در پیشگاه با عظمت و قدرت او خاضع و متواضعند، خورشید و ماه و ملك همه در تحت تسخیر و نفوذ او هستند، اوراق و صفحات تکوین بدست توانای او پیوسته در تغییر و تبدل بوده، و روز و شب و زندگی و مرگ و فقر و غنی و خوشی و گرفتاری و گرما و سرما و رنگهای گوناگون پدیدار می شود، درهم کوبنده هر مخالف و معاندی است، و نابودکننده هر شیطان نافرمان و سرکشی است، عاری از هر

حریف و همتایی است، (ضدّ و ندّی ندارد) یکتا و یگانه است، تنها بی نیازی است که نیازها بدو برند، زاده و زاده نشده است، و هیچ کس مر او را همتا و همانند نبوده و نباشد، معبودی واحد و پروردگاری بزرگوار است، هر چه می خواهد اجرا می کند و آنچه اراده می کند انجام می دهد، می داند پس به شمار آورد، و می میراند و زنده می کند، و فقر و غنی، شادی و حزن، و منع و عطاء، همه و همه بدست با عظمت اوست، پادشاهی از آن اوست، نیکیها به دست او، و او بر هر چیزی توانا است.

(1) با افزودن و کاستن شب را در روز در می آورد و روز را در شب، هیچ معبودی جز او نیست، عزیز است و غفّار، همو که دعای بندگان اجابت و با سخاوت عطا می کند، شمارنده نفسها، و پروردگار جنّ و انس، هیچ چیزی برای او مبهم و پیچیده نیست، و ناله دردمندان او را بستوه نیاورد، و پافشاری اصرارکنندگان طاقش را طاق نکند، حافظ صالحان، و توفیق دهنده رستگاران، و آقا و سرور جهانیان است، همو که شایسته شکر و حمد همه خلایق است.

حمد و ستایش می کنم او را در همه حال، در حال وسعت و تنگدستی، و در حال عافیت و شدت، و ایمان دارم به او و به ملائکه و کتابها و پیغمبران او، مطیع اوامر او بوده و در هر چه موجب رضای اوست شتاب می کنم، و از سر میل در اطاعتش و خوف از مجازاتش تسلیم حکم و قضای او هستم، چرا که «اللّه» همان خدایی است که از نیرنگش ایمنی نیست و در نهایت عدالت و دادگری است، معترف به بندگی او می باشم،

و به خدائیش شهادت می‌دهم، و هر آنچه وحی شده ام را می‌رسانم، تا مبادا مشمول قهر و عذاب و غضب او شوم که در این صورت هیچ کس نتواند جلوی اراده او را بگیرد.

(1) هیچ معبودی جز او نیست، همو مرا آگاه فرموده که در صورت عدم ابلاغ دستورات او مأموریتم ناتمام و ابتر بماند، و نیز خداوند متعال متعهد شده مرا در این تبلیغ محافظت فرماید، زیرا خداوند کفایت‌کننده‌ای کریم است.

از جانب خداوند به من وحی رسیده است که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت به تو فرو آمده- در باره خلافت علی بن ابی طالب- برسان و اگر این نکنی پیام او را نرسانده باشی، و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می‌دارد.

ای گروه مردم! شاهد باشید که من در رساندن فرمان خداوند هیچ کوتاهی نکردم، بدانید که جبرئیل در این سفر سه مرتبه از جانب خداوند بر من نازل شده و پس از ابلاغ سلام الهی مرا مأمور کرده است که در مقابل همگان سفارش او را ابلاغ نموده و بگویم: علی بن ابی طالب برادر و وصی، و خلیفه و امام بعد از من است، و او در نزد من همان جایگاه هارون در نزد موسی را داراست، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

و او پس از خدا و رسول، ولی و سرپرست شماست و خداوند متعال در این خصوص آیه‌ای بدین مضمون بر من نازل فرموده که: «همانا دوست و سرپرست شما خدا است و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات

می دهند در حالی که در رکوعند- مائده: 55». و آن همان علی بن ابی طالب است که نماز بی پای داشته و زکات پرداخته در حالت رکوع، و اوست که پیوسته و در همه حال متوجه خداوند بوده و در تمام امور او را در نظر می گیرد.

(1) و نیز بدانید که من در ابتدای امر از جبرئیل خواستم مرا از ابلاغ این مطلب به شما معذور بدارد زیرا به این نکته واقف بودم که تعداد اهل نفاق و دغل و دورویی بر پرهیزگاران اتمم غالبند، و مسخره کنندگان اسلام را می شناختم، همانها که در کتاب خدا این گونه وصف شده اند که: چیزی با دهانهایشان می گویند که در دلهایشان نیست، و آن را [سخنی کوچک و آسان] می پنداشتند و حال آنکه در نزد خداوند، بزرگ و عظیم است، و شدت آزارم را بدان جا رساندند که مرا اذن (سرپا گوش) نامیدند، و دلیل این نامگذاری این بود که می پنداشتند من شنوای هر سخنی می باشم، تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود که: «و از آنان کسانی اند که پیامبر را می آزارند و می گویند: او [سرپا] گوش است- شنوای سخن هر کسی است- بگو: گوش نیکوست برای شما،- یعنی برای کسانی که می پنداشتند او اذن است- به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد- توبه: 61».

و اگر بخواهم می توانم نامهای یکایک آنان را بشمارم، و خصوصیات کامل و تفصیل امورشان را ذکر بکنم، ولی بخدا قسم که این کار نه شایسته حال من و نه مورد پسند خداست که جز آنچه وحی شده ام را نگویم، سپس این آیه را خواند: «ای پیامبر آنچه را از سوی پروردگارت به توفرو آمده- در باره علی بن ابی طالب- برسان و اگر این نکنی

پیام او را نرسانده باشی، و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می دارد.

(1) پس ای گروه مردم بدانید که: خداوند متعال علی بن ابی طالب را بر شما ولی و امام قرار داده، و اطاعت او را به نیکویی بر تمام گروههای مهاجر و انصار و تابعین آنان، و بر حاضر و غائب و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و عبد و آزاد و بر هر خداپرست واجب فرموده است، او فرمانش قابل اجرا، و سخنش مقبول، و امرش نافذ است، مخالف او ملعون، و پیرو او مشمول رحمت خداوند است، و هر کس او را تصدیق کند و بدو گوش بسپارد و از او اطاعت کند مشمول غفران خداوند گردد.

ای گروه مردم! اینجا آخرین محلّ گردهمایی و گفتگوی من با شما است، پس امر پروردگارتان را نیک بشنوید و اطاعت کنید و امثال نمایید، زیرا خداوند مولی و معبود شما است، و پس از او فرستاده اش محمد، در برابرتان ایستاده و شما را خطاب می کند، و پس از من به امر پروردگار متعال؛ «علی» ولیّ خدا و سرپرست شماست و پس از او تا پایان عمرتان اولاد و ذرّیه او مولی و امامند. حلال همان است که خدا فرموده، و حرام همان که ممنوع داشته، حلال و حرام را به من آموخت، و من تمام علوم افاضه شده از خداوند- از قرآن و حلال و حرام- را به علی دادم.

ای گروه مردم! خداوند متعال تمام علوم را بمن عطاء فرمود، و من هم تمام آنها را به

علی بن ابی طالب؛ پیشوای پرهیزگاران و امام مبین تعلیم نمودم.

(1) ای گروه مردم! از علی غافل نشوید و او را ترك مکنید، و از ولایتش خودداری مکنید، او راهنمای به حق و راستی و عامل به آن است، باطل و پوچ را نابود و از آن منع می کند، و در راه خدا از ملامت دیگران متزلزل نمی شود، او اولین مؤمن بخدا و رسول و فدایی پیامبر است، او در حالی با رسول خدا به عبادت خداوند پرداخت که همه شما بت پرست بودید.

ای گروه مردم! علی را بزرگ و محترم شمارید که خداوند او را تفضیل و تکریم فرموده است و بدو روی آورید که خداوند او را به این مقام منصوب فرموده است.

ای گروه مردم! او از جانب خداوند امام و رهبر است، و منکر ولایت او از پذیرش و غفران الهی بدور، و بطور قطع و یقین مشمول عذاب الهی و آتش سوزان است.

از مخالفت با او برحذر باشید و گر نه به آتشی روید که سوخت و هیمة اش آدمیان و سنگهایند، و برای کافران مهیّا شده است.

ای گروه مردم! همه انبیاء و مرسلین گذشته به نبوت من بشارت داده شده اند، و من خاتم انبیاء و مرسلین، و حجّت خدا بر همه اهل آسمان و زمین هستم، پس هر کس در این مورد تردید کند همچون کفر دوران جاهلیت کافر است. و هر کس در باره قسمتی از گفتار من شك نماید به همه گفتارم تردید نموده است و مستحقّ آتش خواهد بود.

(1) ای گروه مردم! این فضیلت و نعمتی است که خداوند متعال مرا اعطا فرموده، هیچ معبودی جز او نیست، او را پیوسته حمد و سپاس گفته و از انعام و احسان خداوند برای همیشه تشکر می کنم.

ای گروه مردم! علی را تفضیل دهید که او پس از من افضل همه مردم است، بوسیله ما است که مردم مشمول نعمت و رحمت خداوند قرار می گیرند، و جبرئیل مرا خبر داده است که خداوند متعال می فرماید: هر که با علی مخالفت و دشمنی کند ملعون و مغضوب بوده و از رحمت من دور می شود. و هر کسی باید بنگرد که برای فردای قیامت چه پیش فرستاده است، و بترسید از اینکه دوباره دچار لغزش شوید که خداوند بدان چه می کنید آگاه است.

ای گروه مردم! بدانید که علی بن ابی طالب جنب پروردگار است، و او مصداق این آیه است: «تا کسی نگوید: دریغا بر آن کوتاهی که در باره خدا کردم- زمر: 56».

ای گروه مردم! در باره قرآن بیاندیشید، و از آیتش سر در آورید، و همیشه به محکمت آن ناظر باشید، و نباید از آیات متشابه پیروی کنید، و قسم بخدا که کسی نمی تواند حقائق و دقائق قرآن را تفسیر و بیان کند مگر علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است- و همزمان دست علی را گرفته و بالا برد؛ بحدی که زیر بازوی آن حضرت هویدا شد- و من به شما اعلام می کنم: «کسی که من مولای اویم علی مولای او است، و موالات او

از جانب خداوند با عزّت و جلال بر من نازل شده است.

(1) ای گروه مردم! علی و اولاد پاکش ثقل اصغرند، و قرآن مجید ثقل اکبر است.

و هر کدام از آن دو مؤید و موافق دیگری خواهد بود، و هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا روزی که در جانب حوض یمن رسند، آنان امنا و حکمای خداوند در روی زمینند.

ای گروه مردم! آگاه باشید، همه و همه آگاه باشید که من تمام این مطالب را ادا نمودم و ابلاغ کردم و به گوش همه رساندم، همه و همه کلام خدا بود و من از جانب او گفتم، که بجز برادرم علی بن ابی طالب کسی سزاوار منصب امارت و امامت نیست، و پس از من کسی را نشاید که عنوان امیر المؤمنین را بجز او به دیگری نسبت دهد.

سپس دست مبارک خود را دراز کرده و از بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته و بلند نمود تا آنجا که پاهای آن حضرت در موازات زانوی پیامبر قرار گرفت و فرمود:

ای گروه مردم! این علی است، که برادر و وصی، و حافظ علم من، و جانشینم بر امت است، او مفسر قرآن و داعی بسوی خدا و عامل به مرضات الهی است، با دشمنان خدا در جنگ؛ و طرفدار طاعت؛ و نهی کننده از نافرمانی او است، او جانشین پیامبر

و امیر مؤمنان و پیشوای هدایتگر است، و با عهدشکنان و ستمکاران و خارج شدگان از حقّ به اذن و فرمان خدا می‌جنگد، حال گفتاری بزبان آورم که به امر پروردگارم هر سخنی را تغییر دهد: (1) پروردگارا، دوستدارانش را دوست بدار، و با دشمنانش عداوت کن، و منکر او را لعن، و به هر که حقّش را پایمال کند غضب فرما.

پروردگارا، بنا بر همانچه خود فرمودی اعلام داشتیم که امامت پس از من برای علی ابن ابی طالب است و او را به این مقام منصوب نمودم، تا شریعت خود را برای بندگانت به کمال رسانی، و نعمت خود را بر ایشان تمام کنی، و اسلام را دین آنان پسندی، که خود در قرآن فرموده ای: «و هر کس که جز اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است- آل عمران: 85». پروردگارا! تو را به گواهی می‌گیرم و تو را در این شهادت بس که تبلیغ خود را انجام دادم.

ای گروه مردم! بی شکّ خداوند دین خود را با امامت او به کمال رساند، پس کسی که از او پیروی نکند و به خلفای پس از او- که همه تا روز قیامت از فرزندان صلیبی منند- اقتدا نماید، کارها و اعمالشان تباه و نابود شود و برای همیشه در آتش بماند، و عذابشان سبک نشود و مهلت نیابند.

ای گروه مردم! این علی است، که در همه موارد از شما بالاتر است، در یاری

رساندن و شایستگی، و نزدیکی و قرب، و عزّت در نزد من برتری دارد، و خدا و رسولش از او راضی و خشنودند، و تمام آیات رضایت و خشنودی در باره او نازل شده است، و خداوند تمام خطاب های «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در قرآن را به او آغاز نموده است (1)، و تمام آیات مدح در کتاب خدا قرآن کریم در باره اوست، و سوره هل اُتی برای اوست؛ که اعتراف به بهشت نموده، و جز در شأن او نازل نشده، و هیچ کس جز او بواسطه این سوره مدح نشده است.

(1) ای مردم! او کمک کار دین خدا، و مدافع رسول است، او تقی، تقی، هادی و مهدی است، پیامبر شما بهترین پیامبران، و وصی او بهترین اوصیا و فرزندانش بهترین جانشینانند.

ای گروه مردم! نسل هر پیامبری از پشت اوست، و نسل من از پشت علی است.

ای گروه مردم! براستی، ابلیس به واسطه حسادت بود که آدم را از بهشت بیرون فرستاد، پس حسد نورزید که اعمالتان تباہ شده و در نهایت منحرف گردید، زیرا تنها يك خطا موجب شد آدم صفة اللّٰه از بهشت به زمین هبوط نماید، در حالی که او برگزیده خداوند بود، تا چه رسد به شما که گروهی عباد اللّٰه و گروهی اعداء اللّٰه هستید، بدانید که مبغض علی تیره بخت و دوستدار او تقی و خدا ترس است. و جز اهل ایمان به او اعتماد ندارد، و قسم بخدا که سوره والعصر در باره علی نازل شده، که: «به نام خدای بخشاینده مهربان.

سوگند به روزگار [پیروزی حق بر باطل]. که هر آینه آدمی در زیانکاری است. مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند و یک دیگر را به راستی و درستی اندرز دادند و یک دیگر را به شکیبایی سفارش کردند».

(1) ای گروه مردم! نقل قول خداوند نمودم و پیام خود را به شما رساندم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام نیست.

ای گروه مردم! ترس از خدای را چنان که شایسته ترس از اوست پیشه کنید، و ممیرید مگر در حالی که مسلمان باشید.

ای گروه مردم! به خدا و پیامبرش و نوری که با او نازل شده- قرآن- ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره هایی را محو و ناپدید کنیم آن گونه که آنها را به پشت سرشان بگردانیم.

ای گروه مردم! نور خداوند در من راه یافته، سپس در علی، و پس از آن در نسل او تا قائم مهدی جاری خواهد بود، مهدی، همو که حق خدا و هر حقی را می گیرد از ماست، زیرا خداوند ما را حجتی بر اهل تقصیر و عناد و خلاف و خیانت و گناه و ستم و خلاصه بر همه جهانیان قرار داده است.

ای گروه مردم! شما را انذار می کنم که من فقط پیامبر و رسول خدا هستم، که پیش از او پیامبران و فرستادگان گذشتند، پس اگر من بمیرم یا کشته شوم آیا شما به دوران جاهلیت- پیش از اسلام- برخواهید گشت؟ و هر کس که عقبگرد کند هرگز به خدا گزند و زبانی نرساند، و زودا که خدا سپاسگزاران را پاداش دهد.

(1) بدانید در این سوره علیّ موصوف بصبر و شکر شده، و پس از او فرزندانش که از صلب منند.

ای گروه مردم! بواسطه اسلامتان بر خداوند متّ مگذارید که مشمول خشم خدا گردید و شما را عذاب کند زیرا او در کمین گاه است.

ای گروه مردم! پس از درگذشت من پیشوایانی ظهور کنند که شما را به سوی آتش جهنّم می خوانند، و در روز رستاخیز هیچ یاری و کمکی نشوند.

ای گروه مردم! براستی که خداوند و من از آنان بیزارم.

ای گروه مردم! آنان و تمام انصار و اعوان و پیروانشان در فروترین طبقه دوزخند و براستی بد است جایگاه گردنکشان! بدانید که آنان اصحاب صحیفه اند، پس باید هر يك از شما در صحیفه اش نظر کند.

راوی حدیث، امام باقر علیه السّلام فرمود: جز گروهی اندك بقیّه مردم؛ ماجرای صحیفه را فراموش کردند.

ای گروه مردم! من امامت را در ذرّیه خودم تا روز قیامت باقی گذاشتم، و من هر آنچه گفتمی بود گفتم و مأموریتم را کاملاً به انجام رساندم، تا آنجا که برای هیچ کس؛ چه حاضر و چه غایب، چه آنان که متولّد شده اند و چه آیندگان جای عذر و بهانه ای باقی نماند، پس سفارشات مرا به دیگران ابلاغ کنید، حاضر به غایب، و پدر به فرزند خود تا روز قیامت برسانند. و امامت را ظالمانه غصب کرده و بصورت سلطنت در خواهند آورد،

(1) ألا لعنت خدا بر آن دو گروهی که این مقام را بزور ستانده و غصب نمودند، ای پریان و آدمیان، زودا که به حساب شما پردازیم و بر شما پاره ای از آتش و دودی- یا مسی گداخته- فرستاده شود که نتوانید از يك دیگر دفاع کنید! ای گروه مردم! برستی خداوند پیوسته شما را غربال می کند تا پاکدلان و خوبان را از بدکرداران جدا نماید، و خداوند شما را از غیب با خبر نمی سازد.

ای گروه مردم! هیچ قریه و شهری را خداوند جز به جهت تکذیبشان نابود نکرد، و همچنین شهرهائی را که ظلم و ستم در آن رسوخ نماید، ویران و خراب می کند، و این فرد «علی» است که امام و سرپرست شماست، او از وعده های الهی است، و البته خداوند متعال به عهد و وعده های خود عمل خواهد کرد.

ای گروه مردم! بسیاری از گذشتگان شما گمراه شدند، و بهمین خاطر بدست خداوند هلاک شدند، پس پسینیان نیز مشمول آن هلاک گردند، خداوند متعال فرموده:

«آیا پسینیان را هلاک نکرد. سپس پسینیان- مانند کفار مکه- را از پی آنها درآریم.

با بزهکاران چنین می کنیم. در آن روز وای بر دروغ انگاران- مرسلات: 16-19».

ای گروه مردم! خداوند مرا امر و نهی فرموده، و من نیز علی را، پس او امر و نهی را از پروردگارش دریافته، بنا بر این به سخنانش گوش دهید تا سالم بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید، و از نواهیش دست بردارید تا براه راست افتید، و مطابق میل او

حرکت کنید تا مبادا راههای مختلف شما را از راه او باز داشته و متفرّق و پراکنده شوید.

(1) ای گروه مردم! من همان صراط مستقیم و راه راستی هستم که خداوند به شما امر فرموده از آن پیروی کنید.

و بعد از من علی بن ابی طالب، سپس فرزندان من از صلب او صراط مستقیم اند.

همان پیشوایانی که مردم را به راه حقّ هدایت می نمایند، و بدان وسیله دادگری می کنند.

سپس آیات مبارکه سوره حمد را تلاوت نمود: «سپاس و ستایش خدای راست.

پروردگار جهانیان. آن بخشاینده مهربان. خداوند و فرمانروای روز پاداش. تو را می پرستیم و بس، و از تو یاری می خواهیم و بس. ما را به راه راست راه بنمای. راه کسانی که به آنان نعمت دادی - نیکویی کردی - نه راه خشم گرفتگان بر آنها و نه راه گمراهان»، و اشاره فرمود به اینکه این آیات شریفه در حقّ من و در باره آنان نازل شده است، آنان دوستان خدایند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند، بدانید که براستی گروه خدا پیروزند، بدانید که دشمنان «علی» همان اهل شقاق و نفاقند، آنان دشمن و مخالف و از حدّ گذشتگانند، آنان برادران شیطانند، همانهایی که برخی شان به برخی دیگر با گفتار آراسته و فریبنده پیام نهانی می فرستند تا فریب دهند.

بدانید که دوستان آنان در قرآن مذکورند، آنجا که فرماید: «مردمی را نیابی که به خدای و روز واپسین ایمان آورند در حالی که با کسانی که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت کرده اند دوستی بدارند، اگر پدران یا پسران یا برادران یا خویشانشان باشند، اینانند که [خداوند] ایمان را در دلهاشان نوشته - پایدار ساخته - است و ایشان را به روحی از نزد خویش نیرومند گردانیده و به بهشتهایی در آورد که از زیر آنها جویها روان است، در آنجا جاویدانند، خدا از آنها خشنود است و ایشان از خدا خشنودند، ایشانند گروه خدا؛ آگاه باشید که گروه خدا رستگارند - مجادله: 22».

(1) بدانید، دوستان آنان در این آیه نیز مذکورند که فرموده: «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی نیامیختند، ایشانند که ایمنی دارند و آنان راه یافتگانند- انعام: 82».

بدانید، دوستان آنان به سلامت در بهشت در آیند، و ملائکه با سلام به پیشبازشان آیند [و گویند: «خوش باشید پس به بهشت در آید [و در آن] جاودانه باشید- زمر: 39»]. بدانید، دوستان آنان همان گروهی هستند که خداوند در باره ایشان فرموده: «به بهشت در آیند و در آن بی حساب روزی داده شوند- غافر: 40».

بدانید، دشمنان آنان به آتش افروخته دوزخ در آیند.

بدانید، دشمنان آنان در حالی که جهنم می جوشد، آوازی دلخراش مانند صدای خران از آن بشنوند.

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند: «هر گاه که گروهی [بر جهنم] در آید گروهی همکیش خود را نفرین کند، تا چون همگی در آن به هم رسند گروه پسین (پیروان) در باره گروه پیشین (رهبران) خود گویند: خداوندا! اینان ما را گمراه کردند، پس آنها را دو چندان عذاب آتش بده، خدای فرماید: هر کدام را [عذاب] دو چندان است و لیکن نمی دانید- اعراف: 38».

بدانید، دشمنان آنان در این آیه مذکورند که: «هر گاه گروهی در دوزخ افکنده شوند، نگهبانانش [به نکوهش و سرزنش] از آنها پرسند: مگر شما را بیم کننده ای نیامد؟».

گویند چرا، همانا ما را بیم کننده آمد، ولی تکذیب کردیم و گفتیم: خدا هیچ چیز فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید- ملک: 8 و 9».

(1) بدانید، دوستانشان آنانند که از پروردگارشان در نهان می ترسند، آمرزش و مزد بزرگ دارند.

ای گروه مردم! چقدر فاصله زیادی است در میان جهنم و بهشت، دشمنان ما مشمول ذم و لعن خدایند و دوستانمان مورد مدح و دوستی پروردگارند.

ای گروه مردم! بدانید که من انذارکننده و علی هدایت کننده است، ای گروه مردم! من نبی و علی وصی است. بدانید که خاتم امامان: قائم مهدی، از ما است، بدانید که او مسلط و قاهر در دین است. بدانید، او از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. بدانید، او فاتح قلعه ها و شهرها است. بدانید او مشرکان و دشمنان دین را نابود می کند. بدانید، او خونههای اولیای خدا را می گیرد، بدانید، او یاری رسان دین خدا است، بدانید، او از دریای وسیع حقیقت و معرفت می نوشد، بدانید، که او هر کس را به فراخور حال و استعداد و کردارش مقام و رتبه می دهد، بدانید، او برگزیده و منتخب خداوند است. بدانید، او وارث علوم [انبیاء] و محیط بر [حقائق] آن است. بدانید، او مخبر پروردگار و معرف ایمان به او است، بدانید، او صاحب عقل سلیم و ثبات در رأی و عمل است. بدانید، امور دین الهی به او واگذار می شود، بدانید، که پیامبران گذشته به وجود او بشارت داده اند. بدانید، او حجّت باقی خدا است و پس از او حجّتی نیست، و حقّ تنها با اوست، و نور تنها نزد او می باشد. بدانید، او همیشه پیروز است و شکست در او راهی ندارد.

بدانید، او ولیّ خدا در زمین، و حاکم او در میان بندگان، و امین به اسرار و ظواهر خدا است.

(1) ای گروه مردم! من مطالبی را بیان نموده و به شما فهماندم، و پس از من وظیفه علی بن ابی طالب است. بدانید، پس از پایان خطبه ام شما را دعوت می‌کنم با من بیعت نموده و با من دست دهید، سپس همه با علی دست داده و بیعت نمایید، «پس هر که پیمان بشکند، بی شک به زیان خود قدم برداشته، و هر که بدان چه بر آن با خدای پیمان بسته است وفا کند پس او را مزدی بزرگ خواهد بود- فتح: 10».

ای گروه مردم! «صفا و مروه از نشانه‌های خداست، پس هر که قصد حج کند یا عمره گزارد، بر او ناروا و گناه نیست که به گرد آن دو بگردد، و هر که کار نیکی به خواست خویش کند خداوند سپاسدار و دانا است- بقره: 158».

ای گروه مردم! آهنگ خانه کنید [حج را بجا آورید]، هر کس که حج رود ثروتمند شده، و هر فرد با استطاعتی که از آن تخلف کند فقیر و بی چیز شود.

ای گروه مردم! هیچ کس در موقف حج نمی‌ایستد جز آنکه خداوند گناهان گذشته اش را تا آن موقع می‌آمرزد، و در پایان مراسم حج حساب اعمالش مجدداً آغاز می‌گردد.

ای گروه مردم! حاجیان در این راه مساعدت شوند، و هزینه هایشان پس داده شود، و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه و ضایع نمی‌کند.

ای گروه مردم! حج خانه خدا را با رعایت آداب دینی و شرایط لازمه بجای آورید، و بازگشت از آنجا حتماً با توبه خالص و ترك شهوات و تمایلات مادی همراه باشد.

(1) ای گروه مردم! همان گونه که خداوند فرموده نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید، پس چنانچه زمان بر شما دراز گشت و کوتاهی نموده یا فراموش کردید، علی بن ابی طالب پاسخگوی شما می باشد، او سرپرست شما، و پس از من شارحی منصوب از طرف خدا برای شما است، و منتخب الهی از من است و من از اویم.

بدانید! که حلال و حرام بیش از آن است که به شمار آید و آنها را بشناسم، پس در يك مکان امر به حلال نمودم و از حرام بازداشتم، و بهمین ترتیب از طرف خداوند مأمور شده ام که از شما برای علی بن ابی طالب و امامان پس از او که از من و اویند از شما بیعت بگیریید، آنان تا روز قیامت امام و پیشوایند، و مهدی امت من که به حق داوری می کند از آنان است.

ای گروه مردم! هر آنچه از حلال و حرام که تا امروز برایتان گفتم برای همیشه برقرار و ثابت خواهد بود. و من از آنها برنگشته و هیچ تغییر و تبدیلی در آنها ندادم. پس باید آنها را خوب حفظ کرده و در رعایت آن کوشیده و به يك دیگر سفارش کنید.

بدانید که من بار دیگر شما را به اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می کنم. بدانید که در رأس امر به معروف و نهی از منکر این است که سخنانم را در نظر بگیرید و سفارشاتم را رعایت کنید، و به دیگران رساننده و از مخالفت با آنها پرهیز کنید، زیرا آن فرمان خداوند و دستور من است، و هیچ امر بمعروف و نهی از

منکری جز با حضور امام معصوم تحقّق نمی یابد.

(1) ای گروه مردم! قرآن معین نموده که امام پس از علی و فرزندان اویند، و من نیز به شما خبر دادم که آنان از صلب من و اویند، آنجا که فرموده: «و آن را در فرزندان خود سخنی پاینده کرد- زخرف: 28»، و من نیز گفتم: و تا زمانی که دست بدامن قرآن و عترت باشید گمراه نخواهید شد.

ای گروه مردم! رعایت تقوا! رعایت تقوا! از روز جزا پروا کنید، همان گونه که خداوند فرموده: «که زلزله رستاخیز چیزی است بزرگ- حجّ: 1». پیوسته و همیشه مرگ و حساب و میزان و حساب کشتی در برابر پروردگار جهانیان و ثواب و عقاب را به یاد آورید و متذکّر باشید، که هر کس کار نیک آورد پاداش برد، و هر کس که بدی آورد هیچ نصیبی از بهشت نخواهد داشت.

ای گروه مردم! تعداد شما بیش از آن است که با من دست بیعت دهید، و خداوند مرا مأمور فرموده تا از شما در باره امارت علی بن ابی طالب و امامان پس از او که همه از صلب من و اویند اقرار زبانی بگیرم، پس همگی بگویید: «گفته هایت را شنیدیم و به و به نصب علی بن ابی طالب و فرزندان صلبی او به امارت مسلمین راضی و فرمانبرداریم، و با تو در این باره با قلبها و جان و زبان و دستهایمان بیعت می کنیم، بر این عهد زندگی می کنیم و می میریم و برانگیخته خواهیم شد، و نه تغییر و تبدیلی در آن دهیم، و نه هیچ شكّ

ص: 142

و تردیدی در آن کنیم. و از عهد خود باز نگردیم و زیر پیمان خود نزنیم، و تا آخر مطیع خداوند بوده و گوش بفرمان شما و علی امیر المؤمنین و امامان از نسل تو و صلب علی پس از حسن و حسین خواهیم بود». همان دو شخصیتی که شما را از جایگاهشان در نزد خود با خبر نمودم و از منزلتی که در نزد خدا دارند آگاه ساختم، پس همه آنها را به شما رساندم، و آن دو آقا و سرور جوانان بهشتی می باشند، و آن دو پس از پدرشان علی؛ امام و پیشوایند، و پیش از علی من پدر آن دو می باشم.

(1) و نیز بگویید: «در تمام مواردی که گفتی خدا را اطاعت می کنیم و گوش بفرمان تو و علی و حسن و حسین و ائمه هستیم، این عهد و پیمانی است که برای امارت مسلمین با قلب و جان و زبانمان نمودیم و با دست بیعت کردیم، هر که آن دو را درك نمود با دست و زبان به مقامشان اعتراف نماید. و جویای هیچ تبدیلی در آن نبوده و از جانب خود تا قیامت بجای آن قائل به نیرو و قدرتی نخواهیم بود، خدا را به گواهی گیریم و خدا گواهی بسنده و کافی است، و تو در این موضوع بر ما گواه باشی، و نیز همه مطیعان، و فرشتگان و لشکرها و بندگان خداوند، همه و همه گواهی می دهند، و گواهی خداوند از همه بزرگتر است».

ای گروه مردم! چه می گوید؟ خداوند از هر صدایی با خبر است و از ضمائر قلوب آگاهی دارد، «پس هر که راه یافت به سود خود اوست، و هر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود گمراه می شود- زمر: 41»، و هر که بیعت کند مانند آن است که با خدا بیعت می کند، «دست خدا بالای دستهایشان است- فتح: 10».

(1) ای گروه مردم! از خدا پروا کنید، و با علی امیر المؤمنین و حسن و حسین و امامان - که مانند سخن پاکیزه و پایدارند - بیعت کنید، و بدانید خداوند پیمان شکنان را هلاک می کند، وفاداران را مشمول رحمتش قرار می دهد، «پس هر که پیمان بشکند جز این نیست که به زیان خویش می شکند - فتح: 10».

ای گروه مردم! همان که به شما گفتم بگویید، و به علی با کلمه امیر المؤمنین سلام کنید و بگویید: «شنیدیم و فرمان بردیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواهیم و بازگشت [ما] به سوی توست - بقره: 285»، و بگویید: «سپاس و ستایش خدای راست که ما را بدین جایگاه راه نمود و اگر خدا ما را راه ننموده بود راه نمی یافتیم - اعراف: 43».

ای گروه مردم! براستی فضائل علی بن ابی طالب نزد خداوند است و آنها را در قرآن نازل فرموده، و از شمار خارج است، پس هر که شما را بدانها خبر داد و آگاه ساخت او را باور نموده و تصدیق کنید.

ای گروه مردم! هر کس خداوند را اطاعت نموده و پیامبر و علی و امامانی که ذکر نمودم فرمان برد براستی به کامیابی و پیروزی بزرگی دست یافته است.

ای گروه مردم! پیشی گیرندگان! پیشی گیرندگان به بیعت و دوستی او و سلام کنندگان به او به کلمه امیر المؤمنین، آنان رستگارانند، در بهشتهای پر نعمت.

ای گروه مردم! آنچه موجب خشنودی خدا از شماست بگویید، که اگر شما و همه عالم کافر شوید،

خدا را هیچ گزند و زبانی نرساند، پروردگارا گناهان مؤمنان را ببخشای، و بر کافران غضب نما، و حمد و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان.

(1) پس ندا از جماعت برخاست: با قلب و زبان و دستهایمان فرمان خدا و رسول او را شنیدیم و اطاعت نمودیم، سپس به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی هجوم آورده و با زدن دست به دست پیامبر با او بیعت نمودند، و نخست اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی و پس از آنان دیگران بنا بر مقام و منزلتشان بیعت کردند. و این کار تا اقامه نماز مغرب و عشاء که با هم خوانده شد تا سه بار ادامه یافت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثنای هر بیعت می فرمود: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر همه مردم برتری داد» و از همین جا زدن دست هنگام بیعت سنت و رسم شد، و چه بسا این سنت را کسی انجام داد که در آن بیعت هیچ حقی نداشت!! و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرموده: وقتی پیامبر این خطبه را بپایان رسانید در میان جماعت مردی خوش سیما و معطر ظاهر شده و گفت: بخدا سوگند هیچ وقت محمد را مانند امروز ندیده بودم که تا این اندازه در معرفی پسر عمویش علی بن-ابی طالب و برای تثبیت وصایت و ولایت او اصرار و تأکید و پافشاری نماید، و برآستی جز کافر به خدای عظیم و پیامبرش هیچ کس قادر به مخالفت با آن قرارداد نیست، غم و اندوه طولانی و دراز بر کسی که پیمانش بگسلد!

امام صادق علیه السلام فرمود: عمر بن الخطاب از هیئت و طرز سخن آن شخص شگفت زده گشته و رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده عرض نمود: آیا شنیدی آن مرد چه گفت؟

چنین و چنان گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر آیا فهمیدی او که بود؟ گفت: خیر، فرمود: او روح الامین جبرئیل بود، پس مبدا ولایت علی را نقض کنی که در این صورت خداوند و پیامبر و فرشتگان خدا و همه مؤمنان از تو بیزار شوند!

تعیین ائمه اطهار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و احتجاج خداوند متعال به جایگاه ایشان بر تمام مردم

[حدیث لوح فاطمه - سلام الله علیها-]

[حدیث لوح فاطمه - سلام الله علیها-]

(1) 33- أبو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: پدرم امام باقر به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت تر است که تنها نزد من آبی تا مطلبی را از تو بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که شما بخواهی. پس يك روز با جابر خلوت نموده و فرمودند: در باره لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیها السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده ای، و مطالبی که در باره آن برایت فرموده برایم بگو.

جابر عرض کرد: خدا را گواه می گیرم [روزی] در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت

تبریک و تهنیت تولد امام حسین به خدمت مادرت حضرت زهرا علیها السلام رسیده بودم که در دست آن حضرت لوح سبز رنگی دیدم، که گمان کردم از زمرد است، و در آن لوح نوشته ای سفید به درخشش نور خورشید بود، عرض نمودم: پدر و مادرم بفدایت ای دخت پیامبر این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خداوند به رسولش اهدا فرموده است و در آن اسامی پدر و شوهر و نیز دو پسر و اسم اوصیای از فرزندانم نوشته شده است، و پدرم آن را بعنوان مزدگانی به من عطا فرموده، جابر افزود: سپس مادرت آن را به من داد، من آن را خواندم و از آن نسخه ای برداشتم نمودم.

(1) امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به جابر گفت: آن را بمن نشان می دهی؟ عرض کرد:

آری. آنگاه پدرم با جابر به منزل او رفت. سپس پدرم صحیفه ای از پوست را در آورده و گفت: ای جابر تو در نوشته ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر نیز در نسخه اش نگریست و پدرم خواند، و هیچ حرفی با حرفی اختلاف نداشت، آنگاه جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که من به همین ترتیب در آن لوح، نوشته ای دیدم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ این نامه ای از خداوند عزیز حکیم، برای محمد رسول و نور و سفیر و حاجب و دلیل او است، که روح الامین (جبرئیل) آن را از نزد رب العالمین نازل نمود، ای محمد اسامی مرا بزرگ بدار و نعمتهایم را شکر کن، و آنها را انکار مکن، همانا منم الله، که جز من معبودی نیست، منم درهم کوبنده جباران، خوارکننده ستمگران

و پاداش دهنده روز جزا، هیچ معبودی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من بندد یا از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی نمایم که هیچ کس را عذاب نکرده باشم، پس تنها مرا بپرست و فقط بر من توکل کن.

(1) و این را بدان که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه در پایان مأموریتش برای او وصی و جانشینی قرار دادم، من تو را بر تمام انبیاء؛ و وصی تو را بر تمام اوصیاء فضیلت و برتری دادم، و تو را به دو نوه شیرزاده ات گرامی داشتم. پس حسن را پس از پایان روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم. و حسین را گنجینه دار وحی خود نمودم، و او را به شهادت گرامی داشتم، او از همه شهدا برتر و مقامش از همه آنان بالاتر است.

و کلمه تائمه ام را همراه او و حجّت رسا و بالغه ام را نزد او گذاردم، به واسطه عترت او ثواب دهم و مجازات کنم.

نخستین فرد از عترت، نامش «علی» است، او سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است. سپس پسر او - که نامش همچون جدّ محمود خود - «محمد» است، او شکافنده علم و کانون حکمت من است، و «جعفر» که شک کنندگان در باره او به هلاکت رساند، هر که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته، وعده حقّ من است که مقام جعفر را گرامی داشته، و بواسطه پیروان و یاران و دوستانش خوشحال و مسرورم سازم. و «موسی» که پس از او برگزیدم، و پس از او فتنه و آشوبی کور و تاریک واقع شود،

(1) بدانید که رشته فرض و وجوب من پاره نمی شود، و حجّت من پنهان نمی ماند، و دوستان من به شقاوت نمی افتند، بدانید هر کس که یکی از آنان را انکار کند بی شک نعمت مرا انکار نموده، و هر که آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. و ای بر دروغ بندان و منکران پس از پایان کار موسی بنده و دوست برگزیده ام، بدانید هر که هشتمین را تکذیب کند همه اولیایم را تکذیب نموده، «علیّ» ولی و یاور من است، بارهای سنگین نبوت را بر دوش او می گذارم و توسط آن به او قدرت و توانمندی می دهم (1) و در آخر مرد پلید متکبری او را می کشد. و در شهری که آن را بنده صالح [ذو القرنین] بنا نهاده است؛ در کنار بدترین مخلوقم به خاک دفن می شود، فرمان و وعده من محقق و ثابت است که: او را به وجود پسر و جانشینش «محمد» خوشحال خواهیم ساخت، همو که وارث علم من، و کانون حکمت و محل اسرار من است، و او حجّت من بر خلقم می باشد، هر بنده ای که به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را در باره هفتاد تن از خانواده اش - که همگی مستحقّ عذاب دوزخند قبول نمودم - و عاقبت کار فرزندش «علیّ» را - که دوست و یاور من و گواه در میان خلق است و امین و وحی من می باشد - ختم به خیر و سعادت گردانم، از او فرزندی بوجود آورم

به نام «حسن» که مردم را به راه من دعوت می کند و خزانه دار گنجینه علم من است.

(1) سپس دینم را توسط پسر او «محمد» که مایه رحمت همه جهانیان است کامل کنم، او برخوردار از کمال موسی، نورانیت عیسی، صبر ایوب بوده و سید و سرور همه اولیای من است، در ایام غیبت او دوستانم ذلیل و خوار می شوند، تا آنجا که سرهای آنان را همچون سرهای ترك و دیلم (كفار) برای هم هدیه می فرستند، آنان را بکشند و بسوزانند، در آن روزگار اولیایم ترسان و وحشت زده اند، و پیوسته زمین از خونشان رنگین شود، و ناله و فغان در میان زنانشان بلند گردد، آری آنان دوستان حقیقی من می باشند، توسط همانان هر فتنه کوری را دفع کنم، و از برکت ایشان هر شبهه و مصیبت و سختی را مرتفع سازم، آنانند که درودها و بخشایشی از پروردگارشان بر آنها است و ایشانند راه یافتگان.

عبد الرحمن بن سالم گوید: أبو بصیر به من گفت: اگر در تمام عمرت فقط همین يك حدیث را شنیده بودی برایت کافی بود، بنا بر این آن را از ناهلان پنهان دار! مترجم گوید: از متن حدیث این گونه فهمیده می شود که وجود مبارك حضرت صادق علیه السلام در حین این گفتگو حاضر بوده اند، و با توجه به منابع دیگر همچون کتاب شریف عیون أخبار الرضا علیه السلام و کافی و غیبت نعمانی، و تاریخ درگذشت جابر و وفات حضرت صادق علیه السلام این گونه بر می آید که جابر امامان پس از حضرت باقر علیه السلام را درك نکرده، و باید احتمال داد که امام صادق علیه السلام در زمان وقوع آن گفتگو حاضر نبوده و این مطلب را از پدر خود حضرت باقر علیه السلام فقط روایت فرموده اند.

(نقل از زیرنویس استاد غفاری- آید الله تعالی- در ترجمه کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام)

[حدیثی قدسی در تعیین اسامی مبارك ائمه- اطهار علیهم السلام-]

[حدیثی قدسی در تعیین اسامی مبارك ائمه- اطهار علیهم السلام-]

(2) 34- از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل است که

(1) پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند با عزّت و جلال توسط جبرئیل به من فرمود: هر کس که بداند و دریابد که هیچ خدایی جز من نیست (توحید)، و محمد، بنده و رسول من است (نبوّت)، و علی، ولی و خلیفه و حجّت من است، و امامان پاکیزه از فرزندان او حجّت‌های من هستند (امامت) او را به موجب رحمت خود داخل بهشت کرده و به مقتضای عفو و بخشش از آتش دوزخ نجات خواهم داد، و همجواری خود را برایش اختیار کنم، و کرامت و نعمتم را برای او لازم و تمام خواهم کرد، و از بندگان مخصوص و برگزیده ام قرار دهم، و دعایش را اجابت کرده و درخواستش را عطا می‌کنم، و چون سکوت کند من آغاز کلام نمایم، و اگر بدی کند باز به او ترحّم می‌کنم، و اگر از نزد من بگریزد او را بسوی خود می‌خوانم، و چون به سوی من باز گردد او را می‌پذیرم، و اگر درب مرا بکوبد برایش بگشایم.

و هر کس به وحدانیّت من گواهی ندهد، و یا گواهی به آن دهد ولی به رسالت بنده و رسولم محمد معتقد نباشد، یا آن را قبول کند ولی خلافت علی بن ابی طالب را نپذیرد، یا آن را قبول کند ولی امامت امامان پاکیزه از فرزندان علی را قبول نکند، این چنین فردی نعمت مرا انکار، و جلالم را کوچک شمرده، و به کتابها و آیات من کافر شده است. و اگر چنین فردی قصد مرا کند در پیش روی او حجاب گذارم، و چون از من درخواست کند او را محروم نمایم، و اگر مرا بخواند ندایش را نمی‌شنوم، و چون دعا کند او را اجابت نمی‌کنم، و چون به من امید بندد ناامیدش سازم، و اینها همه جزای اعمال اوست که از من به او میرسد، و من کوچکترین ستمی به بندگانم روا نمی‌دارم.

(1) در این هنگام جابر بن عبد الله انصاری برخاسته و گفت: ای رسول خدا! آن امامان از فرزندان علی بن ابی طالب کیستند؟ فرمود: اول و دم: حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتی هستند، علی، که آقای عابدان در روزگارش می باشد، سپس محمد بن علی، که شکافنده علم است، و تو ای جابر او را درك خواهی کرد، پس سلام مرا به او برسان.

سپس صادق است جعفر بن محمد، بعد کاظم است موسی بن جعفر، سپس رضا است علی ابن موسی، بعد تقی است محمد بن علی، سپس جواد، محمد بن علی، و بعد نقی است علی بن محمد، سپس زکی حسن بن علی، و بعد پسرش مهدی و قائم به حق است، همو که مهدی امت من، صاحب زمان، محمد بن الحسن [صلوات الله علیهم أجمعین] است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، پس از آنکه از بیداد و ستم پر شود.

ای جابر این افراد خلفا و اوصیاء و فرزندان و عترت منند، هر کس از آنان اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر کس به ایشان عصیان ورزد مرا نافرمانی نموده، و هر کس همه آنان؛ یا یکی از ایشان را انکار نماید مرا انکار نموده است، و خداوند به خاطر وجود ایشان آسمانها را از سقوط حفظ می کند، و زمین را از حرکت و لغزش نگه می دارد.

[تعیین اسامی مبارك ائمه اطهار - علیهم السلام - از طرف پیامبر - صلی الله علیه و آله -]

[تعیین اسامی مبارك ائمه اطهار - علیهم السلام - از طرف پیامبر - صلی الله علیه و آله -]

(2) 35- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که به حضرت علی علیه السلام فرموده: ای علی! تو را فقط کسی دوست دارد که از لحاظ ولادت طاهر باشد، و تنها کسی به تو بغض می ورزد که نقصان و خبائثی در ولادت او باشد. و جز مؤمن دوستدار تو نیست، و جز کافر با تو دشمنی و مخالفت نمی کند.

(1) در این هنگام عبد الله بن مسعود برخاسته و گفت: ای رسول خدا! نشانه پلیدی ولادت و کفر را در زمان حیات شما فهمیدیم، بفرمایید نشانه پلیدی ولادت و کفر در زمان پس از شما چیست؟ زیرا امکان دارد فردی با تظاهر به ایمان، اعتقاد قلبی خود را پنهان نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابن مسعود! علی بن ابی طالب پس از من امام و پیشوای شما و جانشین من است، و پس از او دو فرزندم حسن و حسین، و به همین ترتیب نه نفر از فرزندان حسین بن علی یکی پس از دیگری امام شما و جانشین من خواهند بود، و نهمین فرزند از اولاد حسین؛ قائم امت من است، که سراسر زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از بیداد و ستم شده است. ایشان را جز پاکیزگان در ولادت دوست نمی دارند، و جز پلیدان در ولادت دشمن نمی دارند، فقط اهل ایمان به آنان علاقمندند، و تنها کافران با ایشان مخالفت می کنند، هر کس یکی از آنان را انکار کند گویی مرا انکار نموده است، و هر کس مرا انکار نماید مانند این است که خدا را انکار کرده است، زیرا اطاعت نمودن از آنان امثال امر من، و اطاعت من همچون اطاعت پروردگار متعال است، و نافرمانی کردن آنان همچون عصیان من، و نافرمانی از من همچون معصیت خداوند است.

ای ابن مسعود! مبادا در گفته های من تردید کنی که آن موجب کفر تو گردد. سوگند به عزت خدایم

که من در گفته هایم هیچ تکلفی ندارم، و از سر هوی و هوس در باره علی و امامان از فرزندانش سخن نگفتم.

(1) سپس دستهای مبارک خود را به آسمان بلند نموده و عرضه داشت: خداوندا! هر کس را که جانشینان و پیشوایان امتم را دوست می دارد تو نیز او را دوست بدار، و با دشمنانشان دشمن باش. یاری کنندگانشان را یاری فرما، و هر که ایشان را تنها می گذارد مخدول و مقهورش دار، و زمین را از وجود یکی از ایشان- که حجت و برهان تو در میان مردمند- خالی مگذار، که ایشان در میان مردم یا ظاهرند و مشهور، و یا در پرده اند و پنهان، تا دین تو باطل نگردد و عذر و بهانه ای برای مردم باقی نماند.

سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مجلس راه های سعادت را به شما نشان دادم که در صورت پیمودن آنها سعادت مند و پیروزید، و گرنه خود را هلاک نمایید، و سلام و درود بر کسانی که راه هدایت را برگزیدند.

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: روایات در این موضوع بسیارند و از شمار خارج، و من تنها به نقل این چند روایت؛ بجهت روشنی قلب و شفای سینه های گرفته، و هدایت افراد با انصاف بسنده کردم.

گوشه ای از حوادث پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از لجاجت و جدال در امر خلافت از هر دو گروه حق و باطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و تمام دسیسه ها

گوشه ای از حوادث پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از لجاجت و جدال در امر خلافت از هر دو گروه حق و باطل گرفته تا اشاره به عدم پذیرش امارت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و تمام دسیسه ها

(1) 36- از أبو المفضل شیبانی روایت شده که او بسند خود از راویان موثق نقل نموده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای زندگی در همان بیماری که موجب وفاتش گردید روزی برای اقامه نماز از منزل خارج شد و بجهت شدت بیماری به فضل بن عباس و غلام خود ثوبان تکیه نمود و به مسجد رفته و نمازی را بجای آورد که قصد تخلف از آن را داشت، و پس از نماز به منزل برگشته و به غلام خود فرمود: هر گاه کسی از انصار برای عیادت من آمد مانع مباش. ناگاه آن حضرت را بیهوشی دست داد، در این هنگام جمعی از انصار در پشت در اجتماع نموده و اجازه ورود می خواستند. غلام گفت: حال رسول خدا مساعد نیست، و حالت بیهوشی به او دست داده و محارمش در اطراف او نشسته اند، انصار با شنیدن این جواب بی اختیار گریستند، و صدای آنها به پیامبر رسید و فرمود: صدای کیست؟ گفتند: انصارند. فرمود: چه کسی از خانواده ام اینجاست؟ گفتند: علی و عباس.

پس با تکیه بر آن دو به مسجد آمده و به ستونی از آن که از درخت خرما بود تکیه داده

و خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود: (1) ای گروه مردم! تا بحال هیچ پیامبری وفات نکرده جز اینکه از خود اثری میان امت خود برجای گذاشته، و من در میان شما دو چیز گرانبها و امی گذارم که عبارتند از: کتاب خدا و اهل بیت، بدانید که هر کس آنها را ضایع گزارد خداوند بی بهره اش نماید! بدانید که گروه انصار همچون اهل و عیال منند، و من در سایه یاری و محبت آنان بسر می بردم.

و من همه شما را به رعایت تقوای خداوند و احسان نمودن به انصار توصیه می کنم، افراد نیکوکارشان را پذیرا باشید و از بدانشان بگذرید.

سپس اسامه را فرا خوانده و فرمود: همان طور که تو را امیر لشکر نمودم به یاری و حفظ پروردگار متعال و بهمراهی همان گروه تحت فرمانت که عمر و ابوبکر و گروهی از اصحاب اولیه از آنانند، به سوی مقصد موته حرکت کن.

اسامه گفت: پدر و مادرم بفدایت اگر اجازه بفرمایید تا بازگشت بهبودی شما چند روزی توقف کنم، زیرا دوری از شما در این حال و وضعیت موجب اضطراب و پریشانی دلم می گردد!؟

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله قاطعانه فرمود: همان که گفتم، زیرا کوتاهی از جهاد هرگز جایز نیست.

باری به گوش رسول خدا رسید که مردم در انتخاب اسامه بعنوان امیر لشکر زبان به طعن او گشوده اند، پس فرمود: شنیده ام شما اسامه را در این عمل و پدرش را پیش از او ملامت نموده اید، ولی بدانید که اسامه نیز همچون پدرش از هر جهت شایسته ریاست است، و بدانید که او و پدرش

از محبوبترین افراد در نزد منند، و شما را در باره اسامه سفارش به نیکی می‌کنم، پس چنانچه او را ملامت می‌کنید بدانید که گوینده شما هموست که در امارت و ریاست پدرش زید نیز سخن گفت.

(1) سپس رسول خدا بخانه خود بازگشت، و اسامه نیز همان روز از مدینه خارج شده و در يك فرسخی شهر؛ اردوی لشکر را برپا نمود تا همه برسند، در این هنگام منادی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مدینه فریاد بر آورد که: هیچ کس نباید از لشکر اسامه که فرمانده و امیر بر او قرارش دادم تخلف نماید، پس با شنیدن این ندا و تکلیف پیامبر مردم دسته دسته به لشکر اسامه پیوستند، و از اولین افرادی که به این ندا لَبَّيْكَ گفتند ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح بودند که در يك مسیر قرار گرفته و از جمله لشکریان اسامه شدند.

در این هنگام بیماری پیامبر شدت یافت و مردمی که در شهر مانده بودند به عیادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسیده و پس از آن حضرت، سعد بن عبادہ را که او نیز بیمار بود عیادت می‌نمودند.

باری عاقبت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دو روز پس از خروج اسامه در روز دو شنبه به هنگام ظهر دار فانی را به قصد لقای پروردگارش وداع گفت. با انتشار این خیر لشکر اسامه به مدینه بازگشت و شهر مدینه یکپارچه شور و غوغا شد. در این هنگام ابو بکر سوار بر شترش در مقابل درب مسجد توقف نموده و گفت: ای مردم چرا مضطرب شده اید؟! اگر محمد وفات یافته

پروردگار او که زنده است، «و محمد جز پیامبر و فرستاده ای نیست، که پیش از او نیز پیامبران و فرستادگان گذشتند پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا بدوران جاهلیت پیش از اسلام بر خواهید گشت؟ و این را بدانید که با عقبگرد هر کدام از شما هرگز بخدا گزند و زبانی نرسد- آل عمران: 144».

(1) سپس گروه انصار به نزد سعد بن عباده شتافته و او را به سقیفه بنی ساعده آوردند و عمر نیز پس از آگاهی از این ماجرا و مذاکره با ابو بکر همراه ابو عبیده جراح همگی بسوی سقیفه آمدند. و در آنجا جماعت بسیاری جمع شده، و سعد بن عباده به علت بیماری در میانشان بستری بود، و گفتگوی اصلی قوم پیرامون مسأله خلافت و امارت دور می زد، و هر کدام سخنی گفتند تا اینکه نوبت به ابو بکر رسید و پس از سخنانی در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به عمر یا ابو عبیده که سزاوار و اهل این مقامند دعوت می کنم، و هر کدامشان را که انتخاب کنید من راضی و موافقم.

عمر و ابو عبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تو از هر لحاظ بر ما مقدمی! تو پیش از ما مسلمان شدی، و یار غار پیامبری، بنا بر این تو برای مقام خلافت اولویت داری.

انصار با شنیدن این سخنان گفتند: باید از اینکه کسی که نه از ما و نه از شماست خلیفه شود بر حذر باشیم، بنا بر این بهتر است یکنفر از انصار و یکنفر از مهاجرین متصدی امر خلافت شود، و اگر یکی از آن دو در گذشت شخص دیگری را از همان گروه بجای او نصب نماییم.

(1) ابو بکر پس از مدح مهاجران گفت: و شما ای گروه انصار فضیلت و شرافتتان در اسلام غیر قابل انکار است: خداوند شما را یاران دین خود و پناه فرستاده اش قرار داده، و پیامبر بسوی شما هجرت نموده، و همسران خود را در میان شما قرار داد، و پس از مهاجران ابتدایی هیچ کس به مقام شما نمی رسد، پس رأی من این است که خلیفه از میان مهاجران و وزیر و پیشکار از انصار انتخاب شود.

در اینجا حباب بن منذر انصاری پیاخته و گفت: ای گروه انصار، هر آنچه در دستتان است حفظش کنید، زیرا دیگران فقط در سایه شما بوده و هیچ کس جرأت مخالفت شما را ندارد، و همه مردم موافق شمایند؛ و پس از مدح و ثنای انصار افزود: اگر گروه مهاجرین از خلافت شما سر باز زد، ما نیز به امیر بودن آنان رضایت نخواهیم داد، و باید امیری از ما و امیری از آنان انتخاب شود.

در اینجا عمر پیاخته و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف قرار نگیرد. و خلق عرب راضی نخواهند شد که ما شما را به امارت بپذیریم، در حالی که پیامبرش از قبیله شما نیست، ولی عرب ناگزیر از پذیرش امارت کسی است که «نبوت» در میان آنان بوده، و صاحبان امر نیز از همانها می باشند، و این خود برهانی روشن در مقابل مخالفین است، زیرا ما از قبیله پیامبر و عشیره اوئیم، و هر کس که در این موضوع با ما مخالفت کند، یا گواه باطل است و یا

دوستدار فساد، و یا در عین تمایل به فتنه و آشوب خود را بهلاکت اندازد.

(1) پس از آن حباب بن منذر- برای بار دوم- برخاسته و گفت: ای گروه انصار! همان که گفتم، هر چه در دست دارید حفظ کنید، و به سخنان این مرد جاهل و یارانش گوش مدهید که در این صورت قدرت را از دست شما می ربایند، و اگر شراکت در خلافت را نپذیرفتند، آنان را از شهر خود برانید و تولیت امور و تصدی مقام امارت را خود بدست گیرید، سوگند بخدای که شما از اینان به مقام خلافت سزاوارترید، زیرا بواسطه همین شمشیرهای شما بود که گروه بسیاری به دین اسلام پیوستند، و بدانید که منم که با نظراتم به داد مردم می رسم و آنان نیز مرا یاری می نمایند و هر کس که گفتار مرا ردّ نماید بخدا سوگند که با شمشیر بینی اش را بخاک خواهم مالید.

عمر گفت: وقتی شخصی مانند حباب مرا پاسخ گفت دیگر مرا با او سخنی نیست، و این بجهت آن است که در گذشته مرا با او نزاعی پیش آمد که رسول خدا ما را از سخن گفتن با یک دیگر منع فرموده بود، و از آن زمان من قسم خوردم که دیگر با او صحبت نکنم.

سپس عمر به ابو عبیده گفت: تو با او گفتگو کن. او نیز برخاسته و ضمن سخنانی فضائل بسیاری از انصار ذکر نمود. در این هنگام بشیر بن سعد؛ که بزرگ اوس بود با مشاهده آن اجتماع بر بالین سعد ابن عباده که بزرگ خزرج بود، حسد ورزیده و به قصد فساد و اخلال امر شروع به سخن نموده

ص: 160

و در ضمن آن به امارت قریش و مهاجرین رضایت داده و همه را بطور عموم، و انصار را خصوصا بر این امر ترغیب و تحریص نمود.

(1) ابو بکر نیز فرصت را غنیمت شمرده و گفت: عمر و ابو عبیده هر دو از شیوخ و بزرگان قریشند، با هر کدام که خواستید بیعت کنید.

در اینجا عمر و ابو عبیده باهم - خطاب به ابو بکر - گفتند: ما هرگز این کار را نخواهیم پذیرفت! دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنیم.

و بشیر بن سعد - همو که سید قبیله اوس و در مقابل همتایش سعد بن عباده از قبیله خزرج بود - برخاسته و گفت: من نیز سومین شما می باشم، پس چون اوسیان کردار رئیسشان را مشاهده نموده و از طرفی ادعای رقیبشان سعد از قبیله خزرج را بر خلافت دریافته بودند همگی بسوی ابو بکر هجوم آورده و با او بیعت نمودند، و شدت ازدحام برای بیعت بحدی بود که سعد بن عباده در بستر بیماری به زحمت افتاده و گفت: مرا کشتید! عمر گفت: سعد را بکشید که خدا او را بکشد! با این سخن فرزند سعد، قیس به عمر حمله ور شد و ریشش را گرفته و گفت: ای پسر صُهاک حبشی بخدا سوگند که تو در صحنه نبرد ترسو و فراری بودی، و در جماعت و هنگام امن شیر شجاعی می شوی، اگر يك موی از بدن پدرم حرکتی کند هنوز بحال نخست بازنگشته صورتت شکافته شود!

ص: 161

(1) ابو بکر به عمر گفت: آرام باش! آرام باش! که رفیق و مدارا رساننده تر و بهتر است.

در اینجا سعد با سخن زشتی به عمر گفت: بخدا سوگند اگر مرا توان برخاستن بود بی شك همه شما صدای غرّش مرا چون شیر در کوچه ها می شنیدید و هر دوی شما را به همان قبیله ای که در میانشان خوار و ذلیل و تابع و حقیر بودید باز می گردانم! آیا به طائفه خزرج جرأت پیدا کرده اید؟! سپس به خزرجیان گفت: مرا از این محلّ فتنه خارج سازید! قبیله اش نیز وی را به خانه بردند، سپس ابو بکر فردی را نزد سعد فرستاد که:

همه بیعت کرده اند تو نیز بایستی بیعت کنی.

سعد گفت: بخدا سوگند که بیعت نخواهم کرد تا اینکه همه تیره‌های کیسه ام را بکار بندم و نیزه ام را با خونهای شما رنگین سازم و تا دستهایم یاریم می کنند شمشیر بزنم، و با شما همراه خانواده و یارانم تا خون در رگهایمان جاری است می جنگم، و بخدا قسم که اگر تمام جنّ و انس بر من اجتماع کنند؛ هرگز با شما دو غاصب- تا روزی که قدم به پیشگاه پروردگار متعال گذارم و از حساب کارم آگاه گردم- بیعت نخواهم کرد.

وقتی این سخن بگوش عمر رسید گفت: لا جرم باید بیعت کند. بشیر بن سعد گفت:

او با این لجبازی و لجاجت دیگر بیعت نخواهد کرد هر چند که کشته شود، و مرگ او برابر است با کشته شدن تمام افراد قبیله اوس و خزرج! بنا بر این او را بحال خودش واگذارید

که عدم بیعت او هیچ زبانی در بر نخواهد داشت. پس قول او را پذیرفته و سعد را بحال خود واگذارند.

(1) و از آن روز دیگر سعد در نماز آنان حاضر نمی شد، و به قضا و داوری آنان عمل نمی کرد، و بمحض یافتن پشتوانه و یابوری به آنان حمله می کرد، و به همین منوال دوران خلافت ابو بکر را گذراند تا به ولایت عمر رسید، در این هنگام از شتر عمر به هراس افتاده و رهسپار دیار شام شد، و در «حوران» در حالی که بیعت هیچ خلیفه ای را بر گرده نداشت وفات یافت.

و سبب مرگش تیری بود که شبانه به او اصابت کرد، و برخی از مردم گمان کردند که از جانب جنیان به او تیر زدند، و گفته شده که محمد بن مسلمه انصاری مباشر این سوء قصد بوده، و نیز مغیره بن شعبه و خالد بن ولید نیز متهم به قتل او شده اند.

باری در سقیفه گروهی از انصار و مهاجرین با ابو بکر بیعت نمودند، در حالی که علی ابن ابی طالب- علیه السلام- سرگرم تجهیز و تکفین رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بود و چون از آن فارغ شد همراه جماعت مهاجر و انصار بر آن وجود گرامی نماز خواند و پس از آن رهسپار مسجد شده و جماعت بنی هاشم و زبیر بن عوام پیرامون او نشستند، و بهمین ترتیب بنی امیه در کنار عثمان، و بنی زهره نیز کنار عبد الرحمن بن عوف هر کدام در گوشه ای از مسجد جلوس نمودند، در این موقع ابو بکر همراه عمر و ابو عبیده جراح وارد

مسجد شده و گفتند: برای چه پراکنده نشستید؟! برخیزید و همه با ابو بکر بیعت کنید، همان طور که بقیّه بیعت کردند.

(1) پس عثمان و عبد الرحمن بن عوف برخاسته و بیعت کردند، اما علی بن ابی طالب علیه السلام از جای برخاسته با بنی هاشم و زبیر بن عوام به خانه رفت.

عمر نیز با گروهی از اطرافیانش همچون اسید بن حضیر و سلمة بن سلامه به سوی منزل حضرت امیر علیه السلام حرکت کرده و خطاب به ایشان گفتند: مانند بقیّه با ابو بکر بیعت کنید! زبیر از کوره در رفته و دست به شمشیر شد که عمر صدا زد که این را بگیرد و شرّ او را از ما دفع کنید! سلمة بن سلامه پیش رفته و شمشیر را از دست زبیر گرفته و به عمر داد، و او نیز شمشیر را بزمین زده و شکست، سپس بنی هاشم را محاصره نمودند و همگی را در برابر ابو بکر حاضر کرده و گفتند: با ابو بکر بیعت کنید همان طور که همه بیعت نموده اند، و قسم بخدا که در صورت سرپیچی با شمشیر همه اتان را محاکمه خواهیم نمود! باری در اثر این سختگیری ها بنی هاشم یکی یکی پیش رفته و با ابو بکر بیعت نمودند، و تنها علی بن ابی طالب خودداری نموده و فرمود: من از ابو بکر به این مقام شایسته ترم و شما بهتر است که با من بیعت کنید، مگر شما در مقابل انصار به قرابت پیامبر تمسک نکرده و از همین راه اولویّت خودتان را نسبت به انصار ثابت نکرده، و آنان را

مجاب

نساختید، و آنان نیز تسلیم شده و امر خلافت را امر مشروع شما دانستند و غاصبانه آن را از ما ستانیدید؟! پس من نیز با همان برهان با شما سخن گفته و احتجاج می‌کنم که من نسبت به رسول خدا در حال حیات و ممات از شماها مقرب‌تر و نزدیک‌ترم. من وصی و وزیر اویم، اسرار و علوم او نزد من به ودیعه گذاشته شده، من صدیق اکبر و فاروق اعظم می‌باشم، من نخستین فردی هستم که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و او را تصدیق نمودم، من در کارزار جهاد بیش از همه با مشرکان مبارزه کرده و سپر بلا شدم، من از همه به کتاب خدا و رسولش آگاه‌ترم، من به دین خدا و عواقب امور اعلم و داناترم، زبان من گویاتر و دلم ثابت‌تر و قلبم از آرامش بیشتری برخوردار است، پس دیگر برای چه در مسأله خلافت با من منازعه می‌کنید؟! اگر از خدا می‌ترسید خودتان انصاف بدهید و با همان دلایل که انصار شما را سزاوارتر دیدند شما نیز مرا در نظر بگیرید، و گر نه به ظلم و عدوانی که مرتکب می‌شوید معترف خواهید شد.

(1) عمر گفت: ای علی آیا مایلی که از قوم و عشیره ات پیروی کنی؟

حضرت فرمود: خودتان از عشیره و اهل بیتم استفسار کنید که پیروی من از ایشان به چه ترتیب است؟ پس گروهی از بنی هاشم که بیعت نموده بودند پیشدستی کرده و گفتند: قسم بخدا که این بیعت ما هیچ‌گونه سرمشقی برای بیعت علی بن ابی طالب نخواهد بود، و معاذ الله که ما خود را در فضائلی چون هجرت و جهاد نیکو، و جایگاه او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی و همتای او بدانیم!!

(1) عمر گفت: هرگز رهایت نخواهیم ساخت تا همچون دیگران یا با میل و رغبت، و یا از سر زور و اجبار با ابو بکر بیعت کنی! (1) حضرت فرمود: از سینه ای شیر می دوشی که تو را از آن سهمی است، و پافشاری امروزت برای بهره فردایت می باشد، بخدا قسم پس از این سخن یاهه هرگز کلامت را نخواهم پذیرفت، و با تو همنشین نشوم و بیعت نیز نکنم!

ابو بکر گفت: ای ابو الحسن آرام بگیر، ما تو را به این کار مجبور نخواهیم کرد و ناخشنودت نسازیم. در اینجا ابو عبیده از جای برخاسته و به آن حضرت گفت: ای پسر عمو! ما هرگز قصد انکار مناقب تو- از قرابت و سابقه و علم گرفته تا نصرت و یاریت- را نداریم، ولی علی جان تو جوان هستی- و امام علی علیه السلام در آن وقت سی و سه سال داشت- و ابو بکر پیرمرد و فرد پر تجربه ای از میان قوم توست، و برای تحمّل سنگینی امر خلافت تواناتر است، بهتر است خلافت را به او تسلیم کنی، که دیگر کار گذشته، و اگر در آینده عمری برایت باقی ماند خلافت را به شما واگذار می کنند، و در آن روز هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، چرا که تو شایسته و لایق آن هستی، و نباید آتش فتنه را شعله ور سازی، زیرا تو خود از مکنون قلب اکثر مردم خبر داری [که با تو همراه نیستند]!.

آن حضرت فرمود: ای گروه مهاجر و انصار، از خدا پروا کنید! از خدا پروا کنید!

سفارش پیامبرتان را در مورد من فراموش نکنید، و سلطه محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و محل خود به منازل و قعر خانه هایتان بیرون مسازید، و اهل حق را از حق و جایگاهی که میان مردم دارند دفع مکنید! (1) بخدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده، و پیغمبر او داناتر است، و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت به تصدی امر خلافت از شما سزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او، و خلاصه وارد به امور رعیت در میان شما است؟! بخدا قسم که فقط در میان ماست نه شما، پس، از هوی و هوس پیروی مکنید که در این صورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته، و گذشته خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

بشیر بن سعید؛ همو که زمینه خلافت را برای ابو بکر فراهم ساخته بود با گروهی از انصار گفتند: ای ابو الحسن چنانچه این سخنان تو را انصار قبل از بیعت با ابو بکر شنیده بودند هیچ کس در گفته تو اختلاف نمی کرد.

حضرت فرمود: ای مردم! آیا سزاوار بود که من جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر زمین گذاشته و بدون توجه به تجهیز و تکفین و دفن او می آمدم و بر سر خلافت منازعه می کردم؟! بخدا قسم که هیچ فکر نمی کردم کسی خود را برای خلافت عنوان کند و در آن با ما اهل البیت منازعه نموده و کار شما را انجام دهد، زیرا رسول خدا در روز عید غدیر خم برای هیچ کس جای عذر و بهانه و حرفی باقی نگذاشت، پس شما را قسم می دهم به

خداوند که هر کس در روز غدیر حضور داشته و این فرمایش پیامبر:

من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه

- تا آخر را را شنیده است از جایش برخاسته و هم اکنون شهادت دهد.

(1) زید بن ارقم گوید: از میان آنان دوازده نفر از بدریون برخاسته و گواهی دادند، و من نیز از کسانی بودم که آن حدیث را از پیامبر شنیده بودم ولی آن روز کتمان نمودم، و بهمین جهت به نفرین علی بن ابی طالب دو چشمم نابینا گشت.

باری در آن جلسه اختلاف بالا گرفت و صداها بلند شد، و عمر از اینکه مردم به علی تمایل پیدا کنند به هراس افتاده و مجلس را بهم ریخته و همه را پراکنده نموده و گفت:

تنها خداست که دلها را بر می گرداند، ای ابو الحسن تو پیوسته با نظر مردم مخالفت می کنی.

پس همه در آن روز پراکنده شده و از آن مجلس خارج شدند.

ص: 168

(1) 37- از اَبان بن تغلب نقل شده که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آيا کسی با عمل اَبوبکر و نشستن او در مسند خلافت مخالفت نمود و او را انکار کرد؟ فرمود: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند، از مهاجرین:

خالد بن سعید بن العاص «1»، که از بنی امیه بود، و سلمان فارسی، و اَبوذر غفاری، و مقداد ابن اسود، و عَمّار بن یاسر، و بریده اسلمی، و از انصار: اَبو الهیثم بن التّیّهان، و سهل و عثمان پسران حنیف، و خزیمه بن ثابت ذو الشّهادتین، و اَبی بن کعب، و اَبو اَیوب انصاری.

باری جریان مخالفت آنان بدین شرح بود که وقتی اَبوبکر از منبر پیامبر بالا رفت، اینان با یک دیگر مشورت کرده و گفتند: «او را از منبر رسول خدا پائین آوریم»، و برخی شان گفتند: «ممکن است این کار عاقبت سوء و نتیجه خطرناکی داشته و خود را

بزحمت اندازید، خداوند می فرماید: «خود را با دست خویش به هلاکت میفکنید- بقره: 195» بهتر این است که همگی نزد امیر المؤمنین رفته و با او مشورت کنیم و رأی و نظر او را بپذیریم.

پس همگی بعد از پذیرش این نظر به خدمت امام علی علیه السلام رسیده و گفتند: ای امیر المؤمنین چگونه حقی را که تو سزاوارتر به آن بودی رها کردی؟ زیرا ما خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «علی با حق است و حق همراه علی است، و او پیوسته با حق سیر می کند؛ به هر سویی که میل کند». ما می خواستیم به مجلس ابو بکر رفته و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایین کشیم، ولی نزد شما آمدیم تا ببینیم شما چه می فرمایید.

(1) حضرت امیر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که اگر این کار را کرده بودید راهی جز جنگ نداشتید، حال اینکه شما در تعداد و جمعیت همچون نمک در غذا، و از نظر دوام مانند سرمه چشم هستید، و قسم بخدا که اگر چنین نموده بودید دیگر آنان برای من جای هیچ حرفی باقی نگذاشته و با شمشیرهای برهنه و آماده جنگ نزد من آمده و می گفتند: یا بیعت کن یا تن به مرگ بسپار! و دیگر من هیچ چاره ای جز تسلیم و موافقت نداشتیم.

و این باز می گردد به نصیحت پیامبر- پیش از وفات- به من که: «این امت در آینده با تو حيله و غدر نموده و سفارش مرا در باره ات زیر پا می نهند، و این را بدان که تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، و پس از من؛ امت هدایت شده در مثل مانند هارون

و شیعیان او، و امت گمراه نیز همچون سامری و اتباع او خواهند بود»، (1) عرض کردم: برای آن روز چه سفارشی به من دارید؟ فرمود: اگر یار و یاور یافتی جهاد کن، و در غیر این صورت دست بردار و خون خود مریز تا در نهایت مظلومانه نزد من آیی. من نیز پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله سرگرم غسل و تکفین شدم تا اینکه کار تمام شد، و در جریان اختلاف امت بر خود عهد و پیمان بستم تا زمانی که قرآن را جمع آوریدم بهیچ وجهی عبا بر دوش نگیرم و همین کردم، سپس دست فاطمه و حسن و حسین را گرفته به درب منازل اصحاب بدر و خوش سابقه برده و در باره حقم آنان را قسم دادم و ایشان را دعوت به یاریم نمودم، ولی هیچ کس جوابم نداد مگر چهار نفر:

سلمان، و عمار، و ابو ذر، و مقداد، و من با بقیه خانواده ام نیز مراد نمودم ولی آنان تنها مرا دعوت به سکوت نمودند، زیرا از کینه این مردم نسبت به خدا و رسول و خانواده پیامبر اکرم با خبر بودند. پس راه این است که همگی نزد ابو بکر رفته و آنچه از من در باره فرمایش پیامبران شنیدید باز گوید که این کار موجب تأکید بیشتر حجت، و قطع عذر رساتر، و آنان را هنگام ورود به پیامبر از آن حضرت دورتر می سازد.

(1) پس آن گروه با شنیدن فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام به سوی مسجد رفته و اطراف منبر حلقه زدند، و آن روز جمعه بود، و وقتی ابو بکر به بالای منبر رفت مهاجرین به انصار تعارف به آغاز سخن نمودند، ولی انصار گفتند: اولویت با شماست، همچنان که خداوند در این آیه شما را مقدم داشته که: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ - التوبة: 117.

ابان از امام صادق علیه السلام پرسید: ای زاده رسول خدا! مردم این آیه را این گونه قرائت می کنند: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ «عَلَى النَّبِيِّ» و المهاجرین و الأنصار. امام فرمود: وای بحالشان! [با این قرائت] چه گناهی برای پیامبر بود که خداوند توبه آن حضرت را بپذیرد؟! بلکه پذیرش توبه از جانب خداوند بوسیله پیامبر بر امت بود.

و نقل شده که آن گروه زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله غایب بودند، و هنگامی سر رسیدند که ابو بکر خلیفه شده بود، و ایشان در آن روزگار از سرشناسان مسجد النبوی بودند.

(1) پس خالد بن سعید برخاسته و ابتداء به سخن نموده و گفت: ای ابو بکر از خدا بترس،

تو خود می دانی درست شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن زمان که بنی قریظه شکست خوردند، و ما همگی خدمت پیامبر بودیم، و علی بن ابی طالب در آن جنگ بسیاری از شجاعان و دلیران دشمن را به هلاکت رسانید، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همان روز فرمود: (1) یا گروه مهاجر و انصار! من شما را سفارشی می کنم که باید در حفظ آن مراقبت نمایید. آگاه باشید که علی بن ابی طالب پس از من امیر و خلیفه بر شماست، و خدای متعال مرا به این امر سفارش فرموده، و این را بدانید که اگر این وصیتم را پشت گوش انداخته و در یاری و همراهی کوتاهی نمایید، در احکام الهی دچار اختلاف و تشتت شده و امور دینتان متزلزل و مختل خواهد گشت، و افراد بد و شرور بر شما حاکم خواهند شد، و این را بدانید که پس از من تنها اهل بیت من وارث و جانشینان امر من می باشند، و آنان به امور مردم از همه عارف ترند. خداوندا! هر که از آنان اطاعت و پیروی نموده و سفارش مرا در باره اشان رعایت کردند با من محشور فرما، و او را از همنشینی من که موجب درک نور آخرت است بهره مند ساز! خداوندا! هر که آن حقوق را ضایع نماید او را از بهشتی که وسعتش همچون آسمانها و زمین است محروم نما! عمر بن خطاب گفت: ساکت شو خالد! تونه در خور مشورتی و نه صلاحیت رأی و نظر داری!

(1) خالد گفت: خودت ساکت شو! زیرا تو از زبان دیگری سخن می‌گویی، و بخدا سوگند که قبیله قریش نیک می‌داند که تو میانشان در حسب از همه پست تر، و در منصب پایین تر، و در قدر و منزلت کمتر، و از همه بی‌نام و نشان تر، و به خدا و رسولش بی‌نیازتر، و در میدان کارزار ترسوتری، و در انفاق بخیلی، و ذاتا لئیمی، و در میان قریش عاری از هر فخر و مباهاتی، و در روز جنگ هیچ نامی از تو نیست، و تو در این قضیه مصداق واقعی شیطانی «آنگاه که به آدمی گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدای پروردگار جهانیان، می‌ترسیم. پس سرانجام آن دو این شد که هر دو جاودانه در آتش باشند، و این است کیفر ستمکاران- حشر: 16-17». با سخنان او عمر مجاب و مأیوس از رحمت الهی شده و عمرو بن سعید بجای خود نشست.

(2) سپس سلمان فارسی برخاسته و به زبان فارسی گفت: «کردید و نکردید»- و او پیشتر نیز از این بیعت سرباز زده و بهمان جهت مورد ضرب و شتم واقع شده بود- ای ابوبکر هنگام پیشامدهای مجهول به چه کسی تکیه خواهی کرد، و چون از جواب پرسشی در مانده شوی به که پناه می‌بری، و در تقدّم بر کسی که از تو داناتر و به پیامبر نزدیکتر، و به تأویل قرآن و سنت پیامبر عالم تر است چه عذر و بهانه ای داری؟! همو که

پیامبر در زمان حیات خود او را مقدم داشته، و پیش از رحلت به رعایت حقّ او توصیه فرموده بود، حال اینکه شما آن فرمایش را پشت گوش انداخته و سفارشش را ترك نموده و آن پیمان را نقض کردید، و نیز دستور آن حضرت را در اطاعت از فرماندهی اسامه بن- زید سرپیچی کردید، و این فرمایش پیامبر بخاطر این بود که از این گونه اعمال جلوگیری فرموده و تخلف شما را از فرمانش روشن و ثابت نماید، و زودا که همه چیز بر توروشن گردد، آن روز که بار معاصی بر دوشت سنگینی نموده و روانه قبرت شوی، و هر آنچه مرتکب شده را با خود به زیر خاک ببری، پس بهتر است که هر چه زودتر به راه حقّ بازگشته، و از خطای بزرگی که نموده ای به درگاه خداوند توبه نمایی، که این کار در روز تنهاییت در گور، روزی که یارانت از تو دست می کشند نجات بخش تر است، و با اینکه تو نیز مانند ما شنیده ای و همچون ما دیده ای، ولی با این حال این شنیده ها و دیده ها تو را از کاری که می کنی باز نداشت، امری که در قیام تو به آن هیچ فایده ای برای اسلام و مسلمین نیاورد، از خدا بترس! از خدا بترس! و بفکر خود باش! که هر آن کس دیگری را [از کاری که می کند] ترساند؛ راه عذر را بر او بسته است، پس از آن اشخاصی مباش که به خدا و حقّ پشت کرده و استکبار نمودند.

(1) (3) سپس ابو ذر - خدایش رحمت کناد - بپاخواسته و گفت: ای گروه قریش! شخص دوری را به خلافت نشانده و قرابت پیامبر را ترك نمودید، بخدا سوگند که جماعتی از خلق عرب بخاطر همین کار از دین اسلام خارج شده و در این دین دچار تردید خواهند شد، و اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار داده بودید هرگز نزاعی رخ نمی داد، بخدا قسم که این امر به مغلوب رسید، و با این کار دیگر هر کسی به خلافت طمع ورزیده و چشمهای مردم متوجه آن گشته، و برای رسیدن به آن خونهای بسیاری ریخته خواهد شد. - [امام صادق علیه السلام فرمود:] سخن ابو ذر صحیح بود و همان شد که او پیش بینی می کرد - سپس ابو ذر رضی الله عنه ادامه داد: بی شك شما و مردم صالح می دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود فرمود: «خلافت پس از من از آن علی بن ابی طالب، و پس از او متعلق به دو فرزند او حسن و حسین، سپس به فرزندان مطهر نسل من می رسد»، ولی شما فرمایش پیامبرتان را پشت سر انداخته و پیمانی که با شما بسته بود به فراموشی سپردید، و سر به دنیای فانی سپرده، و آخرت باقی را از یاد بردید، همان آخرتی که طراوتش پایدار، و نعمتهایش پاینده، و اهلش بی اندوه، و ساکنانش مرگ ندارند، و شما به زندگی چند روزه حقیر زایل شدنی دلبستگی پیدا کرده و بسنده نمودید. و مانند امتهای پیشین پس از رحلت پیامبرتان کافر شده و عهد و سفارش وی را فراموش نموده و گرفتار تغییر و تبدیل و اختلاف شدید،

و البتّه بزودی نتیجه بد کارتان را دیده؛ و جزای اعمال ناشایست خود را دریافت نمائید، و خداوند بر هیچ بنده ای ستمکار نیست.

(1) (4) سپس مقداد بن اسود رضی الله عنه برخاسته و گفت: ای ابو بکر از ستم و تجاوز دست بردار و از خدا بترس، و از این کار توبه کرده و در خانه ات بنشین و بر خطا و ستم خود گریه نما، و کار خلافت را به صاحب اصلی آن- که از توبه آن سزاوارتر است- واگذار، تو خود از بیعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علیّ از تو و ما و از سایر امت گرفته باخبری، تو را ملزم ساخت تا از اسامه بن زید- که از موالی او بود- اطاعت نموده و در زیر پرچم او مانند دیگران به سوی مقصد حرکت کنی، و با این عمل آن رسول گرامی اشارت نمود که امر خلافت هیچ نسبتی به تو ندارد، و نیز تو و همکارت ابن خطّاب را در غزوه ذات- السلاسل به لشکر عمرو بن عاصی ملحق ساخت که مرکز نفاق و خلاف و عدوات بود، همو که خداوند در قرآن در باره اش این آیه را بر پیامبر نازل فرمود که: «همانا دشمن تو همو بی نسل و دنباله است» إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ، و در این شأن نزول هیچ اختلافی میان اهل علم نیست، بنا بر این عمرو بن عاص در آن جنگ رئیس و امیر همه شماها قرار داشته و شما نیز در تحت امر و ریاست او واقع شدید. و این او بود که حراست و حفظ لشکر را به عهده شما وا گذاشت. پس حراست لشکر؛ آنهم از جانب عمرو بن عاص کجا

و مرتبه خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا؟! ای ابا بکر از خدا بترس، و این جامه از تن بیرون نما، زیرا این عمل به نفع دنیا و آخرت تو است، و فریب دنیا و وساوس جماعت قریش تو را به تباهی سوق ندهد، و این را بدان که بزودی زندگی دنیا سپری گشته و مرجع و مصیر تو به حضرت متعال است و همان جا تو را به سزای اعمال و کارهایت برساند. و تو خود به یقین میدانی که علی بن ابی طالب شایسته تر به خلافت پس از پیامبر است، پس کار را به او واگذار، که این عمل به حفظ شرافت و احترام نزدیکتر، و در سبکی دوش از بار گناه شایسته تر است! بخدا سوگند که در خیرخواهی و نصیحت تو کوتاهی نکردم، پس آن را بپذیر که همه کارها به سوی خداوند بازگردانده می شود.

(1) (5) بعد از او بریده اسلمی از جای برخاسته و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!** این چه ضرر و صدمه ای است که از باطل به حق رسیده! ای ابا بکر آیا گذشته را فراموش نموده یا خود را به نسیان زده ای؟! یا خواهش نفس تو وسیله خدعه و فریبت شده، و امور باطله را در خاطرت جلوه گر ساخته است؟! آیا یادت نمی آید که رسول خدا در زمان حیاتش ما را فرمود: **علی بن ابی طالب را به لقب امیر المؤمنین بخوانید؟** و نیز این فرمایش آن حضرت در موارد بسیار که: **«علی؛ امیر - المؤمنین و قاتل ناکثین و مشرکین و قاسطین و مارقین است»**؟. پس از خدا بترس و به داد خود برس پیش از آنکه این

فرصت از توفوت شود، و خود را از معرض هلاکت و ضلالت رها ساز، و کار خلافت را به اهل آن واگذار، و در غضب حقوق دیگران پافشاری مکن، و حال که توان داری از این راه بازگرد، و این را بدان که من خالصانه تو را نصیحت نموده و به راه سعادت و نجات راهنمایی کردم، پس هرگز پشتیبان مجرمان و بدکاران مباش.

(1) (6) سپس عمار بن یاسر برخاسته و گفت: ای معشر قریش و ای جماعت مسلمان! اگر نمی دانید پس بدانید که اهل بیت پیامبران به کار خلافت سزاوارتر و به ارث او شایسته تر و به امور دین شما از همه مقدم تر می باشند، و آنان امین و حافظ حقوق اهل ایمان و خیرخواه مؤمنین هستند. پس او (ابوبکر) را امر کنید که حق را به اهل آن واگذارد پیش از آنکه اجتماع شما پریشان و مضطرب شده و تفرق و اختلاف در میانتان پدیدار گشته و کارهای زندگیتان رو به سستی و ضعف گراید، و میانتان فتنه و آشوب عظیم شده، و با هم نسازید و اختلاف کنید، و دشمنان در شما به طمع افتند (دست تعدی گشوده و نه تو و نه هیچ کس را بر مسند خلافت نگذارند)، شما نیک می دانید که بنی هاشم به امر خلافت از همه شما سزاوارترند، و خصوصاً علی که از همه به پیامبر نزدیکتر، و همو ولی و سرپرست شما به عهد خدا و رسول است، و تفاوت مقام او با شما روشن است، و شما به حقیقت آن مکرراً رسیده اید، مانند: بستن و سدّ تمام دربهای منازل اصحاب به مسجد بود که تنها درب علی از این دستور مستثنی شد، و نیز موضوع تزویج دخت گرامی پیامبر فاطمه بود

که جز علیّ همه خواستگاران را جواب فرمود، و نیز این فرمایش رسول خدا که: «من شهر علم و دانشم و علیّ باب و در آن است، پس هر کس که خواهان علم و حکمت من است باید که از دروازه آن شهر که علیّ است درآید»، و این را بدانید که همه شما در هنگام مواجهه با مشکلات احکام دین نیازمند مراجعه به او هستید، ولی او هیچ گونه نیاز و احتیاجی به شما ندارد. و سابقه درخشان و نیک آن حضرت نیز نزد همه شما روشن و معلوم است و کسی را چنین مقامی نیست. پس برای چه از وی دست کشیده و به سوی دیگران تمایل و توجه نموده، حقّ او را غصب کردید و حیات بی بقای دنیا را بر نعیم باقی و دائم آخرت اختیار کردید، «ستمکاران را بد بدلی [به جای خداوند] است- کهف: 50»، پس آنچه را که خداوند برای وی قرار داده به او بدهید، و مبدا از او پشت کرده و بر گردید، و به پاشنه های خویش (کنایه از بازگشت به دوران جاهلیّت یعنی پیش از اسلام) بر مگردید که زیانکار می گردید!!.

(1) (7) پس از او ابی بن کعب برخاسته و گفت: ای اَبوبکر! حقّی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن، و پیش از دیگران با فرمایش و وصیّت رسول خدا در باره وصیّ و برگزیده او مخالفت منما و اعراض مکن، و حقّ را به اهل آن باز گردان تا سالم بمانی، و در گمراهی و ضلالت خود پافشاری مکن تا پشیمان گردی، و سریعا از کرده خود توبه نما تا بار گناهت سبک گردد، و خود را به این امری که خدا برایت قرار نداده مخصوص مگردان

که گرفتار عقاب عمل خود گردی، و این را بدان که بزودی از این حالی که داری جدا گشته و به سوی پروردگارت خواهی شتافت، و از آنچه کرده ای بازپرسی خواهی شد! و خداوند بر هیچ بنده ای ستمکار نیست.

(1) (8) سپس خزیمه بن ثابت - معروف به ذو الشَّهادتین - گفت: ای مردم! آیا شما می دانید که رسول خدا صلَّی اللّٰه علیه و آله شهادت و گواهی مرا بجای دو نفر از اهل ایمان قبول می نمود؟

گفتند: آری. گفت: پس بدانید که من شهادت می دهم که خود از زبان رسول خدا صلَّی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود: «أهل بیت من میان حقّ و باطل را جدا می سازند، و آنان ائمه و پیشوای شمایند که باید به ایشان اقتدا شود»، آنچه واجب و لازم بود گفتم، و بر پیام بر جز ابلاغ و رساندن آشکار پیام نیست.

(2) (9) سپس أبو الهیثم بن تیّهان بپاخواسته و گفت: ای أبو بکر و من نیز شهادت می دهم که پیامبرمان محمّد صلَّی اللّٰه علیه و آله چون علیّ را در غدیر خمّ به مردم معرفی فرمود؛ گروهی از انصار گفتند: منظور پیامبر از این کار فقط برای خلافت بوده و برخی دیگر گفتند: منظور پیامبر این بوده که پس از وی علیّ عهده دار موالی (بردگان آزاد شده) او باشد، و در این باب بحث بالا گرفت، تا اینکه ما مردانی از خودمان را نزد رسول خدا صلَّی اللّٰه علیه و آله فرستادیم تا منظور ایشان را بپرسد، پس فرمود: به ایشان بگویید: «علیّ سرپرست همه اهل ایمان پس از من است،

و او خیرخواه ترین مردم برای امت من است»، این بود تمام آنچه من شاهد و گواه آن بودم، پس هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد انکار نماید، همانا روز جدایی - یا داوری - وعده گاه است!! (1) (10) سپس سهل بن حنیف رضی الله عنه پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر محمد و آتش گفت: ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این مسجد دیدم که دست علی را گرفته و چون به نزدیک أصحاب رسید فرمود: ای مردم، این علی؛ پس از من امام و پیشوای شما است، و در حیات و مرگ وصی و جانشین من است، و پس از مرگ؛ اداکننده بدهکاریهای من؛ و برآورنده وعده هایم می باشد، و هموست نخستین فرد که در کنار حوض با من مصافحه خواهد کرد، پس خوشا بحال کسی که او را پیروی نموده و یاریش کند، و وای بر کسی که از او تخلف نموده و وی را تنها گذارد.

(2) (11) و همراه او برادرش عثمان بن حنیف پیا خاسته و گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود: اهل بیت من ستارگان اهل زمینند، پس بر ایشان سبقت مجوئید و آنان را مقدم بدارید، و پس من تنها ایشان اولیای شمایند، در این لحظه مردی پیا خاسته گفت: ای رسول خدا، اهل بیت شما کیانند، فرمود: اهل بیت من؛ علی و پاکان از فرزندان اویند» و با این کلام؛ آن حضرت همه چیز را روشن نمود

پس ای ابو بکر تو اول کافر به این کلام مباش، «به خدای و پیامبر خیانت مکنید و در امانتهای خود خیانت مورزید در حالی که می دانید [خیانت می کنید].»

(1) (12) سپس ابو ایوب انصاری برخاسته و گفت: ای بندگان خدا، در رعایت حق اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند پرهیزید، و حقی را که خداوند بر ایشان قرار داده بخودشان واگذارید، شما نیز همچون دیگر برادرهایمان همه آن سخنان که دیگران از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجالس متعدد و مکانهای مختلف استماع نمودند شنیدید، و نیز بارها شنیده اید که آن حضرت می فرمود: «اهل بیت من پیشوا و امامان شما پس از من می باشند» و نیز ضمن اشاره به علی بن ابی طالب می فرمود: «این فرد امیر نیکوکاران و قاتل کافران است، هر که تنهایش گذارد مخذول است، و آنکه یاریش نماید منصور می باشد»، بنا بر این از این ظلمی که بدو روا داشته اید به درگاه خداوند توبه نمایید که همو بسیار توبه پذیر و رحیم است، و از او پشت نکرده و بر نگردید و اعراض مکنید.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: [از شنیدن این گواهی و شهادت] ابو بکر بسیار مضطرب و متحیر گردید و مجاب شده و گفت: من والی شما شدم در صورتی که از شما برتر و بهتر نیستم! مرا رها کنید! مرا رها کنید!! عمر به او گفت: ای عاجز از کلام از منبر بزییر آی! تو وقتی در برابر سخنان قرشیان تاب نمی آوری

چگونه خود را بر این مقام برقرار نمودی؟! بخدا سوگند قصد داشتم تو را از این مقام خلع نموده و سالم مولا ابی حذیفه را بجاییت نصب نمایم!! (1) سپس أبو بکر از منبر بزیر آمده و همراه عمر به سمت منزل رفته و تا سه روز هیچ کس به مسجد النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیامد. چون روز چهارم شد ابتدا خالد بن ولید با هزار تن به خانه او شتافته و گفت: این چه جلوس و نشستنی است! بخدا سوگند، بنی هاشم در باره خلافت به طمع افتاده اند! و در پی او سالم مولا- حذیفه با هزار نفر و سپس معاذ بن جبل با هزار نفر آمدند تا کم کم تعدادشان به چهار هزار نفر رسید، و همه به سرکردگی عمر با شمشیرهای برهنه بسوی مسجد النَّبِیِّ حرکت کرده تا بدان جا رسیدند، عمر رو به طرفداران علیّ علیه السّلام کرده و گفت: ای یاران علیّ، بخدا سوگند اگر یکی از شما مانند روز گذشته از جای برخاسته و سخنی بگوید سخت مجازاتش می کنیم. (او را می کشیم) پس خالد بن سعید بن عاص برخاسته و گفت: ای پسر صّه هاک حبشیه، آیا به شمشیرهای خودمان تهدیدمان می کنید یا به جمعیت خود ما را می ترسانید؟ بخدا سوگند شمشیرهای ما از شما تیزتر، و تعدادمان از شما انبوهتر، و هر چند کمتر باشیم ولی حجّت خدا در میان ما است، بخدا اگر اطاعت خدا و رسول و امام را واجب نمی شمردم، الحال

شمشیر از غلاف کشیده و در راه خدا با شما تا آنجا به جهاد می پردازم که امتحان عذر خود را ظاهر می کردم.

(1) امیر المؤمنین علیه السلام به او گفت: ای خالد بنشین، که خداوند بر مقام تو واقف بود و تلاش تو در نزد آن حضرت مشکور و مورد تقدیر است! او نیز نشست و متعاقب او سلمان فارسی رضی الله عنه برخاسته گفت: الله اکبر! الله اکبر! بخدا سوگند که من با همین دو گوشم از زبان مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم- و در صورت خلاف دو گوشم کرباد- که می فرمود:

«روزی بیاید که برادر و پسر عموی من علی با جمعی از یارانش در مسجد بنشینند، که ناگاه تعدادی از سگان اهل دوزخ بر آنان یورش آورده و قصد جان او و یارانش را کنند»، من هیچ شك ندارم شما همانهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود!! در اینجا عمر خواست به او حمله کند که حضرت علی علیه السلام او را از لباس گرفته و بر زمین زد، سپس گفت: ای پسر صُهاك حبشیه، اگر تقدیر الهی و عهد رسول او با من نبود همین الآن بتو می فهماندم که کدام يك از ما دو نفر ضعیف تر و بی یاورتر است.

سپس حضرت امیر علیه السلام روی به یارانش نموده و فرمود: به خانه هایتان باز گردید، خدا رحمتتان کند، که بخدا سوگند هرگز به این مسجد داخل نشدم مگر به همان شیوه که دو برادر من موسی و هارون داخل آن شهر شدند در حالی که اصحاب آن دو بزرگوار گفتند:

«تو با خدایت بروید و بجنگید و ما همین جا نشسته منتظریم - مانده: 24». سپس فرمود:

بخدا سوگند به مسجد جز برای نماز، یا زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله، یا حلّ مسائل قضائی، داخل نخواهم شد، زیرا بر حجّتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را پبای داشته جایز نیست که مردم را در حیرت وانهد.

(1) و از عبد الله بن عبد الرحمن نقل شده که گفت: سپس عمر [پس از ماجرای سقیفه] با عزمی عزم در تمام کوچه و محلات مدینه به راه افتاده و ندا می کرد: اهالی مدینه! آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شده، پس هر چه زودتر برای بیعت با او بسویش آئید! پس مردم از هر سوی آمده و بیعت نمودند، در این وقت عمر تمام افرادی که در خانه هاشان مخفی شده بودند را به مسجد احضار نموده و وادار به بیعت می کرد، تا اینکه چند روزی از این جریان گذشت با گروه زیادی به درب منزل علیّ علیه السلام رفته و او را اجبار به خروج از منزل نمود، ولی آن حضرت خودداری فرمود. در این وقت عمر هیزم و آتش طلبیده و گفت:

قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا خارج می شود یا خانه را با هر چه در آنست به آتش کشم! یکی از حاضرین به او گفت: در آن خانه دخت گرامی پیامبر حضرت فاطمه و فرزندان پیامبر حسن و حسین و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد! و بیشتر مردم این کار را ناپسند و مکروه داشتند.

عمر چون انکار مردم را نسبت بکار خود دریافت، گفت: شما را چه شده، منظور من ترساندن بوده نه عمل کردن به آن. و علی بن ابی طالب فردی را نزد ایشان فرستاد که من سوگند خورده و عهد نموده ام تا اتمام جمع آوری قرآن عبا بر دوش نینداخته و از خانه بیرون نیایم، همان قرآنی که شما آن را ترك نموده و فریب دنیا و بازیهایش را خوردید.

(1) سپس حضرت فاطمه علیها السلام به پشت درب آمده و فرمود: در تمام عمر خود هیچ قومی را نمی شناسم که بی وفاتر و بی عاطفه تر از شماها باشند، جنازه رسول خدا را نزد ما گذاشته و سرگرم کار خود و بدست آوردن خلافت شدید، نه مشورتی با ما نمودید و نه کمترین حقی برای ما قائل شدید، گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر در روز غدیر خم نداشتید، بخدا سوگند در همان روز آنچنان امر ولایت را محکم ساخت که جای هر طمع و امیدی برای شما باقی نگذاشت، ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه ای را با پیامبرتان قطع نمودید، البتّه خداوند متعال میان ما و شما حاکم خواهد فرمود.

(2) 38- و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که گفت:

به خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم، و آن حضرت سرگرم غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بود- زیرا رسول خدا وصیت فرموده بود که او را جز علی بن ابی طالب کسی غسل ندهد-

و خود خبر داده بود که هنگام غسل او جسد مبارك به هر سمتی که بخواهد خود بر می گردد و علیّ پرسیده بود که هنگام غسل چه کسی مرا كمك می کند؟ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: جبرئیل [تو را یاری خواهد کرد].

چون از کار غسل و تکفین فارغ شد، من و أبو ذرّ و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را داخل نموده و ما وارد شدیم، در آنجا حضرت امیر جلو ایستاده و ما در پشت آن حضرت بر رسول خدا نماز خواندیم، و عائشه در گوشه اطاق نشسته و هیچ توجهی بمانداشت گویا جبرئیل دیدگانش را پوشانده بود، سپس هر بار ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار (بیست نفر بیست نفر) را داخل خانه می نمود، آنان نیز نماز خوانده و خارج می شدند، و به همین ترتیب همه جماعت مهاجر و انصار بر جنازه مطهر نماز خواندند.

سلمان گوید: هنگام غسل جریان سقیفه را به گوش او رساندم و اینکه الحال أبو بکر بر منبر رسول خدا نشسته و مردم با او بیعت می نمایند.

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: ای سلمان، آیا دانستی اولین نفر که در منبر پیامبر با أبو بکر بیعت نمود که بود؟ گفتم: نه، جز آنکه در سقیفه بنی ساعده اول کسی که با أبو بکر بیعت نمود

بشیر بن سعد و پس از او به ترتیب: أبو عبیده جرّاح، عمر بن خطاب، سالم مولای ابی حذیفه [و معاذ بن جبل].

فرمود: منظور من این نبود، آیا متوجه شدی وقتی أبو بکر به منبر رفت اولین نفری که با او بیعت کرد چه کسی بود؟ گفتم: نه نفهمیدم، ولی به خاطر دارم که او پیرمردی عصا بدست بود که در پیشانی اثر سجده داشت و در حالی که لباسهای خود را جمع کرده بود از منبر بالا رفته و به حالت گریه گفت: خدا را شکر که مرا زنده نگه داشت تا اینکه تو را در این مکان دیدم، دست خود را بگشای تا با تو بیعت کنم، و با او بیعت نموده و از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

(1) حضرت امیر به من فرمود: ای سلمان نفهمیدی او که بود؟ گفتم: نه؛ ولی از لحن کلامش ناراحت شدم گویا از مرگ پیامبر خوشحال بود.

امام علیّ علیه السّلام فرمود: او ابلیس ملعون بود، پیامبر به من گفته بود که در روز غدیر خَمّ که مرا به دستور خداوند به مقام خلافت نصب و تعیین فرموده، و در باره ام آنچه لازم بود به مردم گفتم، و تبلیغ آن را از همه خواست، ابلیس و یارانش در آنجا حاضر بوده به هم گفتند: این امت پیوسته مورد هدایتند و از هر گمراهی محفوظند، و به همین جهت هیچ

راه نفوذی بدیشان نخواهیم داشت، چرا که امام و پناه پس از پیامبرشان را یافته اند.

ابلیس با شنیدن این سخنان سخت متأثر و اندوهناک شد و رفت. و حبیبیم به من گفته بود پس از وفاتم مردم در سقیفه بنی ساعده پس از مخاصمه و مذاکره با ابو بکر بیعت نموده سپس به سمت مسجد آمده و اول کسی که بر منبر با او بیعت کند ابلیس لعین است که؛ بصورت پیرمردی عصا بدست و شادان چنین و چنان گوید. سپس شیطان با سایر یارانش گرد آمده و پس از شادی بسیار روی به آنها نموده و گوید: فکر می کردید دیگر ما را به این جمعیت راهی نیست، مرا چگونه دیدید، آری نفوذ من بدیشان از همان جا آغاز شد که فرمان خدا و رسول را زیر پا گذاشتند.

(1) سلمان گفت: چون شب شد حضرت امیر حضرت صدیقه کبری را بر مرکبی سوار نموده و همراه حسن و حسین به خانه های اهل بدر از مهاجر و انصار رفته و ضمن یادآوری حق خود در خلافت؛ ایشان را به یاری خود خواند، ولی تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند، و به آنان دستور داد که صبح زود در حالی که سلاح بر کمر بسته و سرهانشان را تراشیده اند تا دم مرگ با او بیعت کنند، ولی جز چهار نفر بر سر قرار نیامدند.

ص: 190

(1) به سلمان گفتیم: آن چهار نفر که بودند؟ گفت: من و أبو ذرّ و مقداد و زبیر بن عوّام.

ولی حضرت امیر ناامید نشده و شب دوم نیز آنان را به خدا قسم داد، و باز آن قوم صبح فردا قرار گذاشتند، ولی هیچ کدام جز ما وفا نکرد، و به همین ترتیب در شب سوم و صبح سوم!! چون آن حضرت غدر و بی وفایی آن قوم را دید، در خانه نشسته و سرگرم جمع قرآن شد، و از خانه اش بیرون نیامد تا همه قرآن را جمع نمود، و آن را بر اساس نزول و ناسخ و منسوخ مرتّب نمود، در این حال أبو بکر دنبال او فرستاد که از منزل خارج شده و بیعت کن، و آن حضرت فرمود: من مشغول جمع قرآن می باشم و با خود عهد کرده ام تا پایان جمع آوری قرآن جز برای نماز سرگرم هیچ کاری نشوم.

باری آن حضرت تمام قرآن را در پارچه ای جمع نموده مهور نمود. سپس سمت مسجد رفته و به جمع حاضر و أبو بکر با صدایی بلند فرمود: ای مردم، من از زمان فوت پیامبر پیوسته سرگرم دفن و کفن او، سپس مشغول جمع قرآن بودم تا اینکه تمام آن را در این پارچه گرد آوردم، و این را بدانید که همه آنچه خداوند بر رسول خود نازل فرمود در این قرآن جمع نمودم، و تمام آیات آن را رسول خدا بر من قرائت نموده و تأویلش را بمن آموخته است.

گفتند: ما به آن هیچ نیازی نداریم، و نظیر آن نزد ما موجود است.

(1) سپس ولیّ خدا به خانه خود مراجعت نموده و این آیه را تلاوت می کرد: **فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ!!** در اینجا عمر به أبو بکر گفت: به دنبال علیّ بفرست تا بیعت کند، زیرا تا او بیعت نکند هیچ اعتباری به کار ما نیست، و در صورت بیعت از شرّ او ایمن خواهیم بود، او نیز فرستاده ای را روانه خانه آن حضرت ساخت که دعوت خلیفه پیامبر را اجابت کرده و نزد من حاضر شو.

امام متّین فرمود: چه زود سخن و فرمان رسول خدا صلیّ الله علیه و آله را فراموش ساختید! او و اطرافیانش بخوبی می دانند که خدا و رسول کسی را جز من خلیفه قرار ندادند! فرستاده تمام سخنان علیّ را به گوش ایشان رسانید، و برای بار دوم [به فرمان عمر] مأمور شد که به آن حضرت بگوید: دعوت امیر المؤمنین أبو بکر را اجابت کن. او نیز خبر را رسانید.

حضرت امیر علیه السّلام فرمود: سبحان الله! بخدا قسم که زمان زیادی از فوت پیامبر نگذشته و هنوز این کلام رسول خدا در اذهان باقی است، و خود أبو بکر نیک می داند که لقب «امیر المؤمنین» مخصوص من است، و رسول خدا وی را با شش نفر دیگر امر فرمود که مرا به این عنوان خطاب کنند. و او با رفیقش عمر چون منظور پیامبر را دریافتند گفتند:

آیا این دستور از جانب خدا و رسول او است؟ و فرمود: «آری، این حقّی از جانب خدا و رسول است که او: امیر المؤمنین، و سرور مسلمانان، و پرچمدار پیشانی سفیدان از وضو است،

خداوند علی را به روز قیامت بر صراط می نشانند که دوستانش را به بهشت داخل و دشمنانش را روانه دوزخ سازد».

(1) با شنیدن این سخنان آن فرستاده به سوی أبو بکر بازگشته و او را از تمام مطالب آگاه ساخت، و آن روز از وی دست کشیدند. چون شب شد وی فاطمه را بر مرکبی سوار نموده و تمام آنان را به یاری طلبید، و جز همان چهار نفری که قبلاً گفتم هیچ يك به یاری آن حضرت نشتافت، و تنها ما بودیم که سرهامان را تراشیده و آماده جانفشانی و یاری آن حضرت شدیم.

و چون آن حضرت وضعیّت را در عدم یاری، و طرفداری و فرمانبری و بزرگداشت مردم نسبت به أبو بکر مشاهده فرمود، [صبورانه] در خانه اش نشست.

عمر به أبو بکر گفت: چرا کسی را نمی فرستی تا علی را وادار به بیعت کنی؟ زیرا جز او و همان چهار نفر همه بیعت کرده اند! و أبو بکر نسبت به عمر نرمتر و ملایمتر و ملاحظه کارتر بود، و عمر تند و خشن و ستمکارتر بود. أبو بکر گفت: چه کسی را برای این کار بفرستم؟

عمر گفت: قنفذ را به سویش بفرست!- و او برده ای از آزادشدگان فتح مکه بود که روحیه ای تند و خشن و ستمکار داشت و از افراد سرسخت قبیله بنی تیم بود،-

(1) پس او را همراه گروهی پی این کار فرستاد، او به در خانه علیّ علیه السّلام حاضر شد و اذن دخول خواست، ولی جواب ردّ شنید، آنان نیز این موضوع را در مسجد به اطلاع أبو بکر و عمر و جمع حاضر رساندند، عمر گفت: بروید آنجا؛ خواه اجازه دهد و خواه ندهد بدون اجازه وارد شوید!! آن جماعت نیز رهسپار بیت ولیّ خدا شده و اذن خواستند، در این هنگام حضرت صدیقه کبری فرمود: ورود به خانه ام بر شما حرام و ممنوع باد! با شنیدن این کلام همراهان قنفذ باز گشته نزد عمر رسیده و گفتند: فاطمه ورود بی اجازه به منزلش را بر ما ممنوع و حرام نمود! با شنیدن این کلام عمر به خشم آمده و گفت: ما را با زنها چه کار؟! سپس به گروهی از اطرافیانش دستور داد تا مقداری همیز برداشته و با او همراه شوند، تا در اطراف منزل علیّ علیه السّلام قرار دهند، و این در حالی بود که ولیّ خدا به همراه همسر و فرزندان در خانه بود! سپس عمر با صدایی بلند خطاب به حضرت امیر گفت:

بخدا سوگند یا خارج شده و با خلیفه پیامبر بیعت می کنی، و یا خانه ات را آتش می زنی!

سپس بازگشته و نزد أبو بکر نشست، در حالی که می ترسید نکند علیّ با شمشیر از منزل خارج شود، زیرا با سختی و شدّت او نیک آشنا بود. سپس به قنفذ دستور داد که اگر خارج نشد بی اجازه او داخل شده و در صورت ممانعت خانه را به آتش بکشید.

قنفذ براه افتاده و با همراهانش بی اجازه به خانه ولیّ خدا یورش بردند، آن حضرت

خواست شمشیر کشد ولی مانعش شدند، و شمشیری از آنان گرفت تا دفاع کند ولی جمعیت او را محاصره کرده و شمشیرش را ستاندند، و از اطراف آن حضرت را محاصره نموده و ریسمانی سیاه بر گردن مبارکش انداختند، با مشاهده این وضع دردانه رسول خدا بی تاب شده و خواست که میان همسر و پسر عمویش و آنان حائل شده و مانع شود، که قنفذ ملعون تازیانه اش را به تندی بر بازوی مبارك صدیقه طاهره فرود آورد!! اثر این ضربه تا دم وفات در بازوی آن حضرت همچون دمبل باقی بود. در این حال ابو بکر به قنفذ پیغام فرستاد که علی را نزد من بیاور، و اگر فاطمه ممانعت کرد او را بزنید و از نزد علی دورش سازید، با این پیغام کار بالا گرفت و قنفذ با شدت عمل بالاتری وارد صحنه شد و در نهایت قساوت و شدت دخت گرامی پیامبر را میان فشار درب و دیوار قرار داده و شدت این کار بحدی بود که پهلوی آن بانو شکست و بچه داخل شکم سقط شد!! در اثر این عمل ددمنشانه آن بانوی گرامی تا آخر عمر پیوسته زمین گیر و بستری شد تا اینکه به همین دلیل مظلومانه به شهادت رسید، صلوات الله علیها.

(1) سپس آن حضرت را به مسجد کشیدند تا اینکه نزد ابو بکر رسیدند، در آن جمع عمر با شمشیر بالای سر ابو بکر ایستاده بود و همراه او خالد بن ولید و ابو عبیده جراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسید بن حسین و بشیر بن سعد و الباقی آن مجمع در اطراف ابو بکر مسلح شده نشسته بودند. حضرت علی علیه السلام در حالی وارد مسجد شد که می فرمود: بخدا سوگند اگر شمشیرم در دستانم می بود خود درمی یافتید که هرگز بمن غالب نمی شدید،

و بخدا سوگند که من خود را در باب تلاش و کوشش در اتمام حجّت هیچ ملامت و سرزنشی نخواهم کرد زیرا در آن کوتاهی نکردم، اگر فقط چهل مرد با من همراهی و یاری می نمودند مسلّم این جماعت و گروهتان را بهم می زدم، پس لعنت خدا بر آن گروهی که با من بیعت نمود سپس مرا وانهاد و تنها گذاشت.

(1) عمر با لحنی بسیار تند به آن حضرت گفت: بیعت کن! فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفت: اگر بیعت نکنی تو را با خواری و ذلّت خواهیم کشت. فرمود: با این کار بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. أبو بکر گفت: بنده خدا درست است، ولی برادر رسول خدا را قبول نداریم. فرمود: آیا شما منکر پیمان برادری میان من و رسول خدا می باشید؟- و این کلام را سه بار تکرار فرمود- سپس رو به آن مجمع نموده و فرمود: ای گروه مهاجر و انصار! شما را به خدا قسم، مگر نشنیدید که در روز غدیر خمّ چنین و چنان گفت؟ و در غزوه تبوک چه گفت؟- آن ولیّ خدا از گفتن هیچ کلامی که پیامبر در شأن او در حضور امت گفته بود دریغ نکرده و همه را تذکّر داد- و در پایان هر کدام همه تأیید کرده و می گفتند: آری بخدا درست است.

أبو بکر احساس خطر کرد که نکند تمام مردم یاریش نموده و از او دفاع کنند، بهمین خاطر شتابان گفت: آنچه گفتمی همه ما با گوشه‌ایمان شنیده و در دل ضبط نموده ایم، ولی خود شنیدیم که رسول خدا صلیّ الله علیه و آله پس از تمام اینها فرمود: ما اهل بیت را خداوند برگزید

و کرامت بخشید و برای ما آخرت را بر دنیا برگزید، و خداوند برای ما نخواست که نبوت و خلافت را جمع نماید.

(1) حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا جز تو فرد دیگری از اصحاب این کلام را شنیده؟

عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست گفت، ما نیز این سخن را از آن حضرت شنیدیم، و در پی او ابو عبیده و سالم مولا حذیفه و معاذ بن جبل نیز سخن ابو بکر را تصدیق نمودند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: براستی همه شما به آن صحیفه ملعونه ای که در خانه کعبه منعقد کرده و هم عهد شدید، که پس از رحلت پیامبر خلافت را از ما خانواده دور کنید.

ابو بکر گفت: از کجا این خبر بتو رسیده؟ آیا ما بتو گفتیم؟ حضرت خطاب به یارانش فرمود: ای زبیر و ای سلمان و تو ای مقداد همه شما را به خدا و حقیقت اسلام قسم می دهم آیا شما نشنیدید که رسول خدا این مطلب را بمن تذکر داد که فلانی و فلانی - تا اینکه تمام آن پنج تن را نام برد- میان خود نامه ای نوشته و تعهد نموده اند که پس از من با خلافت علی مخالفت کنند؟! همگی آن سه نفر گفتند: بخدا آری، همه این مطالب را ما نیز شنیدیم. و شخص شما پس از شنیدن این سخن رسول خدا عرض نمودی: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا،

ص: 197

اگر این واقعه رخ داد من چه کنم؟ و پیامبر فرمود: اگر بر آنان یار و یاورى یافتى كه با آنان جهاد نموده و ستیزه كن، و در غير اين صورت بيعت کرده و صبر كن، و خون خود را حفظ كن. حضرت علىّ عليه السلام فرمود: بخدا سوگند اگر همان چهل نفرى كه با من بيعت نمودند نقض عهد نكرده بودند در راه خدا و براى رضای او بخوبى با شما جهاد مى كردم، و بخدا سوگند كه هيچ يك از نسل شما نمى توانست تا روز قيامت به خلافت دست يابد.

(1) سپس پیش از بيعت رو به قبر رسول خدا نموده و فریاد بر آورد كه: «ابنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تَشْجِمْتِ بِي الْأَعْدَاءُ!!».

سپس آنان دست آن حضرت را گرفته روى دست ابى بكر گذاشتند در حالى كه دست خود را مى كشيد، و گفتند: بيعت كرد، بيعت كرد، و اين صدا در مسجد پيچيد كه بيعت كرد! ابو الحسن بيعت كرد!! سپس به زبير گفتند: حال بيعت كن! ولى او خوددارى كرد، كه ناگاه عمر و خالد و مغيره با تعدادى ديگر به او يورش برده و شمشير را از دستش گرفته و به زمين زده و شكستند. زبير به عمر كه روى سينه اش نشسته بود گفت: اى پسر صُهاك حبشيه! اگر شمشيرم در دستم بود از من مى گريختى. سپس زبير نيز بيعت كرد.

ص: 198

(1) سلمان گوید: سپس مرا گرفته و پا و گردنم را همچون کالا درهم پیچیده و محکم بستند گویی تمام اعضا را درهم شکستند، و از سر اجبار؛ من نیز بیعت نمودم، سپس ابوذر و مقداد نیز از سر اجبار بیعت نمودند، و جز علی و ما چهار نفر هیچ يك از امت از سر اجبار بیعت نکرد.

در بین ما زبیر از همه تندتر سخن می گفت، پس از بیعت رو به عمر کرده و گفت:

ای پسر صُهاك اگر این آزادشده گان یاریت نکرده بودند و شمشیر بدستم بود هرگز بر من غالب نشده بودی، زیرا من از ترس و اضطراب تو باخبرم، و امروز اطراف خود جمعیتی را می بینی و با تکیه بر قدرت آنان حمله می کنی.

و کلام میان آن دو بسختی بالا گرفت به سخنان زشت مبدل گشت تا آنجا که ابو بکر میان آن دو را سازش داده و هر کدام دست از دیگری برداشت.

(2) سلیم بن قیس راوی خبر گوید: من به سلمان گفتم: آیا تویی هیچ کلامی با ابو بکر بیعت نمودی؟ گفت: من پس از بیعت گفتم: پیوسته دنیا بر شما حرام باد! آیا می دانید چه بلائی سر خود آوردید؟ انجام دادید و خطا کردید، شما همچون امتهای گذشته رفتار نموده

و پیروی تمایلات و شهوات نفسانی خود را کردید، و سنت پیامبرتان را وا گذاشته و خطا کردید، تا آنجا که مقام خلافت را از مرکز و اهل آن خارج ساختید. عمر به من گفت:

اکنون که هم تو و هم رفیقت بیعت نموده اید هر چه می خواهید بگو.

ص: 200

گفتم: من نیز شهادت می دهم که خود از رسول خدا شنیدم که می فرمود: بر تو و رفیقت که با او بیعت نمودم گناه و عذابی معادل گناه و عذاب تمام امت تا روز قیامت خواهد بود.

مترجم گوید: در این قسمت سخنانی از سلمان و زبیر و أبوذر با عمر نقل شده که به جهت خارج بودن از موضوع احتجاج از ترجمه و توضیح آن صرف نظر شد.

ص: 201

(1) 39- از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود: وقتی که امیر المؤمنین را از خانه بیرون کشیدند، در پی او حضرت زهرا بیرون آمد، و تمام زنان بنی هاشم با او همراه شده تا اینکه به نزدیکی قبر پدر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید به جماعت داخل مسجد گفت:

دست از سر پسر عمویم بردارید، که سوگند به آنکه محمد؛ پدرم را به درستی به رسالت مبعوث فرمود اگر او را رها نکنید موهابیم را پریشان می کنم و پیراهن پدرم را بر روی سر خواهم گذاشت، و خدا را به دادرسی و یاری خود طلب خواهم نمود، و در پیشگاه حق هرگز صالح نبی از پدرم و ناقه و بیچه آن از من و فرزندانم گرامیتر و محبوبتر نبودند!!

سلمان گفت: من نزدیک آن حضرت بودم، و بخدا سوگند پس از این سخنان متوجه شدم که دیوارها و ستونهای مسجد به حرکت آمد، با دیدن این منظره خود را به آن صدیقه نزدیکتر ساخته و گفتم: ای بانو و سرور من، خداوند متعال پدر تو را بعنوان رحمت برای جهانیان مبعوث فرمود، شایسته نیست که شما خواستار عذاب و نقتت امت باشی! پس از آن اوضاع به حال عادی بازگشت، و آن حضرت نیز به منزل خود مراجعت فرمود.

(2) 40- از حضرت باقر علیه السلام نقل است که عمر بن خطاب به ابو بکر گفت: نامه ای به اسامه بن زید بفرست تا نزد تو آید، زیرا حضور او به نزد تو موجب قطع منازعه قوم خواهد بود. ابو بکر نیز نامه ای بدین مضمون به او نوشت:

(1) از أبو بکر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید، أمّا بعد؛ چون نامه من به دستت رسید با همه اطرافینت به سوی من حرکت کن، زیرا همه مسلمانان اطراف من اجتماع نموده و مرا امیر و پیشوای خود قرار داده اند، پس شما نیز مخالفت نکنید که کارتان به سرکشی و عصیان کشد در این صورت از من به تو آن رسد که انتظارش را نداری، و السلام.

اسامه نیز در جواب؛ این نامه را نگاشت: «از اسامه بن زید کارگزار و عامل رسول خدا در غزوه شام، أمّا بعد؛ نامه ای از تو به دستم رسید که ابتدای آن آخرش را نقض می کرد، در ابتدای آن مدعی شدی که تو خلیفه رسول خدایی، و در آخرش خود را جمهور مردم خواندی، و اینکه منصب امارت و رهبری از ناحیه ایشان بتو رسیده، این را بدان که من و اطرافیانم همه از جماعت مسلمانان و مهاجران بوده و بخدا سوگند به این انتخاب راضی نبوده و تو را امیر خود نساختم، پس بخود آی و حق را به صاحب آن بازگردانده و ایشان را از آن محروم مساز، زیرا آنان به این کار از تو شایسته ترند، و تو خود از فرمایش رسول خدا در روز غدیر در باره علیّ خبر داری، چه زود آن را فراموش نمودی، هر چه زودتر به حوزه تحت فرمان من بازگرد که مخالفت با آن برابر است با عصیان خدا و رسول، و نیز مخالفت در برابر کسی است که خود پیامبر بر تو و رفیقت امیر نمود؟!»

و تا آخرین لحظه حیات مرا از این مقام عزل نفرمود، ولی تو و رفیقت بدون توجه به دستور من به مدینه بازگشته و بی اذن من در آنجا ماندید.

(1) أبو بکر با خواندن نامه اسامه چنان تکان خورد که می خواست خود را از آن مقام خلع نماید، ولی عمر ممانعت نموده گفت: این کار را مکن، زیرا آن پیراهنی است که خداوند به تو پوشانده است، و گر نه پشیمان خواهی شد! راه حلّ مشکل اسامه این است که او را آماج نامه های خود قرار داده و در این امر اصرار نمایی، و از دیگران نیز بخواه که نامه ای بدین مضمون برایش بنویسند که: میان مسلمانان تفرقه افکنی مکن، و از اجتماع ایشان خارج نشده و با ایشان هم رأی شو.

پس أبو بکر با گروهی از اهل نفاق نامه ای بدین مضمون به اسامه نوشتند: «نظر و رأی ما را قبول کن، و از برانگیختن فتنه دوری کن، زیرا این مردم تازه مسلمانند [و ممکن است این فتنه موجب بازگشت ایشان به کفر شود].»

و چون انبوه نامه ها به دست اسامه رسید با اطرافیانش به مدینه بازگشت، وقتی اجتماع مردم را بر ابی بکر مشاهده نمود، به سوی خانه علیّ علیه السلام آمده و گفت: این چه اوضاعی است؟ فرمود: همین است که می بینی، عرض کرد: آیا شما بیعت نمودی؟ فرمود: آری ای اسامه! گفت: با اختیار یا

کراهت و اجبار؟ فرمود: با زور و اجبار! با شنیدن این کلام همه چیز را دریافته پس نزد أبو بکر رفته و بعنوان خلیفه به او سلام داد، و أبو بکر گفت: سلام بر تو ای امیر «1».

(1) 41- و نقل است که پدر أبو بکر هنگام وفات پیامبر در طائف بسر می برد، و چون جریان بیعت با أبو بکر رخ داد نامه ای به این عنوان برای پدرش فرستاد: از جانشین و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به أبو قحافه، أمّا بعد؛ مردم به خلافت من راضی شدند، و من از امروز خلیفه خدایم، اگر به سوی من آنی برای شما بسیار خوشتر است.

چون أبو قحافه نامه را خواند به حامل نامه گفت: چرا علی را انتخاب نکردید؟ گفت:

او کم سنّ و سال بود و بسیاری از سران قریش و غیر آن را در غزوات کشته است، در مقابل أبو بکر از او بزرگتر است. أبو قحافه گفت: اگر به سنّ است من به خلافت از او شایسته ترم! حقّ علی را خوردند با اینکه خود رسول خدا برای او بیعت گرفت و ما را بدان امر فرمود!!

سپس این گونه پاسخ گفت: از أبو قحافه به پسرش أبو بکر، أمّا بعد؛ نامه ات بدستم رسید

و کاتب آن را فرد بی فکری یافتم، که هر کلام آن دیگری را نقض می کند، يك بار خود را خلیفه رسول خدا خواندی و بار دیگر خلیفه خدا، و در آخر خود را جمهور مردم قلمداد نمودی، این امری مشتبه و ملتبس است، به تو هشدار می دهم در چنین کاری داخل نشوی که خروج و خلاصی از آن بسیار دشوار بوده و عاقبت آن در روز قیامت دوزخ است و ندامت است و ملامت، که بی شک هر کاری راه ورود و خروجی دارد، و تو خوب می دانی چه کسی به این امر از تو شایسته تر است، پس آنچنان رعایت خداوند را بنما که گویی او را می بینی، و کار را به صاحب اصلی آن واگذار، که انجام آن امروز آسانتر و سبکتر از فردا است، و السلام.

(1) 42- از عامر شعبی نقل است که عروۀ بن زبیر [از پدرش زبیر] گفت: وقتی ابو بکر بر خلافت تکیه کرد گروهی از منافقین گفتند: ابو بکر بر علیّ تقدّم یافت و نیز معتقد است که از علیّ برای خلافت شایسته تر است! وقتی این حرفها بگوش ابو بکر رسید برخاسته و خطبه ای بدین شرح خواند که: در برابر افرادی که به راه دین باز نمی گردند، و مراقب رفتار و گفتار خود نبوده و آداب محبت و مودت را نمی کنند صبر باید! همانها که از سر ناچاری تظاهر به ایمان نموده و صفات نفاق را در دلهای خود پنهان کردند، آنان پیروان شیطانند و گروه طاغی! می پندارند که من خود را از علیّ افضل می دانم،

چگونه مدعی چنین حرفی باشم در حالی که مرا سوابق و خصوصیات و قرابت او نیست؟

او یکتاپرست بود و من کافر بودم، و پیش از من او را عبادت می کرد، او دوست پیامبر بود و من مخالف و دشمن، و ساعاتی چند از من سبقت جست که اگر غفلت می کردم دیگر به شکر آن نائل نشده و هرگز ممکن نبود به گرد پایش برسم. بخدا سوگند که علی بن ابی طالب در محبت خداوند و قرابت پیامبر و از نظر درجه ایمان به مقامی دست یافته که هیچ یک از گذشتگان و آیندگان هر چه بکوشند غیر از انبیاء نتوانند به آن مقام دست یافته و قدمی در آن راه نهند، علی در راه خدا از بذل جان دریغ نکرد، و مودت و محبت خود را در باره پسر عمویش اظهار نمود، هر گرفتاری و سختی و پیش آمد بدی را از پیش روی مسلمین برداشته و برطرف می ساخت، هر گونه شك و شبهه ای را رفع نموده و هر راهی جز راه هدایت را مسدود می کرد، پیوسته با شرك و نفاق در مبارزه بود و حق را روشن می ساخت.

(1) او پیوسته در این عالم متحمل شدائد بود، پیش از همه به پیامبر ملحق شد و قبل از دیگران به میادین جنگ قدم نهاد، وی جامع علم و حلم و فهم است، و همه خیرات در قلب او انباشته و مخزون شده، ولی هیچ را برای خود ذخیره نکرده و همه را انفاق می کند، پس با این صفات چه کسی قادر است مقام او را آرزو کند، در حالی که او از طرف خداوند متعال و رسول به ولایت مؤمنین و وصایت پیامبر و امامت امت منصوب گردیده

ص: 207

است، آیا فرد نادان به اینکه من خلیفه شده ام مغرور شده حال اینکه او مرا به این جایگاه نشانند و من اطاعت امر او را نمودم، و خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«حق با علی است و علی با حق است، هر که او را فرمان برد هدایت یافته، و هر که با او مخالفت کند تباه گردد، و هر که او را دوست بدارد خوشبخت شده، و هر که به او کینه ورزد ناکام و بدبخت شود.»

(1) بخدا سوگند اگر دوستی و محبت مردم به علی بن ابی طالب تنها بدین خاطر باشد که او مخالفت خدا نکرده و جز الله هیچ معبودی را عبادت نکرده، و نیز به خاطر اینکه مردم پس از وفات پیامبر به وجود او نیازمندند، البته همین مقدار در ایجاب محبت و دوستی او کفایت می کند، تا برسد به تمام جهات و علل بسیار دیگری که حدّ اقلّ آن اسباب موجب اطاعت او و کمترین آنها باعث و موجب ترغیب و تشویق در متابعت اوست. علی از ارحام نزدیک رسول خدا است، و به تمام موضوعات بزرگ و کوچک عالم است، او را ویژگی و خصوصیتی است که نه در تعداد بدانها دسترسی است و نه بزرگی آن قابل درک می باشد، اگر همه آرزو کنند که خاک کفش او باشند آرزویی بجا است، مگر نه این است که او صاحب لوای حمد، و ساقی روز قیامت، و جامع همه خوبیها، و دارای همه علوم،

و وسیله شفاعت به خدا و به پیامبر است «1»؟! (1) 43- از محمد بن عمر بن علی از پدرش نقل است که اُورافع گفت: من نزد اُبو بکر بودم وقتی علی علیه السّلام و عبّاس رضی اللّٰه عنه وارد شده و در باره میراث پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله اختلاف داشتند. اُبو بکر گفت:

در این اختلاف علی بر عبّاس پیروز خواهد شد، عبّاس گفت: من عمومی پیامبر و وارث او می باشم، حال اینکه علی میان من و میراث آن حضرت مانع می شود.

اُبو بکر گفت: آن وقتی که پیامبر پس از جمع نمودن فرزندان عبدالمطلب؛ که تو نیز یکی از آنان بودی

فرمود: «كداميك از شما حاضر است با من همراهی نموده و وصیّ و خلیفه من بوده و وعده های مرا برآورده و دیون مرا پردازد؟»، با شنیدن این کلمات همه شما بجز علیّ کنار کشیدید، و پیامبر صلیّ الله علیه و آله خطاب به علیّ فرمود: تنها تو شایسته این مسئولیت می باشی.

عبّاس گفت: [اگر تو به این سخنان معترفی] چگونه در این جایگاه نشستته ای و بر علیّ سبقت جستته و امیر او گشته ای؟ أبو بکر گفت: مرا معذور بدارید ای فرزندان عبدالمطلب.

(1) 44- رافع بن ابی رافع گوید: يك وقتی با أبو بکر در راهی همسفر بودم، در راه از او پرسیدم: ای أبو بکر به من چیزی بیاموز که خداوند بدان واسطه مرا سود بخشد! گفت:

خودم نیز چنین قصدی داشتم اگر چه تو نمی خواستی: هرگز برای خدا شریکی قرار مده، و نماز را بپای دار، و زکات را پرداز، و ماه رمضان را روزه بگیر، و حجّ و عمره را ترك مکن، و هرگز ریاست و فرمانروایی بر دو مسلمان را قبول مکن!

به او گفتم: آنچه در باب ایمان و نماز و زکات و روزه و حجّ و عمره گفتی، همه را ندیدم که بتواند نزد رسول خدا صلیّ الله علیه و آله به قلل شرف و بی نیازی و عزّت و منزلت صعود کند مگر توسط [امتحان در] همان امارت و ریاست!

أبو بكر گفت: تو از من تقاضای نصیحت کردی و من خالصانه پاسخت دادم.

أبو رافع گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت و أبو بكر بر مسند خلافت تکیه زد به نزد او شتافه و گفتم: ای أبو بكر مگر این تو نبودی که مرا از ریاست حتی بر دو مسلمان نهی می کردی؟! گفت: آری. گفتم: پس چه شده که عهده دار ریاست و امارت امت محمد صلی الله علیه و آله شده ای؟! گفت: مردم به اختلاف افتادند و من ترسیدم که گمراه شوند، و چون از من خواستند عهده دار این منصب شوم اجبارا پذیرفتم!!

(1) 45- نقل است که أبو بكر و عمر طیّ مذاکره ای با خالد بن ولید از او خواستند که حضرت علیّ علیه السّلام را به قتل برساند و او نیز پذیرفت، در گوشه خانه؛ همسر أبو بكر اسماء بنت عمیس متوجه این جریان شد، و فوراً پیکی را روانه خانه علیّ علیه السّلام نموده و به او گفت: به او بگو گروهی قصد جان شما را دارند، چون حضرت این مطلب را شنید فرمود:

رحمت خدا بر بانویت اسماء، به او بگو [اگر ایشان به این هدف نائل خواهند شد] پس چه کسی ناکثین و مارقین و قاسطین را می کشد؟.

و قرار شد خالد بن ولید هنگام نماز صبح که هوا تاریک است از فرصت استفاده نموده و خود را مخفی سازد [زیرا رسم بر این بود که نماز صبح را در چنان تاریکی بجای می آوردند که زن و مرد از هم تمیز داده نمی شدند] ولیکن خدا کار خود را رساننده است،

و أبو بكر به خالد گفته بود: هر وقت نماز صبح را به پایان بردم نقشه ات را در باره علیّ عملی ساز، بهمین خاطر خالد در صف نماز در کنار علیّ نشست، و أبو بكر با اینکه در نماز بود ناگاه به فکر عواقب آن عمل شنیع افتاده و از فتنه پس از آن ترسید که نکند جان خودش نیز در خطر باشد، پس پیش از سلام نماز سه بار گفت: «ای خالد آنچه مأموریت داشتی انجام مده»، و در نقل دیگر خبر آمده است که گفت: «آنچه را که دستور داده بودم خالد انجام ندهد».

و آن حضرت علیه السلام رو به خالد نموده و دید با شمشیر برهنه در کنار او است، فرمود: ای خالد تو را به چه چیز مأمور ساخته بود؟ گفت: به کشتن تو، فرمود: آیا واقعا این کار را می کردی؟ گفت: بخدا قسم اگر او مانع نشده بود شمشیر را برفق سرت فرود می آوردم.

حضرت علیّ علیه السلام فرمود: ای بی مادر دروغ گفتی، آنکه توان این کار را دارد حلقه استش از تو تنگتر است! قسم به آنکه دانه از زمین بیرون آورده و انسان را خلق نمود اگر قضای الهی بنوع دیگری قلم خورده بود نیک در می یافتی که از میان این دو گروه کدامیک شرورتر و ضعیف تر است! (1) 46- و در روایت دیگری از أبو ذر- رضی اللّٰه عنه- نقل است که پس از این ماجرا حضرت امیر علیه السلام با دو انگشت سبّابه و میانی خود خالد را چنان گرفت و فشرد

که از شدت درد بلند فریاد کشید، و مردم به هراس افتاده و ناراحت شدند (فقط فکر خود بودند)، و خالد خود را ملوث نموده و پاهای خود را بر زمین می زد و هیچ نمی گفت.

در این حال أبو بکر به عمر گفت: این حاصل مشورت عوضی تو بود، گویا من سرانجامش را می دیدم، خدا را سپاس که آلوده به این عمل نشدم. اما در باب خالد هر کسی که قدم پیش می نهاد تا او را از دست حیدر کزّار رهایی بخشد از سر ترس دور می شد، در اینجا أبو بکر عمر را در پی عبّاس فرستاد، عموی آن حضرت آمده و شفاعت نموده و [با اشاره به روضه نبویّه] گفت: تو را به حقّ صاحب این قبر و آنکه در آن است و به حقّ حسنین و فاطمه او را رها کن، آن حضرت نیز پذیرفت، و عبّاس میان دو دیده اش را بوسید.

مترجم گوید: «با اینکه انجام چنین عملی از چنین افراد ظالمی دور از ذهن نیست، ولی تنها مطلبی که بنظر می رسد این است که آیا حضرت امیر علیه السّلام در صفوف نماز جماعت آنهم پشت سر أبو بکر حاضر می شده یا نه، از شواهد تاریخی و روایی شیعه دوازده امامی نیک مشخص می شود که آن وجود نازنین پس از اتمام مسأله بیعت أبو بکر با آن وضعیتی که گذشت، بنا بر عهد معهودی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافته بود صبر اختیار نموده و جز در مسائل مهمّ امت اسلام؛ در کار حکومت دخالت نکرده و خلفای ثلاث را به رسمیت نشناخت».

احتجاج حضرت امیر علیہ السلام با توسل به کتاب و سنت بر ابو بکر و عمر وقتی فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب نمودند

احتجاج حضرت امیر علیہ السلام با توسل به کتاب و سنت بر ابو بکر و عمر وقتی فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب نمودند

(1) 47- از حماد بن عثمان نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی با ابو بکر بیعت شد و خلافت او بر همه مهاجر و انصار محقق و ثابت شد، فردی را از جانب خود به سرزمین فدک فرستاده و دستور داد تا نماینده حضرت زهرا علیها السلام را از آنجا اخراج کند. در پی این اقدام حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابو بکر آمده و فرمود: چرا مرا از ارث پدری محروم نموده و نماینده ام را از انجام بیرون کردی، حال اینکه پدرم آنجا را به دستور خدا برای من قرار داده بود؟

ابو بکر گفت: بر این مطلب شاهد بیاور، آن حضرت نیز ام ایمن را آورد، و او گفت:

پیش از اینکه شهادت و گواهی بدهم باید از تو- ای ابو بکر- بپرسم: تو را به خدا قسم آیا این فرمایش پیامبر را قبول داری که فرمود: «ام ایمن یکی از زنان بهشتی است»؟

گفت: آری قبول دارم، گفت: بنا بر این من نیز شهادت می دهم که خداوند عزیز و جلیل بر پیامبر وحی فرستاد که: «حق نزدیکانت را بده- روم: 38» پس آن رسول گرامی نیز فدک را به دستور خداوند برای فاطمه قرار داد.

(1) سپس علیّ علیه السّلام نیز وارد شده و به نفع فاطمه شهادت داد، با دیدن آن أبو بکر نیز مجاب شده و نامه ای نوشته و به حضرت زهرا داد، در این حال عمر وارد شده و گفت: این نامه چیست؟ گفت: فاطمه ادّعی فدک را نموده و امّ ایمن و علیّ برای او شهادت دادند! عمر بن خطّاب نامه را از دست حضرت فاطمه علیها السّلام گرفته و پاره کرد! حضرت زهرا نیز گریان خارج شده در حالی که می فرمود: هر که نامه مرا پاره کرد خداوند شکمش را پاره کند!

پس از آن حضرت علیّ علیه السّلام به مسجد آمد و خطاب به أبو بکر - که میان جماعت مهاجر و انصار بود - فرمود: برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی حال اینکه او در زمان حیات رسول خدا مالک آن شده بود؟! أبو بکر گفت: این فیء (مال همه) مسلمین است، اگر شهودی را بیاورد که رسول خدا در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است و گر نه او هیچ حقّی در فدک ندارد.

حضرت امیر علیه السّلام فرمود: ای أبو بکر، آیا در باره ما خلاف دستور خداوند در باره مسلمانان حکم می کنی؟ گفت: نه این طور نیست، فرمود: اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادّعا کنم که مالک آن هستم، تو از کدامیک از ما درخواست شهود می نمائی؟

گفت: معلوم است که فقط از تو طلب شاهد می کنم، فرمود: پس چرا از فاطمه طلب شاهد می کنی؛ با اینکه او فدک را از زمان رسول خدا تصاحب کرده و تا بعد از وفات او نیز مالک آن بوده، حال اینکه از مسلمانان دیگر - که مدعی هستند - درخواست شهادی نمی کنی؟ ابو بکر ساکت شده و مجاب گشت. عمر گفت: ای علی دست از این سخنان بردار، که ما قادر به بحث و احتجاج با تو نیستیم، اگر در اثبات این مالکیت شاهدانی آوردید که قبول است و گر نه فدک مال همه مسلمین بوده؛ نه تو و نه فاطمه هیچ حقی در آن ندارید!!

(1) حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای ابو بکر آیا قرآن خوانده ای، گفت: آری، فرمود: به من بگو آیا آیه شریفه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* در باره ما نازل شده، یا دیگران؟ ابو بکر گفت: بلکه در باره شما نازل شده، فرمود: ای ابو بکر اگر جماعتی گرد آمده و شهادت دهند که فاطمه دخت پیامبر مرتکب فاحشه ای شده است تو چه خواهی کرد؟ گفت: مانند زنان دیگر مسلمان حد را بر او جاری می سازم، حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای ابو بکر در این صورت در نزد خدا از کافران خواهی بود، گفت: برای چه؟ فرمود: زیرا تو منکر گواهی خداوند بر طهارت او شده و شهادت گروهی از مردمان را پذیرفته ای، به همین ترتیب حکم خدا و رسول را در

مسأله فدك- که آن را در زمان حیات پیامبر تصاحب نموده- ردّ نموده و در مقابل شهادت فردی اعرابی دور از تمدّن را پذیرفته ای، و فدك را از او غصب نمودی، و پنداشته ای که آن فیء (مال همه) مسلمین است، حال اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بود که: «دلیل و اثبات بر عهده شخصی است که به زیان دیگری ادعایی دارد، و دیگری تنها باید سوگند یاد کند»، و تو از این فرمایش پیامبر نیز غافل شده و درست عکس آن عمل نموده ای، و از فاطمه که فدك را تصاحب نموده اقامه شاهد می کنی. با شنیدن این کلام بی نقص و سرتاسر منطقی جماعت حاضر متأثر و متحیر شده و به يك دیگر خیره شدند، و يك صدا گفتند: بخدا که علیّ راست می گوید!! حضرت امیر علیه السّلام به خانه خود بازگشت.

(1) سپس حضرت زهرا علیه السّلام داخل مسجد شده و ضمن طواف قبر پدر این ابیات را می خواند:

- (1) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد، قوم تو به اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش،
(2) پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی شد، (3) در گذشته فرشته وحی جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود، چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبیها از ما پوشیده شد،

ص: 217

(4) تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که از تو بهره مند می شدند، و بر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می شد، (5) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب و خشم واقع شدیم، (6) این را بدان که تا دم مرگ و تا زمانی که چشمهای ما اشکی برای ریختن داشته باشد بر تو خواهیم گریست!! (1) أبو بکر و عمر از مسجد خارج شده و به خانه رفتند، و أبو بکر کسی را دنبال عمر فرستاده و او را حاضر کرده و گفت: دیدی مجلس ما با علیّ امروز چگونه پایان یافت، بخدا سوگند اگر این مجلس در روز دیگر تکرار شود بی شكّ کار ما متزلزل شده و اساس حکومت ما را به تباهی خواهد کشاند، نظرت چیست و باید چه کنیم؟ عمر گفت: باید دستور دهی که او را بکشد! گفت: چه کسی عهده دار آن شود؟ گفت: خالد بن ولید.

پس بدنبال خالد فرستاده و نزد آن دو آمد، گفتند: می خواهیم مأموریت سختی را به تو بدهیم، گفت: برای هر کاری آماده ام، هر چند کشتن علیّ بن ابی طالب باشد، گفتند:

همین است، خالد گفت: زمانش را معین کنید، أبو بکر گفت: داخل مسجد شده کنارش می نشینی، و چون من سلام نماز را دادم گردش را می زنی، گفت: بسیار خوب.

(1) خبر این توطئه شوم به اسماء بنت عمیس که در آن روز همسر أبو بکر بود رسید، سریعا به کنیزش گفت: به منزل علی و فاطمه برو و سلام مرا به آن دو برسان و به علی بگو: جماعت قصد جان تو را کرده اند از شهر بیرون رو که من خیرخواه تو هستم، حضرت امیر علیه السلام پس از استماع کلام به کنیز گفت: نزد مولای خود بازگشته و به او بگو: خداوند بین آنان و قصد شومشان حائل خواهد شد. سپس برخاست و آماده نماز شده و به مسجد رفت، و پشت أبو بکر به نماز ایستاد «1»، و خالد نیز مسلح کنار او به نماز ایستاد، وقتی أبو بکر برای تشهد نشست در فکر رفته و از این عمل پشیمان شده و از عواقب امر ترسیده و شدت و سختی علی را بخاطر آورد، و پیوسته در این افکار بود و جرأت سلام دادن را نداشت تا آنجا همه فکر کردند که او گرفتار سهو و خطا شده است.

سپس رو به خالد کرده و گفت: ای خالد آنچه را که گفتم عملی مساز؛ و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

حضرت امیر علیه السلام رو به خالد کرده و فرمود: تو را به چه چیز امر کرده بود؟ گفت:

به کشتن تو، فرمود: آیا واقعا آن کار را می کردی؟ گفت: آری بخدا قسم، اگر کار را به بعد از سلام نماز موقوف نکرده بود حتما تو را می کشتم.

در این وقت حضرت امیر او را گرفته و نقش زمین ساخت، مردم دور او جمع شده و عمر گفت: به خدای کعبه که او را خواهد کشت!! مردم یکپارچه آن حضرت را قسم به خدا و پیامبر داده که او را رها سازد، او نیز خالد را رها نموده و عمر را گرفته و گلویش را فشار سختی داده و فرمود: ای پسر صُهاك، به خدا سوگند که اگر عهد و وصیت رسول خدا و تقدیر الهی نبود نيك در می یافتی که کداميك از ما ضعیف تر و بی یاورتر است! سپس به منزل رفت.

نامه حضرت امیر علیه السلام به أبو بکر پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا علیها السلام از فدك

نامه حضرت امیر علیه السلام به أبو بکر پس از شنیدن محرومیت حضرت زهرا علیها السلام از فدك

(1) 48- [در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله] امواج فتنه و آشوب را با سینه کشتیهای نجات شکافتند، و تاج مفاخرت مردم خودپسند را با محدود نمودن جماعت حيله گر و هواپرست فرو گذاردند، و از مبدء فیض و نور بخوبی استفادیه کردند، [ولی پس از وفات پیامبر] میراث نفوس پاک و طاهره را قسمت کردند، و با غصب هدیه پیامبر برگزیده؛ سنگینی بار گناه بر دوش کشیدند، گویا با چشم خود می بینم که شما کورکورانه همچون شتر چشم بسته بدور آسیاب می گردید. بخدا سوگند که اگر اجازه می داشتم سرهای شما را مانند

ص: 220

درو کردن محصولهای رسیده با داسهای برنده و تیز و آهنین از تن جدا می ساختم، و کاسه سر دلیرانتان را آنچنان می شکافتم که چشمهایتان مجروح شده؛ به هراس و حیرت افتید، زیرا من از وقتی که خود را شناختم پیوسته جمعیت‌های انبوه را پراکنده ساخته و لشکرها را نابود می کردم، و نظام و تشکیلات زیر زمینی شما را بهم می زدم، و آن روز که در میدان جنگ سران کفر را قلع و قمع می کردم شما در خانه های خود لمیده بودید! آری من همان پیشوای دیروزتان هستم [که در غدیر خمّ با من بیعت نمودید]، به خدا سوگند که نیک می دانم شما نمی خواهید نبوّت و خلافت در خانواده ما جمع شود، زیرا هنوز کینه های بدر و احد را از خاطر نبرده اید.

(1) سوگند به خدا اگر بگویم که تقدیر خداوند در باره [عذاب] شما چیست از شدّت اضطراب استخوان دنده های شما مانند داخل شدن دندانهای پرگار آسیاب در جسم شما فرو خواهد رفت. اگر [به خلافت شما] اعتراض کنم آن را حمل بر حسد خواهید کرد، و اگر سکوت کنم خواهید گفت پسر أبو طالب از مرگ ترسید، هرگز هرگز!! اکنون این سخن در باره من گویند؟! این من بودم که طعم مرگ را به دشمنان می چشاندم، و در شبهای تیره و تاریک داخل می شدم و در میدان جنگ دو شمشیر سنگین و دو نیزه بلند همراه داشتم، و در اوج جنگ و کارزار بیدقهای مخالفین را سرنگون می کردم، آری این من بودم که هر اندوه و گرفتگی را از رخسار مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله بر طرف می ساختم،

(1) بس کنید! که سوگند به خدا؛ اشتیاق من به مرگ از علاقه يك بچه شیرخواره به پستان مادر بیشتر است! خدا شما را مرگ دهد! اگر حقیقت حال شما را از آیات قرآن بیان کنم مانند ریسمان چاه عمیق؛ مرتعش و مضطرب شده، و حیران و سرگردان از خانه بیرون آمده و سر به بیابان گذارید! ولی از این کار چشم پوشی کرده و زندگی را بر خود ساده و آسان می گیرم، تا در نهایت با دست خالی و دور از خوشیهای دنیایی و با دلی پاك و عاری از هر سیاهی لقای پروردگارم را دریابم، و این را بدانید که دنیای شما در نظر من مانند ابری است که در هوا برخاسته و پهن و ضخیم گشته [سپس بی هیچ بارشی] پراکنده شود.

شتاب مکنید، زود باشد که پرده های تیره غفلت و بی خبری بر طرف شده و نتیجه بد و زشت کردارتان را ببینید، و میوه آن دانه های تلخی که کاشتید بصورت سموم کشنده و مهلك درو کنید، و این را بدانید که خداوند بهترین حاکم، و رسول با کرامت او خصم شما، و روز قیامت؛ توقّفگاه شما خواهد بود، امیدوارم که خدا آنجا را تنها موقوف شما قرار داده و شما را به هلاکت برساند، و السلام علی من اتّبع الهدی!!

با خواندن این نامه أبو بکر سخت به وحشت افتاده و از سر تعجّب و شگفت زده [رو به جماعت حاضر نموده و] گفت: یا سبحان الله! چه چیز او را تا این حدّ بر من جسور نموده و از غیر من واداشته؟!،

(1) ای گروه مهاجر و انصار شما نیک می دانید که من در امر فدک پس از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما مشورت نمودم و شما گفتید: «انبیاء هیچ ارثی از خود باقی نمی گذارند، و این گونه اموال باید در قسمت تجهیزات و حفظ مرزها و برای مصارف عمومی مسلمانان هزینه شود»، من نیز رأی شما را پذیرفتم، ولی مدعی فدک آن را پذیرفت، و اکنون چون برق درخشنده و غرّش رعد تهدید می کند، و او با اصل خلافت من مخالف است، حال اینکه من می خواستم استعفا داده و از این کار کناره گیری کنم ولی شما قبول نکردید، و عدم پذیرش من فقط بخاطر دوری از مخالفت و فرار از جدال با علی بن ابی طالب بود، ما را با علی بن ابی طالب چه کار؟ آیا عاقبت کسی که با او ستیزه کند جز شکست است؟

عمر بن خطاب با شنیدن این سخن عصبانی شده و گفت: فقط توانستی همین کلام را بگویی؟! برآستی که تو فرزند کسی هستی که هیچ گاه نه پیشقدم در صحنه نبرد بود، و نه هنگام قحطی و فقر بخشندگی و سخاوت داشت، سبحان الله! چقدر ترسو و دل کوچکی! چه آب گوارا و زلالی را در اختیار تو گذاشتم ولی تو حاضر به نوشیدن آن نیستی، و می خواهی تشنه بمانی، و چه گردنکشانی را در مقابلت مطیع و خاضع کرده و افراد خوش فکر و سیاستمدار را در اطرافت گرد آوردم، اگر این اسباب و وسائل نبود که تا الآن علی بن ابی طالب استخوانهای تو را خرد می کرد، پس خدا را شکر و سپاس کن که یاری مرا به

تو عطا فرمود، زیرا هر که از منبر رسول خدا بالا رفت شایسته است که پیوسته شکر گوید.

و این علی بن ابی طالب مانند سنگ سختی است که تا منفجر نشود آب از آن نجوشد، و همچون مار خطرناکی است که بی افسون و جادو رام نشود، و مانند درخت تلخی است که هر چند به غسل آلوده شود میوه شیرین نخواهد داد، او کسی است که بزرگان و سران کافر قریش را کشته و همه اشان را به فضاحت کشانده و نابود ساخته، ولی با این همه تو خاطرت جمع باشد و از تهدید و شدت او مهراس، و از رعد و برقش مترس، که من کار او را پیش از آنکه بخواهد بتو صدمه ای بزند خواهم ساخت!

(1) ابو بکر گفت: تو را بخدا دست از سر من بردار و با این سخنان مبالغه آمیز فرییم مده که سوگند بخدا اگر علی بن ابی طالب اراده کند تنها با دست چپ خود ما را نابود می کند، و آنچه اکنون سبب نجات و علت پیروزی ما می باشد تنها سه چیز است و بس: یکی اینکه او تنها و بی یاور است، دوم اینکه او مقید است که به سفارش پیامبر عمل کند، و سوم اینکه چون سران کافر بیشتر قبائل و طوائف را کشته بهمین خاطر عداوت باطنی مانع دل نرمی آنان به او است، و خصومت ایشان به او در مثل مانند جدال شتران نر بر سر ماده است، در غیر این صورت کار خلافت برای او قطعی و مسلم بوده و مخالفت ما هیچ تأثیری نداشت، زیرا دنیا در نظر او همچون کراهت ما از مرگ است، آیا روز احد را از خاطر برده ای؟ در آن روز سخت ما همه پا به فرار گذاشته و به بالای کوه رفتیم، و او

در حالی که در محاصره سران و جنگجویان قریش گشته و مرگش قطعی بود با چنان شجاعت و اعمال قدرت همه را از اطراف خود متفرق کرده و نیزه ها و شمشیرهایی که از هر طرف سوی او می آمد رد نموده و با ضربتهای پی در پی سر از پیکرشان جدا می ساخت و این شعار می سرود که: «یا الله یا الله! یا جبرئیل! یا محمد یا محمد! نجات نجات!» سپس به رئیس آنان یورش برده و با ضربتی سر از بدنش جدا ساخت، و بعد از آن پرچمدارشان را با مرکبش از پای در آورد، و پیوسته تیغ تیز شمشیر را با پیکرشان آشنا می ساخت، با دیدن این رشادت ترس بر جان دشمن افتاده و همگی چون دسته ای روباه که از حمله شیر خشمناک نظم خود را از دست می دهند پا به فرار نهادند، و با یادداشت آن خاطره امروز از او توقعی بیشتر داشتیم، ای عمر ما قادر نبودیم ترس از علی را در خود پنهان کنیم، تا اینکه این سخن از تو سرزد که او را بقتل رسانی، و عکس العمل او را خود نیک می دانی، و اگر آیه کریمه **وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ** در باره ما و شما نازل نشده بود همه ما هلاک شده بودیم.

ص: 225

پس دست از این مرد که با تو کاری ندارد بردار و سخن خالد بر قتل او تو را مفربید زیرا او جرأت این کار را ندارد، و اگر این کار کند خود خالد اول مقتول است، زیرا علی از اولاد عبد مناف است همانها که چون به حرکت و هیجان آیند همه را به هراس اندازند، و چون به خشم آیند دریای خون براه اندازند، خصوصا علی بن ابی طالب، که از هر لحاظ سرآمد آن قوم است، و السلام علی من اتبع الهدی!

احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در باره فدک و سخنان آن حضرت هنگام فوت در باره امامت

احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در باره فدک و سخنان آن حضرت هنگام فوت در باره امامت

(1) 49- از عبد الله بن حسن به اسناد مذکور در متن نقل است که: وقتی أبو بکر و عمر برای منع حضرت زهرا علیها السلام از فدک همدست شدند و از آن با خبر شد، مقنعه بر سر کشیده و پارچه ای بر سر انداخته و با چند تن از اطرافیان و زنان قوم خود به سوی مجلس أبو بکر حرکت فرمود، و با کمال طمأنینه و آرامش و همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می رفت، چون وارد مسجد شد أبو بکر با گروهی از جماعت مهاجر و انصار نشسته بودند، پس پرده ای زدند، و آن حضرت در پشت آن پرده جلوس فرمود، سپس آن حضرت آه دردناکی

ص: 226

از دل سوزان خود کشید و همه مجلس به گریه و ناله افتاده و یکپارچه اندوه و عزا شد، سپس آن حضرت اندکی صبر نمود تا مجلس آرام گشت سپس این گونه سخن آغاز نمود: (1) خداوند جهان را ستایش می کنم و در برابر احسان و نیکوئیهای ظاهری و معنوی او شاکرم، نعمتهای او همه جهانیان را فرا گرفته و سفره احسان او در همه جا گسترده شده است، خیرات و خوبیهای پروردگار از شماره و اندازه و احاطه افکار ما خارج است، و سپاسگزاری و تشکر بر نعمت او موجب دوام و مزید آن قرار داده شده، و تداوم و تواتر احسان او سبب حمد و ستایش او خواهد بود. و شهادت می دهم معبودی جز الله نیست و او یکتا و بی شریک است، و البته تأویل این کلمه (شهادت به وحدانیت) به حقیقت اخلاص می باشد، و حقیقت توحید و اخلاص فطری قلوب و دلها است. و خصوصیات و تحقیق مقام توحید به نور تفکر و ایمان ظاهر خواهد شد، و اندیشه های ما از ادراک ذات او در مانده، و زبان ما از بیان و تقریر اوصافش قاصر، درک حضرت حق با چشمهای ظاهری محال و ممتنع است. همه موجودات را بی هیچ سابقه و ماده به مرحله ظهور و هستی آورد، و اشیاء را بی سابقه بدیل و مثال و شکل و نظیر ایجاد و انشاء کرد، و با مشیت و توانائی کامل خود و بدون در نظر گرفتن نفع و فائده ای مراتب هستی را تصویر و تنظیم

فرمود، و از آن هیچ منظوری جز اظهار قدرت و حکمت و ابراز لطف و محبت نداشت، او افراد انسان را آفریده و آنان را به سوی طاعت و عبادت و ثواب و اجر جمیل دعوت کرده، و از خلاف و عصیان و عقاب و غضب خود تحذیر فرمود.

(1) و شهادت می دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده خداوند بود، که او را پیش از بعثت او به مقام رسالت و نبوت؛ در عالم غیب او را برگزیده است، زیرا مراتب و مقامات اشخاص از روز ازل و از همان عالم غیب معلوم و معین گردیده است. و خداوند متعال به عواقب امور و جریان کارها آگاه است، و او به صلاح و فساد و حوادث و پیش آمدهای روزگار محیط و عالم است. خداوند فرستاده و رسول خود را مبعوث فرمود تا اوامر و احکام و فرامین او در میان بشر روشن شده، و مردم از محیط جهل و گمراهی و انحراف به شاهراه دانش و معرفت و حقیقت و سعادت رهنمائی شوند، و چون آن حضرت مبعوث گردید؛ مردم همه متفرق و متشتت بوده، و از اصنام و اوثان عبادت و پرستش می کردند، و از پروردگار متعال و آفریننده توانای جهان و جهانیان غافل و منحرف بودند، پس به وسیله آن حضرت جهالت و غفلت و نادانی مردم برطرف گردید، و رسول خدا با کمال حوصله و استقامت در هدایت و نجات دادن افراد کوشش کرده، و آنان را به سوی راه راست و آئین حق و محیط نور و هدایت راهنمایی فرمود.

(1) سپس خداوند آن رسول گرامی را به سوی خویش خواند و از سر رأفت و اختیار و رغبت و شوق و ایثار آن حضرت را قبض روح فرمود، و محمد صلی الله علیه و آله از زحمت و گرفتاری و مشقت این دنیا خلاص گردید، و با فرشتگان ابرار مأنوس و بدرگاه حضرت جبار مجاور گشت، درود و صلوات خدا بر پدرم، که نبی و امین او بر وحی بود، و برگزیده و منتخب او از تمام خلق، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد!

سپس حضرت زهرا علیها السلام رو به جماعت کرده و فرمود: ای مهاجر و انصار شما بندگان خدا و بپا دارنده احکام و اوامر و نواهی او هستید، شما حامل پیامها و سخنان پیامبر بسوی مردم و امت دیگرید، باید که شما در مقام حفظ و دایع و حقائق الهی و دین مقدس اسلام تمام کوشش و امانت خود را داشته باشید. این را بدانید که رسول خدا در بین شما امانتی بس بزرگ و ودیعه بس با عظمتی را باقی نهاده است، و آن کتاب ناطق و قرآن صادق و نور ساطع و پرتو درخشان است که مجموعه حقائق و قوانین و حجتهای الهی در این کتاب واضح و روشن گردیده است. و شما در صورت عمل به این کتاب آسمانی به آخرین درجه سعادت و ترقی رسیده و از تیرگیهای جهالت و گمراهی و گرفتاری نجات یافته و مورد غبطه امتهای دیگر قرار خواهید گرفت. و این را بدانید که در این قرآن وظائف زندگی و حدود و دستورات انفرادی و اجتماعی شما مردم درج گردیده و حجج و بیّنات و براهین حقّ و حقایق و احکام الهی در آن منقوش است، و متوجّه این مطلب

ص: 229

باشید که تکالیف الهی و قوانین دینی تنها برای خوشبختی و سعادت شما مردم است.

(1) خداوند ایمان را برای تطهیر قلوب شما از آلودگی شرك قرار داده، و ادای نماز را برای دوری از کبر، و پرداخت زکات را برای پاکی جان و برکت رزق و روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و ادای حج را برای برپا داشتن دین، و عدل و انصاف را برای نظم اجتماع و حفظ روح مساوات، و لزوم اطاعت و امامت ما را موجب امان از تفرقه و جدائی مؤمنان، و جهاد را موجب عزت اسلام و خواری کفار و منافقان، و صبر را پایه خوشبختی و وسیله نیل به هدف، و امر به معروف را برای صلاح همگانی، و نیکی به پدر و مادر را برای مصون ماندن از عذاب الهی، و صله رحم را برای طولانی شدن عمر و تکثیر یاران، و قصاص را برای محفوظ ماندن جان مردم، و ادای نذر را برای جلب مغفرت و رحمت حق، و رعایت وزن و کیل را برای اجتناب از کم فروشی، و ممنوعیت شرب خمر را برای دوری از پلیدی، و خودداری از فحاشی و دشنام را برای مصونیت از لعنت مردمان، و دزدی نکردن را برای حفظ عفت و پاکدامنی قرار داده است، و خداوند برای این شرك را حرام نمود تا همه با اخلاص او را بپرستند، پس تقوای الهی را بخوبی رعایت کرده بگونه ای که از این سرا با حال تسلیم خارج شوید، پس خدا را در اوامر و نواهی اطاعت نمائید،

ص: 230

زیرا در میان بندگان تنها دانشمندانند که در برابر خدا خاشعند.

(1) پس فرمود: ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمد است، گفتارم تماما يك نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی بدور است، از من هرگز کلام بیجا و کردار بی ربط سر نمی زند، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ، این رسولی که از جانب خدا آمده اگر تحقیق کنید پدر من بود نه شما، و در عقد اخوت پسر عموی من بود نه شما، چه نسبت نیکویی میان آن دو است! آن رسول گرامی پیوسته ابلاغ رسالت نموده و تندی فرمود، و همیشه با عقیده مشرکان مخالف بوده و با کردارشان مبارزه می کرد و از روی حکمت نیکو به راه پروردگارش می خواند، بتهایشان را شکست و سران کفر را سرکوب کرد، تا سرانجام اجتماعشان پراکنده شد و عقب نشینی کردند، تا اینکه صبح حقیقت طلوع کرد و پیشوای دین زبان گشود و تقاله های شیاطین دم فرو بسته، و سران اهل نفاق به هلاکت رسیده، و کافران نابود شدند، و زبان شما با جمعی که منور و عقیف بودند به کلمه اخلاص گویا شد [همانها که آیه تطهیر در باره اشان نازل شد]، حال اینکه پیش از این کنار آتش سوزان گرفتار و در بند بوده و يك طعمه بیش نبودید، و در زیر چنگال دیگران هیچ اختیار و قدرتی نداشته و در زیر پای دشمن بودید. آب کثیف و طعامهای پست می خوردید،

ص: 231

(1) ذلیل و خوار بودید، و با اینکه هیچ روزنه امیدی بر جای نگذاشته بودید و اشخاص کینه توز و نادان دائما توطئه می کردند، باز مشمول رحمت خداوند شده و شما را توسط پیغمبر خود از این همه پستی و هلاکت نجات بخشید، و هر چه شعله آتش جنگ و خلاف را می تافتند خداوند خاموشش می کرد. و هر گاه شیطان شاخ خود را بیرون می کرد یا توسط گروهی از مشرکان زبان بغض و عداوت خود را می گشود برادر او علی بن ابی طالب را برای مقابله و دفع آنها اعزام می فرمود، و او (حضرت علی علیه السلام) از هیچ کدام از آن مأموریتها بی نتیجه باز نمی گشت و بال و پر دشمن را زیر پای خود گذاشته و شعله های آتش مخالفین را با شمشیر خود خاموش می ساخت، و با خلوص نیت و فقط برای خدا تحمل آن سختی ها را کرده و نهایت کوشش را می نمود، وی نزدیکترین مردم به پیامبر و آقا و سرور اولیاء الله بود، او پیوسته آماده به خدمت و خیرخواه؛ جدی و پرتلاش بود، و در راه خدا سخن هیچ ملامتگری در او اثری نداشت، و شما در آن روزگار در کمال رفاه و آسایش بسر برده و در کمال امنیت در باغهای خود لمیده، و پیوسته در انتظار آن بودید که حوادث بد و جریانهای ناملایم شامل حال ما خانواده گردد، آری شما هنگام یورش دشمن فرار کرده و از جنگ گریزان بودید.

اکنون که خدای تعالی پیامبر خود را به سرای انبیا و برگزیدگان خود نقل مکان

فرمود؛ میانتان کینه های باطنی ظاهر گشت و جامه دین کهنه و بی رونق شد، و گمراه بی زبان به سخن آمد و فرد بی نام و نشان معروف گشت، و سرکرده اهل باطل صدای زشت خویش بلند نمود، و قدم به ساحت شما نهاد، و شیطان با نیرنگ و فریب شما را تحریک کرد و پاسخ مثبت شنید و شما را گول خورده دید و برای اوامر خود آماده به خدمت یافت، و شما را به خشم آورد و به هدف خود رسید، و شما اعتدال عمل را از دست داده و گمراه شدید.

(1) الحال زمانی نگذشته دامنه جراحی گسترش یافته و گویی ناعلاج شده، و هنوز جسم شریف پیامبر در قبر مستقر نشده بود که حریصانه آشوب کردید و اعمال خود را جلوگیر از فتنه می پنداشتید، بدانید که این مردم هنگام امتحان باختند و جایگاه مردم کافر جهنم است، این اعمال از شما بدور است و جای چه عجب است، و چگونه دروغ می گوئید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شما است، قرآنی که ظاهر و احکامش روشن و حقایق آن آشکار و نواهی آن واضح و اوامرش صریح است، آیا کلام خدا را پشت سر انداختید؟ یا از آن اعراض کرده اید؟ چه تبدیل بدی کردند ستمگران، و هر کس جز اسلام را پیروی کند از او پذیرفته نخواهد شد و در سرای آخرت از زیانکاران خواهد گشت. سپس آنقدر صبر نکردید که بحران و جوش این مصیبت فروکش کند و خروش

آن آرام گیرد، و بلافاصله اقدام به دامن زدن و افروختن آتش کردید، و شراره های فساد مردم را شعله ور ساختید، و دعوت شیطان را اجابت نموده و گمراه شدید، و انوار دین مبین حق را خاموش، و احکام و سنتهای رسول خدا را ترك نمودید، شما به بهانه های واهی اهداف شوم خود را به اجرا گذاشته و در واقع به اهل بیت پیامبر خیانت و ستم نموده و هر چه خواستید کردید، و ما در مقابل شما صبر می کنیم، همچون صبر در برابر تیزی و برش کارد و طعنه نیزه ها، و حال شما می پندارید که مرا هیچ ارثی نیست، مگر از احکام جاهلیت پیروی می کنید؟ حال اینکه در نزد اهل یقین هیچ حکمی بهتر از حکم خدا نیست، مگر فهم ندارید؟ آری حقیقت آن بر شما چون روز روشن است که من دخت پیامبرم.

(1) ای مسلمانان، آیا شایسته است که من از ارث خود محروم باشم؟ ای پسر ابوقحافه آیا در قرآن است که تو از پدر ارث بری و من نه؟ به تحقیق از نزد خود حکم تازه و دروغی در آوردی؟ مگر کتاب خدا را عمدا ترك کرده و احکام آن را پشت سر انداختی؟

خداوند در قرآن می فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد- نمل: 16»، و نیز در نقل ماجرای [تولد] یحیی علیه السلام می فرماید: « [زکریا گفت: خدایا] از سر احسان به من پسری عطا فرما که پس از من متولّی امور و وارث من و آل یعقوب باشد- مریم: 5»، و نیز فرمود: «صاحبان قرابت و خویشاوندان برخی از آنان بر برخی دیگر اولویت دارند-

انفال: 75» و باز فرمود: «حکم خداوند در باره ارث اولاد شما این است که نصیب يك مرد دو برابر زن باشد- نساء: 11»، و نیز فرموده: « [برای شما مقرر شده که هنگام نزدیک شدن زمان مرگ] اگر مالی از خود باقی گذارید باید برای پدر و مادر و خویشاوندان خود وصیت نمائید، این از جمله حقوقی است که باید اهل تقوا رعایت کنند- بقره: 180».

و شما پنداشته اید مرا نصیب وارثی از پدرم نبوده و هیچ قرابتی میان ما نیست؟! آیا آیات قرآن عموم شما را شامل می شود ولی پدر من از آن خارج است؟! نکند شما گمان برده اید که من و پدرم از يك آئین نبوده و از هم ارث نمی بریم؟! مگر شما از پدر و پسر عمویم به عموم و خصوص آیات قرآن داناترید؟! سپس به أبو بکر گفت: امروز فدك را از ما ستاندی، و هر چند که هیچ مخالفی نداری ولی بدان که در روز حشر خداوند حاکم است، و چه خوب حاکمی است! و پیشوای ما محمد صلی الله علیه و آله و وعده گاه ما قیامت خواهد بود. و در آن روز اهل باطل در ضرر و زیانند، و ندامت سودشان نبخشد، و برای هر خبری موعدی است و شما در نهایت خواهید فهمید چه کسی عذاب خوارکننده و دائمی شود.

(1) سپس آن حضرت علیها السلام رو به انصار نموده و فرمود: ای گروه بزرگان و ای بازوان توانای ملت، و ای نگهداران دین، این چه رفتار سست و سبکی است که ظالمانه در حق من روا داشته اید؟ مگر پدرم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده بود:

«مراعات هر شخصی در احترام به فرزندان اوست»؟ چه با شتاب خلاف آن عمل کردید، هر چند این امر قابل پیش بینی بود، با اینکه شما برای احقاق حقوق من قادر و توانائید، پنداشته اید که رسول خدا از میان رفت و ما را گشتیم؟ آه که فوت او چه حادثه بزرگ و پیش آمد عظیمی بود، شکافی وسیع پدید نمود و همه چیز را بهم ریخت و از فقد او زمین تیره شد و خورشید و ماه گرفت، و تمام ستارگان از هم پاشیدند، و کشتی آرزو به گل نشست، و کوهها خاشع شدند، و در پی وفات او حریمها زیر پا گذارده شد و حرمتها ریخت، و بخدا سوگند که این فاجعه ای عظیم و پیش آمدی بزرگ و بی مانند بود آری این قضاء حتمی و حکم قطعی خداوند بود که در قرآن از طریق وحی به پیامبر - همچون دیگر انبیا - به چندین طریق شما را از فاجعه خبر داده بود که: «و محمدٌ فقط رسولی است همچون دیگر رسولان، اگر بمیرد یا کشته شود از راه حقّ منحرف شده و به پشت سر خودتان برمی گردید [این را بدانید] و هر که رو به قهقری بر گردد ضرری به خداوند نخواهد داشت، و خداوند آن کسانی را که به نعمتها و الطاف الهی متوجّه باشند؛ پاداشی نیکو می دهد - آل عمران: 144».

(1) ای گروه انصار، شما حاضر و ناظر باشید و میراث پدر من مورد دستبرد دیگران واقع گردد؟! شما مشمول دعوت من گشته و در معرض امتحان و آزمائشید، حال اینکه

شما برخوردار از سلاح و تجهیزات جنگی بوده و معروف به اهل خیر و صلاح و نیکوکاری هستید، چه شده که اکنون دعوت مرا شنیده و یاریم نمی کنید؟! و ناله ام را می شنوید و به فریادم نمی رسید؟! با اینکه شما در گذشته به تلاش و شجاعت و نبرد و تحمل سختیها و استقامت شناخته شده و آن گروه منتخب مخصوص ما اهل بیت بودید؟! (1) شما با اعراب جاهلی به جنگ پرداخته و در این راه هر سختی و مشقت را به جان خریدید، و با طوائف مختلف مبارزه کردید و با دلیرانشان به جدال پرداختید، و پیوسته گوش به فرمان ما اهل بیت بودید، و مشتاقانه اوامر ما را اجرا می کردید، تا اینکه عاقبت نظم جامع اسلام برقرار گردید، و خیرات روزگار تراوش نمود، و مشرکان سر تسلیم فرود آوردند، و تظاهر دروغ و باطل آرام شد، و شعله های کفر خاموش گشت، و هرج و مرج خاتمه یافت، و نظام دین محکم شد، چرا پس از روشنی حقیقت حیران شدید؟

و پس از اظهار آن پنهان می دارید؟ و بعد از پیشروی عقب نشینی کردید؟ و پس از ایمان به شرك افتادید؟ وای بر شما که مانند آن گروهی هستید که عهد خود را شکستند، و آهنگ بیرون کردن پیامبر را نمودند، و آنان بودند که نخستین بار [دشمنی و پیکار با شما را] آغاز کردند؟ آیا از آنان می ترسید؟ و خدا سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمنید.

(1) آری می بینم که شما میل به رفاه و آسایش دنیا نموده و دست از آنکه شایسته تولیت و امامت است برداشته اید، و خود را از مسئولیت تکالیف و حدود و وظائف دینی رها نموده و آزاد ساختید، و هر آنچه دیده و شنیده و می دانستید را بدور انداختید، حال اینکه اگر شما و اهل زمین کافر شونید، براستی که خداوند بی نیاز و ستوده است.

آری من با کمال دقت و معرفت شما را از آن ضلالت و خذلان و تیرگی که ظاهر و باطن شما را فرا گرفته است آگاه ساختم، و ناخواسته لبریز جان شد، و شور و خشمی به بیرون جهید، و طاقتم طاق شد، و حبس آن نتوانستم، و پیشگیرانه بر زبانم آمد «1»، اکنون بگریید و بپسندید این شتری که به ناحق غصب نمودید و این دابّه خلافت و فدک را مأخوذ دارید او را رام و منقاد خود شمارید و به آسودگی سوار شوید، اما بدانید که پای این دابّه مجروح و پشت او زخم دارد، حمل آن عار؛ و ننگ آن باقی و برقرار و به وسم و نشان خداوند تعالی داغ دار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل به آتش غضب خداوندگار و کشاننده است راکب خود را به سوی آتشی که شکافنده قلب فاجران و کفار نابکار است همانا خداوند نگران است بدان چه میکنید و میدانند ظالمان به کجا میروند و جای میگیرند.

ص: 238

(1) من دخت پیغمبر شمایم که برایتان بشیر و نذیر بود، و شما را به عذاب شدید بیم میداد، پس آنچه که می توانید انجام دهید، ما نیز انتقام خواهیم کشید، حال شما منتظر آن روز باشید، ما نیز منتظر آن روز هستیم.

أبو بکر گفت: ای دخت رسول خدا، بی شک پدرت پیوسته با مؤمنین مهربان و کریم و بی نهایت مشفق و رحیم بود، و بر کافران سختگیر و چون عذابی شدید بود، بر همگان روشن است که رسول خدا تنها پدر شما بوده، و افتخار برادری با او فقط متعلق به شوهر تو است، همو که از میان همگان به دوستی و رفاقت خویش برگزید، و او نیز در هر کار سخت و مشکلی او را یاری نمود، فقط افراد خوشبخت شما را دوست می دارند، و تنها افراد بدبخت به شما بغض می ورزند. زیرا شما عترت طاهره و نجیبان برگزیده اید، راهنمای ما بر خیر و راه ما منتهی به بهشت است. و تو ای بهترین زنان، و دخت بهترین انبیاء، در کلامت صادقی و از جهت عقل و کمال خرد و فهم مقدم هستی، کسی را نشاید که قول تو را ردّ نموده و حقّ تو را تصاحب کند، بخدا سوگند من از رأی پیامبر تجاوز نکرده، و بر خلاف فرمایش او رفتار نمی کنم، و البتّه راهنمای قوم به آنان دروغ نمی گوید، و من خدا را شاهد می گیرم و همان مرا بس که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ما جماعت پیغمبران هیچ طلا و نقره و زمین و مالی را از خود به ارث نمی گذاریم، و میراث ما فقط علم

و حکمت و کتاب و نبوت است، و آنچه از متاع دنیا از ما باقی بماند در اختیار کسی است که پس من از ولایت امور را بر عهده می گیرد، و او هر طور که صلاح بداند در آن تصرف کند»، و ما نیز آنچه تصرف نمودیم در راه تهیه وسائل و اسباب جنگ از اسلحه و چارپایان مصرف خواهیم کرد، تا مسلمین نیرو و عظمت پیدا کرده و در جنگ با کفار و مخالفین پیروز شوند، و این اجماع مسلمین است و استبداد رأی من نیست، و این تمام ماجرا است، اینک فدک در پیش ما حاضر و در اختیار تو است، نه قصد قبض آن را داشته و نه از شما پنهان نمایم، و تو بانو و سرور زنان امت پدرت می باشی، و مادر گرامی فرزندان پیامبری، و قصد تصاحب هیچ مالی از شما را نداریم، و منکر مقام تو از جهت پدران و اولاد نیستیم، و حکم و امر تو در آنچه تصاحب نموده ایم نافذ است، ولی آیا من می توانم مخالف دستور پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کنم؟! (1) حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: سبحان الله! هرگز پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب خدا و احکام آن نه منصرف بود و نه مخالف، بلکه تنها بر اساس احکام و سوره های آن رفتار می کرد، آیا شما باهم توطئه کرده و برای این حيله بهانه و علتی می تراشید؟ همان گونه که در زمان حیات آن رسول گرامی نیز به او سخنان ناروا نسبت می دادید! این قرآن است که با صدایی بلند و رسا و صریح و عادلانه می فرماید: « [زکریا

گفت: خدایا از سر احسان به من پسری عطا فرما که پس از من [متولی امور و وارث من و آل یعقوب باشد- مریم: 5] و «و سلیمان از داود ارث برد- نمل: 16»، و خداوند در قرآن تا حدی توزیع و توریث و قسط و قانون فرایض طبقات وارث را بیان فرموده است، که موردی برای تردید و اشتباه باقی نمانده است، حاشا! شماها در این امر از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده اید و ما جز صبر چاره دیگری نداریم، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ.

(1) أبو بکر گفت: تمام سخنان خدا و رسول راست و حق است، و تو نیز ای دخت پیامبر راست می گویی، تو معدن علم و جایگاه هدایت و رحمتی، تو پایه و اساس دین و حجت حقی، من هرگز سخن تو را رد نکرده و منکر کلام تو نیستم، ولی من بی هیچ عناد و استبداد و ستیزه ای هر چه گفتم با رأی نظر همین جماعت حاضر مسلمان بود و با مشورت ایشان انجام دادم، و ایشان همگی شاهدند.

حضرت زهرا علیها السلام رو به جانب مردم نموده و فرمود:

ای جماعت مسلمین که عجلولانه مبادرت به انتخاب امری باطل و ناصواب نمودید، آیا پیرامون آیات قرآن هیچ تدبّر و تأمل نمی کنید، یا اینکه دلهای شما در حجاب و پوشیده شده، نه این طور نیست بلکه بدی کردار و اعمالتان بر دلهای شما غالب گردید

و توان شنیدن و دیدن را از گوش و چشم شما گرفت، و چه بد تأویل نمودید و چه راه زشتی را پیش گرفتید و بدتر از همه آن وجهی است که به سبب آن حقّ دیگران را غصب کردید، سوگند به خداوند که چون پرده از برابر دیدگان شما برداشته شود منظره بسیار هولناکی را خواهید دید، سپس این آیه را قرائت نمود که:

و بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ

. آنگاه رو به قبر شریف پیامبر نموده و این مرثیه را سرود: (1) (1) پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حدّ سخت نمی شد، (2) ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد، قوم توبه اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش، (3) هر يك از خویشان او دارای احترام و منزلتند، و نزد خدا آن گرامی تر است که به او نزدیکتر، (4) گروهی از مردم آنچه در سینه ها [از حقد و کینه] داشتند به ما نمایانند، آنگه که تو درگذشتی و خاکها میان ما و شما حائل شد، (5) گروهی از مردمان نسبت به ما روی ترش کرده و مقام ما را کوچک و سبک شمردند، چون از میان ما غایب شدی امروز ما مورد غضب و خشم واقع شدیم،

ص: 242

(6) تو همچون ماه شب چارده و نوری بودی که از تو بهره مند می شدند، و بر تو از جانب خداوند عزیز آیات نازل می شد، (7) در گذشته فرشته وحی جبریل با آیات خدا مونس ما اهل بیت بود، چون از میان ما رفتی او نیز غایب شده و تمام خوبیها از ما پوشیده شد، (8) ای کاش مرگ پیش از تو سراغ ما می آمد، وقتی شما از این دنیا رحلت نموده و میان ما و شما حائل شد، (9) به ما مصیبتی رسیده که به هیچ فرد اندوهناکی از عرب و عجم نرسیده بود.

(1) سپس آن حضرت علیها السلام به منزل بازگشت در حالی که حضرت امیر علیه السلام در انتظار مراجعت و درخشش سیمای مبارک او بود، چون در خانه قرار یافت؛ از شدت تأثر شروع به ملامت حضرت امیر علیه السلام کرده و فرمود:

ای فرزند ابو طالب، چرا همچون کودک در جنین پنهان شده و مانند افراد تهمت زده در کنج خانه نشسته ای؟ تو کسی بودی که شاه پرهی بازها را درهم می شکستی، چطور شده که اکنون از پر و بال مرغان ناتوان فرو مانده ای؟! این فرزند ابوقحافه، هدیه پدر و قوت و معیشت فرزندانم را به ظلم ستانده، و در مخالفت با من به سختی می کوشد، و جسورانه مجادله می کند، آنچنان که جماعت انصار دست از یاری من برداشته و مهاجرین رشته دوستی را گسسته،

ص: 243

و همه تنه‌ایم گذاشته‌اند، نه مدافعی دارم و نه مانعی، از خانه با دلی آکنده از خشم خارج شدم و در نهایت خواری بازگشتم، آری آن روزی شکست خوردی که تندی و خشونت خود را ضایع نمودی، آری روزگاری در شکار گرگان بوده و پاره می‌کردی، و حال خاك نشینی را اختیار نموده‌ای!! نه پاسخ گوینده‌ای را می‌دهی، و نه سخن یاره‌ای را ممنوع می‌سازی، من نیز دیگر هر چاره‌ای را از کف داده‌ام، ای کاش پیش از این خواری مرده بودم، عذرخواه من در تمام این حرفها که با تو گفتم و کم حرمتی که صادر شد همانا خدای من است، چه مرا و ابگذاری و یا حمایت نمایی! وای بر من در هر طلوع آفتاب! تکیه گاهم از دنیا رفت، و بازویم ناتوان شد، شکایت نزد پدر می‌برم! و از خداوند دادخواهی می‌کنم! خدایا! نیرو و قدرت تو از همه افزونتر؛ و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر است!.

(1) آنگاه مولای متقیان از در تسلیت به آن حضرت علیهما السلام گفت: ای دختر بهترین انبیاء بر تو هیچ ویل و وای مباد! که ویل و وای برای دشمن بدخواه تو است! ای دختر برگزیده عالمیان و یادگار آخر الزمان، غم و اندوه خود فرو نشان، و بدان که من هرگز در دینم سستی نکرده و از حدّ توأم خارج نشده‌ام، اگر مقصود شما روزی به قدر کفاف است که آن را خداوند ضمانت فرموده، و اوضامنی استوار و امین است، و آنچه برای تو مهیا و آماده

فرموده برتر از آن است که از شما به غارت رفته، پس کار را به خدا واگذار!.

پس حضرت زهرا علیها السلام آرام گشته و عرض کرد: خدا مرا کافی است و او بهترین وکیل است، و دیگر چیزی نگفت.

ص: 245

(1) 50- و سويد بن غفله گفت: چون بانوی ما حضرت فاطمه عليها السلام به بستر بیماری افتاد- همان بیماری که منجر به فوت آن حضرت گشت-، زنان انصار و مهاجرین برای عیادت به خدمت او رسیده و گفتند: با این بیماری چگونه شب را به صبح آوردی ای دختر پیامبر؟

حضرت زهرا عليها السلام نیز پس از حمد الهی و صلوات بر پدرش فرمود:

به خدا سوگند در حالی شب را به صبح رساندم که از دنیای شما ناراضی، و از مردان شما بیزارم، آنان را پس از امتحان دور انداخته، و پس از مشاهده نیت سوء و رفتارهای ناهنجارشان از همه آنان کناره گیری نمودم! [سپس گمراه شدن پس از هدایت را به باد انتقاد گرفته و فرمود:] قبیح و زشت باد آن شکافهای شمشیر [که در جهاد راه خدا ایجاد شد]، و هر کار لهوی پس از کاری جدی، و آن سنگ خوردنها از کفّار و آزار نیزه! و نتیجه اش این خطای در رأی و سستی نظر! چه کار بدی مرتکب شدند! که غضب الهی برای ایشان مهیّا و تا ابد در جهنّم خواهند ماند!

البتّه من ایشان را به راه حق خواندم و متوجّه سنگینی آن نموده و همه چیز را بر آنان ظاهر نمودم. رویشان بخاك باد! مرگ بر آنان! لعنت بر قوم ستمکار!

ص: 246

(1) وای بر این امت! چه چیز آنان را از: ستونهای استوار رسالت و اساس نبوت و راهنمایی؛ و مهبط فرشته وحی، و دانا به تمام امور دنیا و آخرت، گمراه ساخت؟ آگاه باشید که این انحراف خسران مبین است. چرا این گونه أبو الحسن را عقوبت کردند؟! به خدا سوگند که این مجازات (خذلان و تنهاگذاردن آن حضرت) فقط بخاطر ترس از شمشیر او و کمی ملاحظه در اجرای حق، و سختی و شدت جنگ او، و شجاعت کارزار، و بی مهابا بودن او در اجرای فرامین الهی بود، و به خدا سوگند اگر تمام امت از راه سعادت منحرف شده و از پذیرش راه روشن امتناع می کردند، [علی] همه آنان را به راه آورده و آرام آرام و صحیح و سالم به سعادت و خوشبختی می کشاند، که نه خود خسته شود و نه ایشان ملول، و در نهایت آنان را به سرچشمه ای با آبی گوارا و مطلوب و عاری از هر خس و خاشاک می برد، و ایشان را از آن سیراب باز میگرداند و در خفا و آشکارا ایشان را نصیحت می نمود در حالی که خود آن حضرت از غنای آنها بهره نمی برد و از دنیای ایشان برای خود چیزی ذخیره نمی فرمود مگر باندازه شربت آبی که تشنه خود را سیراب کند و اندکی از طعام که گرسنه بدان سدّ جوع نماید، و در آن وقت زاهد از راغب و راستگو از دروغگو تمیز داده و شناخته میشد، «اگر مردم قری و دهات ایمان می آوردند و پرهیزگاری میکردند هر آینه درهای آسمان را به رحمت و برکت بروی ایشان باز

میکردیم و زمین را رخصت می دادیم تاخیر و برکات خود را برون اندازد، و لکن چون مردم تکذیب آیات الهی کردند و به اعمال زشت پرداختند ما هم بر ایشان تنگ گرفتیم و به سبب کردار قبیح و عصیان ایشان را معاقب و مأخوذ داشتیم - اعراف: 96» و کسانی که از این جماعت مرتکب ظلم و ستم شدند بزودی جزای اعمال بدشان به آنان می رسد، چه آنان از تحت قدرت و نفوذ ما خارج نیستند و ما از گرفتنتشان عاجز نیستیم.

(1) آهای همگی گوش کنید! زودا که روزگار عجائب خود را به شما نمایش دهد! و اگر متعجب شدید این از عجیب بودن گفتارشان است! ای کاش می دانستم که این مردم به چه بنای بلندی تکیه کرده، و متمسک چه دستگیره ای شده، و هتک حرمت چه ذریه ای را نموده و ایشان را مقهور و مغلوب ساخته اند، بد مولایی است مولایشان و بد دوستی است دوستشان، و ظالمان مبادله ای بسیار بد کردند [که امیر المؤمنین را خانه نشین کردند] درد را دوا، و مرض را شفا، و گلخن را گلشن، و ظلمت را نور، و سیاه چال را کوه طور پنداشتند، بخاک مالیده باد بینی های گروهی که گمان می کنند که کار نیکو می کنند، آگاه باشید که آنان مفسدانند و لکن خودشان نمی دانند، وای بر آنان آیا آنکه به سوی حق راهنمایی می کنید به تبعیت و پیروی شایسته تر است یا آنکه به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟

(1) بجانم قسم که این افعال شما حامل گشت، پس منتظر باشید تا مدّت حمل منقضی شود، پس از آن نتیجه باز آورد! اکنون خون تازه خواهید دوشید و اوانی شما از هر قاتل سرشار خواهد شد، در آن زمان ضرر جاهل و سود عاقل آشکار شود و آنجا را اندوخته پیشینیان باشد بر اخلاق میراث رسد، پس ساکن کنید قلب خود را و آرام دهید نفوس خویش را، و مهیا شوید از برای حوادث و فتنه ها و مصیبتها! و خود را به شمشیر قاطع و دواهی مهلك و استبداد ستمکاران بشارت دهید! بی شكّ منافع شما نابود و مزارعتان محصود و بهره شما افسوس و دریغ خواهد بود، زودا که گریبان ندامت بدرید و هیچ نمی دانید به کجا اندر افتادید، بی گمان کورکورانه در ظلمت خانه ضلالت اسیر و در چاه جهالت دستگیر گشتید، چگونه شما را ملزم کنیم به سوی راه هدایت و حال آنکه از شنیدن کلمات ما کراحت دارید؟! سوید بن غفله گوید: زنان مهاجر و انصار تمام فرمایشات حضرت فاطمه علیها السلام را به سمع مردان خود رساندند، و سران مهاجر و انصار با شنیدن این سخنان به جانب آن حضرت شتافته و گفتند: ای بانوی زنان جهان، اگر علی بن ابی طالب پیش از آنکه ما با

أبو بكر بیعت کنیم و پیمان متابعت محکم کنیم؛ حاضر می شد و این سخنان می فرمود هرگز سر از طاعت او بیرون نمی کردیم!

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: از من دور شوید! پس از اتمام حجّت بر شما دیگر جایی برای عذر و بهانه شما نیست، و هیچ چیز چاره تقصیر و کوتاهی شما نکند.

ص: 250

احتجاج سلمان فارسی علیها السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در نکوهش امت در عهدشکنی از حضرت امیر علیه السلام

احتجاج سلمان فارسی علیها السلام پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در نکوهش امت در عهدشکنی از حضرت امیر علیه السلام (1) 51- از امام صادق علیه السلام به واسطه پدران گرامش نقل شده که سلمان فارسی سه روز پس از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ای بدین شرح ایراد نمود:

آهای مردم! کلامی از من گوش کرده سپس در باره اش اندیشه کنید، بدانید که اطلاعات بسیاری در فضائل علی بن ابی طالب دارم، که اگر قصد نقل تمام آنها را داشته باشم گروهی از شما مرا دیوانه انگاشته و گروهی خونم را مباح سازید.

بدانید که شما را تقدیراتی است که پیش آمدهای گوناگونی در پی آن می آید، و این را بدانید که نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است علم منایا (مقدّرات) و علم بلایا (گرفتاریهایی که متوجّه مردم می شود) و میراث وصایا (ثمره سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله) و فصل خطاب و اصل و ریشه انساب (نسبهای مردم)، همان گونه که هارون بن عمران

از موسی شنید او نیز از پیامبر شنید که فرمود: «تو وصی من در خانواده، و جانشین و خلیفه در امت هستی، و نسبت تو به من همچون نسبت هارون است به موسی»، ولی افسوس که شما امت شیوه قوم بنی اسرائیل را پیش گرفته و آگاهانه راه خطا را پیمودید.

(1) به خدا سوگند که قدم به قدم مانند بنی اسرائیل همان خطاها را مرتکب خواهید شد! به خدایی که جان سلمان در دست اوست سوگند اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شماها را فرا می گرفت، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می کردند و ماهیهای دریا خواسته شما را می پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند، ولی افسوس که شما مخالفت نموده و مسند خلافت را به فرد دیگری سپردید، پس در انتظار گرفتاری و بلا باشید، و دست از خوشبختی بشوئید، من حقیقت امر را برای تك تك شما روشن ساختم، پس بدانید از امروز به بعد رشته محبت و دوستی میان من و شما بریده شد.

دست از دامن آل محمد صلی الله علیه و آله بر ندارید، زیرا تنها ایشان راهنمای به سوی بهشت، و در روز قیامت خوانندگان به آن خواهند بود.

ص: 252

(1) بر شما باد به فرمانبری امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، که به خدا سوگند که [در روز غدیر] ما به دفعات در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله تحت عنوان ولایت و امارت بر او سلام نمودیم و پیوسته رسول خدا با تأکید ما را بدان کار وامی داشت، حال مردم را چه شده با علم به فضائلش بر او حسد می برند؟! عاقبت حسادت قایل بر هابیل کشتن او بود، یا مانند قوم بنی اسرائیل کارشان به کفر و ارتداد کشیده، شما را چه شده؟! ای مردم، وای بر شما، ما را با ابو فلان و فلان چه کار؟! آیا به جهل افتاده یا خود را به نادانی می زنید؟ یا حسد ورزیده یا خود را به حسادت زده اید؟ به خدا سوگند که شما مرتد و کافر شده و با شمشیر به جان هم خواهید افتاد تا آنجا که با شهادت دروغ ناجی های خود را محکوم به مرگ نموده و کافران را تبرئه و آزاد کنید، بدانید که من حرف خود را زدم و تسلیم پیامبرم شدم، و از مولای خود و تمام امت؛ علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی نمودم، همو که سید و سرور اوصیاء، و پیشوای پیشانی سفیدان [از وضو]، و رهبر راستگویان و شهیدان و صالحان است.

احتجاج ابی بن کعب بر قوم مانند احتجاج سلمان

احتجاج ابی بن کعب بر قوم مانند احتجاج سلمان

(1) 52- از محمد و یحیی دو فرزند عبد الله بن حسن از پدرانشان از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نقل است که فرمود: پس از خطبه ابو بکر - در روز جمعه اول ماه مبارک رمضان - ابی بن کعب برخاسته و این گونه سخنرانی کرد که:

ای گروه مهاجر که خشنودی خداوند را در نظر داشته و در قرآن مورد ثنای الهی قرار گرفته اید، و ای گروه انصار که در شهر ایمان سکنی گزیدید و به همین جهت خداوند در قرآن از شما تعریف کرده، آیا فراموش کرده یا خود را به نسیان زده اید، آیا تبدیل عهد و پیمان کردید و یا تغییر آئین داده اید، یا خذلان اختیار کرده یا عاجز شده اید؟! مگر شما فراموش کرده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در [روز غدیر] در میان ما پیا خواسته و علی را در مقابل همه نگه داشته و فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست، و کسی که من نبی او هستم علی امیر اوست»؟!.

ص: 254

(1) مگر از خاطر برده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای علی جایگاه تو نزد من همچون هارون است به موسی، اطاعت امت از تو پس از من مانند اطاعت آنان از من در زمان حیاتم بوده؛ فرض و واجب است، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نیست»؟.

مگر این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را از یاد برده اید که فرمود: «سفارش من به شما در مورد اهل بیت خیر است، پس آنان را مقدم داشته و بر ایشان سبقت مگیرید، و آنان را امیر خود ساخته و بر آنان امارت پیدا مکنید»؟.

مگر شما نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اهل بیت من وسیله هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند»؟.

آیا این فرمایش پیامبر به علی را فراموش کرده اید که فرمود: «تو هدایتگر گمراهان هستی»؟.

آیا از خاطر برده اید که رسول خدا در باره علی فرمود: «علی احیاگر سنت، و معلّم امت من است، همو که حجّت مرا پبای داشته و بهترین جانشین من است، او آقای اهل بیت من و محبوب ترین فرد نزد من است، اطاعت او همچون اطاعت من بر امت واجب است»؟.

مگر نمی دانید که پیامبر در زمان حیات هیچ کس را امیر او نساخت و در نبود خود او را بر همه امیر و ولی نمود؟!.

(1) آیا از خاطر برده اید که علی در سفر و حضر و موقع کوچ و هنگام نزول و در مواقع دیگر پیوسته همراه رسول خدا بود؟.

مگر این سخن پیامبر را فراموش کرده اید که می فرمود: «هر گاه در میان شما نبودم و علی را خلیفه شما ساختم فردی همچون خودم را بر شما گماشته ام»؟.

آیا از خاطر برده اید که پیامبر قبل از رحلت ما را در خانه فاطمه علیها السلام گرد آورده و فرمود: خداوند تبارک و تعالی به موسی وحی فرمود که برادری از اهلیت انتخاب نموده و او را نبی قرار ده، و خانواده او را فرزندان خود نما، تا ایشان را از هر آفتی حفظ، و از هر شك و تردیدی پاک نمایم، و موسی و هارون را به اخوت برگزید، و فرزندان او را پس از خود رهبران بنی اسرائیل ساخت، و قوانین مسجد آنان در باره موسی مشمول ایشان نیز شد. حال خداوند به من وحی فرموده که همچون موسی نسبت به هارون؛ تو نیز علی را به اخوت برگزین، و فرزندان او را چون اولاد خود محسوب دار [امامان امت قرار ده]، که من ایشان را همچون فرزندان هارون مطهر نمودم، بدانید که من نبوت را به تو ختم نموده و پس از تو دیگر هیچ پیامبری نخواهد بود»؟، و آن فرزندان همان امامان هدایت یافته اند.

ص: 256

(1) چرا دیده گانتان را باز نکرده و اندیشه نمی کنید، مگر شما نمی شنوید؟! نکند که شما گرفتار شبهات شده اید و حکایت شما ماجرای آن مردی است که در راه سفر گرفتار تشنگی سختی شده و در لحظه مرگ با مردی راهنما روبرو شده و درخواست آب می کند و او می گوید: روبروی تو دو چشمه است، یکی تلخ است و ناگوار، و دیگری شیرین است و گوارا، اگر به آب تلخ برسی، گمراه شده ای، و رسیدن به آن دیگر کمال مقصود خواهد بود و هدایت و رفع تشنگی. و این ماجرا، حکایت حال شما امت است که خود را مهمل و بیهوده پنداشته اید، و به خدا سوگند که شما مهمل گذارده نشده اید، بلکه نشان هدایت برای شما نصب شده، حلال برای شما جایز و حرام بر شما ممنوع گشته، و قسم به خدا که اگر او را اطاعت می کردید نه به اختلاف افتاده و نه دشمنی می کردید، نه قطع رابطه کرده و جنگ می کردید و نه از هم اظهار برائت و بیزاری می نمودید. و به خدا سوگند که شما پس از رحلت پیامبر عهد و پیمان او را شکستید، و در مسأله عترت او به اختلاف افتاده و دیگران در این مسأله دست به دامن رأی و نظر خود شدند، بدانید که این تصوّر خام و اشتباه بزرگی است، شما پنداشته اید که اختلاف نظر مایه رحمت است، این طور نیست، قرآن با این عقیده سخت مخالف است، آنجا که خداوند با عظمت فرموده: «مانند آن افرادی نباشید که پس از روشن شدن راه و برهان در میان خود به تفرقه و اختلاف افتادند، برای آنان عذاب سختی مهیا گردیده است - آل عمران: 105».

ص: 257

(1) سپس خداوند ما را از اختلاف شما باخبر ساخته و فرموده: «این مردم پیوسته با همدیگر در اختلافند مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگارت گردند، و آنان را به همین منظور آفریده است- هود: 118 و 119»، یعنی برای رحمت آفریده است و مراد آل محمد می باشند، من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای علیّ تو و شیعیانت بر اساس فطرت پاک و حقیقت هستید، و باقی مردم از این حقیقت و فطرت دور می باشند»، پس چرا باید از پیامبر خود محمد قبول می کردید! چطور؟ با اینکه او خود شما را به عهدشکنی از وصیّ و امین و وزیر و برادر و ولیّ خود علیّ بن ابی طالب باخبر ساخته بود، همو که از تمام شما دلیپاکتر، و عالمتر، و در اسلام مقدمتر، و از همه شما نزد رسول خدا فهمیده تر بود، همو که پیامبر میراث خود را به او داده و به وعده هایش سفارش فرمود، پس او را جانشین خود بر امّتش نهاد، و اسرار خود را نزد او گذاشت، پس فقط او ولیّ پیامبر است، و از تمام شما به آن مقام شایسته تر است، چرا که او سرور اوصیا و وصیّ خاتم مرسلین و برترین اهل تقوا و از همه شما به پروردگار جهانیان مطیع تر است.

در زمان خود پیامبر (روز غدیر) به نام امارت بر او سلام گفتید. پس آنکه شما را انذار و تخویف نمود معذور دارید زیرا مقصود فقط ادای نصیحت و موعظه بود برای کسی که به خود آمده و بیدار شود، پس ما نیز چون شما همه آن مطالب را شنیدیم و دیدیم

(1) چون سخن او بدینجا رسید؛ عبد الرحمن بن عوف و أبو عبیده جراح و معاذ بن جبل برخاسته و يك صدا گفتند: ای ایّی، مگر عقلت را از دست داده ای؟ یا جن زده شده ای؟

ایّی بلافاصله گفت: بی عقلی و جن زدگی در شما است، من روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که دیدم با کسی مشغول صحبت است که فقط صدایش را می شنیدم و او را نمی دیدم، در میان آن صحبتها به پیامبر گفت:

او چه مرد خیرخواهی برای تو و امت بوده و داناترین ایشان به سنت تو است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فکر می کنی که پس از من؛ مردم اطاعت او خواهند کرد؟ گفت:

ای محمد، نیکان امت تو از او پیروی نمایند، و مردم نابکار با او مخالفت ورزند، و این منوال پیامبران و اوصیای آنان پیش از تو بوده، ای محمد، موسی به یوشعی وصیت نمود که از همه بنی اسرائیل داناتر و خداترس تر و مطیع تر بود، به همین خاطر خداوند موسی را امر فرمود که همورا به وصایت انتخاب کن - مانند خود شما که به دستور خداوند علی را به وصایت برگزیدی - در پی این عمل موسی تمام بنی اسرائیل خصوصا فرزند موسی به او رشك برده و زبان به لعن و دشنام او گشوده و با او درگیر شده و تنهایش گذاشتند، بنا بر این اگر از همان

روش بنی اسرائیل پیروی کنند، وصیّ تو را تکذیب کرده و او را انکار نمایند و خلافت را از او سلب نموده و علم او را به غلط اندازند.

(1) ابیّ گفت: عرض کردم ای رسول خدا او که بود؟ فرمود: یکی از فرشتگان پروردگار عزیزم بود، مرا باخبر ساخت که مردم با وصیّ من علیّ بن ابی طالب مخالفت خواهند نمود.

و من تو را ای ابیّ به مطلبی سفارش می کنم که اگر آن را حفظ کنی پیوسته بر خیرخواهی بود، ای ابیّ بر تو باد به اطاعت علیّ، زیرا او هم هدایت کننده است و هم هدایت شده، او خیرخواه امت و احیاگر سنّت من خواهد بود، او امام شما پس از من است، پس هر کس به این امر رضا دهد به همان صورتی که از من جدا شده مرا ملاقات خواهد نمود، ای ابیّ هر که در این امر تغییر و تبدیلی دهد با من چون فردی عهدشکن و عصیانگر، و منکر نبوتّم ملاقات خواهد کرد، نه او را شفاعت کنم و نه از حوضم او را بنوشانم.

پس گروهی از مردان انصار برخاسته گفتند: بنشین ای ابیّ خدا تو را رحمت کند، هر آنچه شنیدی ادا نمودی و به عهد خود وفا کردی!.

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در برابر اظهار انبساط ابو بکر از بیعت مردم

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در برابر اظهار انبساط ابو بکر از بیعت مردم

(1) 53- امام جعفر صادق علیه السلام بواسطه پدران گرامش علیهم السلام گوید: وقتی مردم با ابو بکر بیعت کرده و با امام علی علیه السلام آن رفتار نمودند، پیوسته ابو بکر نسبت به حضرت امیر علیه السلام اظهار انبساط و خوشروئی کرده، و از انقباض و گرفتگی علی بن ابی طالب حیران و دل نگران بود، به همین خاطر بسیار مایل بود با او خلوتی داشته و عقده دل او را گشوده و رضایت خاطر آن حضرت را به هر ترتیب فراهم نماید، تا عرض کند که چرا بیعت را پذیرفته با اینکه هیچ رغبت و میلی به آن نداشته است. بنا بر این از آن حضرت درخواست نمود که ساعتی را برای مذاکره خصوصی انتخاب نماید. پس مجلس برپا شد و ابو بکر این گونه سخن آغاز نمود: ای ابو الحسن، به خدا سوگند که این جریان روی تباری و اقدام و رغبت و حرص من صورت نگرفت، و در آن هیچ اعتمادی به خود نداشتم که بتوانم از پس این امر بر آمده و امور امت را آن طور که باید اداره کنم. و من فاقد هر گونه قدرت مالی و کثرت عشیره بودم، تا از آن طریق اساس نقشه خود را استوار نمایم. پس برای چه از من دلتنگ و ملول بوده و آن را که در باره من نشاید تصوّر می کنی، و با نظر بغض و عداوت به من می نگری؟!

ص: 261

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر به این امر رغبت و میلی نداشتی، برای چه خود را به آن حاضر نموده و در این عمل پیش قدم شدی؟

أبو بکر گفت: بخاطر حدیثی بود که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم که فرموده: «براستی که خداوند اُمَّت مرا بر گمراهی و خطا جمع نمی کند»، و چون جمع ایشان را دیدم از همان فرمایش پیروی نموده و هرگز گمان نبردم که اجماع اُمَّت خلاف هدایت و از گمراهی باشد، و به همین خاطر تن به این تکلیف سپردم، و اگر می دانستم حتّی یک نفر هم از این امر امتناع خواهد ورزید بطور مسلّم از پذیرش آن خودداری می کردم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در خصوص حدیث مذکور در مورد اجماع اُمَّت از تو می پرسم که آیا من از افراد این اُمَّت یا نه؟ گفت: آری. فرمود: آن گروهی که از بیعت تو سر باز زدند چون سلمان و أبو ذرّ و عمّار و مقداد و سعد بن عباد و دیگران؛ از اُمَّت بودند یا نه؟ أبو بکر گفت: آری همه از اُمَّت بودند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بنا بر این چگونه با مخالفت این افراد به حدیث اجماع احتجاج می کنی؟. حال اینکه تمام آنان از افراد صالح و پرهیزگار و از اصحاب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستند.

(1) أبو بكر گفت: تخلف این افراد پس از تحقق این امر بر من معلوم شد، و ترسیدم اگر از پذیرش آن امتناع ورزیده و خود را کنار بکشم اوضاع اجتماعی مسلمین بهم خورده و شاید غالب مردم مرتد شده و از دین خارج شوند، و پذیرش من بر این امر بهتر از آن بود که امت مسلمان به هرج و مرج گرائیده و به حالت کفر سابق خودشان عود نمایند، و فکر می کردم شما نیز در این باره با من موافق باشید.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بسیار خوب، ولی پرسش من این است که شما در بار نخست روی چه اساسی و برای چه به این امر روی آوردید، و اینکه يك فرد روی چه شرائط و علل و جهاتی شایسته امر خلافت می شود؟

أبو بكر گفت: البتّه روی صفات خیرخواهی، وفای به عهد، صراحت لهجه، استقامت و حسن سیرت و عدالت و علم و آگاهی از کتاب و سنت و حکمت و معرفت و زهد در دنیا و پرهیزگاری، و یاری و طرفداری از مظلوم و ستمدیده در دور و نزدیک.

أبو بكر چون به این کلام رسید ساکت شد.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پس سبقت در اسلام و قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه؟

أبو بكر گفت: آری، و سابقه و قرابت.

(1) أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: ای ابو بکر تو را به خدا سوگند می دهم، آیا در وجود خود این خصوصیات را می بینی یا در من؟. أبو بکر گفت: البتّه در شما می بینم ای أبو الحسن.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا این من بودم که پیش از تمام امت به رسول اکرم جواب مثبت داد یا تو؟
گفت: بلکه شما.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند آیا من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ و خواندن سوره برائة برای کفار شدم یا تو؟

أبو بکر گفت: شما مأمور این کار شدید.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای أبو بکر تو را به خدا سوگند، آیا هنگام خروج پیامبر از مکه به مدینه (روز غار) آیا من جان فدای او شدم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند بنا به حدیث پیامبر در روز غدیر آیا من مولای تو و تمام مسلمین هستم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند آیا ولایت من قرین ولایت پروردگار متعال و پیغمبر خدا واقع شده به دلیل انفاق انگشتر، در آیه شریفه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - إِيخ يَا تُو؟**

أبو بکر گفت: البتّه برای شما است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا مقام وزارت رسول خدا همچنان که برای هارون بود نسبت به حضرت موسی

«أنت متی بمنزلة هارون من موسى»

برای تو بود یا برای من؟

أبو بکر گفت: برای شما بود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلّى الله عليه وآله توسط تو و اولاد و خانواده ات در برابر نصاری مباحله نمود، یا با من و فرزندان و خانواده من؟

أبو بکر گفت: البتّه توسط شما و خانواده اتان مباحله انجام شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا آیه تطهیر از رجس در باره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا برای تو و خانواده ات؟

أبو بکر گفت: برای شما و خانواده اتان نازل شد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلّى الله عليه وآله در زیر کساء

برای من و خانواده و فرزندانم دعا کرد که «خداوندا، اینان اهل بیت منند، آنان را به سوی خود و بهشت رضوانت بخوان نه به آتش» یا برای تو و خانواده و فرزندان؟

أبو بکر گفت: برای شما و اهل بیت و فرزندانتان دعا کرد.

(1) أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا مراد از آیه *يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا* من هستم یا تو؟

أبو بکر گفت: البته شما.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا آفتاب برای نماز تو به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع کرد یا برای من؟

أبو بکر گفت: برای تو بود.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو آن جوانمردی که این ندا از آسمان برایش خوانده شد که:

«لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي»

یا من؟

أبو بکر گفت: البته تو آن جوانمردی.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر بیدق را به دست تو سپرد و فتح

نصیب مسلمین گردید یا به من عطا فرمود؟

أبو بکر گفت: بلکه به دست تو داد.

ص: 266

(1) أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو با کشتن عمرو بن عبدود؛ اندوه و غم و حزن از خاطر مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر مسلمین برداشتی یا من؟

أبو بکر گفت: البتة بدست تو صورت پذیرفت.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو مورد اعتماد پیامبر و مأمور ابلاغ پیام آن حضرت به جَنّیان شدی یا من؟
أبو بکر گفت: البتة شما.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، با نظر به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «من و تو از زمان حضرت آدم تا عبد المطلب در تمام طبقات از نکاح بوده ایم نه از زنا» آیا من از جهت نسب و طهارت آباء با رسول اکرم صلی الله علیه و آله شریکم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتة شما.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا مرا به تزویج دخت خود در آورده و فرمود: «خداوند در آسمان تو را برای زوجیت فاطمه برگزید» یا تو را؟

أبو بکر گفت: البتة شما را.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من پدر حسن و حسین دو سبط

و گل خوشبوی پیامبر هستم که فرمود: «حسن و حسین آقا و سرور جوانان بهشتی اند و پدرشان از آن دو بهتر است» یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما هستید.

(1) أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا برادر تو مزین به دو بال است که در بهشت با فرشتگان طیر می کند یا برادر من؟

أبو بکر گفت: البتّه برادر شما (جناب جعفر طیار).

أمر المؤمنین علیہ السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا من ضامن دیون پیامبر و بجا- آورنده مواعد و وصایا و عهد آن حضرت هستم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمر المؤمنین علیہ السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا وقتی که پیامبر برای شرکت در مرغ بریان شده دعا می نمود که «خدایا محبوبترین بندگان خود را در اینجا حاضر کن» من حاضر شدم یا تو؟

أبو بکر گفت: البتّه شما.

أمر المؤمنین علیہ السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به قتال ناکثین

ص: 268

وقاسطین و مارقین بر تأویل قرآن مژده و خبر داد یا تورا؟

أبو بکر گفت: البتہ شما را.

(1) أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: تورا به خدا سوگند، آیا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّاهُ بِدَارِهِ بِوَدُنِ عِلْمِ قَضَا وَفَصْلِ الْخَطَابِ مَعْرِفِي نَمُودَهُ وَفَرَمُودَهُ: «عَلِيٌّ بَهْتَرُ مِنْكُمْ مِنْكُمْ بِعِلْمِ قَضَا آگَاهِ اسْت» یا تورا؟

أبو بکر گفت: البتہ شما را.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: تورا به خدا سوگند، آیا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّاهُ بِدَارِهِ بِوَدُنِ عِلْمِ قَضَا وَفَصْلِ الْخَطَابِ مَعْرِفِي نَمُودَهُ وَفَرَمُودَهُ: «عَلِيٌّ بَهْتَرُ مِنْكُمْ مِنْكُمْ بِعِلْمِ قَضَا آگَاهِ اسْت» یا تورا؟

أبو بکر گفت: البتہ شما را.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: تورا به خدا سوگند، آیا من در آخرین کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَاضِرٌ شَدِيدٌ وَتَوَلَّى غَسْلًا وَدَفِنَ فِيهِ حَضْرَتٌ مَشْهُورَةٌ؟

أبو بکر گفت: البتہ شما.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: تورا به خدا سوگند، آیا تو در قرابت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَقْتَهُ جَسْتَهُ أَيْ [مَصْدَقًا

«أَوْلُوا الْقُرْبَى»

می باشی] یا من؟

أبو بکر گفت: شما هستید.

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا توئی آنکه خداوند وی را هنگام احتیاج دیناری عطا نمود و جبرئیل با او معامله نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن ضیافت نمودی و اولاد او را اطعام نمودی یا من؟

در اینجا أبو بکر گریسته و گفت: بلکه توئی.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را بدوش خود بلند کرده و اصنام و بت‌های کعبه را شکست یا مرا؟

أبو بکر گفت: شما بودید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «تو صاحب لوای من در دنیا و آخرت هستی»، در حق من بود یا در باره شما؟

أبو بکر گفت: بلکه در باره شما بود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی فرمان داد که تمام درب‌هایی که به مسجد باز میشد بسته شود مگر يك درب، آن درب از خانه من بود یا درب خانه شما، و نیز آنچه خداوند بر او حلال نموده بود بر من حلال نمود یا بر تو؟

أبو بکر گفت: البتّه بر شما.

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، بنا به مفاد آیه شریفه أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ «1» آیا شما بودید که پیش از نجوی و سخن گفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه دادید یا من بودم؟

أبو بکر گفت: البتّه شما بودید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من به دخت خود فاطمه علیها السلام فرمود که: «تو را به کسی تزویج نمودم که اول مردمان به اسلام ایمان آورد و اسلام او بر سائر مردم برتری و تفوق دارد» یا در حق تو؟

أبو بکر گفت: البتّه در باره شما فرمود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا تو بودی آنکه در روز بدر بر سر چاهی که کافران مقتول را در آن ریخته بودند فرشتگان هفت آسمان بر او سلام کردند یا من بودم؟ أبو بکر گفت: البتّه شما بودید.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به همین ترتیب حضرت امیر علیه السلام پیوسته مناقب منقول خود را که از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بود ایراد می کرد، و أبو بکر یکایک آنها را تصدیق می نمود [تا بجائی رسید که أبو بکر به گریه افتاده و حالش منقلب شد].

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اینها و مانند آن از جمله علائم و دلالتی است که انسان توسط آنها شایسته ولایت امور امت محمد صلی الله علیه و آله می گردد. بنا بر این ای ابو بکر چه چیز تو را از خدا و رسول و دینت فریب داد، با اینکه وجود تو عاری از این علائم و دلالت است؟!.

ابو بکر در حالی که می گریست گفت: راست گفתי ای ابو الحسن، به من مهلت بده تا امشب در کار خود و این حرفهای خوب فکر و تأمل کنم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر چه می خواهی فکر کن ای ابو بکر.

ابو بکر در نهایت تأثر و حزن برخاسته و به خانه رفت و تا شب خود را ممنوع الملاقات نمود، و عمر بن خطاب پس از آگاهی از ملاقات آن دو با حالی مضطرب و نگران به میان مردم تردد می کرد. و ابو بکر آن شب بخواب رفته و در رؤیا به خدمت پیامبر مشرف شده و عرض سلام نمود. ولی رسول خدا روی مبارك خود را به جانب دیگر نمود.

ابو بکر برخاسته و در برابر آن حضرت نشسته و سلام نمود. این بار نیز پیامبر از او روی برتافت. ابو بکر گفت: ای رسول خدا مگر از من چه خلاف و گناهی سر زده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه جواب سلام تو را بگویم حال اینکه تو دشمنی می کنی با کسی که خدا و رسول او وی را دوست می دارند؟ حق را به اهل آن باز گردان. گفتم: اهل آن کیست؟

ص: 272

فرمود: همان که تو را در مذاکره اش ملامت نمود، یعنی علیّ. گفتیم: آن را به وی باز گرداندم ای رسول خدا، سپس او را ندید.

(1) چون صبح شد نزد حضرت علیّ علیه السلام آمده و جریان خواب خود را برایش نقل نموده و گفت: دست خود را بده تا با تو بیعت کنم ای أبو الحسن. پس از بیعت از آن حضرت خواست که در وقت معین در مسجد حاضر شده تا جریان مذاکره و خواب شب را به مردم نقل نموده و در میان جمع؛ خلافت را تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام نماید.

أبو بکر با رنگی پریده و در حالی که خود را سرزنش می کرد از نزد آن حضرت خارج شده و در میان راه به عمر برخورد، او گفت: تو را چه شده است ای خلیفه مسلمین؟

أبو بکر نیز همه چیز را برای او نقل نمود. عمر گفت: تو را به خدا سوگند ای خلیفه رسول خدا، که از سحر و جادوی بنی هاشم بر حذر باشی، و مبادا به آنان اعتماد نمایی، که این اولین سحر و جادوی ایشان نیست. و گفت و گفت و گفت تا أبو بکر را از رأی و تصمیم خود باز گردانده، و او را تشویق به ادامه راه خلافت نمود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بنا بر وعده ای که گذاشته بودند به

مسجد آمد ولی هیچ کس از ایشان را در آنجا ندید، و دریافت که چه شده، پس بر سر قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَشَسْتُ.

حضرت فرمود: در این میان عمر از کنار آن حضرت عبور کرده و گفت: ای علی، چیزی که می خواستی نشد! پس آن حضرت نیز بر همه چیز واقف شده و به منزل خود بازگشت.

«احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر بن خطاب در پاسخ به نامه ای که به او نگاشت»

«احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر بن خطاب در پاسخ به نامه ای که به او نگاشت»

«وقتی که او پس از حذیفه بن یمان از طرف عمر والی مدائن شده بود» (1) 54- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ از سلمان غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَشَسْتُ:

اما بعد؛ ای عمر نامه تو به دستم رسید، نامه ای که در آن مرا مورد سرزنش و توبیخ خود ساخته، و در آن گفته بودی که من تو را به امارت مدائن بدان خاطر مبعوث نمودم، و بلکه امر نمودی به اینکه دنباله شیوه و روش حذیفه را بگیری و از روزگار امارت و سیره و روش او موشکافی کرده و ما را از جمیع افعال او خواه قبیح و خواه حسن عالم و واقف گردانی. ولی ای عمر! خداوند عزّ و جلّ مرا از این عمل باز داشته، آنجا که فرموده: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ «1»، ای عمر من هرگز در پی اطاعت تو در امر حذیفه نیفتاده و مخالفت امر خداوند را نکنم.

(1) و اما اینکه گفتمی که من زنبیل بافی را شغل خود ساخته و مدام نان جو تناول می کنم، این دو کار عملی نیست که فرد مؤمن کسی را بر آن سرزنش و توبیخ نماید. و به خدا سوگند ای عمر که زنبیل بافی و خوردن نان جو از بی نیازی از بهترین خوردنی و نوشیدنی و غصب حق مؤمن و ادعای باطل در نزد خداوند عزّ و جلّ با فضیلت تر و محبوب تر و به تقوا نزدیکتر می باشد، و من خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه نان جو می یافت آن را تناول فرموده و ضمن اظهار فرح و شادی از آن آزرده نبود.

و اما اینکه اشاره به عطا و احسان من نموده بودی، این را بدان که من آن عمل را برای روز فقر و ناداری و نیازم به آن پیش فرستادم، و به خدا سوگند ای عمر مرا اصلاً نظر به خوبی مطاعم و مشارب من نیست و باک از نیک و بد آن ندارم زیرا غذایی که از حلق به گلو رود و سدّ رمق گشته و نیروی بندگی حضرت حقّ به هم رسد همان کافی و بسنده است؛ خواه آن آرد گندم و مغز گوسفند باشد و خواه جو بی مغز.

(1) و اما اینکه گفتم: تو با این اعمال موجب ضعف سلطنت خداوند و سستی آن شدی، من نفس خود را خوار نمودم تا اهل مدائن مرا امیر ندانند بلکه مرا مثل پل فرا گرفته و بر بالای آن تردد نمایند، و هر گونه بار و ثقل که دارند بر من حمل فرمایند، گویا زعم تو آن است که این گونه اعمال موجب وهن و ذلت حضرت الوهیت و سبب خفت سلطانت رب العزة است.

پس بدان که تذلل در طاعت و بندگی خداوند نزد من محبوب تر است از تعزز در معصیت او، و تو خود می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته با مردم الفت داشته و بدیشان نزدیک می شد، و مردم نیز به نبوت و سلطانت او چنان نزدیک می شدند که گویی حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکی از آن مردمان است. و غذای آن حضرت غذای درشت و غلیظ بود و لباس خشن و پلاس می پوشید و همه مردمان در نزد او اعم از قرشی و هاشمی و عربی و سفید و سیاه همه و همه در دین مساوی و برابر بودند. و من شهادت می دهم که خود شنیدم که آن حضرت می فرمود: «هر که پس از من ولایت هفت نفر از مسلمانان را بر عهده گیرد و راه عدل پیشه نسازد خدا را چنان ملاقات کند که از او غضبان باشد»، بنا بر این امیدوارم از حضرت حق که از امارت مدائن سالم بیرون آیم، با اینکه ذکر نمودی که من نفس خود را ذلیل و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم، پس چگونه است ای عمر حال

کسی که ولایت و سرپرستی امت را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عهده گرفته، که من خود از حضرت حق شنیدم که می فرمود: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ «1».

(1) ای عمر بدان که من عهده دار ولایت اهل مدائن نشدم مگر اینکه به همان شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله اقامه حدود الهی را از روی ارشاد و دلیل نمایم و به طریق آن حضرت در میان ایشان رفتار نمایم.

و این را بدان که اگر خداوند تبارک و تعالی خیر و خوبی این امت یا اراده و ارشاد و هدایت این طائفه را داشته باشد بی شک اعلم و افضل این جماعت را والی ایشان گرداند، و اگر این امت از حضرت حق ترسان بوده و تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله و عالم به حق می بودند هرگز تو را امیر المؤمنین نام نمی نهادند!! فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا «2» و به طولانی شدن عفو و بخشش الهی مغرور مشو زیرا که عقوبت خداوند نیز در زمان خود خواهد رسید.

و بدان که عواقب عمل ناحق و ستم و کردار ناپسند و ظلم تو در دنیا و آخرت به تو

خواهد رسید، و در آینده از کردار ما تقدّم و ما تأخّر خود بازپرسی شوی، و الحمد لله وحده.

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر قوم پس از وفات عمر بن خطاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویت خود

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر قوم پس از وفات عمر بن خطاب بر پنج تن از اهل شوری برای اولویت خود

(1) 55- عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی و او از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود:

هنگامی که زمان وفات عمر بن خطاب فرا رسید و امر خلافت را به شوری مقرر نمود به دنبال شش نفر که علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفّان و زبیر بن عوّام و طلحة بن عبید الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بودند فرستاد و دستور داد که آنان در اطقی نشسته و در پیرامون خلافت با هم مشاوری کرده، و از میان خودشان یکی را که سزاوارتر و اولی تر می بینند انتخاب نمایند، و از آن مکان بیرون نروند تا با یکی بیعت کنند، و هر گاه يك یا دو نفر در طرف اقلیت واقع شده و از موافقت اکثریت و بیعت آن کسی که از طرف اکثریت انتخاب می شود امتناع نمایند: کشته شوند. و در نهایت مجلس به نفع عثمان تمام شد.

ص: 278

(1) پس هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام تلاش جمع را در بیعت عثمان دید، برای اتمام حجت و روشن شدن حقیقت برخاسته و فرمود:

گفتار مرا بشنوید و چنانچه آن حق و درست بود بپذیرید و اگر باطل و نادرست بود آن را انکار کنید، سپس فرمود:

شما را به خدا سوگند! همان خدایی که بر صدق و کذب شما واقف است آیا در میان شما جز من کسی هست که بر دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دو بار بیعت کرده باشد، یکی بیعت فتح، و دیگری بیعت رضوان؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادرش مزین به دو بال در بهشت باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که عمویش سید الشهداء باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همسرش بانوی زنان عالمیان باشد؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دو فرزندش دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن دو آقای جوانان بهشتی باشند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که ناسخ را از منسوخ قرآن تشخیص دهد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند رجس و ناپاکی را از او دور ساخته و او را پاک مطهر گردانیده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل را در مثال دحیة الکلبیّ دیده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در حال رکوع زکات داده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله روی چشمانش را مسح نموده و در روز خیبر رایت اهل اسلام را به او داده باشد و پس از آن دیگر هیچ گرمی و سردی را نبیند؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در غدیر خمّ به اذن خداوند با دست مبارك خود بلند کرده و بفرماید: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خداوندا با دوست او دوست و با دشمن او دشمن باش!» گفتند:

نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضر و رفیق او در سفر باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در غزوه خندق با عمرو بن عبد ودّ نبرد کرده و او را بقتل برساند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند او را در ده آیه از قرآن؛ مؤمن خوانده باشد؟ گفتند: نه.

ص: 281

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مِثْمِی خاك گرفته و آن را بر روی كفّار انداخته و آنان تار و مار شوند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشتگان در روز جنگ احد با او ایستادگی نموده تا همه كفّار فرار کردند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادا کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که بهشت مشتاق دیدار او باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده و دفن و کفن کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق همسرانش را بدست او سپرده باشد؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را بر دوش مبارك خود سوار نموده که به بالای بام بیت الله الحرام برای شکستن بتها رفته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که در کارزار بدر منادی حضرت حَقِّ بنام او ندا کرده باشد که

«لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا علي»

؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرغ بریان شده ای که به هدیه برای آن حضرت آورده بودند تناول کند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او فرموده باشد که: «تو صاحب علم و رایت من در دنیا و آخرتی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای نجوای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صدقه ای را پیش فرستاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که نعلین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دوخته باشد؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «من برادر تو و تو برادر من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «تو محبوبترین خلق و راستگوترین ایشان به من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که صد دلو آب را در برابر صد دانه خرما بکشد و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوراند و خود گرسنه باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل همراه با سه هزار فرشته دیگر در کارزار بدر بر او سلام کرده باشند؟
گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را [هنگام وفات] بر هم نهاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا قبل از من کسی در میان شما هست که خداوند را به یگانگی شناخته باشد؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پیش از همه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده و آخر همه از نزد او خارج شود؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پس از قدم زدن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و گذر بر باغی بگوید: چه باغ زیبایی! و آن حضرت به او بفرماید:

«و باغ تو در بهشت زیباتر از این است» و این سخن پس از گذر از سه باغ از جانب آن رسول گرامی تکرار شود؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو گفته باشد: «تو نخستین فردی هستی که به من ایمان آورده و تصدیقم نمودی، و تو نخستین فردی هستی که به روز قیامت بر حوض بر من وارد خواهی شد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که دست او و همسر و دو پسرش را گرفته باشد و برای مباحله با مسیحیان اهل نجران همراه خود ببرد؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او به انس گفته باشد: «اولین فردی که از این در بر شما وارد شود، همو

ص: 285

أمیر المؤمنین و آقای مسلمین، و بهترین اوصیاء و افضل مردم است» و انس بگوید: خدایا آن فرد را مردی از انصار قرار بده، و من وارد شوم و رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید: «ای انس تو اولین مردی نیستی که قوم و خویش خود را دوست دارد»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** - الخ در باره او نازل شده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند آیه:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا تا آخر را در باره او و فرزندانش نازل کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند آیه:

أَجَعَلْتُمْ سِدْقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسَّ تَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ را در باره او نازل کرده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله او را هزار کلمه تعلیم کرده باشد، که هر کلمه از آنها مفتاح

و کلید هزار کلمه دیگر باشد؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز طائف با او نجوی و تکلم نموده باشد و أبو بکر و عمر به آن حضرت عرض کنند: ای پیامبر شما تنها با علی تکلم کردی نه با ما، و پیامبر به آن دو بفرماید: «من از خود با او نجوی نکردم بلکه به امر حضرت حقّ این کار را کردم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مهراس سیراب ساخته باشد؟ گفتند: نه.

مترجم گوید: در کتاب نهاییه ابن اثیر گوید: «در روز احد رسول اکرم صلی الله علیه و آله تشنه شد، و علی از آب مهراس برای او آورد، و آن حضرت از آن نوشیده و صورت خون آلود خود را با آن شستشو داد» و مهراس صخره گودی است که آب زیادی را در خود جای می دهد، و نیز گفته: مهراس در این حدیث نام آبی در احد می باشد.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «تو از همه مردم در روز قیامت به من نزدیکتری، و به واسطه شفاعت تو به تعداد افراد قبیله ربیع و مضر وارد به بهشت گردند»؟ گفتند: نه.

مترجم گوید: عرب را رسم بر این بوده که جماعت و تعداد بسیار زیاد را با تشبیه به قبیله ربیع و مضر که از قبائل پر جمعیت بوده ذکر می کرده است.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «ای علی هر گاه من لباس جدید پوشم تو نیز ملبّس به لباس جدید گردی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «تو و پیروانت در روز قیامت رستگار و فائز خواهید بود»؟
گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «دروغ می گوید کسی که پندارد مرا دوست دارد در حالی که علی را دوست نمی دارد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «هر کس این چند تار موی مرا دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد در اصل خدا را دوست داشته است» و از آن حضرت پرسیده شد: ای رسول خدا، منظور شما از آن چند دانه تار مو کیست؟ فرمود: «علی، و حسن، و حسین و فاطمه»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «تو بهترین آفریده پس از پیامبران می باشی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «تو فاروقی، که میان حق و باطل را جدا می کنی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «تو از لحاظ کردار و عمل در روز قیامت از همه خلائق پس از انبیاء برتر و افضل می باشی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله کساء و شمد خود را بر او و همسر و دو فرزندش کشیده و فرموده باشد: «خدایا من و اهل بیتم را به سوی بهشت خود فرا خوان نه به آتش»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار؛ آذوقه فرستاده و از اخبار باخبرش ساخته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بدو فرموده باشد: «هیچ سرّ و رازی از تو پوشیده نیست»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو برادر و وزیر و مصاحب من در اهل منی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو اقدم امت در اسلام و افضل آنان در علم و از همه حلیم و بردبارتری»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که پهلوان یهودی مرحب را در روز خیبر با نبرد تن به تن از پای در آورده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام را بدو عرضه دارد و او تا کسب تکلیف از والدین خود مهلت طلبد و پیامبر بدو فرماید: آن بصورت امانت نزد تو باشد، و من بگویم: چنانچه آن امانت است پس من اسلام آوردم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که درب خیبر را

يك صد ذرع حمل نموده و پس از فتح قلاع خيبر چهل نفر هم نتوانند آن را بدوش كشند؟

گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً** در شأن او نازل شده و من بودم که صدقه را تقدیم نمودم؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** در باره اش فرموده باشد: «هر که علی را سب و دشنام گوید مرا سب گفته، و هر که مرا سب و دشنام دهد چنان است که خداوند را سب نماید»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** بدو فرموده باشد: «جایگاه و منزل تو در بهشت روبروی جایگاه من است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** بدو فرموده باشد: «هر که با تو بجنگد با خدا جنگیده، و هر که با تو دشمنی کند چنان است که به خداوند دشمنی ورزیده»؟ گفتند: نه.

ص: 291

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هنگام هجرت پیامبر به مدینه در جای خواب آن حضرت خسیبیده و جان خود را در برابر هجوم مشرکین برای قتل آن جناب فدا کند؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو برترین فرد برای امت پس از من هستی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو بروز قیامت در قسمت راست عرش بوده و خداوند دو لباس به تو خواهد پوشاند؛ یکی سبز و دیگری سرخ»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که هفت سال و چند ماه پیش از همه مردم نماز گزارده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «من بروز قیامت دست به دامن خداوند خواهم بود و آن نور است، و تو دست بدامن من خواهی بود و اهل بیت من دست به دامن تو خواهند بود»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو مانند خود منی، و دوستی تو دوستی من و دشمنی با تو دشمنی با من است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «ولایت من همچون ولایت تو است، این عهدهی است که خداوند با من گذارده و مرا مأمور به ابلاغ آن فرموده است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «بار خدایا او را برای من یار و پشتوانه و یاور ساز»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «مال و ثروت رهبر ستمکاران و تو پیشوای اهل ایمانی»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «حتما بسوی شما فردی را می فرستم که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو اناری خورانده و فرموده باشد: «این از انارهای بهشت است که جز پیامبر یا وصی پیامبر هیچ کس حق خوردن آن را ندارد»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «هر چه از خدا درخواست نمودم عطا فرمود، و هر چه دعا کردم مانند همان را برای تو نیز مسألت نمودم»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو از همه به دستورات الهی فرمانبرتری، و به عهد پروردگار وفادار- تری، و در احکام قضا از همه عالمتری، و در تقسیم به مساوات از همه برتری، و از همه در نزد خداوند لایقتری»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «فضل و برتری تو بر این امت در مثال همچون فضیلت خورشید بر ماه بوده، و همچون فضیلت ماه بر ستارگان است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «ای علی، خداوند دوستدار تو را به بهشت

رهنمون و دشمن تو را به جهنم می فرستد»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «مردمان از درختان گوناگونند و من و تو از يك درخت واحدیم»؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «من آقای بنی آدم می باشم و تو آقای عرب هستی و هیچ فخری نیست»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که خداوند موجبات رضایت خود را از او در دو آیه از قرآن بیان داشته باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «موعد تو موعد من است و موعد شیعیان تو حوض است، در هنگامی که میزان بر پا شده و همه مردم در خوف و هراسند»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد: «خداوندا من او را دوست دارم تو نیز او را دوست بدار، خداوندا من او را به تو می سپارم»؟ گفتند: نه.

ص: 295

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بدو فرموده باشد: «تو حجت مردمانی، پس ایشان را به اقامه نماز، و پرداخت زکات، و امر به معروف و نهی از منکر و برپائی حدود و تقسیم به مساوات راهنمایی و ارشاد نما»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست او را در روز غدیر خم بالا گرفته تا آنجا که مردم زیر بغلش را ببینند و فرموده باشد:

«بدانید که این پسر عموی من و وزیر من است پس او را یاری نموده و همفکری کنید و او را تصدیق نمایند زیرا همو است که پس از من سرپرست شما است»؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که آیه: وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَاَوْ كَانْ بِهٖمْ حَصٰصَةٌ وَاَمِنْ يُّوقَ شُحِّ نَفْسِهٖ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «1» در شأن او نازل شده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا جز من کسی در میان شما هست که فرشته وحی؛ جبرئیل یکی از میهمانان او باشد؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او حنوطی از حنوط بهشت عطا نموده و بفرماید: آن را سه قسمت کن، قسمتی را برای تحنیط من و قسمتی را برای دخترم فاطمه و باقی را برای خودت بردار؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که هر گاه خدمت پیامبر شرفیاب می شد آن حضرت به او تحیت می کرد و به نزدیک خود جای داده و مرحبا می فرمود، و اظهار بشاشت و شگفتگی در روی او می نمود؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد:

«من به روز قیامت به تو مباحات می کنم وقتی که انبیاء به اوصیای خود مباحات می کنند»؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با سوره براءت به اذن خداوند به سوی مشرکین اهل مکه فرستاده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد:

«هر آینه من به تو رحم می کنم از حقد و کینه ای که در سینه این جماعت علیه تو پنهان است، و آن را تا پیش از مرگ من ظاهر نکنند، و پس از من مخالفت خود را با تو ظاهر سازند»؟ گفتند: نه.

(1) فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرموده باشد:

«امیدوارم خدا امانت تو را ادا فرماید، امیدوارم خداوند ذمه تو را پرداخت فرماید»؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرموده باشد:

«تو قسمت کننده آتش هستی، کسی را که پاک و پرهیزکار است از آتش بیرون آورده و مخالفین و کفار را در آتش رها می کنی»؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که قلعه خیبر را فتح نموده و دختر مرحب یهودی را به اسارت تحویل رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ داده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا جز من کسی در میان شما هست که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرموده باشد:

«تو و شیعیانت بر سر حوض بر من وارد شوید، در حالی که سیراب و خوشحال و سفید روی باشید، و دشمنان تو در حالی بنزد من آیند که تشنه و سوخته و سیاه روی باشند»؟

گفتند: نه.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام روی به اهل شوری کرده و فرمود: در صورتی که همه آنچه گفتم مورد تصدیق شما بوده و بدان اقرار دارید و از فرمایش پیامبرتان بر شما آشکار

ص: 298

گردید، پس رعایت تقوای خداوند واحد بی شریک را نموده، و از سخط و غضب و معصیت خداوند بپرهیزید، و از وصایا و عهود رسول خدا صلی الله علیه و آله تحلف نکرده، و حقوق الهی را رعایت نموده، و حق را به اهل آن وا گذاشته و از روش پیامبران پیروی نمائید، زیرا اگر مخالفت کنید در اصل به خدا عصیان ورزیده اید، پس خلافت را به کسی که سزاوارتر است واگذارید.

(1) امام صادق علیه السلام فرمود: آن جماعت پس از فکر و مشاورت با خود گفتند: ما به فضل او پی بردیم، و دانستیم که او از همه به خلافت شایسته تر است، ولی او مردی است که هیچ کس را بر دیگری تفصیل ندهد، و اگر او را خلیفه کنید شما و دیگر مردم را به يك نگاه می نگرد، ولی بهتر است خلافت را به عثمان دهید زیرا او همان است که شما بدان میل دارید. پس امر خلافت را بدو واگذار نمودند!!

ص: 299

احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر گروه زیادی از مهاجر و انصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث

نبوی

اشاره

احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر گروه زیادی از مهاجر و انصار با کلامی شیوا پیرامون فضیلت خود با استناد به احادیث نبوی

(1) 56- از سلیم بن قیس نقل است که گفت: در ایام خلافت عثمان بن عفان، گروهی از مهاجرین و انصار را دیدم که در جانبی از مسجد النبوی صلی الله علیه و آله نشسته بودند و حضرت علی علیه السلام در گوشه ای از مسجد جلب توجه می کرد، آن حلقه در فضائل و امتیازات خودشان بحث می کردند، تا اینکه به قریش و فضل و سابقه و هجرت آن پرداخته و استناد به گوشه ای از فرمایشات پیامبر در فضل آنان نمودند که فی المثل فرموده: «رهبران از قبیله قریشند» و نیز: «مردم همه پیروان قریشند و ایشان پیشوای عرب می باشند»، و نیز:

«به قبیله قریش دشنام مدهید»، و نیز: «نیرو و قوت هر مرد قرشی مانند دو مرد غیر قرشی است»، و نیز: «هر که قصد خواری و ذلت قریش را نماید خداوند او را خوار سازد».

[و از مهاجرین سخن به میان آمد، و آنچه در شأن ایشان در قرآن آمده و آنان را بر انصار مقدم داشته، و خلاصه هر ستایشی که خداوند عز و جل در قرآن و نیز فضیلتی که در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ذکر کردند].

ص: 300

(1) تا اینکه ذکر فضل و سابقه و نصرت انصار به میان آمد، و آنچه در قرآن از ایشان ستایش شده، و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان فرموده [همچون: «انصار محلّ راز و سرّ و امانت منند»]: «هر که انصار را دوست بدارد خدا نیز او را محبوب دارد، و هر که به ایشان بغض ورزد مبعوض خداوند شود»، و: «هیچ فرد مؤمنی به خدا و پیامبر به انصار بغض نمی ورزد» و: «اگر تمام مردم به گروه های مختلف داخل شوند من به گروه انصار می روم»].

و در ادامه اشاره به مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه سعد بن معاذ نمودند که فرمود: «عرش خداوند از مرگ سعد به لرزه در آمد» و هنگامی که از یمن پارچه هایی نزد آن حضرت آوردند که موجب شگفتی همگان شد فرمود: «پارچه های سعد بن معاذ در بهشت از تمام آنها زیباتر است»، و نیز در فضل حنظله بن ابی عامر که ملائکه او را غسل دادند، و از عاصم بن ثابت که زنبوران جنازه او را از قصد سوء دشمن محافظت کردند.

و سپس هر کدام از افراد برجسته خود را اسم بردند که فلانی از ما است! فلانی از ما است. و قریش گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما است، حمزه از ما است، جعفر از ما است، عبیده بن الحارث و زید بن حارثه و أبو بکر و عمر و سعد و أبو عبیده و سالم و عبد الرحمن بن - عوف همه از ما می باشند.

(1) و هیچ فرد معروفی را از قلم نینداخته و همه را ذکر نمودند. و در آن حلقه بیش از دویست مرد نشسته بودند، و در میان ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبّه و عبد الله بن- عمر و حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر همه و همه حضور داشتند.

و از انصار: ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری، و ابو هیثم بن تیّهان، و محمد بن سلمه، و قیس بن سعد بن عباده، و جابر بن عبد الله انصاری، و انس بن مالک، و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و ابو لیلی و فرزندش عبد الرحمن کنارش نشسته بود، پسر بچه سپیدروی بلند قامت بی ریشی بود، در این هنگام ابو الحسن بصری به همراه فرزندش حسن- که او نیز پسر بچه سپیدروی میانه قدی بود- وارد شد، و من به این دو غلام نگریسته و نتوانستم بگویم کدامیک خوشتر است جز آنکه حسن بزرگتر و بلند بالاتر بود.

و تمام آن جماعت در بحث فرو رفته بودند و این گفتار از صبح تا هنگام زوال ادامه داشت، و عثمان بن عفان در خانه خود غافل و بی خبر از گفتار و سخنان آن گروه نشسته بود،

وعلی بن ابی طالب علیه السلام تنها به این مذاکرات گوش داده نه او و نه هیچ یک از اهل بیتش سخنی نمی گفت، و جمعیت به جانب آن حضرت متوجه شده و گفتند: ای ابو الحسن چه چیز شما را از سخن گفتن باز داشته؟ (1) فرمود: همه شما دو گروه مهاجر و انصار هر چه از فضائل خواستید گفتید، و همه بجای خود درست و صحیح بود، ولی از همه شماها می پرسم که این فضائل و نیکیها و مقاماتی را که مذاکره نمودید آیا از جانب خود شماها و از ناحیه عشیره و قبیله خودتان بوده است یا از ناحیه دیگری؟

گفتند: البته از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او می باشد که خداوند متعال به واسطه آن حضرت این همه فضیلت و شرافت را به ما عطا فرموده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، ای گروه قریش و مهاجر و انصار، آیا به این نکته پی برده اید که همه این خیرات که از دنیا و آخرت به آن رسیدید تنها به واسطه ما خاندان بوده است و بس؟ چرا که پسر عموی من رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده: «من و اهل بیت من چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم انواری بودیم،

و چون خداوند متعال آدم را آفرید انوار ما را در صلب او قرار داده و وی را به زمین فرستاد، و سپس به صلب حضرت نوح علیه السلام منتقل شدیم، و بعد از جریان طوفان و بعدها هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند این نور در صلب او بود و پیوسته از اصلاب پاک به ارحام طاهره منتقل می گشتیم، و در سلسله نسب و اجداد و جدّات ما واقعه زنائی بهم نرسیده است!

(1) در اینجا اهل سابقه و اهل بدر و اهل احد همگی گفتند: آری این سخنان را ما از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شنیده ایم.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که من نخستین کسی هستم که به خدا و رسول او ایمان آوردم؟ گفتند: همین طور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که خداوند در چندین آیه از کتاب خود سابق را نسبت به متأخر فضیلت و برتری داده است و هیچ کسی از امت در اسلام و تقدیم ایمان از من سبقت نجسته؟ گفتند: همین طور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید وقتی آیات: *وَ السَّابِقُونَ*

الَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ يَمِينُونَ رِجَالَهُمْ إِذَا قَامُوا إِلَى اللَّهِ لِيَأْجُزُوا فِي الْحَرْبِ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُسْرًا وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا مُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ نَازِلًا فَذَلِكُمْ أَجْرُهُمْ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

فرمود: «این آیات در باره انبیاء و اوصیای آنان نازل شده، و من افضل انبیاء و رسولان خداوند هستم و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیاء می باشد؟» گفتند: همین طور است.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید آنجا که آیات: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَإِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ نَازِلًا شد مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آیا این آیات فقط مخصوص برخی از مؤمنان است یا تعلق به همه مردم دارد؟ خداوند پیامبر را مأمور فرمود تا ولایت امر آنان را معین فرماید و همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنان گفته است ولایت را نیز بر ایشان تفسیر نماید، و آن حضرت در روز غدیر خم مرا نصب فرمود. سپس خطبه ای بدین شرح ایراد نمود که:

«ای مردم خداوند مرا مأمور به انجام کاری فرموده که سینه ام تنگ شده و گمان برده ام

که مردم مرا تکذیب نمایند و پروردگار مرا فرموده که یا ابلاغ رسالت کنم و گر نه مرا عذاب نماید» سپس منادی را امر فرمود که ندا کند

«الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ»

(یعنی همه جمع شوند) سپس این خطبه را ایراد فرمود که: (1) ای مردم آیا تصدیق می کنید که خداوند عزّ و جلّ مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من از ایشان به خودشان برترم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: ای علی برخیز، من نیز برخاستم و فرمود: «هر که من مولای او می باشم همانا علیّ مولای او است، خداوندا دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار».

پس سلمان برخاسته و گفت: ای رسول خدا ولایت او چگونه ولایی است؟ فرمود:

ولایت او همچون ولایت من است، پس هر که من از خودش به او برترم علیّ نیز از نفس او به خودش برتر است، پس خداوند آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً را نازل فرمود، و رسول خدا صلّى الله عليه و آله تکبیر فرستاده و گفت: الله اکبر بر کمال نبوت و دین خدا: ولایت علی پس از من.

پس ابو بکر و عمر برخاسته گفتند: ای رسول خدا، این آیات فقط مخصوص علیّ نازل شده است؟ پیامبر فرمود: آری در باره او و اوصیای من تا روز قیامت نازل شده است.

ص: 306

آن دو گفتند: ای رسول خدا برای ما آنان را بیان بفرما.

(1) فرمود: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امتم می باشد، او مولی و سرپرست همه مرد و زن مؤمن پس از من است، سپس فرزندش حسن، بعد حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند، نه ایشان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان فارق گردد تا بر حوض نزد من آیند.

اهل مجلس همگی گفتند: همین طور است، همه اینها را ما شنیده ایم و بر آن شاهد بودیم. و برخی گفتند: بطور کلی این مطالب به خاطر ما هست ولی همه اش را بخاطر نداریم، و این گروه که بخاطر دارند از افراد صالح و فاضل ما می باشند.

پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، همه مردم در حفظ مطالب یکسان نیستند.

شما را به خدا سوگند هر که این سخنان را از پیامبر بخاطر دارد برخاسته و به آن خبر دهد!

پس زید بن ارقم، براء بن عازب، ابو ذر، و مقداد و عمار برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم که این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر منبر بود و تو در کنار او بودی این گونه فرموده که: «ای مردم خداوند مرا مأمور فرموده که امام شما و وصی و جانشین خود را برایتان معین نمایم، همو که خداوند طاعت او را در کتابش بر اهل ایمان واجب فرموده،

و آن را قرین طاعت خود و من ساخته، و شما را امر به ولایت او ساخته، و من از ترس طعن اهل نفاق و تکذیبشان ابتدا مراجعت نمودم ولی خدا مرا فرمود یا ابلاغ کن یا عذابت می کنم.

(1) ای مردم، خداوند شما را در قرآن امر به نماز نمود و من نیز آن را بیان داشتم، و نیز زکات و روزه و حج و من تمام آنها را توضیح داده و برای شما تفسیر نمودم، حال شما را امر به ولایت نموده و شهادت می دهم که ولایت مختص این فرد- و دست مبارکش را بر دست علی گذارد- است، سپس از آن دو فرزند او است، سپس از آن اوصیای پس از ایشان از فرزندان اوست، از قرآن جدا نشوند و قرآن نیز از ایشان فارغ نشود تا بر حوض نزد من آیند، ای مردم، امام و هادی و دلیل و راهنما و مفرع و ملجأ شما را مبین و معین و آشکار گردانیدم، و او برادر من علی بن ابی طالب؛ و در میان شما به منزله من است، پس در تمام مسائل دینی از او پیروی نموده و در جمیع کارها از او اطاعت کنید، زیرا نزد او تمام علم و حکمتی است که خداوند به من آموخته است، پس از او پرسش و سؤال کنید و از او و اوصیای پس از او بیاموزید و یاد گیرید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف مکنید، زیرا ایشان پیوسته با حق بوده و حق ملزم به ایشان است»، پس از نقل این کلام از پیامبر آن گروه نشستند.

(1) سلیم بن قیس گفت: سپس حضرت علیّ علیه السلام فرمود:

ای مردم، آیا تصدیق می کنید که خداوند پس از نزول آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** من و فاطمه و دو پسر حسن و حسین را جمع نموده و بر ما کسا و شمعدی فدکی کشیده و فرمود: «بار خدایا! اینان اهل بیت و گوشت تن منند، آزار و ناراحتی و زحمت اینان موجب زحمت و آزار و اذیت من است، پس رجس و آلودگی را از وجود اینان زائل نموده و آنان را تطهیر فرمای!»، ام سلمه با شنیدن این کلمات نزدیک کساء آمده و عرض کرد: من نیز [از اهل کساء می باشم]؟ فرمود: تو بر خیری، ولی این آیه فقط در شأن من و برادرم علیّ و دخترم فاطمه و دو فرزندم، و نه تن دیگر از فرزندان حسین نازل شده است، و کسی را در آن اشتراکی نیست.

جماعت با شنیدن این سخن یکپارچه گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه این مطلب را برای ما نقل نموده، و وقتی از خود رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** جو یا شدیم همانند ام سلمه نقل فرمود.

سپس حضرت امیر علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که هنگام نزول آیه مبارکه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**، سلمان از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** پرسید که آیا این آیه جنبه خصوصی دارد یا عام؟ فرمود:

ص: 309

«افراد مأمور به آن تمام مؤمنین می باشند، و منظور از صادقین برادر من علی بن ابی طالب و اوصیای پس از او تا روز قیامتند»؟ همگی گفتند: همین طور است.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که چون در غزوه تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خلیفه خود در مدینه منصوب کرد و من عرض کردم برای چه مرا در مدینه می گذاری؟ آن حضرت فرمود: «مدینه جز به من و توری خوش نمی بیند، و جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود»؟ همگی گفتند: همین طور است.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که هنگام نزول آیه مبارکه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا آخر سوره حج، سلمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید این افرادی که شما بر ایشان گواهی و آنان بر مردم کیانند؛ همانها که برگزیده خداوند شده و در کار دین هیچ سختی و حرجی بر آنان نگذارده و پیرو آئین پدرتان ابراهیم می باشند؟ فرمود: «از میان امت فقط اشاره به سیزده نفر دارد»، سلمان گفت: برای ما بیان فرمائید ای رسول خدا، پس فرمود: «من و برادرم علی و یازده نفر از اولاد من می باشند»؟ همگی گفتند: همین طور است.

(1) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا تصدیق می کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز با ارزش و مهم به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زیند دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته و پیمان بسته که آن دو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد»، در اینجا عمر غضبناک برخاسته و گفت: ای رسول خدا، آیا منظور تمام اهل بیت شمایند؟ فرمود: نه، مقصود من خلفاء و اوصیای من هستند که اولین ایشان علی است که وزیر و خلیفه من و سرپرست هر زن و مرد مؤمن پس از من است، و پس از او فرزندانم حسن و حسین، سپس نه تن از فرزندان پسر من حسین باشند، یکی پس از دیگری تا هنگامی که نزد حوض به من برسند، آنان اوصیای من و شهدای بر خلق و حجتهای خداوند و معادن حکمت، و خزانه علم پروردگار جهان هستند، هر که از ایشان اطاعت کند از خداوند اطاعت نموده و هر که معصیت آنان را کند خدا را معصیت کرده است»؟ همگی گفتند: همین طور است.

سپس کار سؤال و منا شده و قسم دادن آنان از جانب حضرت امیر علیه السلام ادامه یافت، تا آنجا که هیچ سؤالی نماند جز آنکه همه را بر صدق آن به ذات خداوند سوگند داده و تصدیق گرفت

تا آنکه بیشتر مناقب خود و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرموده بیان داشت و همه جماعت آن موارد را تصدیق نموده و بر حَقانیت آن گواهی دادند.

(1) سپس هنگام ختم کلام گفت: «خدایا بر این مردم شاهد باش»، و آنان گفتند:

خدایا شاهد باش که ما جز آنچه خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده یا توسط افراد مطمئن که آن را از آن حضرت شنیده اند نقل نکردیم.

فرمود: آیا این حدیث نبوی را تصدیق می کنید که فرمود: «هر که پندارد با بغض به علی می تواند مرا دوست بدارد؛ دروغ گفته و مرا دوست ندارد» و دست مبارك خود را بر سر من نهاد، و فردی پرسید: این چگونه است؟ فرمود: «زیرا او از من است و من از اویم، هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد بی شك خداوند را دوست داشته است، و هر که او را مبعوض بدارد نسبت به من اظهار بغض کرده، و هر که نسبت به من بغض ورزد نسبت به خداوند اظهار بغض نموده است»؟ وقتی کلام بدینجا رسید قریب به بیست نفر از برجستگان دو قبیله گفتند: آری همین طور است، و الباقی جماعت ساکت ماندند.

حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام به جماعت ساکت فرمود: چرا ساکت و خموش ماندید؟ گفتند: این گروهی که نزد ما شهادت دادند از افراد موثق در گفتار

و فضل و سابقه اند. حضرت امیر علیه السلام گفت: بار خدایا بر آنان گواه باش.

(1) در اینجا طلحة بن عبید الله که او را سیاستمدار قریش می گفتند معترضانه گفت: با ادعای خلافت ابو بکر و تصدیق یارانش چه کنیم؛ در آن روز که شما را با آن شدت در حالی که بر گردنتان ریسمانی انداخته و همگی اصحاب به شما گفتند: بیعت کن و شما در آن مقام حجت خود را بر ایشان تمام نمودید و ابو بکر مدعی شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرموده: «خداوند منع می کند از اینکه نبوت و خلافت را در ما اهل بیت جمع نماید» و آن را عمر و ابو عبیده و سالم و معاذ تصدیق کردند؟ سپس افزود: تمام آنچه شما فرموده و بدان احتجاج نمودید از سابقه و فضل همه و همه حق است و ما بدان اعتراف می کنیم ولی بطوری که این چهار نفر نیز روایت گذشته را تصدیق نمودند خلافت در خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نخواهد گرفت.

حضرت امیر علیه السلام پس از شنیدن این کلام غضبناک از گفته طلحه پرده از رازی برداشته و به بیان گفتار نامفهومی از عمر به هنگام مرگ پرداخته و خطاب به طلحه فرمود:

به خدا سوگند که هیچ صحیفه ای به هنگام ملاقات خداوند در روز قیامت در نزد من محبوبتر از صحیفه ای نیست که در آن چهار نفر از مخالفین پیامبر در کعبه هم قسم شده

و پیمان بستند که پس از مرگ پیامبر علیه من با هم متحد شوند تا مانع رسیدن خلافت به من شوند.

(1) و دلیل بر بطلان شهادت آنان و آنچه تو گفتی ای طلحه بخدا سوگند همان فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم است که فرمود: «هر که من از خودش به او برترم علی نیز از نفس او به خودش برتر است»، پس چگونه می شود کسانی که من از ایشان برترم بر من امیر و حاکم باشند؟ و نیز این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که: «جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون است نزد موسی جز نبوت» و چنانچه استثنایی غیر از نبوت بود فرموده بود.

و نیز این فرمایش که: «من در میان شما دو چیز به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف مورزید، زیرا ایشان از شما داناترند، و شایسته است که خلیفه جز داناترین ایشان به قرآن و سنت نباشد، همچنان که خداوند فرموده: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

ص: 314

أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ «1»، و نیز فرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ «2»، و نیز: اِنَّنِي بَكْتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اَنْزَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ «3»، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرموده است: «هیچ امتی اختیار امور خود را با وجود فرد عالم و دانا به کسی واگذار نکند جز آنکه پیوسته کارشان به انحطاط و تزلزل گذاشته تا هنگامی که خطایشان را جبران کنند»، و آیا ولایت جز همان امارت است؟ (1) و از جمله دلایل کذب و بطلان روایت گذشته این است که شماها خودتان در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پس از توصیه های آن حضرت به من به عنوان امیر المؤمنین سلام کردید، و از جمله حجتهای بر ایشان و بر تو بطور خاص و بر اینکه با تو است یعنی زبیر، و بر امت، و بر سعد ابن ابی وقاص، و ابن عوف، و بر این خلیفه اتان یعنی عثمان این است که: ای گروه شوری ما و شما همه زنده ایم و می بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داده، و این خلاف و ردّ حدیث «عدم جمع نبوت و خلافت در اهل بیت» است، و مگر نتیجه آن جز خلافت است؟ و اگر فکر می کنید که این شوری برای غیر امارت است پس برای عثمان خلافتی نباشد، و در این صورت فقط ما را گفته که

در کاری غیر از خلافت مشاوره کنیم، و اگر شوری برای تعیین خلیفه است پس برای چه مرا میان شما داخل نمود؟ بلکه باید اخراج می کرد، و نیز گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را از منصب خلافت خارج نموده و باخبر ساخت که ایشان را در آن هیچ نصیبی نیست؟ و برای چه عمر وقتی يك يك ما را فراخواند به فرزندش عبد الله چیزی گفت و او اینجا حاضر است، تو را به خدا سوگند ای عبد الله که بگویی وقتی خارج می شدی به تو چه گفت؟ (1) عبد الله گفت: حال که مرا به خدا قسم دادی او گفت: اگر جماعت شوری از اصلع قریش (یعنی حضرت امیر علیه السلام) پیروی کنند ایشان را به راه راست و روشن رهنمایی کرده و کتاب خدا و سنت پیامبر را در میان مردم اقامه خواهد کرد.

فرمود: ای پسر عمر تو به او چه گفتی؟ گفت: گفتم: چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی؟ فرمود: و او چه پاسخ داد؟ گفت: سخنی گفت: که جنبه خصوصی دارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مطلب را در زمان حیات خود به من گفته بود، سپس در شبی که پدرت وفات نمود نیز در خواب به من فرمود، و هر که آن حضرت را در خواب ببیند چنان است که در بیداری رؤیت نموده باشد.

(1) عبد الله گفت: شما را از چه مطالبی آگاه فرمود؟

حضرت علیه السلام فرمود: تو را بخدا سوگند می‌دهم که اگر همان بود مرا تصدیق کنی! گفت: در این صورت سکوت نمایم.

فرمود: وقتی از عمر پرسیدی چه چیز مانع شما است که او را خلیفه نمایی گفت: آن صحیفه ای که میان خود نگاشته و در کعبه عهد نمودیم. با شنیدن این کلام عبد الله سکوت کرد و حضرت امیر علیه السلام فرمود: تو را به حق رسول خدا سوگند که از جواب من ساکت نشده و آنچه حقیقت است بیان نمایی! سلیم بن قیس گوید: در این حال ابن عمر را دیدم گریه در گلوی او مختنق گشته از هر دو چشمش اشک روان شد.

سپس آن حضرت روی به طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد نموده و فرمود: چنانچه این پنج نفر یا چهار نفر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشند دیگر ولایت ایشان بر شما جایز نیست، و چنانچه راست گفته باشند جایز نیست که شما پنج نفر مرا در امر شوری داخل نمایید، زیرا این کار خلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ردّ بر آن حضرت می‌باشد.

ص: 317

(1) سپس روی به مردم نموده و فرمود: مرا از منزلتی که در نزد شما دارم و آنچه بدان شناخت دارید آگاه کنید که آیا صادق هستم یا دروغگو؟

گفتند: راست گویی، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی از تو نشنیده ایم؛ نه در دوران جاهلیت و نه در دوران اسلام.

فرمود: پس به خدایی سوگند که ما اهل بیت را به نبوت و خلافت گرامی داشته، و محمد صلی الله علیه و آله را از میان ما به نبوت قرار داد و پس از او ما را به امامت اهل ایمان اکرام فرمود که جز ما هیچ کس نمی تواند از آن حضرت تبلیغ کند، و مقام امامت و خلافت تنها در میان ما به اصلاح رسد، و خداوند هیچ کسی را در امر ولایت با ما شریک و ذی نصیب نگردانیده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم الأنبياء است؛ و پس از او هیچ نبی و رسولی نیست، و تا روز قیامت مسأله نبوت بدو ختم شده است، و خداوند ما را پس از آن حضرت خلفای زمین و گواهان بر خلق خود قرار داده است، و طاعت ما را در کتاب خود واجب ساخته و در چندین آیه ما را قرین خود و پیامبرش فرموده، پس خداوند عزّ و جلّ در قرآن، محمد را نبیّ؛ و ما را از پس وی خلفاء قرار داده است، سپس خداوند تبارک و تعالی رسول خود را مأمور رساندن آن به امت ساخته، و آن حضرت نیز طبق فرمان به ایشان رسانید،

ص: 318

بنا بر این کدامیک از ما به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تریم؟ در حالی که شما خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله- وقتی مرا به ابلاغ سوره براءت به مکه فرستاد- شنیدید که فرمود: «جز مردی از من کسی نمی تواند آن را ابلاغ نماید»، شما را به خدا سوگند آیا این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدید! گفتند: آری شنیدیم، گواهی می دهیم که ما این سخن را هنگام فرستادن شما برای ابلاغ سوره براءت از آن حضرت شنیدیم.

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این فردی که شما الحال خلیفه می کنید قادر نیست بلکه صلاحیت نداشته و مورد وثوق نیست که صحیفه ای هر چند در عرض و طول چهار انگشت را از هیچ فردی علی الخصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله به امت ابلاغ نماید تا چه رسد به امامت تمام ملت! و جز من هیچ کسی قادر به تبلیغ احکام دین رسول خدا نیست. پس کدامیک از ما به مجلس و جایگاه پیامبر که فرستاده خدا است شایسته تر می باشد؛ یا از این جماعت حاضر در مجلس؟

طلحه گفت: ما این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم، پس چگونگی این مطلب که جز تو کسی صلاحیت تبلیغ از آن حضرت ندارد را برای ما تفسیر نما؟ حال اینکه بارها و بارها در سخنان آن حضرت شنیده شده که می فرمود: «فرد حاضر به فرد غایب رسانده و تبلیغ کند»، نیز در عرفه در حج وداع نیز فرمود: «خدا روشن کند چهره ای را که گفتارم را شنیده و بنخاطر بسپارد

سپس به دیگری رسانده و تبلیغ کند، پس چه بسا حامل فقهی که فاقد آگاهی است، و چه بسا حامل فقهی که به فقیه تر از خود می رساند، سه چیز است که قلب فرد مؤمن در آنها دچار غلول و خیانت نشود: اخلاص عمل برای خدا، و خیرخواهی برای والیان امر، و ملازمت جماعت ایشان، چرا که دعوت والیان محیط است به همه مردمان» و نیز در چندین مکان فرموده: «باید حاضر به غایب رسانده و تبلیغ کند».

(1) پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این مطلب شما مربوط به آن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غدیر خم و در حج و داع به روز عرفه؛ در آخر آن خطبه که: «ای مردم، من در میان شما دو چیز به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، زیرا حضرت لطیف خبیر مرا باخبر ساخته و پیمان بسته که آن دو تا وقتی که در حوض بروز قیامت بر من وارد شوند از هم جدا نخواهند شد؛ مانند این دو انگشت سبّابه و ابهام من، زیرا که یکی از آن دو جلوی دیگری است، پس دست تمسک به آن دو زنید تا نه گمراه شده و نه دچار لغزش گردید، و ایشان را تعلیم مدهید و هیچ کس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف مورزید، زیرا ایشان از شما داناترند». هر آینه خداوند عامه مردم را امر فرمود که

و جوب اطاعت از ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله و حقانیت آن را به همگان رسانده و تبلیغ کنند، و جز در آن دو مورد؛ تبلیغ دیگری را از مردم نخواست، و تنها عامه را مأمور تبلیغ عامه ساخته تا حجت بر کسی که تمام مطالب از پیامبر بدو نرسیده تمام باشد، (1) ای طلحه مگر یادت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که شما بدان گوش می دادید به من فرمود: «ای برادرم، جز تو کسی دین مرا ادا نمی کند و ذمه ام را بری نمی سازد، و تنها تو دین و غرامت مرا پرداخت نموده و بر اساس سنت من جنگ خواهی کرد؟» پس چون ابو بکر به خلافت رسید، ظاهراً دین پیامبر را ادا نمود و وعده هایش را عملی ساخت و تمام شما از او پیروی نمودید با اینکه به شما گفته بود جز من کسی قادر به این کار نخواهد بود و آنها که ابو بکر پرداخت ادای دین او نبود و عمل نمودن به وعده هایش نبود، و هر آینه پرداخت آن دیون و عمل به آن وعده ها کاری است که آن حضرت را بری سازد، و فقط مأموریت تبلیغ از پیامبر و جامه عمل پوشاندن به تمام آنها از عهده امامانی ساخته است که خداوند در قرآن اطاعت از آنان را واجب ساخته و دستور به ولایت ایشان داده است، همانها که اطاعت ایشان قرین اطاعت خداوند بوده و عصیان و مخالفت با ایشان معصیت خداوند می باشد.

(1) طلحه گفت: خیالم را راحت کردی، تا حال به معنی این کلام پیامبر نرسیده بودم تا اینکه برایم تفسیر فرمودی، ای أبو الحسن خدا از تمام امت محمد به تو جزای بهشت عطا فرماید، چیز دیگری است که می خواهم از شما بپرسم، یادم هست که شما پارچه بسته ای را در آورده و گفتی: «ای مردم، من پیوسته مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر بودم و پس از آن سرگرم جمع آوری قرآن بودم، پس این قرآنی است که به صورت مجموع و عاری از هر افتادگی پیش روی شما است»، ولی مکتوب و جمع آوری شما را ندیدم، و یادم هست که عمر از تو آن قرآن را خواست ولی شما جواب منفی دادید، و پس از آن عمر قانونی گذراند که اگر دو نفر بر آیه ای که نوشته اند شهادت می داد مکتوب می نمود و در صورت شهادت يك نفر آن را به تأخیر انداخته و کتابت نمی کرد.

و در آن اثنا عمر گفت- و من به آن گوش می دادم- که: در روز یمامه گروهی را مقتول گردانیدند که همه ایشان قاری قرآن به قرائتی خاص بود که جز ایشان کسی قرآن بدان صورت نمی خواند، و عثمان در آن جمعی که قرآن کتابت می کردند از آن مجلس برخاست و بیرون رفت و گوسفندی بدان جا آمده صحیفه و کتابی را که می نوشتند خورد و آن از بین رفت، و خود شنیدم که عمر و اصحابش که کتابت آنان را جمع می کردند

ص: 322

می گفتند که: سوره احزاب معادل سوره بقره، و سوره نور يك صد و شصت آیه و سوره حجر يك صد و نود آیه می باشد؛ ماجرا از چه قرار بود؟ و خدا رحمتت کند چه چیز مانع از آن شد که قرآن خود را بر مردم عرضه داری، در حالی که عثمان وقتی جمع آوری قرآن عمر را گرفت آن را بصورت يك مجموع گرد آورده و مردم را به سوی قرائتی واحد سوق داد، و مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود را پاره پاره ساخته و سوزانید؟ (1) حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای طلحه، هر آیه ای که خداوند عزّ و جلّ بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل فرمود به خطّ من و املائی آن حضرت نزد من محفوظ است، هر حلال و حرام و حدّ و حکمی از آن و خلاصه هر آنچه که امت تا روز قیامت بدان نیازمندند نزد من کتابت شده به املاء پیامبر و خطّ من موجود است، حتی دیه خراشیدن صورت.

طلحه گفت: یعنی هر چیز کوچک یا بزرگ یا خاصّ یا عام تا روز قیامت نزد تو مکتوب است؟

فرمود: آری، و جز آن نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مریضی از روی سرّ هزار باب از

علم بر من گشود که هر يك باب آن کلید هزار باب دیگر از علم است، و چنانچه ائمت اسلام پس از وفات پیامبر از من پیروی کرده و اطاعت می نمود از بالای سر تا زیر پا از تمام مزایا برخوردار می شد، ای طلحه، مگر تو یادت نیست که آن حضرت در زمان مریضی تقاضای دوات و کاغذ و شانه نمود تا مبادا بعد از او ائمت به گمراهی افتند، و رفیقت (عمر) وقیحانه گفت: رسول خدا هذیان می گوید!! و با این کلام پیامبر به خشم آمده و دست از آن کار کشید؟ گفت: آری من حاضر بودم.

(1) فرمود: وقتی شما خارج شدید پیامبر مرا از مضمون آنچه می خواست بنویسد و جماعت عامه را بر آن گواه بگیرد باخبر ساخت که جبرئیل از جانب خداوند به او گفته است که قضای خداوند بر ائمت تو به اختلاف و تفرقه رقم خورده، سپس کاغذی طلبد و آنچه قصد کتابت آن را در استخوان شانه داشت بر من املاء فرمود، و سه نفر را بر این کار به شهادت گرفت: سلمان، أبو ذرّ، مقداد.

و نام تمام امامان هدایت واجب الطّاعه را تا روز قیامت نام برد، اول نام مرا، سپس دو فرزندم حسن و حسین و با دست به حسن و حسین اشاره فرمود، سپس نه نفر از اولاد فرزندم حسین را نام برد،

ای ابو ذرّ و مقداد آیا همین گونه نبود؟ آن دو برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم بر پیامبر که همین را شنیدیم.

(1) طلحه گفت: بخدا سوگند که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «در روی زمین و آسمان نزد خدا هیچ کسی راستگوتر و نیکوکارتر از ابو ذرّ نیست» و من شهادت می دهم که آن دو جز حقّ بر زبان نراندند، و تو نزد من از آن دو صادقتر و نیکوکارتری.

سپس حضرت علیّ علیه السلام خطاب به طلحه و زبیر و سعد و ابن عوف فرمود: از خدا بترسید و پی رضا و خشنودی ایزد متّان رفته و درخواست آنچه نزد او است را بنمائید، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری ترسی به خود راه مدهید.

سپس طلحه گفت: می بینم که هیچ پاسخی به سؤال اصلی من در مورد قرآن ندادی آیا آن را برای مردم بیان نمی کنید؟

فرمود: ای طلحه، از سر عمد از آن طفره رفتم، حال تو بگو آیا قرآنی که عمر و عثمان جمع نمودند همه مصحف بود یا قسمتی از آن؟ طلحه گفت: بلکه همه آن بود.

فرمود: در این صورت اگر بدان عمل کنید از آتش رهایی یافته و به بهشت روید،

زیرا در آن حجّت ما و دلیل حقّ ما و وجوب طاعت ما ظاهر و هویدا است.

(1) طلحه گفت: مرا کافی است، همان که قرآن باشد برای من کافی و بسنده است.

سپس طلحه گفت: حال مرا از قرآنی که در دست شما است و تأویل آن و حرام و حلال آن، باخبر فرما، که آن را پس از خود به که می دهی و صاحب آن کیست؟

فرمود: آن را که به امر پیامبر باید قرآن را به او بدهم وصیّ من و برتر از همه خلقان فرزندانم حسن است، سپس آن را به فرزند دیگرم حسین خواهد داد، سپس به همین ترتیب به فرزندان حسین خواهد رسید تا اینکه آخرین ایشان در حوض بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شود، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است و هیچ يك از دیگری جدا نخواهد شد. و این را بدان که معاویه و پسرش پس از عثمان به خلافت رسیدند، و پس از آن دو هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی پس از دیگری تا دوازده رهبر گمراهی و ضلالت به حکومت رسیدند، همانها که پیامبر در رؤیا دید که از منبرش بالا رفته و امت را به قهقری و عقب بر میگردانند، ده تن آنان از بنی امیّه اند و دو تن از ایشان همانهاست که اساس این عمل زشت را پی ریزی نمودند، و گناه این دو تن در روز قیامت برابر با گناه تمام امت است.

ص: 326

[سخن ابو ذر - رضی الله عنه - در جمع آوری قرآن]

(1) 57- از ابو ذر غفاری نقل است که گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت حضرت علی علیه السلام به جمع قرآن پرداخته و آن را نزد مهاجرین و انصار آورده بر ایشان عرضه داشت زیرا این بنا به سفارشی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده بود، و وقتی ابوبکر آن را گشود در همان اولین صفحه ذکر فضایح قوم بود، عمر با شنیدن آن از جا پریده و گفت: ای علی این مصحف را بردارد ببر که ما را به آن نیازی نیست! آن حضرت نیز آن را برداشته و باز گشت.

سپس زید بن ثابت؛ از قاریان قرآن را احضار نموده و عمر به او گفت: علی نزد ما قرآنی آورد که در آن ذکر فضایح قوم از مهاجر و انصار بود، و ما قصد داریم قرآنی جمع آوری نمائیم که عاری از هر گونه فضیحت و هتک حرمت مهاجرین و انصار باشد، [آیا عهده دار آن می شوی؟]، زید بن ثابت نیز پذیرفته و گفت: اگر در آخر کار که قرآن مطابق خواست شما آماده شد علی قرآن خود را ظاهر نمود آیا فکر نمی کنید همه آنچه انجام داده ایم باطل خواهد شد؟ عمر گفت: چاره چیست؟ زید گفت: شما به حیله و سیاست داناترید، عمر گفت: هیچ چاره ای جز قتل و راحت شدن از دست او نیست، پس به طرح ترور او بدست خالد پرداخت که عملی نشد و شرح آن نیز گذشت.

پس چون دوره خلافت عمر آغاز شد از حضرت علیّ علیه السلام خواست که قرآن خود را بدو تحویل دهد تا آن را مطابق قرآن خود تحریف نماید و گفت: ای ابو الحسن خوب است که آن قرآن که در زمان ابو بکر آوردی نزد ما آری تا بر آن اجتماع کنیم، حضرت فرمود:

هرگز، هیچ راهی بدان نیست، من آن را فقط برای اتمام حجّت بر شما بر ابو بکر عرضه داشتم، که در روز قیامت مگوئید: ما از این مطلب غافل و بی خبر بودیم، یا بگوئید: آن را نزد ما نیاوردی! آری آن قرآنی که نزد من است جز مطهرون و اوصیای پس از من دستشان بدان نرسد. عمر گفت: آیا وقت مشخصی برای اظهار آن معلوم است؟ حضرت فرمود: آری؛ وقتی قائم از اولاد من ظهور نماید مردم را بر اساس آن راه برده و سنت بدست او جاری گردد.

[خطبه ابو ذر غفاری - رضی الله عنه-]

[خطبه ابو ذر غفاری - رضی الله عنه-]

(1) 58- و سلیم بن قیس گفت: من با حنش بن معتمر به مکه بودیم که هنگام موسم حجّ ابو ذرّ برخاسته و حلقه ای از باب کعبه را گرفته سپس با صدایی بلند فریاد زد: ای مردم، هر که مرا شناخت که هیچ و هر که مرا نشناخت همانا من جندب بن جناده، ابو ذرّ غفاریّ هستم، ای مردم، من خود از پیامبران صلیّ الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

ص: 328

«مثل اهل بیت من در میان امت همچون کشتی نوح در میان قوم او است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که آن را ترک گوید غرق گردد، و نیز همچون باب حطّه در بنی اسرائیل می باشند».

ای مردم، من خود از پیامبران شنیدم که می فرمود: «من دو چیز را در میان شما گذاشتم که اگر دست تمسک بدان زبید دچار گمراهی نخواهید شد، آن دو: قرآن و اهل بیت منند- تا آخر حدیث».

وقتی از مکه به مدینه بازگشت نزد عثمان احضار شده و به او گفت: برای چه در موسم حجّ این حرفها را زدی؟ گفت: مأموریتی بود که از طرف پیامبر انجام دادم، گفت:

شاهد هم داری؟ در اینجا حضرت علیّ علیه السلام و مقداد برخاسته و شهادت دادند، سپس هر سه خارج شدند، عثمان رو به جمع نموده و گفت: این سه نفر خیال می کنند که در حال انجام کاری (مأموریتی) هستند.

(1) 59- نقل است که یکی از روزها عثمان به حضرت علیّ علیه السلام گفت: اگر امروز تو در کار خلافت من صبوری می کنی سهل است که بیشتر با کسی که بهتر از من و تو بود چنین رفتاری نمودی! حضرت فرمود: منظورت از بهتر از من کیست؟ گفت: ابوبکر و عمر.

فرمود: دروغ گفتی، من پیش از همه شما [زمانی که بت پرست بودید] و بعد از [مرگ] همه شما خدا را عبادت نموده و خواهم کرد.

(1) 60- سلیم بن قیس گوید: سلمان و مقداد و پس از آن دو أبو ذرّ نقل نمود، سپس خود حضرت امیر علیه السلام همان را فرمود که: مردی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام به مفاخره پرداخت و چون پیامبر این را شنید روی به علی علیه السلام کرده و فرمود: تونیز بر عرب مفاخره کن که من از هر لحاظ از شما گرامی ترم زیرا: پسر عمویم پیامبر است و داماد اویم، و همسر فاطمه علیها السلام است و فرزندانم حسن و حسین می باشند، جعفر طیار بهترین برادر و مایه افتخار است و نیز عمویم حمزه سید الشهداء است، و نیز بر کلّ عرب مفاخره کن که از همه ایشان در حلم گرامی تر و در علم وسیع تر و در اسلام قدیمی تری، و از تمام عرب در بذل جان و مال بی ریایتری، و تو سرآمد قاریان قرآن، و عاملان به سنت من هستی، تو در کارزار و رویارویی با دشمن شجاعتی، تو از همه بخشنده تری، و در سرای دنیا از همه زاهدتری، و از نظر اجتهاد در دین از همه پابرجاتری، تو از همه خوش اخلاق تر و از همه راستگوتر و از همه نزد خداوند متعال و من محبوب تر هستی، تو پس از من سی سال خدا را پرستش می کنی و بر ظلم و ستم قریش صبر اختیار می کنی، و چون قدرت می گیری با آنان در راه خدا به جهاد می پردازی، و بر اساس تأویل قرآن با آنان می جنگی

ص: 330

همچنان که همراه من بر اساس تنزیل قرآن جهاد نمودی، سپس مرگ تو شهادت است، که ریش و محاسنت از خون سرت رنگین شود، و این را بدان که قاتل تو از جهت مبعوض بودن و دوری از حق همچون کشنده ناقه حضرت صالح است.

(1) 61- سلیم بن قیس گوید: نزد سلمان و أبو ذرّ و مقداد نشسته بودم که مردی از اهل کوفه در طلب ارشاد و راهنمایی نزد ایشان نشست، سلمان گفت: بر تو باد به ملازمت کتاب خدا و علیّ بن ابی طالب، زیرا او با قرآن است و هرگز از آن جدا نمی شود، و ما نیز شهادت می دهیم که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود: «علیّ دایر مدار حقّ است هر کجا که حقّ باشد او نیز با آن است، و بدرستی که علیّ؛ صدیق است، علیّ فاروق است، که میان حقّ و باطل را تمیز داده و جدا می کند».

آن مرد گفت: پس چرا مردم به أبو بکر می گویند: «صدیق» و به عمر: «فاروق»؟

گفت: همان طور که خلافت و حکومت را به غیر او بخشیدند آن دو لقب را نیز به آن دو پیشکش کردند، با اینکه طبق فرمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ما و ایشان همگی امر شدیم که حکومت و امارت اهل ایمان را به حضرت امیر تسلیم نماییم.

(2) 62- از قاسم بن معاویه نقل است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در حدیثی که مردم

در معراج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُوَايَت كَرْدَه اَنْد اَمْدَه اَسْت كِه اَن حَضْرَت دَر شَب مَعْرَاج دَر عَرْش مَكْتُوب دِيد كِه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ»؟ حَضْرَت فَرْمُود:

سَبْحَانَ اللَّهِ

! هَمِه چِيْز رَا تَغْيِيْر دَاْدَنْد حَتِّيْ اَيْن رَا؟! كَفْتَم: آرِي.

فَرْمُود: بَدْرَسْتِي كِه خَدَاوَنْد عَزَّ وَجَلَّ وَاقْتِي عَرْش رَا اَفْرِيْد بَر اَن مَكْتُوب دَاَسْت كِه

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

وَ هَنْگَامِي كِه اَب رَا اَفْرِيْد دَر مَجْرَای اَن مَكْتُوب دَاَسْت كِه:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»

. وَ هَنْگَامِي كِه كَرْسِي رَا اَفْرِيْد دَر سَتُونَهَاي اَن مَكْتُوب دَاَسْت كِه:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

وَ هَنْگَامِي كِه لُوح رَا اَفْرِيْد دَر اَن مَكْتُوب دَاَسْت كِه:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

وَ هَنْگَامِي كِه اِسْرَافِيْل رَا اَفْرِيْد بَر پِيْشَانِي اَو مَكْتُوب دَاَسْت كِه:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»

(1) و هنگامی که جبرئیل را آفرید بر بالهای او مکتوب داشت که:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين».

و هنگامی که آسمانها را آفرید در اکناف و نواحی آن مکتوب داشت که:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين»

. و هنگامی که زمینها را آفرید در طبقات آن نگاشت:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين»

. و هنگامی که کوهها را آفرید در رأس هر کدام مکتوب داشت که:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين».

و هنگامی که خورشید را آفرید بر آن مکتوب داشت که:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين».

و هنگامی که ماه را آفرید بر آن نگاشت که:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين»

و آن همان سیاهی و لکه ای است که در ماه می بینید.

پس هر کدام از شما که می گوید

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله»

بلافاصله بگوید:

«عليّ أمير المؤمنين»

. (1) 63- از عبد الله بن صامت نقل است که گفت: أبو ذرّ را دیدم در حالی که حلقه باب کعبه را گرفته و روی به مردم داشت گفت:

ای مردم، هر که مرا شناخت که هیچ، و هر که مرا نشناخت او را به نام خود آگاه کنم، من جنذب بن سکن بن عبد الله؛ همان أبو ذرّ غفاری هستم، من چهارمین فرد هستم که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شدم، من خود از آن حضرت شنیدم که می فرمود- و همه آن را تا آنجا ذکر کرد که-:

ای امتی که پس از پیامبرش حیران و سرگردان شدید، اگر در مسأله خلافت و ولایت همان را که خدا بر همه مقدم داشته بود مقدم می داشتید، و آن را که خداوند مؤخر داشته بود کنار می گذاشتید، و ولایت را در همان منظور نظر خداوند قرار داده بودید، هرگز ولی خدا محتاج به کمک خلق نمی شد، و هیچ فرضی از فرائض الهی ضایع و تباه نمی گشت، و هرگز دو نفر در حکمی از احکام الهی به اختلاف نمی افتادند، زیرا که علم هر مشکل در نزد اهل بیت پیامبر شما است، پس وبال کردار خود را بچشید، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

ص: 334

(1) 64- و از حضرت امیر علیه السلام نقل است که فرمود: بی شک آن علمی که همراه آدم از بهشت به زمینهبوط کرده و فرود آمد و پیامبران از آن بهره مند شدند [نزد من] و نزد عترت پیامبرتان می باشد، پس با این وجود کی حیران و سرگردان گردید؟! (2) 65- سلیم بن قیس گوید: شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید- و من به آن گوش می دادم-: مرا از بهترین مناقب خود باخبر ساز، فرمود: آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده، پرسید: چه آیاتی را در باره شما نازل فرموده؟

فرمود: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ «1» من آن شاهد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِي بَاشِم، و در آیه: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «2» منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست من می باشم، و آن حضرت تمام آیاتی که در باره اش نازل شده بود را ذکر نمود، مانند آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «3»، و آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «4» و غیر آن را.

ص: 335

(1) سلیم گوید: عرض کردم: لطفاً مرا از بهترین مناقب خود از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز باخبر بفرمائید، فرمود: نصب ولایت من در روز غدیر خمّ به امر خداوند عزّ و جلّ، و حدیث منزلت که: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»، و اینکه در تمام عمر با پیامبر مسافرت کردم و جز من کسی خادم آن حضرت نبود، و روزی که فقط يك روانداز داشتیم، و من بودم و پیامبر و عایشه، و آن حضرت میان ما می خوابید و چون هنگام نماز شب بر می خواست میانمان را با همان پتو حائل می گشت، پس شبی تبی سخت مرا تا صبح بیدار داشته و آن حضرت تا صبح بخاطر من بیدار ماند، و تمام شب را در مصلاّی خود تا حدّ امکان نماز خواند و به من سرزد و به من نگرسته، و این کار را تا خود صبح ادامه داد، و چون با أصحاب نماز صبح را اقامه نمود عرض کرد: «بار خدایا علیّ را شفا عنایت کرده عافیت بخش، چرا که او از شدّت تب تا صبح مرا به خود مشغول داشته».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بگونه ای که همه بشنوند فرمود: ای علیّ تو را مژده باد! عرض کردم: خدا شما را مژده خیر دهد ای رسول خدا و فدایت گرداند.

(1) فرمود: من دیشب هیچ دعایی نکردم جز آنکه عطایم فرمود و هر چه برای خود خواستم همان را برای تو مسألت نمودم، و در آن از خدا درخواست نمودم که میان من و تو پیمان اخوت بنهد و آن را انجام داد، و نیز مسألت نمودم که تو را ولیّ و سرپرست همه مرد و زن مؤمنین قرار دهد و آن را نیز پذیرفت، و نیز درخواست نمودم که همه امت را پس از من مطیع فرمان تو سازد، ولی پذیرفته نشد».

در این بین یکی از آن جمع به رفیق خود گفت: دیدی چه درخواستی برای او نمود؟

بخدا سوگند که درخواست يك صاع خرما بهتر از آن بود، یا از خدا می خواست که فرشته ای را نازل نماید تا او را بر دشمنش یاری کند، یا درخواست گنجی می کرد که خود و اصحابش از آن بهره مند گردند، زیرا همه بدان محتاجند و آن بهترین درخواست بود.

و هیچ دعای خیری برای علیّ نکرد جز آنکه برای او اجابت شد.

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام بر ناکثین ضمن ایراد خطبه ای در همان زمان که بیعت خود با او شکستند

(2) 66- فرمود: به درستی که خداوند ذو الجلال و الإکرام وقتی خلق را آفرید،

ص: 337

و گروهی از آنان را انتخاب نموده و پاکان خلق را برگزید و از میان ایشان رسولانی را ارسال فرمود، و بر او کتاب خود را فرو فرستاد، و قوانین دینی و فرائض را برایش معین نمود، جمله کلام الهی در این آیه جمع شد که: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** «1» و این آیه فقط مخصوص ما اهل بیت است نه غیر ما، ولی شما به اعقاب خود باز گشته و مرتد شده و پیمان شکستید و عهد خود را زیر پا نهادید، و این کار هیچ زبانی به خداوند نرساند، با اینکه خداوند فرموده بود که آن را به خدا و رسول و صاحبان امر باز گردانده و واگذار نمایید، همانها که حقیقت را می فهمند، پس ابتدا اعتراف نمودید و پس از آن انکار کردید، با اینکه خداوند برایتان فرموده: **أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ** «2».

بی شک صاحبان کتاب و حکمت و ایمان؛ آل ابراهیم هستند، همانها که خداوند برایشان واضح و آشکار ساخت ولی حسد ورزیده و این آیه نازل شد که: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا**

ص: 338

عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (1)»، پس آل ابراهیم ما هستیم که مورد حسد واقع شدیم همان طور که پدران ما مورد حسد واقع شدند، و نخستین فردی که حسادت شد حضرت آدم بود که خداوند وی را با دست قدرت خود آفریده و از روح خود در کالبد او دمید، و ملائکه را به سجده او واداشت و تمام اسماء و نامها را بدو آموخت و او را بر جهانیان برگزید، پس شیطان بدو رشک برده و از غاویان و خاسران گردید، سپس قایل بر هابیل حسادت نمود و دست خود به قتل او آلوده ساخته و از جمله زیانکاران شد، و حضرت نوح مورد حسد قوم خود قرار گرفت که گفتند: ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (2)» و انتخاب فرد برگزیده با خدا است، هر که را بخواهد برگزیند و مخصوص رحمت خود نموده و حکمت و علم را به هر که خواهد بدهد.

(1) سپس بر پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حسد ورزیدند، بدانید که ما آن اهل بیتی هستیم که خداوند رجس و پلیدی را از ما دور ساخته، و مائیم آن جماعتی که همچون پدرانمان مورد حسد و رشک واقع شدیم، خداوند در این آیه فرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ (3)» و نیز فرموده: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (4)».

پس ما ئیم شایسته ترین مردم به حضرت ابراهیم، و ما ئیم وارث و رحم و خانواده او که وارث کعبه شدیم، و ما ئیم آل ابراهیم، آیا شما از آئین ابراهیم بر میگردید؟ با اینکه در قرآن می فرماید: **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي** «(1)؟!».

ای قوم، من شما را به سوی خدا و رسول او و قرآن و ولی امر او می خوانم، شما را به سوی وصی و وارث پس از او دعوت می کنم، پس ما را اجابت کنید، و از آل ابراهیم پیروی نموده و به ما اقتدا کنید، زیرا رعایت آن در حق ما آل ابراهیم بر همه فرض و واجب است، و قلوب جمله مردم مایل به ما است، و این همان دعای ابراهیم علیه السلام است که عرض نمود: **فَأَجْعَلْ أَفْرِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ** «(2)»، آیا از ناحیه ما به شما هیچ گونه بدی رسیده، جز آنکه به خداوند و آنچه فرو فرستاده ایمان آوردیم، پس از تفرقه پرهیزید که گمراه شوید، و خداوند خود بر شما شاهد است که من شما را انداز نموده و ترساندم، و شما را بسوی حق خوانده و ارشاد نمودم، دیگر خود می دانید و اختیار خود.

ص: 340

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آن حضرت نمودند و اینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند

اشاره

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر زبیر و طلحه وقتی قصد خروج بر آن حضرت نمودند و اینکه آنان بدون توبه از شکستن بیعت از دنیا رفتند

(1) 67- از ابن عباس رضی اللہ عنہ نقل شده که گفت: من نزد حضرت امیر علیه السلام نشسته بودم که طلحه و زبیر وارد شده و اجازه خواستند که برای انجام حج عمره خارج شوند و آن حضرت به آن دو اذن نفرموده و گفت: شما تازه حج عمره را بجا آورده اید، و وقتی در تقاضای خود اصرار ورزیدند به آن دو اجازه فرمود. وقتی آن دو خارج شدند روی به من کرده و فرمود: بخدا سوگند که آن دو قصد حج عمره ندارند و قصدشان تنها خیانت به من است، عرض کردم: پس به آن دو اجازه نفرمایید، آن حضرت نیز آن دو را پیش خود فراخوانده و فرمود: بخدا سوگند که شما از این حج تنها قصد شکستن بیعت با من و تفرقه میان امت را دارید، پس آن دو سوگند یاد کردند که منظوری جز عمره ندارند. حضرت امیر علیه السلام نیز اجازه فرمود سپس روی به من نموده و فرمود: بخدا سوگند که آن دو قصد عمره را ندارند، عرض کردم: پس چرا اجازه دادید؟ فرمود: برای اینکه نزد من به خدا سوگند یاد کردند. ابن عباس گفت: باری طلحه و زبیر از مدینه حرکت کرده و داخل مکه شده و بر عائشه وارد شدند، و آنقدر با عایشه مذاکره کردند که در نهایت او را با خود به سوی بصره خارج ساختند.

ص: 341

(1) 68- از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است آنگاه که طلحه و زبیر بیعت او را شکستند و به سوی مکه رهسپار شدند تا عایشه را بر آن حضرت بشورانند، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به سوی همه مردم برانگیخت و او را برای همه جهانیان رحمت قرار داد، پس آن حضرت بدان چه مأمور شده بود بیان فرمود، و پیام پروردگارش را رسانید، و خداوند به وسیله او اوضاع گسیخته را منظم ساخته و [آن مردم] پراکنده را گرد آورد، و به وسیله او راهها را امنیت بخشید، و خونها را حفظ کرد، و به سبب او میان کینه توزان و دشمنان و آتشیهای افروخته از حقد و کینه و عداوتهای پابرجای در دلها طرح دوستی و الفت افکند، سپس جانش را گرفت در حالی که [کردارش] پسندیده [او] بود و در باره سرانجام آنچه رساندن [احکام] به آن می انجامید کوتاهی نفرموده بود، و آنچه کوتاهی در رساندن آن به خاطر میانه روی بود پیرامون آن نگشته و آن را نرساند، و پس از آن حضرت شد آنچه شد از ستیزه و کشمکش در باره زمامداری و فرمانروائی، و ابو بکر زمامدار شد، و پس از او عمر، و سپس عثمان و چون سرانجام کار عثمان بدان جا که میدانید انجامید نزد من آمده و گفتید: با ما بیعت کن، من گفتم: بیعت نمی کنم، گفتید: چرا [باید بکنی] من گفتم: نه، و دستم را بستم، شما آن را باز کردید، من باز کشیدم شما به سوی خود کشیدید، و همچون شتران تشنه ای که به گودالهای آب رسند [برای بیعت کردن] بر سر من ریختید که من گفتم مرا خواهید کشت

و از آن ازدحام خودتان نیز به هلاکت رسید، من نیز ناچاراً دست خود باز کردم و شما از روی اختیار [و در نهایت آزادی] با من بیعت کردید، و در پیشاپیش شما طلحه و زبیر آزادانه بدون هیچ ناچاری با من بیعت کردند، سپس چیزی درنگ نکردند که از من اجازه [رفتن به مکه و بجا آوردن] عمره خواستند. و خدا می داند که اینان تنها قصدشان پیمان شکنی بود، پس دوباره پیمان خود را در اطاعت نمودن و فرمانبرداری از خود تازه کردم و [از ایشان پیمان گرفتم که فتنه ای را برپا نکنند و] برای امت موجبات نابودی و بلا پدید نیارند، و آن دو با من [این چنین] پیمانی بستند، و سپس با من وفا نکردند و بیعت مرا شکسته پیمان خود را بهم زدند، شگفتا از اینان که در برابر اَبوبکر و عمر رام شدند ولی با من به مخالفت برخاستند، در صورتی که من کمتر از آن دو مرد نیستم و اگر بخواهم بگویم می گویم: «بار خدایا بخاطر این کارشان بر آنان غضب فرما و مرا بر آن دو پیروز گردان!».

[خطبه ای از آن حضرت در ذم طلحه و زبیر]

[خطبه ای از آن حضرت در ذم طلحه و زبیر]

(1) 69- و آن حضرت علیه السلام در بین سخنان دیگری فرمود: و این طلحه و زبیر نه از خاندان نبوت و پیغمبری هستند و نه از فرزندان رسول خدا، و چون دیدند پس از سالها خداوند حقّ ما (خلافت و زمامداری) را به ما بازگرداند يك سال تمام بلکه یکماه تمام درنگ نکردند تا اینکه مانند روش گذشتگان خود از جای جستند که حقّ مرا ببرند، و گروه مسلمانان را از دور من پراکنده و پخش کنند [این گفتار را فرمود] سپس بر آن دو نفرین کرد.

[سخنان حضرت امیر - علیه السلام - در کارزار جمل]

(1) 70- و از سلیم بن قیس نقل شده که گفت: هنگام رویارویی حضرت امیر علیه السلام با اهل بصره در کارزار جمل، با صدایی بلند زبیر را فراخوانده و فرمود: ای ابا عبد الله نزد من بیرون آی، زبیر همراه طلحه نزد آن حضرت آمدند، پس روی به آنان نموده و فرمود: بخدا سوگند شما دو نفر و صاحبان علم از آل محمد و نیز عائشه همه و همه نیک می دانید که تمامی اصحاب جمل در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن شده اند، و هر که نسبت افترا به پیامبر بندد از رحمت حق محروم بماند.

آن دو گفتند: چگونه چون مائی که از اصحاب بدر و اهل بهشتیم ملعون هستیم؟

حضرت فرمود: اگر من تصدیق میکردم که شما اهل بهشتید هرگز تن به جنگ با شما نمی دادم، زبیر گفت: مگر حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «ده نفر از افراد قریش اهل بهشتند»؟ حضرت فرمود: این حدیث را از عثمان شنیدم که در ایام خلافت خود نقل می کرد، زبیر به او گفت: آیا گمان می کنی بر پیامبر دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من هیچ نمی گویم تا تک تک آن افراد بهشتی را نام ببری، زبیر گفت: ابو بکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن - عوف، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل.

حضرت فرمود: نه نفر را نام بردی، دهمی کیست؟ زبیر گفت: دهمی شما هستید.

حضرت بدو فرمود: تو خود با این حدیث اعتراف نمودی که من اهل بهشتم، ولی من به آنچه نسبت به خود و یارانت قائلی منکرم و با بهشتی بودن شما مخالفم. زبیر گفت:

آیا فکر می کنی که سعید بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من تنها فکر نمی کنم بلکه بخدا سوگند به این مطلب یقین دارم.

و افزود: بخدا سوگند که برخی از این ده نفر را که نام بردی جایگاهشان به روز قیامت در تابوتی قرار گرفته و آن در گوشه ای از چاهی عمیق در پائین ترین درجات دوزخ می باشد، و در سر آن چاه سنگی است که چون بخواهند زبانه آتش دوزخ شعله ور گردد آن سنگ را کنار می کشند، و از شدت حرارت آن چاه آتشی جهنم شعله ور گردد! من این حدیث را از خود پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم، و اگر دروغ گویم خداوند مرا به شما غالب و مظفر نگرداند و خون مرا به دست شما بریزد، و اگر راست می گویم خداوند مرا ظفر و نصرت داده و هر چه زودتر ارواح شما و اصحاب و یارانتان را به آتش نزدیک کند!

زبیر با شنیدن این سخنان با دیده ای گریان به سوی یارانش بازگشت.

(1) 71- نصر بن مزاحم نقل می کند که چون در کارزار جمل جنگ آغاز شده و طلحه کشته شد،

أمیر المؤمنین علیه السلام به استر شهبای (سفید مخلوط به سیاه) رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شده و در میان دو صف ایستاده و زبیر را فراخواند. زبیر که سوار اسب بود به سوی آن حضرت آمده و تا حدی نزدیک شد که گردنهای دو مرکب بهم رسید، أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای زبیر تو را بخدا قسم می دهم مگر تو خود نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: تو با علی جنگ خواهی کرد در حالی که نسبت به او ظالم و ستمکاری؟ گفت: آری، همین طور است. فرمود: پس چرا در این معرکه حاضر شدی؟ گفت: برای اصلاح میان مردم، سپس زبیر از نزد آن حضرت بازگشته و این ابیات را می سرود:

ترك کردن اموری که عواقب سوء و نتایج ناهنجاری دارد، از جهت دنیا و آخرت ممدوح و پسندیده است، در این ساعات علی حدیثی را بیاد من آورد که من از خاطر برده بودم، امید که خدا عمر پدرت را به خیر دارد، پس گفتم ای ابو الحسن همین کلام در ملامت و سرزنش کافی است و کمی از آنچه امروز گفتمی مرا بسنده باشد، من در امروز ملامت و عار را بر آتش سخت سوزان ترجیح داده و اختیار می کنم، کجا می تواند موجودی که از خاک است در برابر آتش مقاومت کند، و از فوت طلحه؛ یگانه یار و یاور خود نهایت تأسف و تأثر را دارم، که در غبار بزمین افتاده، همان جا که جایگاه میهمان و هر مسکینی است،

و من در زمان حیات او را در سختیها یاری نموده و او نیز مرا یاری می کرد، و هر که از من دفاع می کرد در حمایت او بود، تا اینکه گرفتار کاری بس دشوار شدیم، که سینه اش تنگ شد، که امروز آنچه او را به رنج انداخت موجب زحمت ما شد.

(1) زبیر پس از آن نزد عایشه رفته و گفت: ای مادر! بخدا سوگند من در این کار هیچ آگاهی نداشتم و فاقد بصیرت بودم به همین جهت قصد بازگشت از این معرکه را دارم!

عایشه گفت: ای ابو عبد الله، آیا از شمشیرهای پسر ابی طالب می گریزی؟ زبیر گفت: به خدا سوگند که شمشیرهای او بلند و تیز و بی مانند است که در دست جوانان دلاور است! سپس از معرکه جنگ خارج شده و راهی مدینه شد تا به وادی السباع رسید که در آنجا احنف بن قیس از قبیله بنی تمیم کنار کشیده و در آنجا زندگی می کرد، احنف از بازگشت زبیر باخبر شده و گفت: با این مردی که دو لشکر انبوه را بجان هم انداخته و خود پس از این همه کشتار و خونریزی بسوی وطن و خانه خویش بر میگردد چه کنم؟!.

ابن جرmoz با شنیدن این کلام با دو تن از یارانش برخاسته و سمت زبیری رفت که مردی کلبی با غلامش به او ملحق شده بودند، چون ابن جرmoz نزدیک زبیر شد آن دو پس از آگاهی از قصد سوء ابن جرmoz و یارانش به سرعت از زبیر سبقت گرفته و او را تنها گذاشتند.

(1) زبیر به آن دو گفت: شما را چه شده؟! آنان سه نفرند ما نیز سه نفر!.

پس چون ابن جرموز به زبیر نزدیک شد بدو گفت: چه می خواهی؟ از من دور باش! ابن جرموز گفت: ای ابو عبد الله من نزد شما آمده ام تا چند مسأله در امور مردم از تو بپرسم، گفت: مردم به هنگام آمدن من به همدیگر حمله کرده و برای ریختن خونهای خود به يك دیگر شتاب می نمودند، ابن جرموز گفت: می خواهم مطالبی را از شما بپرسم، گفت:

بپرس.

ابن جرموز گفت: می خواهم بدانم چرا با عثمان مخالفت کرده و او را تنها گذاشتی؟

و چرا با علی بیعت کردی؟ و چرا بیعت او را شکستی؟ و چرا عایشه را از خانه خود بیرون کشیدی؟ و چرا در پشت سر پسر خود به نماز جماعت ایستاده و به او اقتدا نمودی؟ و برای چه این معرکه جنگ را برپا کردی؟ و چرا می خواهی پشت به آن معرکه نموده و به خانواده خود ملحق گردی؟

زبیر گفت: مخالفت من با عثمان خطائی بود که از من سرزد و سپس توبه کردم، و اما بیعت من با علی بن ابی طالب، چاره ای نداشتم چرا که همه انصار و مهاجرین با او بیعت کردند،

ص: 348

و اما اینکه چرا بیعت علی بن ابی طالب را شکستم، چون بیعت من از قلب نبود و تنها با دست خود او را بیعت کرده بودم، و اما خارج نمودن عایشه امّ المؤمنین: ما نقشه ای کشیدیم ولی خداوند چیز دیگری را اراده فرمود، و اما نماز خواندن من پشت سر پسر: بخاطر مقدم داشتن او توسط خاله اش امّ المؤمنین بود.

ابن جرّوز پس از شنیدن این سخنان از او دور شده و با خود گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم!.

(1) 72- و روایت است که پس از کشته شدن زبیر، وقتی سر و شمشیر او را به خدمت حضرت امیر علیه السلام آوردند، آن حضرت با دیدن شمشیر زبیر آن را بلند کرده و فرمود: بخدا سوگند که این شمشیر مدتهای مدید رنج و مصیبت را از رخسار مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله زدود، ولی جای تأسف است که سوء قضاء در آخر کار او را به هلاکت و بدبختی انداخت!!.

(2) 73- و نیز نقل است که چون حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام بر جنازه طلحه در میان کشتگان عبور کرد فرمود: او را بلند کرده و بنشانید، پس خطاب به او فرمود:

هر چند که تو دارای سابقه بودی، ولی متأسفانه شیطان در دماغ تو داخل شده و تو را روانه آتش ساخت!!.

(1) 74- و نیز نقل شده است که آن حضرت بر طلحه عبور کرده و فرمود: این همان کسی است که بیعت مرا شکست، و فتنه و فساد را میان ملت برانگیخت، و علیه من امت را شورانید، و مردم را به کشتن من و اهل بیت من خواند! سپس فرمود تا او را نشانده و گفت: ای طلحه بن عبید الله من آنچه را که خداوند وعده ام فرموده بود دریافتم، آیا تو نیز وعده های خدایت را درست و راست یافتی؟! سپس دستور داد تا او را بخوابانند، و از او دور شد، یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین چگونه با جسد طلحه سخن گفتی؟ فرمود: بخدا سوگند که سخن مرا شنید همان طور که کشتگان کافر اهل بدر چون بچاه ریخته شدند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن روز شنیدند!!

و آن حضرت همین عمل را با کعب بن سور قاضی که در میان کشتگان بود تکرار کرده و فرمود: این همان کسی است که قرآن را از گردن خود آویخته بر ما شورش نمود، و به خیال خود از مادر مؤمنین حمایت و طرفداری نموده و مردم را به قرآن فرا می خواند حال اینکه خود به حقایق آن جاهل و غافل بود،

ثُمَّ اسْتَفْتَحَ وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ «1»

، این آدم از خدا مسألت نمود که مرا بکشد و خدا او را کشت!

ص: 350

(1) 75- و روایت است که طلحه در اثر تیراندازی خود مروان بن حکم کشته شد.

و نیز نقل است که مروان بن حکم به هر دو سپاه تیراندازی کرده و می گفت: به هر کدام که بخورد فتح است، و این ریشه در قلت دین و تهمت او بر جمیع افراد مسلمین دارد.

و برخی وجه نام جملی که عائشه بر آن سوار بود را «عسکر» نامند که آن نام فرزند ابلیس است، و در آن کارزار عجائب بسیاری از آن دیده شد، از جمله اینکه هر گاه یکی از پاهای او قطع می شد آن شتر بر پای دیگر می ایستاد تا اینکه حضرت امیر فریاد زد که: آن جمل را بکشید که آن خود شیطان است، و محمد بن ابی بکر و عمّار مأمور شده و آن را پس از قطع اعضاء و خونریزی زیاد کشتند.

(2) 76- واقده نقل کرده که: عمّار پس از پایان جنگ بر عائشه وارد شده و گفت:

شمشیر زدن فرزندان خود را در راه حق چگونه دیدی؟ عائشه گفت: آیا به این بصیرت پس از پیروزی و غالب شدن رسیدی؟

عمّار گفت: بینش و بصیرت من بالاتر از اینها است، بخدا اگر شما پیروز شده و ما را تا نخلستانهای شهر یمن «هجر» عقب می رانید هر آینه از روی یقین خود را بر حق و شما را بر باطل می دانستیم! عائشه گفت: این خیالی است که تو می کنی! ای عمّار از خدا بترس،

ص: 351

مگر دین خود را بخاطر خشنودی علی بن ابی طالب از دست داده ای؟! (1) 77- و از حضرت باقر علیه السّلام روایت است که فرمود: چون در روز جمل هودج عائشه را تیر باران کردند، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بخدا سوگند هیچ راهی جز اینکه پس از طلاق او را از منصب امّ المؤمنینی خلع کنم ندارم، سپس روی به جماعت نموده و فرمود: هر کدامتان را به خدا قسم می دهم که اگر این سخن پیامبر که فرمود: «ای علی طلاق زنان من (خلع از منصب امّ المؤمنینی) پس از من بدست تو است» را شنیده است برخاسته و گواهی دهد، در این هنگام سیزده مرد که دوتای آنان از اصحاب بدر بودند بر صحّت این حدیث شهادت دادند.

پس با دیدن این صحنه عائشه گریه کرد بطوری که صدای گریه اش را همه شنیدند.

و در آن روز حضرت امیر علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از ماجرای باخبر نموده و فرمود: خداوند متعال تو را در روز جمل با پنج هزار فرشته نشاندار و مخصوص تأیید و یاری می فرماید.

(2) 78- و نقل شده که ابن عباس - در مخالفت عائشه از رجوع به مدینه- به حضرت

ص: 352

أمیر علیه السلام عرض کرد: بگذارید که در بصره مانده و اصراری در کوچ کردن او نفرمائید، حضرت فرمود: او در شرّ و فساد کوتاهی نخواهد کرد و منظور من تنها این است که او را به خانه اش بازگردانم.

(1) 79- و محمد بن اسحاق روایت کرده است که: وقتی عائشه در بازگشت از بصره به مدینه رسید پیوسته مردم را علیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می شورانید، و توسط اسود بن ابی البختریّ نامه هایی به معاویه و اهل شام نوشته و ایشان را بر خلاف آن حضرت می خواند.

(2) 80- و روایت شده که عمرو بن عاص به عائشه گفت: آرزو داشتم که تو در جنگ جمل مرده بودی! عائشه گفت: ای بی پدر برای چه؟! گفت: خب تو بخاطر هدف خود کشته شده و به بهشت می رفتی، و من مرگ تو را بزرگترین رسوائی و سرزنش علیه علیّ قرار می دادم!.

ص: 353

احتجاج امّ سلمه رضي الله عنه همسر گرامی پیامبر صلی الله عليه و آله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با امير المؤمنين عليه السلام

احتجاج امّ سلمه رضي الله عنه همسر گرامی پیامبر صلی الله عليه و آله بر عائشه در مخالفت با خروج او به جنگ با امير المؤمنين عليه السلام

(1) 81- شعبيّ از عبد الرحمن بن مسعود عبدی نقل نموده كه گفت: من با عبد الله بن زبير و طلحه و زبير در مكّه بوديم، كه عبد الله بن زبير و مرا كه همراهش بوديم مأمور كردند كه نزد عائشه رفته و بگوئيم: عثمان مظلومانه كشته شده و ما از عاقبت كار امت محمد صلی الله عليه و آله در هراسيم، پس اگر عائشه بخواهد همراه ما قيام كند، اميد كه خداوند به بركت حضور امّ المؤمنين تشيّدت مردم را به اجتماع تبديل فرموده و اختلاف مسلمين را رفع نمايد.

پس من با عبد الله بن زبير راهی منزل عائشه شدیم، عبد الله بن زبير به جهت محرمیت او با عائشه داخل اطاق مخصوص او شده و من در بیرون نشستم. او نیز همه آنچه باید می گفت ابلاغ نمود. عائشه در پاسخ گفت: سبحان الله! من امر به خروج نشده ام، و از همسران پیامبر تنها امّ سلمه اینجا است، به او بگوئید اگر آمد من هم می آیم.

پس عبد الله نزد آن دو بازگشته و گفته عائشه را به سمع ایشان رسانید، طلحه و زبير گفتند: نزد عائشه بازگشته و به او بگو اگر خود شما با او مذاكره نمائيد، بهتر و مؤثرتر است.

پس عائشه از خانه اش بیرون آمده نزد امّ سلمه رسید، با دیدن او امّ سلمه گفت: خوش آمدی، سوگند بخدا که تو چنین محبت و لطفی نسبت به من نداشتی، بگو بدانم که چه شده؟

گفت: طلحه و زبیر به من خبر رسانده اند که امیر المؤمنین عثمان مظلومانه کشته شده.

(1) با شنیدن این مطلب امّ سلمه به فریاد آمده و ناله کنان گفت: ای عائشه تو تا دیروز او را کافر می دانستی، و امروز می گویی امیر المؤمنین مظلومانه کشته شده؟! عائشه گفت:

آیا با ما خروج می کنی، امید که خدا بواسطه ما کار امت محمد صلی الله علیه و آله را اصلاح فرماید.

امّ سلمه گفت: ای عائشه خارج شوم؟! با اینکه تو نیز آنچه ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب خروج شنیده ایم را شنیده ای!

تو را قسم به خدایی که از صدق و کذب سخنان تو باخبر است آیا آن روز را بخاطر داری که روز و نوبت تو با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و من در خانه حریره ای ساخته و نزد آن حضرت آوردم و او این مطالب را به تو می فرمود که:

«بخدا دیری نباید که سگهای عراق- نزدیک آبی بنام حوآب- بر یکی از زنان من در حالی که میان گروهی از ستمکاران است پارس می کنند!» و با شنیدن این گفتار ظرف حریره از دستم افتاد و آن حضرت سر خود به سوی من بلند ساخته و فرمود: تو را چه شده

ای امّ سلمه؟ عرض کردم: ای رسول خدا با شنیدن این فرمایش انتظاری غیر از آن داشتید؛ چه تضمینی است که من آن زن نباشم؟ و تو ای عائشه خندیدی، و آن حضرت روی به تو کرده و فرمود: ای عایشه برای چه خندیدی و من گمان دارم که آن زن تو باشی؟! (1) و باز تو را به خدا قسم می دهم آیا بیاد داری هنگامی را که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکانی به مکان دیگر در حرکت بودیم، و آن حضرت در میان من و علی بن ابی طالب در حرکت بوده و با ما سخن می فرمود، و تو شتر خود را پیش رانده و در میان آن حضرت و علی بن ابی طالب حائل شدی، و در آن وقت پیامبر تازیانه در دستش را بلند کرده و به شتر تو زده و فرمود: سوگند به خدا که روز سخت و گرفتاری او از جانب تو يك مرتبه نیست، و این را بدان که به علی جز منافق و دروغگو بغض و کینه نمی ورزد.

و باز تو را به خدا قسم می دهم، آیا به یاد داری آن روزی را که پیامبر در بستر بیماری بود، پدرت همراه عمر بن خطاب به قصد عیادت آن حضرت اجازه گرفته و وارد شدند، و علی بن ابی طالب در پشت اطاق مشغول وصله کردن لباس و دوختن کفش رسول گرامی صلی الله علیه و آله بود، آن دو گفتند: ای رسول خدا، حال و سلامتی شما چگونه است؟

فرمود: پیوسته سپاسگزار بوده و خدا را حمد و ستایش می‌کنم. گفتند: آیا مرگ برای شما حتمی است؟ فرمود: آری، چاره‌ای برای مرگ بشر نیست. گفتند: آیا کسی را بعد از خود خلیفه معین فرمودی؟ فرمود: خلیفه من جز همان که کفش مرا پینه می‌کند در میان شما نیست. پس ابوبکر و عمر از حجره آن حضرت بیرون رفته و در آن حال متوجه علیّ ابن ابی طالب شدند که در پشت حجره نشسته و سرگرم دوختن کفش پیامبر بود؟.

سپس امّ سلمه گفت: ای عائشه، آیا من پس از شنیدن این سخنان باز هم بر علیّ خواهم شورید؟! و سخنان آن پیامبر عظیم الشان را فراموش کنم؟.

پس عائشه به منزل خود بازگشته و گفت: ای پسر زبیر، به آن دو (طلحه و زبیر) بگو من پس از شنیدن سخنان امّ سلمه دیگر از شهر خارج نخواهم شد، ابن زبیر نیز بازگشته و سخن او را به آن دو رساند.

راوی گوید: در همان روز هنوز نیمه شب نگذشته بود که صدای شتر عایشه را شنیدم، و او با طلحه و زبیر به سوی بصره حرکت کردند.

(1) 82- از حضرت أبو عبد الله الصادق علیه السلام نقل است که فرمود: هنگام خروج عائشه از مکه امّ سلمه بر او وارد شده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

ای عائشه تو واسطه در میان امت و رسول خدا هستی، و تواز افراد حرم و خانواده پیغمبری، و قرآن دامن تو را جمع نموده و نشاید که تو دامن خود را فراخ بگیری، و تو را باید که مویها و گیسوان سر خود را پراکنده و منتشر نکنی، و آواز خود را در میان مردان غریبه ظاهر و بلند نمائی، و باید متوجه باشی که خداوند متعال به حرکات و اعمال ما مطلع می باشد، و هر گاه این عمل پسندیده و به صلاح تو بود: البتّه رسول اکرم تو را به آن توصیه می فرمود، در صورتی که آن حضرت از خروج و بیرون رفتن تو نهی فرموده است.

و این را بدان که انحراف و سستی پایه های دین هرگز با خروج زنها درست و استوار نگردد، و پراکندگی و اختلال امور اجتماعی با مجاهده زنها اصلاح نپذیرد، و نیکویی زنان در این است که دیدگان خود را فرو بسته، و دامنه های خود را جمع نموده، و پیوسته مراقب جوانب و اطراف خود باشند. ای عائشه چه جوابی برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواهی داشت اگر وی را در میان این راه ملاقات کنی، در حالی که سوار بر اشتر خود شده و از منزلی به منزل دیگر حرکت کرده، و بیابانهای وسیع و کوههای بلند را بر اساس هوی و هوس و برای غیر خدا در می نوردی؟ ای عائشه، چطور با آن حضرت روبروی خواهی شد در حالتی که پیمان او را شکسته؛ حجاب حرمت او را هتک کرده باشی؟ و بخدا سوگند می خورم که اگر من چنین راهی را رفته بودم، و سپس مرا به بهشت دعوت می کردند، هرگز به جهت خجالت و شرمساری از آن حضرت داخل نشده و پس از هتک حرمت و رفع حجاب

آن پیامبر گرامی حاضر نمی‌شدم که وی را ملاقات نمایم! پس ای عائشه از خدا بترس و از پناه خدا بیرون مباش، و از فضای پرده رسول خدا سر بیرون میار، (1) ای عائشه، بهترین عبادت برای تو چیزی است که از آن جهت کوتاهی کردی، و همان کار که از جانب خدا و رسول موظف به آن بودی همانا بالاترین و خالصترین عمل برای تو بود، و همان روش گذشته که داشتی نیکوترین خدمتی بود که از جانب تو برای دین اسلام انجام می‌گرفت، ولی متأسفانه امروز بر خلاف آن عمل می‌کنی. و بخدا قسم می‌خورم چنانچه حدیثی را که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم برایت نقل کنم مرا چون ماری خالدار و تند می‌گری!

عائشه گفت: مواعظت را دریافته و و نصایحت را پذیرفتم، ولی راه و مسیر من با آنچه تو فکر می‌کنی مغایر است، و من نه فریب خورده‌ام و نه راه باطل را می‌پیمایم، و چه نکته مناسبی بود که مرا بدان واقف گرداندی، ولی من تنها برای جدایی میان دو گروه متخاصم عازم آنجا می‌باشم، حال اینکه من در این حرکت مجبور نبوده و در صورت ترك آن هیچ محذوری برای من نخواهد داشت، و البته در صورت عدم توقف در این قیام مأجور خواهم شد.

از حضرت جعفر بن محمد امام صادق - علیه الصلاة والسلام - نقل است که فرمود:

وقتی عائشه پس از پایان جنگ جمل از کرده خود نادم و پشیمان گردید ام سلمه این ابیات را

سرود: (1) اگر کسی از لغزش و خطا محفوظ می ماند، حتما عائشه در این مقام رتبه اول را می داشت، که او همسر رسول خدا و دانا به آیات قرآن و فاضل و حکیم بود، ولی گاهی عقل انسان مغلوب شده و هوی و هوس بر آدمی مسلط و غالب می شود، و در این صورت آنکه متأخر و عقب افتاده بود مقدم می شود و آنکه جلوتر بود متأخر و عقب می ماند، خداوند از خطاها و لغزشهای عایشه بگذرد که انس مرا تبدیل به وحشت ساخت.

عائشه در جواب به او گفت: ای خواهر مرا شماتت می کنی؟ ام سلمه گفت: نه، ولی این را باید دانست که چون فتنه ای پیش آمده و برانگیخته شود، دیدگان بینا تیره و تار نماید و چون بر طرف شود دیگر دانا و نادان همه و همه آن را تشخیص می دهند.

ص: 360

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام پس از ورود به بصره با گروهی از لشکریانش پیرامون تقسیم غنائم

(1) 83- یحیی بن عبد الله بن حسن از پدرش عبد الله بن حسن و او از حضرت أمير عليه السلام نقل نموده که آن حضرت چند روز پس از ورود به بصره خطبه ای ایراد فرمود و در اثنای آن مردی برخاسته و گفت: ای أمير المؤمنين، بفرمایید که اهل جماعت و اهل افتراق کیانند؟ و نیز اهل بدعت و اهل سنت چه کسانی هستند؟.

حضرت فرمود: وای بر تو، حال که پرسیدی با دقت به جوابش گوش کن که پس از من نیاز نباشد که دوباره از کسی بپرسی.

اهل جماعت من و پیروان من هستند هر چند در تعداد اندک باشند، و این همان حقی است که مطابق با امر خدا و پیامبر می باشد.

و اهل افتراق؛ مخالفان با من و پیروانم؛ می باشند هر چند تعدادشان بسیار باشد.

ص: 361

(1) و اهل سنت افرادی هستند که دست تمسک به سنن خدا و پیامبر زده اند، هر چند تعدادشان کم باشد.

و اهل بدعت مخالفان اوامر خداوند و قرآن و پیامبر بوده و افرادی خود رأی و هواپرستند هر چند تعدادشان بسیار باشد، و از این گروه جمعی در گذشته اند، و تعدادی نیز زنده اند، که نابودی و محو آنان از روی زمین بر عهده خود خداوند است.

در اینجا عمّار برخاسته و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، مردم در باره غنیمت سخنانی می گویند، و فکر می کنند کسانی که با ایشان جنگ کردند خود آنان و اموال و اولادشان مال ما می شود، و بعنوان غنیمت قابل تصرف می باشند.

در این هنگام مردی بنام عبّاد بن قیس از قبیله بکر بن وائل که زبان گویا و تندی داشت برخاسته و گفت: ای امیر المؤمنین، بخدا قسم که تو در تقسیم غنائم میان مردم مراعات عدل و داد و مساوات را نکردی!

حضرت فرمود: وای بر تو، برای چه؟

گفت: برای اینکه تو آنچه در محیط لشکرگاه بود قسمت نمودی ولی اموال و زنان و بچه های مخالفین را واگذاشتی.

ص: 362

(1) حضرت فرمود: ای مردم، هر که جراحی دارد آن را با روغن مداوا کند.

عَبَادُ كَفَّتْ: ما مطالبه سهم خود را می کنیم و او به ما حرفهای نامربوط می زند!! پس أمير المؤمنين عليه السلام بدو فرمود: اگر گفته ات باطل و دروغ باشد خدا تو را مرگ ندهد تا غلام ثقیف را درك کنی!. پرسیدند: غلام ثقیف کیست؟ فرمود: مردی که هیچ حرمتی برای خدا باقی نمی گذارد و همه را هتک می کند. پرسیدند: آیا او به مرگ طبیعی می میرد یا او را می کشند؟ فرمود: خداوندی که درهم کوبنده ستمکاران است او را به مرگی فاحش نابود می کند، و آن به جهت کثرت فضولاتی است که از او خارج می شود به سوزشی شدید در مقعد مبتلا می شود.

سپس أمير المؤمنين علیّ - علیه الصّلاة و السلام - فرمود: ای برادر بگری، تو مرد ساده ای هستی، مگر نمی دانی که من کوچکترها را به جرم بزرگان عقاب و مؤاخذه نمی کنم؟! آیا این اموال پیش از افتراق و ارتداد ملك آنان نبوده؟ و آیا ازدواج ایشان روی جریان صحیح نبوده؟ و مگر فرزندان ایشان بر اساس قوانین اسلام اولادشان محسوب نمی شدند؟ و این بچه ها روی فطرت اسلام متولد نشده اند؟ پس چگونه ما می توانیم اموال این بچه ها را تصرف کرده و از ایشان بستانیم؟! و شما فقط می توانید آنچه که در لشکرگاه است را تصرف نمایید، و آنچه در خانه های ایشان است میراث خود آنان است، بنا بر این هر کدام از آنان را که دشمنی کند وی را به همان گناه مؤاخذه نماییم،

ص: 363

و هر که از تمرّد باز ایستد گناه دیگری را بر او بازخواست ننمائیم.

(1) ای برادر بکری، من همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد مکه با ایشان رفتار نمودم، آن حضرت نیز اجناس محیط لشکر را بین مسلمین تقسیم نمود و متعرض غیر از آن نشد، و من تنها قدم به قدم از آن حضرت پیروی نمودم.

ای برادر بکری، مگر نمی دانی که در جنگ با کفار حربی آنچه در شهر است برای مسلمین فاتح حلال است ولی اگر مخالفین از افراد مسلمان باشند آنچه خارج از محیط لشکرگاه است متعلق به ورثه داشته و جز آنها کسی در آن اموال حقی ندارند؟! در اینجا آن حضرت خطاب به چند تن دیگر که زبان به اعتراض گشودند فرمود: آرام گرفته و آهسته سخن گوئید خدا شما را رحمت کناد! اگر در این سخن تردید داشته و مرا تصدیق نمی کنید و فکر می کنید نظر شما صحیح است بگوئید تا بدانم عائشه در سهم کدامیک از شما قرار خواهد گرفت؟!.

در اینجا همه مجاب شده و از سر خجالت گفتند: ای امیر المؤمنین شما راست گفتید و ما خطا کردیم، و تو عالمی و ما جاهلیم، و از درگاه خداوند طلب مغفرت می کنیم! و همه فریاد زدند: «حق با شما است ای امیر مؤمنان! خدا تو را به رشاد و سداد برساند!».

در اینجا عبّاد برخاسته و گفت: ای مردم، بخدا اگر از آن حضرت پیروی نموده

و اطاعت امر او کنید شما را به قدر سر موئی از راه و جاده پیامبران گمراه نخواهد ساخت، و چرا چنین نباشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله علم ایام زندگی و آجال مردم و احکام قضا و داوری و قوه تشخیص و تمیز میان حق و باطل را به او عطا فرموده است! همانند هارون نسبت به موسی علیهما السلام، و اینکه پیامبر بدو فرموده: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد»، این فضلی است که خداوند وی را بدان مخصوص داشته و پیامبر وی را بدان گرامی داشته و او را بر دیگران برتری داده است.

(1) سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا شما را رحمت کند! شما باید به وظائف خود آشنا باشید، و یکی از آن وظائف این است که از گفتار فردی که دانا و آگاه و خیرخواه است اطاعت نموده و فرد بی اطلاع را جز اطاعت و تسلیم هیچ وظیفه ای نیست. و اگر حرف مرا گوش کرده و از آن اطاعت کنید مطمئن باشید که من به خواست خداوند شماها را به راه حقیقت رسانده و از مراحل تیره و تاریک زندگی نجات خواهم داد، هر چند که در طی این راه سختی و ناگواریهای بسیار بینم! و این را بدانید که این سرای چند روزه از خوشی و شیرینی دور است و لذت‌های ظاهری آن آلوده به زحمت و گرفتاری و فشار بوده و آنان که فریب ظاهر و زینت‌های دنیا را می خورند در حقیقت محروم و مغبون شده و در آخر ندامت و پشیمانی سودی به حال ایشان نخواهد داشت.

سپس این را بدانید چنان که گروهی از بنی اسرائیل از نوشیدن آب نهری ممنوع شدند، و جز گروه اندکی همگی بر خلاف دستور و نهی آن پیغمبر رفتار نمودند، شما- خدا رحمتتان کناد!- از آن گروهی هستید که از اوامر و دستورات پیغمبرشان اطاعت نموده و از تکالیف او سرپیچی نکردند، و اما عاتشه در این جریان راه خطا پوئیده و از رأی زنانه پیروی نمود، ولی او همچون گذشته نزد ما همان حرمت نخست (امّ المؤمنینی) را دارد و رسیدگی امور تنها بدست خداوند است، هر که را خواهد ببخشد و آن را که بخواهد عذاب می کند.

(1) 84- از اصبع بن نباته نقل است که گفت: من در روز جمل نزد امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بودم که مردی نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیر مؤمنان این مردم با ما در گفتن تکبیر (الله أكبر) و تهلیل (لا إله إلا الله) و اقامه نماز همراهند، پس روی چه اصلی با آنان می جنگیم؟

حضرت فرمود: بنا بر آیه ای که در قرآن است، گفت: ای امیر مؤمنان ما به تمام آیات قرآن احاطه نداریم، آن کدام آیه است؟

فرمود: آیه ای که در سوره بقره است، گفت: ای امیر مؤمنان، تمام آیات سوره بقره را نمی دانیم منظور شما کدام آیه است؟

فرمود: آیه: «آن پیامبران، برخی شان را بر برخی برتری دادیم؛ از ایشان فردی بود که خدا با وی سخن گفت، و برخی شان را پایه ها بالا برد؛ و عیسی پسر مریم را حجت ها و نشانه های روشن دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) نیرومند گردانیدیم، و اگر خدا می خواست آنان که پس از ایشان بودند بعد از آنکه نشانه های روشن به آنان رسید با یک دیگر پیکار نمی کردند، و لیکن اختلاف کردند، از آنان فردی بود که ایمان داشت و فردی بود که کافر شد؛ و اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند و لیکن خدا آنچه خواهد می کند- بقره: 253»، پس مراد از اهل ایمان در آیه مائیم و کافران دشمنان و مخالفین ما را تشکیل می دهند. پس آن مرد گفت: به خدای کعبه که این مردم کافر شدند.

سپس بر آنان یورش برده تا به شهادت رسید- رضوان الله علیه-.

(1) 85- و از مبارك بن فضاله از مردی که نامش را برده نقل است که گفت: پس از جنگ جمل مردی نزد حضرت امیر علیه السلام آمده و گفت: ای امیر مؤمنان، در این واقعه متوجه امری شدم که از شدت ترس روح از بدنم خارج و جسدم زایل و تباه گشته، و جانم بلب رسیده! که در میان آنان هیچ فرد مشرکی را نمی بینم! تو را بخدا تو را بخدا مرا از این حیرت و سرگردانی درآور؟ اگر این ذهنیت شر است که از آن توبه کنم، و اگر خیر و نیک است آن را بپروران، به من بفرمائید که این واقعه تنها فتنه و آشوبی بود که شما فتنه گران را با شمشیر خود کشتید، یا آن مأموریتی بوده که رسول خدا شما را بدان مخصوص ساخته است؟.

ص: 367

(1) حضرت امیر علیه السلام فرمود: حال که چنین است تو را خبر دهم، حال که چنین است تو را آگاه کنم، حال که چنین است تو را حدیث گویم، بدان که در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از مشرکان خدمت آن حضرت رسیده و مسلمان شدند، سپس از ابوبکر خواستند تا از پیامبر بخواهد به ما اجازه دهد تا نزد قوم خود رفته و پس از گرفتن اموال خود نزد شما باز گردیم، ابوبکر نیز درخواست جمع را به سمع آن حضرت رساند و پیامبر نیز اجازه فرمود، در اینجا عمر گفت: ای رسول خدا، نکند این گروه از اسلام به کفر گرایند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو چه می دانی که آنان پس از حضور در میان قوم خود با افراد بیشتری نزد ما بازگشته و آنان نیز مسلمان شوند، سپس ایشان در سال بعد نیز توسط ابوبکر از آن حضرت درخواست مرخصی نمودند و پیامبر نیز با آن موافقت فرمود و عمر باز همان حرفها را تکرار کرد، سپس پیامبر عصبانی شده و فرمود: بخدا سوگند فکر نمی کنم شما دست از این سخنان بی معنی بردارید تا اینکه خداوند فردی از قریش را بر شما گسیل دارد که شما را به خداوند متعال بخواند و شما در اختلاف با او همچون گوسفندی وحشی که از گله جدا شده پراکنده شوید.

ابوبکر گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا آیا آن شخص منم؟ فرمود: نه.

عمر گفت: آن فرد من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا پس آن فرد کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اشاره به من - که مشغول دوخت کفش آن حضرت بودم - نموده و فرمود: «او همان خاصف التعلل در میان شما، پسر عمویم، و برادرم، و دوستم، بری کننده ذمه ام، همو است که دین مرا ادا و وعده هایم را عملی می سازد، او مبلغ رسالت من است، و بعد از من معلم مردم است، همو است که پس از من مبین و تأویل کننده آیاتی از قرآن است که هیچ کس از آن باخبر نیست». چون آن مرد این سخنان شنید عرض کرد:

ای امیر المؤمنین همین کلام مرا بس است زیرا که هیچ چیزی باقی نگذاشتی.

راوی گوید: بعدها آن مرد از طرفداران سرسخت آن حضرت علیه مخالفین شد.

(1) 86- از ابن عباس نقل است که چون حضرت امیر علیه السلام از جنگ جمل فراغت یافت چند جهاز شتر بر هم نهاده به صورت منبری در آوردند و آن حضرت علیه السلام بر بالای آن رفته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای اهل بصره، ای گروه منحرف و منقلب، ای دردمندان بی درمان، ای پیروان چهارپای، ای لشکر زن، شما به صدای چهارپایی جمع شدید و چون کشته شد پراکنده گشتید! آب آشامیدنی شما تلخ و ناگوار است و آئین شما نفاق است و افراد حلیم و بردبارتان ضعیف و سستند!

ص: 369

(1) سپس از منبر به پایین آمده و ما به‌مراه آن حضرت راه افتادیم، و در میان راه به حسن بصری که در حال وضو گرفتن بود رسیده و بدو فرمود: ای حسن در وضوی خود دقت کن و آداب آن را بجای آور. او گفت: ای امیر المؤمنین دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید و رسالت داده و نمازهای پنجگانه را اقامه می کردند و با تمام آداب وضو می گرفتند! حضرت در پاسخش فرمود: اگر این گونه بوده و تو شاهد آن بودی پس برای چه به یاری دشمنان ما نشتافتی؟

حسن بصری گفت: بخدا که راست فرمودی، و من آن را تصدیق می کنم، ماجرا از این قرار بود که در روز اول جنگ بود که از خانه بیرون آمده غسل کردم و حنوط به بدنم مالیدم و شمشیر را با خود برداشتم، و من هیچ شک و تردیدی نداشتم که تخلف از ام المؤمنین عائشه کفر است، ولی وقتی به «خریبه» (نام محلی است در بصره) رسیدم آوازی مرا ندا ساخت که: «ای حسن کجا می روی؟ برگرد، که قاتل و مقتول هر دو (در این کارزار) جهنمی هستند»، پس با حالتی ترسان بازگشته و در خانه ام نشستم، پس چون روز دوم رسید هیچ شک نکردم که تخلف از ام المؤمنین عائشه کفر است، پس همچون روز گذشته حنوط به بدن مالیده و سلاح بر کمر بسته و قصد رفتن به کارزار را نمودم،

تا به «خریبه» رسیدم ندایی از پشت سرم گفت: «ای حسن دوباره کجا می روی، که قاتل و مقتول هر دو اهل آتشند».

حضرت امیر علیه السلام فرمود: راست گفתי، آیا هیچ فهمیدی که آن منادی که بود؟

گفت: نه. فرمود: او برادرت ابلیس بود، و راست گفت که قاتل و مقتول از آنان هر دو اهل آتشند. حسن بصری گفت: ای امیر المؤمنین اکنون دریافتم که این قوم در هلاکت و گمراهی هستند.

(1) 87- از ابو یحیی واسطی نقل است که پس از فتح بصره گروهی نزد حضرت امیر علیه السلام شتافته و در میان ایشان حسن بصری دیده می شد که او را قی در دست گرفته و سخنان امیر المؤمنین علیه السلام را ضبط می کرد. امیر المؤمنین به صدای بلند او را خطاب کرد که چه می کنی؟ گفت: فرمایشات شما را می نگارم تا پس از شما آنها را حدیث کنم. پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بدانید که در میان هر جمعیتی يك نفر سامری می باشد، و این فرد؛ سامری این امت است، بدانید که او نمی گوید به من نزدیک نشوید

(لا مِسَاس)

بلکه از جنگ نهی کرده و می گوید:

«لا قتال» (1)

ص: 371

احتجاج آن حضرت با أصحاب خود پیرامون عهد و بیعت ایشان و تحریک مردم برای جنگ با اهل شام

احتجاج آن حضرت با أصحاب خود پیرامون عهد و بیعت ایشان و تحریک مردم برای جنگ با اهل شام

(1) 88- نقل است آنگاه که حضرت امیر علیه السلام آماده رفتن به سوی شام برای جنگ با معاویه شد پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا بترسید از خدا! و پیروی او و پیروی از امام و پیشوای خود کنید زیرا که مردم نیک رفتار و شایسته به وسیله پیشوای عادل نجات یابند، آگاه باشید که مردم بدکردار به وسیله پیشوای نادرست نابود گردند و معاویه امروز حقّ مرا که در دست او است به ناحق گرفته و بیعت مرا شکسته و در دین خدای عزّ و جلّ سرکشی کرده، و به حقیقت شما ای مسلمانان می دانید مردم دیروز چه کردند و شما را رغبت و میلی که در باره من داشتید برای کار خود

ص: 372

نزد من آمدید تا اینکه مرا برای بیعت از خانه ام بیرون کشیدید، و من از بیعت با شما خودداری کردم تا آنچه در نزد شما است آزمایش کنم پس سخن را چندین بار از سر گرفتید و من نیز همان را تکرار کردم و شما روی حرصی که بر بیعت من داشتید همچون شترانی که برای نوشیدن آب به سوی حوضچه های آب هجوم می آورند به جانب من ازدحام کرده و هجوم آوردید و با اصرار هر چه تمامتر تقاضای بیعت با من نموده، و همدیگر را فشار می دادید، و ازدحام به حدی بود که من ترسیدم برخی از شما برخی را بکشد.

(1) پس چون چنین دیدم در کار خود و شما اندیشه کرده و با خود گفتم: اگر در کار ایشان اقدام نکنم و حرفشان را نپذیرم به کسی که جایگیر من باشد دست نخواهند یافت، و کسی را که روی علم و عدالت و حقیقت حکومت کند پیدا نخواهید کرد، و با خود گفتم:

پذیرش حکومت و خلافت بر آنان و اینکه حق برتری مرا بشناسند نزد من محبوبتر است از اینکه اینان بر من فرمانروائی کنند و برتری و حق مرا نشناسند، پس دست خود را باز کردم و شما از گروه مسلمانان با من بیعت کردید در صورتی که در میان شما مهاجر و انصار و پیروان نیکوکار بودند، پس من پیمان بیعت خود را و آنچه در آن واجب بود از شما بر گرفته و آنچه از عهد و پیمان خداوند و سخت ترین پیمان و عهد پیمبران الهی بود از شما گرفتم

ص: 373

که با من وفاداری کنید و دستور مرا بشنوید و پیروی کنید و در باره من خیراندیشی نموده در همراهی من با هر ستمکار و دشمنی با هر که از دین بیرون رود بجنجید، و شما همه اینها را پذیرفتید، پس من پیمان خدا و عهد او و ذمه خداوند و رسولش را در این باره از شما گرفتم و شما آن را پذیرفتید و خدا را بر شما گواه گرفتم، و برخی از خودتان را شاهد بعضی دیگر قرار دادم و در تمام مجاری امور طبق کتاب خدا و سنت رسول اکرم قدم برداشتم، پس با این همه جای شگفت است که معاویه بن ابی سفیان به دعوی خلافت برخاسته و در این امر با من منازعه و امامت مرا انکار نموده و می پندارد که از من به خلافت سزاوارتر است، او در این عمل به ساحت خداوند و رسول او جرأت و جسارت نموده و کوچکترین برهان و دلیلی بر دعوی خود نداشته و در این مقام کمترین حقی ندارد. زیرا نه مهاجرین با او در خلافت بیعت کرده اند و نه انصار و نه مسلمانان در برابرش تسلیم شده و کار را به او واگذار نموده اند.

(1) ای جماعت مهاجرین و انصار و کسانی که سخن من را می شنود! آیا شما پیروی مرا بر خود واجب نساختید؟ آیا از روی میل و رغبت با من بیعت نکردید؟ مگر من بر شما پیمان پذیرش سخن خود را نگرفتم؟ مگر بیعت من با شما در آن روز محکمتر از بیعت با ابوبکر و عمر نبود؟ پس چرا آنکه با من مخالفت می کند تا وقتی که آن دو فوت نکردند بیعت خود را با آن دو نشکست؛ اکنون بیعت مرا می شکند و پایداری در بیعت خود نمی کند؟

مگر بر همه مسلمانان فرض نیست که با نهایت حرارت و صمیمیت مرا یاری و مساعدت نموده و اوامر مرا امتثال و اطاعت کنند؟ آیا اطاعت من بر همه مسلمین از حاضر و غایب واجب نیست، پس برای چه معاویة بن ابی سفیان و أصحاب او به مخالفت و دشمنی من پرداخته و از بیعت سر باز زدند؟! مگر من از لحاظ قرابت با پیامبر، و سبقت در ایمان، و دامادی رسول خدا بر گذشتگان برتری نداشتم؟ مگر شما در روز غدیر خم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره ولایت و محبت من استماع نکردید؟ (1) پس ای مسلمانان، رعایت تقوای الهی را نموده و به جنگ با معاویه ظالم عهدشکن و باران ستمکارش بشتابید! همگی به این آیه که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده گوش فرا دهید تا پند گیرید، زیرا آن به خدا سوگند که بهترین موعظه برای شما می باشد، پس از مواعظ الهی پند گرفته و از معصیت دوری کنید، زیرا خداوند شما را بجز خودتان [توسط داستانهای گذشتگان] شما را اندرز داده؛ به پیغمبرش فرموده: «آیا ننگریستی به آن گروه از فرزندان اسرائیل پس از موسی که به پیامبر خود گفتند: برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا کارزار کنیم؟ گفت: آیا احتمال می دهید که اگر کارزار بر شما نوشته شود کارزار نکنید؟ گفتند: ما را چیست که در راه خدا کارزار نکنیم و حال آنکه از خانمان و فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ و چون کارزار بر آنان نوشته شد جز اندکی

پشت کردند، و خداوند به ستمکاران داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و او را گشایشی از مال نداده اند. گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فزونی و فراخی داده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست- بقره: 247-246» (1) ای مردم، برای شما در این آیات عبرت و پندی است تا دریابید که خداوند خلافت و امارت پس از پیامبران را در بازماندگان آنان نهاده، و اینکه «طالوت» را بر مردمان تفضیل داده و پیش انداخته و فزونی در دانش و پیکر او داده، پس آیا هیچ می یابید که خداوند بنی امیّه را بر بنی هاشم برگزیده و معاویه را بر من در دانش و پیکر فزونی داده باشد؟

پس ای بندگان خدا رعایت تقوای الهی را نموده و پیش از آنکه به واسطه معصیت شما سخط خود را متوجّه اتان سازد در راه او تلاش و کوشش نمایید، خداوند سبحان فرماید: «کسانی از فرزندان اسرائیل که کافر شدند، بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعنت شدند، این از آن رو بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می گذشتند. يك ديگر را

از کار ناروا و زشتی که می کردند باز نمی داشتند؛ هر آینه بد است آنچه می کردند- مانده:

78 و 79» «جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و سپس شك نکرده اند، و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده اند، ایشانند راستگویان- حجرات: 15»، و نیز فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر آن بازرگانی راه نمایم که شما را از عذاب دردناک برهانند؟ به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و در راه خدا با مالها و جانهای خویش جهاد کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید. تا گناهانتان را بیامرزد و شما را به بهشتهایی که از زیر آنها جویها روان است و خانه هایی خوش در بهشتهایی پاینده در آرد؛ این است رستگاری و کامیابی بزرگ- صف: 10 تا 12» (1) ای بندگان خدا پرهیزکار باشید و همراه پیشوا و امام خود به سوی جهاد بشتابید.

و اگر با من جماعتی به عدد اهل بدر بودند که به محض امر اطاعت می شدم و به محض حرکت به همراه من حرکت می نمودند حتما از شما بی نیاز شده، و هر چه سریعتر به جنگ و جهاد معاویه می شتافتم. زیرا این جهاد فرض و واجب است.

ص: 377

کلامی احتجاج گونه از امیر المؤمنین علیه السلام در توبیخ أصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه

کلامی احتجاج گونه از امیر المؤمنین علیه السلام در توبیخ أصحاب خود بخاطر کوتاهی در جنگ با معاویه

(1) 89- ای مردم، من شما را برای جهاد با این قوم می خواندم و شما حرکت نکردید، و سخنم را به شما گوشزد نمودم و شما پاسخی ندادید، و شما را نصیحت نمودم نپذیرفتید، شما مردمی هستید حاضر ولی چون اشخاص غایب و پنهانید که حکمت بر آنان می خوانم و شما از آن روی می گردانید، گویا شما خرانی هستید رمنده که از شیر ژیان گریزان است، و شما را به جنگ با ستمکاران برانگیزم و هنوز سخنم پایان نپذیرفته است که شما مانند جدا شدن جمعیت ایادی سبا متفرق می شوید، به انجمنهای خود بازگشته و حلقه وار گرد هم چهارزانو بنشینید، [و بی توجه به سخنان من] مثلها بزیند و اشعار بخوانید، و اخبار را جستجو کنید، و بعد از تفرق و ختم جلسات نیز به جز نقل و سؤال از اشعار ذکر و فکر و بحثی ندارید، و این جهلی است فاقد علم، و سرگرمی است عاری از پارسایی، و درنگی است بدون ترس، و پاك دلهاي خود از جهاد و جنگ با دشمنان دين و حقيقت فارغ نموده و با بهانه های واهی از ادای مسئولیت خود سرباز می زنید،

ص: 378

(1) پس جای بسی شگفتی است که دشمنان و مخالفین شما در موضوع باطل خودشان جمع گشته و متحد شده اند، و با نهایت اصرار و استقامت در راه تاریک و کج خود پیش می روند، ولی متأسفانه شماها در راه مستقیم و جاده حق و روشن خود منحرف می شوید!! ای اهل کوفه، شما همچون امّ مجالد آن زنی هستید که حامله بوده و بچه اش سقط گشت و از طرف دیگر شوهرش نیز بمرد، البتّه او فاقد هر وارث نزدیکی بود به همین جهت پس از مرگ او اقارب دور او وارث او خواهند بود. این است پایان زندگی اجتماعی شما. قسم به خدایی که دانه را شکافته و جانداران را آفرید، در آینده شخصی به حکومت رسیده و بر شماها مسلط گردد که اعور (یک چشم) و ادبر (تیره بخت) است (ظاهراً مراد حجاج بن یوسف باشد)، او مظهر جهنّم بوده و شماها در زمان حکومت او در نهایت زحمت و گرفتاری و عذاب و شدّت زندگی می کنید و قهر و شدّت و عذاب او همه شماها را فرا گرفته و هیچ کسی را فرو گذار نخواهد بود.

این بلائی است که خداوند متعال در باره این امّت مقدر فرموده است، اینان نیکان شما را می کشند و فرومایگانان را به بندگی گیرند، گنجها و اندوخته های شما را از میان خلوتسراهای شما بدر آرند، بخاطر آنچه در اصلاح خودتان کوتاهی کرده، و حقوق و امور خود را ضایع و در اجرای احکام دین مقدّس کوتاهی و مسامحه می نمائید.

(1) ای مردم کوفه من شما را از آینده خبر می دهم، تا از آن برحذر بوده و از لغزش و سستی خود دست برداشته و هم دیگران را که گوش هوش و عبرت دارند پند داده و به سوی حقیقت و صلاح و دقت بخوانید. و گویا می بینم که شما نسبت کذب و دروغ به من می دهید همان طور که قبیله قریش به پیامبر و آقایش حبیب خدا؛ محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله داد، پس وای بر شما باد! بر که دروغ می گویم؟ آیا بر خدا؟! در حالی که من اول کسی هستم که او را پرستش کرده و به یگانگی او را شناختم، یا بر پیامبر دروغ می بندم؟ در حالی که من همان بار نخست دعوت او را پذیرفته و سخنانش را تصدیق نموده و تا آخرین مرحله در ایمان و همراهی و یاری آن حضرت استقامت نمودم. نه بخدا چنین نیست، که در این گونه سخنان بوی تزویر و خدعه به مشام می رسد، و شما از هر حيله و خدعه ای بی نیازید.

و قسم به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفرید در آینده به صدق آن اخبار خواهید رسید، و این زمانی است که نادانی و جهلتان شما را بدان جا کشانده، و دیگر علمتان سودی نبخشد، رویتان سیاه ای نامردان مردنما! ای کسانی که عقلتان چون عقل کودکان و زندهای تازه به حجله رفته اید! آری بخدا ای کسانی که بظاهر حاضر و ناظر ولی در معنی غائب و غافلید، ای کسانی که در ظاهر برابر و متحد و در باطن رأیهای مختلف و عقیده های پراکنده دارید،

به خدا که منصور و غالب نگشت آن کسی که شماها را برای یاری و کمک خود طلبید، و آسایش و راحتی ندید قلب آن شخصی که در راه شما سختی و عذاب کشید، و روشن نشد دیدگان آنکه شماها را در سایه حمایت و نفوذ خود مسکن و مأوی داد، گفتار و حرفتان سنگهای سخت را نرم می کند، و عمل و کردارتان در سستی و وهن دشمنانتان را در باره شما به طمع می اندازد.

(1) ای وای بر شما! از کدام خانه پس از خانه خود دفاع می کنید؟ و همراه کدام پیشوا پس از من به جنگ می روید؟ بخدا گولخورده کسی است که گول شماها را خورده، و آنکه به یاری شما پیروز شود به تیری شکسته و از کار افتاده دست یافته! امروز کار بجایی رسیده که دیگر توقع نصرت از شما نداشته، و به گفتارتان اعتماد ندارم. خدا میان من و شما جدایی اندازد، و بهتر از شما را برای من آورد، و بدتر از من نصیبتان نماید!.

پیشوای شما مطیع پروردگار است و شما معصیت او را می کنید، و سرکرده اهل شام معصیت پروردگار عالمیان را می کند و ایشان از او فرمان می برند، بخداوند سوگند که دوست داشتم معاویه با من شما را جابجا می کرد؛ همچون صرّافی دینار به درهم، ده تن از شما می گرفت و یکتن از آن مردم را به من می داد، بخداوند سوگند که دوست داشتم اصلاً شما را نمی شناختم و شما نیز مرا نمی شناختید، زیرا کار این شناسائی به ندامت کشید!

شمایی که سینه ام را از تأثر و غیظ به تباهی کشیده و کار مرا با ترك همراهی و مخالفت‌های خود مختل نمودید، و آن را به جایی رساندید که جمعی از قریش در باره ام گفتند: علی بن ابی طالب با اینکه دلیر و شجاع است ولی به علوم جنگی آشنایی ندارد! خداوند خود جز ایشان را بدهد، مگر نه اینکه سابقه هیچ يك از آنان در جنگها و غزوات طولانی تر از من نیست؟ و این زمانی بود که هنوز به بیست سالگی نرسیده آماده کارزار و نبرد شدم و اکنون که زیاده از شصت سال از عمرم می گذرد، چیزی که هست کار کسی که فرمانش نمی برند سرانجام ندارد!

(1) بخدا که آرزو داشتم پروردگارم مرا از میان شما به رضوان خود ببرد، و پیوسته منتظرم که مرگ مرا دریابد، نمیدانم چرا نمی رسد آن روز که شقی ترین این امت محاسن مرا با خون سرم رنگین کند- و دست خود به سر و ریش خود کشید-؟ زیرا این قراری است که پیامبر صلی الله علیه و آله با من گذارده است، و بی شك نتیجه دروغ و افترا حرمان و ناامیدی، و سرانجام تقوا و تصدیق به نیکوکاری نجات است!.

ای اهل کوفه، من شما را شبانه روز و پنهان و آشکار به جهاد دشمنان خواندم، و پیوسته به شما گفتم: در جنگ با اینان پیشقدم باشید، زیرا هر گروهی که در داخل خانه های خود با دشمنان جنگید به ذلت و خواری افتاد، ولی شما کار را بدوش دیگری

انداختید و همدیگر را تنها گذاشتید و گفتار من بر شما گران آمد، و آن را پشت سر انداختید تا اینکه از هر سوی مورد غارت واقع شده و کارهای زشت در بین شما شایع شد، و این امر پیوسته شما را به ابتلاء و عقوبت سخت تر خواهد کشانید، همچون عقوبتی که گریبان گذشتگان را گرفت، چنان که خداوند از کردار ستمگران سرکش و یاغی با مستضعفین ناامید آگاهی دهد در این آیه که: **يَسَّ تَحِيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ** «1»، قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید وقت عملی شدن وعده شما رسید.

(1) ای مردم کوفه من شما را به مواظظ قرآن ملامت و سرزنش کردم ولی از شما سودی نبردم، و با شلاق خود شما را تأدیب نمودم ولی هیچ توجهی در شما پیدا نشد، با تازیانه اجرای حدود شما را عقوبت نمودم و شما حساب نبردید، و در آخر فهمیدم آنچه شما را اصلاح می کند تنها شمشیر است، و من در راه اصلاح شما خود را به فساد نخواهم انداخت، ولی بزودی فرمانروایی سختگیر بر شما مسلط گردد که نه به بزرگتان احترام گذارد و نه به کوچکتان رحم نماید، و نه دانشمندان را گرامی بدارد و نه غنائم را به مساوات میانتان تقسیم کند،

حکومتی که شما را بزند و خوار و ذلیل کند، در جنگها مجروحین شما را بکشد و راهها را بر شما مسدود نموده و شما را از ملاقات خود محروم و محجوب کرده و کار اختلاف طبقاتی بدان جا کشد که حقوق مردم ناتوان در زیر ستم افراد قوی و توانا پایمال گردد. البته خداوند متعال؛ ستمکاران را از رحمت خود دور ساخته، و کم پیش می آید چیزی که رفته است دوباره بازگردد، و من گمان دارم که شما در ایام فترت باشید «1» و من وظیفه ای جز راهنمایی و اندرز ندارم.

(1) ای مردم کوفه، من به سه و دو چیز شما گرفتار شده ام: کرانی دارای گوش، و لاله‌های دارای زبان، و کوران چشم دار، نه برادری شما در حضور صدق و صفا دارد، نه هنگام گرفتاری می توان به شما اعتماد کرد.

پروردگارا من از ایشان به تنگ آمده و ملول شده ام، و اینان نیز از من خسته شده اند! پروردگارا هیچ امیری را از این جمعیت خشنود مساز، و این مردم را نیز از هیچ امیری ممنون و راضی قرار مده، و دل‌های آنان را همچون نمک در رطوبت آب کن، و بخدا قسم که اگر چاره ای در قطع رابطه و سخن با شما می یافتم حتما از شما دوری می کردم، آنقدر در ملامت و سرزنش شما اصرار نمودم که از زندگی خود سیر شدم، زیرا پاسخ همه

اینها را با ریشخند بمن می دهید، زیرا می خواهید از حق گریخته و به باطل روی آرید، باطلی که خدا با قوت طرفدارانش هرگز دین را عزت نبخشد، و من نیک می دانم که شما برای من فقط مایه ضررید، هر وقت شما را به جنگ دشمنان خواندم حرکتی نکرده و خواستار تأخیر در آن شدید همچون بدهکاری که بدهی خود را به تأخیر اندازد.

(1) اگر در تابستان شما را به جنگ خوانم شدت گرما را بهانه می کنید و اگر در زمستان باشد بخاطر سرما عقب می نشینید، و همه اینها بهانه فرار از جنگ است، و اگر شما از گرما و سرما عاجز باشید در این صورت در برابر حرارت شمشیر عاجزتر و عاجزتر خواهید بود، [ای وای که از این مصیبت باید گریست]

فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

! ای مردم کوفه، خبر بدی بمن رسیده، که فردی از قبیله غامد با چهار هزار نفر به مردم شهر انبار شیخون زده و اموالشان را به غارت برده و نماینده من ابن حسان و گروهی از مردم صالح را به قتل رسانده- خدا این کشتگان را در بهشت برین جای دهد!- و رفتار او با اهل انبار شبیه به رفتار غارتگران روم و خزر است، و گویا آن مرد خون و مال مردم شهر را مباح ساخته است!

و به من خبر رسیده که گروهی از آن جماعت شامی حرمت یک زن مسلمان و یک

زن ذمی را شکسته و به حریمش تعدی کرده و روسری و گوشواره و زیور و زینت و خلخال و زیر لباس از سر و گوش و دست و پای آنان گرفته اند، و آن زن مسلمان در برابر این تجاوز چاره ای جز گفتن استرجاع (آرزوی مرگ) و به یاری طلبیدن مسلمین نداشته است، ولی متأسفانه کسی به فریادش نرسیده و او را یاری نکرده است، و اگر فرد مؤمنی از این اوضاع بمیرد نزد من سرزنش نشود بلکه نیکوکار و محسن خواهد بود.

(1) چقدر جای شگفتی دارد که دشمن در باطل خود اتّفاق دارد و شما در حقّ خود متفرّق و پراکنده اید! همانا شما خود را نشانه و هدف تیرهای دشمن ساخته اید و به سوی آنان هیچ تیری نمی اندازید، دشمنان شما پیوسته در صدد جنگ و حمله و تجاوزند ولی شما ساکت و آرام نشستہ اید، و آشکارا معصیت خدا می شود و شما به آن رضا داده اید، دستهایتان در زیان و فقر فرورود! ای مردمی که همچون شتران بی صاحب از هر طرف که جمع شوید از طرفی دیگر پراکنده و متفرّق خواهید شد.

ص: 386

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ نامه ای به معاویه و دیگر موارد که آن از بهترین احتجاجات است

(1) 90- اما بعد؛ نامه ات به دستم رسید، در آن یادآور شده ای که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای دینش برگزید، و با اصحابش او را تأیید کرد، راستی دنیا چه شگفتیهایی دارد، تو می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی! و از نعمت وجود پیامبر در میان ما به ما خبر دهی! تو در این راه به کسی میمانی که خرما به «هجر» می برد «1» و یا همچون شاگرد تیرانداز که بخواهد به استادش درس تیراندازی دهد، و گمان کرده ای که برترین اشخاص در اسلام فلان و فلانند، مطلبی را یادآور شده ای که اگر راست باشد ابتدا مربوط به تو نیست. و اگر دروغ و نادرست باشد زیانی برای تو ندارد، تو را با برتر و غیر برتر و رئیس سیاسی اسلام و زیر دستانش چکار؟ اسیران آزاد شده کفار جاهلیت و فرزندانشان را با امتیازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟! هیئات! خود را در صفی قرار می دهی که از آن بیگانه ای؛ کار به جایی رسیده که محکومان حاکم شده اند!

ای انسان چرا سر جاییت نمی نشینی؟! و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نمی شوی؟! و چرا به جای خودت که قضا و قدر برای تو تأخیر داشته باز نمی گردی؟! غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند با تو چه ارتباطی دارد؟! (1) تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سرگردانی و از راه راست و حد اعتدال منحرفی، مگر نمی بینی - نه این که بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شکر و سپاسگزاری نعمت خداوند می گویم - جمعیتی از مهاجران و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هر کدام دارای مقام و مرتبتی بودند، اما هنگامی که شهید ما «حمزه» شربت شهادت نوشید به او گفته شد «سید الشهداء» و رسول خدا هنگام نماز بر وی [به جای پنج تکبیر] هفتاد تکبیر گفت. و نیز مگر نمی دانی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد که هر کدام مقام و منزلتی دارند، ولی هنگامی که این جریان در باره یکی از ما انجام شد لقب «طیار» به او دادند و گفته شد: «در آسمان بهشت با دو بال خود پرواز می کند!». و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده که انسان خویشتن را بستاید فضائل فراوانی را بر می شمردم که دلهای آگاه مؤمنان با آن آشنا است و گوشهای شنوندگان از شنیدن آنها تهاشی ندارد. به هر حال دست از این سخنها بردار و گمراهان را از خود دور کن! ما ساخته و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم؛ ولی مردم پرورش یافته و تربیت شده مایند،

آمیزش و اختلاط ما با شما هرگز عزت همیشگی و عطا‌های ما را بر شما از بین نمی برد. ما از طایفه شما همسر گرفتیم و به طایفه شما همسر دادیم، همچون اقوام هم‌مطراز، در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید.

(1) و چگونه ممکن است چنین باشد در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ما است، و تکذیب کننده (أبو جهل) از شما، اسد الله (حمزه) از ما است، و اسد الأحلاف (أبو سفیان جمع کننده و قسم دهنده احزاب برای جنگ با پیامبر) از شما؛ دو سید و آقای جوانان بهشتی (حسن و حسین) از ما هستند و کودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط) از شما، بهترین زنان جهان (فاطمه) از ما است، و حمالة الحطب (همسر أبو لهب) از شما، و چیزهای فراوان دیگری از این قبیل، در باره ما و شما! دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارهای ما در دوران جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست؛ کتاب خدا قرآن آنچه را که بر نشمردیم در يك آیه جمع کرده و نشان داده است و آن گفته خداوند است که:

«خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به يك دیگر سزاوارترند - انفال: 75»، و نیز فرموده است: «شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است - اعراف: 3»، پس ما از يك طرف به وسیله قرابت از دیگران سزاوارتریم و از طرف دیگر در اثر اطاعت.

و آن روز که مهاجرین در «سقیفه» با انصار گفتگو کردند توانستند با ذکر قرابت

و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنان پیروز شوند؛ اگر این دلیل برتری است پس حقّ با ما است نه با شما، و اگر دلیل دیگری دارد ادّعای انصار به جای خود باقی است.

تو گمان برده ای که من بر تمام خلفا حسد ورزیده ام و بر همه ایشان طغیان کرده ام، اگر چنین باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم! و به گفته شاعر:

«این نقصی است که گرد ننگ آن بر تو نمی نشیند!» (1) و گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم! عجب! به خدا سوگند با این سخن خواسته ای مذمت کنی و ناخواسته مدح و ثنا گفته ای، خواسته ای رسوا کنی ولی رسوا شده ای، این برای يك مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شك نکند و این خلاصه حجّت و دلیل من است حتّی در برابر غیر تو؛ من به همین خلاصه و کوتاهی اکتفا کردم که جای شرحش نیست! سپس در باره وضع من با عثمان یادآور شده ای و حقّ توست که از این گفتار پاسخ داده شوی چرا که از خویشان و بستگانش بودی، حال کدامیک از ما دشمنیش با او شدیدتر بود و راه را برای کشندگانش مهیّاتر ساخت؟ آیا کسی که به یاریش پرداخت

و از او خواست که به جایش بنشیند و دست بکشد؟ و یا کسی که [عثمان] از او یاری خواست و او تأخیر کرد تا مرگ بر سرش هجوم آورد و زندگیش به سر آمد؟ نه، به خدا سوگند «خداوند مانعان از نصرت را خوب می شناسد و هم آنان که به برادران خود می گفتند: به سوی ما آید و به هنگام ناراحتی جز مقدار کمی به کمک نمی شتافتند- احزاب: 18»، من نمی گویم در مورد بدعتهایی که به وجود آورده بود بر او عیب نمی گرفتم، می گرفتم و از آن عذرخواهی نمی کنم اگر گناه من هدایت و ارشاد اوست، بسیاری کسانانی که مورد ملامت واقع می شوند و بی گناهند. و به گفته شاعر:

گاهی فرد خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می کند، مورد تهمت قرار می گیرد (1) و من قصدی «جز اصلاح تا حدّ توانایی ندارم و موقّیّت من تنها به لطف خدا است و توفیق را جز از خداوند نمی خواهم، بر او توکل کردم و به او بازگشتم- هود: 88».

و گفته ای که نزد تو برای من و اصحابم جز شمشیر چیزی نیست؛ راستی مضحك است بعد از آن گریه کردن! کی به یاد داری و چه وقت بوده که فرزندان «عبد المطلب» به دشمن پشت کنند و از شمشیر بترسند؟! پس کمی صبر کن که حریت به میدان خواهد آمد! و بزودی آن کس را که تعقیب می کنی به تعقیب تو بر خواهد خواست و آنچه را که از آن فرار می کنی؛ در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران

و انصار و تابعان؛ به سرعت به سوی تو خواهیم آمد با کسانی که جمعیتشان به هم فشرده است، به هنگام حرکتشان غبار، آسمان را تیره و تار می کند؛ لباس شهادت در تن دارند، بهترین ملاقات برایشان ملاقات با پروردگارشان است. همراه این لشکر فرزندان بدرند و شمشیرهای هاشمی، که می دانی لبه تیز آنها چگونه بر پیکر برادر، دایی، جد و خاندانت قرار گرفت! «و این از ستمگران دور نیست- هود: 83»!

(1) 91- و نامه ای دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام به معاویه:

اما بعد؛ ما و شما همان طوری که یادآوری نموده ای گردهم جمع و با هم انس داشتیم، ولی در گذشته از هم جدا شدیم، زیرا ما ایمان آوردیم و شما به کفر خود باقی ماندید، امروز هم ما به راه راست می رویم و شما پیرامون فتنه هستید. آنها که از گروه شما اسلام را پذیرا شدند از روی میل نبود؛ بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم شدند و در حزب او در آمدند.

نوشته بودی که من، طلحه و زبیر را کشته و عایشه را تبعید کرده ام و در «کوفه» و «بصره» اقامت گزیده ام! این مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم. و یادآور شده بودی که با گروهی از «مهاجران» و «انصار» به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و کدام انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابوسفیان روز فتح مکه) اسیر شد؛ پایان یافت.

ص: 392

با این حال اگر در این ملاقات شتاب داری؛ دست نگهدار؛ زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است. چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم! و اگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر «بنی اسد» گفته:

«به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آنان را با سنگریزه ها و میان غبار و تخته سنگها درهم می کوبد».

(1) و نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جدّ و دایی و برادرت (در میدان بدر) کوبیدم! و بخدا سوگند من می دانم تو مردی بی خرد و پوشیده دل هستی. و سزاوار است در باره تو گفته شود: به نردبانی بالا رفته ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان تو است نه به سود تو، زیرا به کسی می مانی، که غیر گمشده خود را می جوید و گوسفندان دیگری را می چراند. و تو جویای مقامی هستی که نه سزاوار آنی و نه در کانون آن قرار داری، چقدر میان کردار و گفته ات فاصله است؟ و چقدر به عموها و دائیهای بت پرست خود شباهت داری؟! همانها که شقاوت و تمنّای باطل و ادارشان ساخت که «محمد - صلی الله علیه و آله -» را انکار کنند و همان گونه که می دانی با او ستیزه کردند تا به خاک و خون غلطیدند و نتوانستند از خود دفاع کنند و نه از زخم شمشیرها که میدان نبرد از آن خالی نیست و سستی با آن نمی سازد، خود را حفظ نمایند.

ص: 393

تو در باره قاتلان عثمان زیاد حرف زدی، بیا نخست همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن، سپس در باره آنها طرح شکایت نما تا من طبق حکم خداوند میان تو و آنان داوری کنم.

اما آنچه را تو می خواهی؛ مانند فریب دادن طفل است، که بخواهند وی را از شیر بگیرند! و سلام به افراد در خور آن!

(1) 93- أبو عبیده نقل کرده که معاویه نامه ای به امیر المؤمنین علیه السلام نوشت که فضائل من بسیار است: پدر من از بزرگان جاهلیت بود، و من نیز فرمانروای مسلمانان گشتم، من با پیامبر خویشی سببی داشتم و به واسطه خواهرم که مادر مؤمنین است من دایی مؤمنین می باشم، و نیز کاتب قرآن نیز بوده ام.

امیر المؤمنین علیه السلام پس از مطالعه نامه فرمود: آیا این پسر هند جگر خوار است که به فضائل خود به من فخر می کند؟! ای غلام این نامه را برای او بنویس:

محمد پیامبر برادر و هم ریشه من و حمزه سید الشهداء عمومی من است.

و جناب جعفر که شبانه روز با فرشتگان پرواز می کند برادر من است.

و دخت پیامبر خدا فاطمه علیها السلام زوجه و همراز من بود، و چنان با هم صمیمی بودیم که گویی گوشت تن من مخلوط به گوشت و خون او بود.

و دو دخترزاده پیامبر (حسن و حسین) دو فرزند منند، پس کدامیک از شما سهمی چون من دارد؟.

از همه شما در اسلام پیشی گرفتم، در حالی که پسر بیچه ای به بلوغ نرسیده بودم.

و در همان کودکی با پیامبر نماز خواندم، و در شکم مادرم به پیامبر ایمان آورده بودم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم ولایت مرا توسط خود بر شما واجب ساخت.

من کسی هستم که همه مرا می شناسید چه در روزهای سخت و چه در آرامش.

پس وای بر کسی که؛ وای بر کسی که؛ وای بر کسی که فردا خداوند را با ستم به من ملاقات کند!.

معاویه پس از خواندن این اشعار دستور به مخفی نمودن آن داده و گفت: مبادا اهل شام آن را بخوانند که در این صورت متمایل به علی بن ابی طالب خواهند شد.

(1) 94- از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود: وقتی عمار بن یاسر شهید شد

ص: 395

و خبر آن به اهل شام رسید لرزه بر اندام مردم بسیاری افتاده و با يك ديگر گفتند که:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در باب عَمَّار فرموده: «ای عَمَّار تو را گروه ستمکار می کشند»، پس عمرو عاص نزد معاویه رفته و اظهار داشت ای امیر مؤمنان در میان مردم فتنه و هیجان و آشوب سختی برپا شده، معاویه گفت: برای چه؟ گفت: به جهت قتل عَمَّار، معاویه گفت: عَمَّار کشته شده، مگر چه شده؟

عمرو عاص گفت: مگر نمی دانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قاتل او را گروه ستمکار نامیده است؟

معاویه گفت: ای عمرو تو هم خطا رفتی، مگر ما قاتل او هستیم؟ قاتل او فقط علی ابن ابی طالب است که او را در مسیر تیرهای ما قرار داده.

این خبر به سمع حضرت امیر علیه السَّلام رسیده و فرمود: اگر این طور باشد پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قاتل حمزه خواهد بود زیرا همو حمزه را در مسیر تیرهای مشرکین قرار داد!!

(1) 95- حضرت امیر علیه السَّلام در ضمن نامه ای به عمرو عاص فرمود:

تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار داده ای که گمراهی و ضلالتش آشکار است و پرده اش دریده! افراد با شخصیت و بزرگوار را در همنشینی با خود لگه دار می سازد

ص: 396

و انسان حلیم و عاقل با معاشرت با او به سفاهت و نادانی می گرایید. تو گام به جای قدم او گذاشتی و بخشش او را خواستار گردیدی، همچون سگی که به دنبال شیری برود؛ به چنگال او مٔکی شده و منتظر قسمتهای اضافی شکارش باشد که به سوی او اندازد (تو با این کار) دنیا و آخرت را تباه کرده ای! در حالی که اگر به حقّ می پیوستی آنچه می خواستی به آن می رسیدی. (چرا که استعداد کافی داری). اگر خدا به من امکان دهد و دستم به تو و پسر اُبو سفیان برسد شما را به جزای اعمالتان خواهیم رساند، اما اگر حوادث به نوعی شد که قدرت بر آن نیافتم و شما باقی ماندید آنچه در پیش داشته و در سرای آخرت برای شما مهیا گردیده بدتر است. و السلام.

(1) 96- آن حضرت در پاسخ به مطلبی که عمرو عاص در باره اش گفته بود فرمود:

شگفتا بر پسر آن زن بدنام، که در میان مردم شام نشر می دهد که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع که مردم را سرگرم شوخی می کند، حرفی باطل گفته و سخنی به گناه انتشار داده است! آگاه باشید که بدترین گفتار؛ دروغ است، او سخن می گوید و دروغ می گوید، وعده می دهد و تخلف می نماید، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می کند، اما خود سؤال می کند و اصرار می ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می کند، به هنگام نبرد سر و صدا راه می اندازد و تهییج و تحریص می نماید (اما این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهایی جاننش بهترین نقشه او بالا زدن جامه و آشکار ساختن عورتش می باشد.

ص: 397

آگاه باشید که به خدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می دارد ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حق بازداشته است، او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، و در برابر از دست دادن دینش بهای اندکی بگیرد.

[نامه محمد بن ابی بکر به معاویه]

[نامه محمد بن ابی بکر به معاویه]

(1) 97- محمد بن ابی بکر نامه ای احتجاج گونه به این قرار به معاویه نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: از محمد بن ابی بکر، به فرد منحرف: معاویه بن صخر، سلام خدا بر دینداران و اهل ولایت که امثال او امر الهی را می کنند.

اما بعد؛ خداوند متعال به جلالت و سلطنت خود موجودات جهان را آفریده و در این کار هیچ لهُو و عبثی نداشته و عاری از هر نیاز و ضعفی بود، بلکه آنان را برای عبادت آفرید، پس برخی از آنان خوشبخت و برخیشان بدبختند، بعضی گمراه و برخی ره یافته اند، سپس بر اساس علم خود اینان را اختیار نمود و از میانشان محمد صلی الله علیه و آله را برگزیده و انتخاب کرد، و او را مأمور به رسالت خود ساخته و امین وحی قرار داد، پس آن حضرت نیز با حکمت و اندرز نیکو مردم را به سوی پروردگارش خواند، و اولین کسی که پاسخ مثبت داده و سوی او رفت و اسلام آورده و تسلیم شد، برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام بود که سخنان آن حضرت را پنهانی تصدیق کرده و او را بر تمام خویشان و اقربای خود اختیار نموده

ص: 398

و نقد جان خود را برای سلامتی و خوشی آن حضرت پیوسته به کف داشت، و هنگام گرفتاری و سختی و اقدامات مخالفین و آزار دشمنان نسبت به رسول خدا در نهایت همت و محبت و صمیمیت می کوشید. و امروز تو را می بینم که می خواهی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام افتخار و برتری جوئی! حال اینکه تو تویی و او او است، همو که در تمام قسمت‌های خیر بارز و برجسته است و تو لعین پسر لعینی، و تو و پدرت همواره مخالف و دشمن اسلام و پیامبر بوده و از هیچ توطئه ای فروگذار نکرده اید، و لحظه ای برای خاموش ساختن نور خدا از بذل مال و تحریک اشخاص و جمع و تهیه نیرو و قوا مضایقه نکرده اید، و تا دم مرگ پدرت این گونه بود و بر این کار؛ تو جانشین او شده ای.

پس چگونه است که امروز خود را با علی بن ابی طالب برابر می دانی حال اینکه او وارث علم رسول خدا و وصی او است، او نخستین پیرو و وفادارترین فرد به پیامبر است، و تو و پدرت اُوسفیان دشمنان اوئید، پس تا می توانی از این راه ناصواب و باطل خود بهره ببری، و در گمراهی خود از پسر عاص استعانت و کمک بگیری، پس به همین زودیه‌ها زندگی تو به پایان رسیده و حيله ات سپری گشته و آخر می فهمی که حسن عاقبت و نیکبختی در کجا بوده است، پس درود بر کسی که از راه هدایت پیروی نماید!

[پاسخ معاویه به نامه محمد بن ابی بکر]

[پاسخ معاویه به نامه محمد بن ابی بکر]

(1) 98- پس معاویه در جواب نامه او نوشت:

ص: 399

از معاویه پسر ابوسفیان بر کسی که بر پدر خود عیب جوئی می کند، درود بر کسی که از اهل طاعت پروردگار متعال است.

اما بعد؛ نامه ات به دستم رسید، در آن یادآور قدرت و سلطنت پروردگار شده، و جملاتی از پیش خود بهم بافته، سپس از علی بن ابی طالب و از حق سبقت و قرابت و فداکاری و مجاهدات او نوشته بودی، خدای را حمد می کنم که تو را از این فضائل محروم ساخته، و توبه خیرات دیگران افتخار می کنی!

من و پدرت ابوبکر در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فضل و حق سبقت و اولویت علی بن ابی طالب واقف بودیم، و چون پیامبر وفات یافت اول کسی که با او مخالفت نمود همانا پدرت و فاروق (عمر) بودند که با هم اتفاق نموده و بر خلاف او قیام و اقدام نمودند، و او را مجبور به اطاعت و بیعت خودشان نمودند. پس علی بن ابی طالب نیز از سر اجبار بیعت نموده و حق خود را تسلیم آن دو ساخت، و آن دو علی را در امور خود شرکت نداده و او را بر اسرار خود واقف نمی ساختند، تا اینکه هر دوی آنان از این دنیا رحلت کردند.

ص: 400

باز سوم آنان به همان طریق قیام نموده و متصدی امور گردید، در اینجا تو و یارانت به دشمنی او پرداخته و به اعمال و حرکات او عیب جویی نموده، و از هر سو اطراف او را احاطه کرده و اشخاص مختلف و گناهکار از هر سوی به طمع آنچه در دست او بود وی را محاصره نموده، و دست آخر آنچه که می خواستید کردید، و به آرزوی خود رسیدید. پس اگر عمل من در این مورد صحیح است از پدر تو پیروی کرده ام و اگر ناصواب است باز من تابع هستم، و پدرت نخستین کسی است که این سنت و بدعت را گذاشته، و این راه ناصواب را بر روی دیگران گشوده است، و ما از او تبعیت می کنیم، و اگر پدرت چنین قدمی را بر نمی داشت ما هرگز با علی بن ابی طالب مخالفت ننموده و حقّ او را به خودش تسلیم می کردیم. پس تو باید از پدر خود عیب گیری یا ساکت باشی! سلام بر کسی که توبه کند و بازگردد.

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام بر خوار وقتی آن حضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند و آن حضرت با حجت ایشان را مجاب و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام بر خوار وقتی آن حضرت را مجبور به تحکیم نموده سپس مخالفت نموده و بر او شوریدند و آن حضرت با حجت ایشان را مجاب و قانع ساخت که مبدء این خطا خودشانند

(1) 99- نقل شده که مردی از اصحاب آن حضرت پیاخته و گفت: شما ما را از حکم قراردادن منع می کردی سپس ما را بدان امر نمودی، ما نمی دانیم کدام درست است؟

پس أمير المؤمنين عليه السلام يك دستش را به دیگری زده و فرمود: این جزای کسی است که بیعت را ترك و آن را بشکنند! به خدا سوگند اگر آن وقت که شما را به جنگ واداشتم شما را وادار به کار مکروهی که خدا خیر شما را در آن قرار داده می کردم که در صورت استقامت شما را هدایت و در صورت انحراف شما را به راه باز می گرداندم و در صورت خودداری کسانی را به جای شما می گماردم برای من اطمینان بخش بود، ولی چه کنم که یاری نداشتم، و اطراف خود افراد مطمئنی را ندیدم، عجباً که من می خواهم درد خود را به امثال شماها درمان کنم، اما بودن چنین یارانی خود درد بی درمان است! حال من به کسی می ماند که بخواهد خار را به کمک خار بیرون آورد با اینکه می داند خار همان خار

است! بار خدایا طیبیان این درد جانفزا خسته شده اند، و بازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همت از چاه وجود این مردم که دائما فروکش می کند سخت ملول گشته اند!!

(1) 100- امیر المؤمنین علیه السلام در پی پافشاری خوارج در مخالفت با حکمیت به لشکرگاه آنان آمده و بعد از سخنانی طولانی چنین فرمود:

مگر آن وقت که از روی حيله و مکر و خدعه و فریب؛ قرآن ها را بر سر نیزه بلند کردند نگفتید: این مردم با ما برادر و هم مسلکند؟ از ما امان خواسته و به کتاب خدا پناهنده شده اند، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم؟

و من در پاسخ به شما گفتم: این کاری است که ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و عداوت است، ابتدایش رحمت است و پایانش پشیمانی و ندامت؟! پس بر همین حال باقی بوده و از راه نخست خود منحرف نشوید و در جهاد دندانها را روی هم فشرده و به هر صدایی اعتنا نکنید؛ زیرا در صورت پاسخ به این صداها گمراه گردید و در صورت عدم اعتنا خوار و ذلیل می گردد، ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و قتل و کشتار گرداگرد پدران؛ فرزندان، برادران و خویشان دور می زد، ولی آنان بر ثبات خود افزوده و هر چه سختی بیشتر می شد آثار ایمان و تسلیم امر خدا در چهره ایشان زیادتر و افروخته تر می گشت، و بر زخمهای وارده بیشتر صبر می کردند. ولی متأسفانه ما اکنون با برادران مسلمان خود به

جهت تمایلات نابجا و کجی ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می جنگیم؛ پس هر گاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است و به وسیله آن به هم نزدیک می شویم و باقی مانده پیوندها را محکم می سازیم، از این پیش آمد استقبال کرده و با سینه باز آن را می پذیریم.

(1) 101- و حضرت امیر علیه السلام در مسأله حکمین فرمود:

ما در خصوص رفع اختلاف و پایان جنگ؛ اشخاصی را حکم قرار نداده ایم، بلکه تنها قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم، و چون قرآن در میان ما خطوطی پوشیده در جلد است، با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند، وقتی آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن میانمان حاکم باشد ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کرده باشیم در حالی که خدای بزرگ فرموده:

«اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید» (1) ارجاع دادن اختلاف به خدا این است که کتابش را حاکم قرار دهیم و ارجاع اختلافات به پیامبرش به این است که به سنتش متمسک گردیم، هر گاه به راستی کتاب خدا به داوری طلبیده شود، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم و اگر به سنت پیامبر حکم گردد ما سزاوارترین آنان به سنت اوئیم (بنا بر این در هر دو حال حق با ما است).

ص: 404

و اما اینکه می گوئید: چرا میان خود و آنان در تحکیم مدّت قرار داده اید؟ تنها برای این بود که افراد بی خبر در طول این مدّت تحقیق و بررسی کرده و افراد آگاه مشورت نمایند تا شاید خداوند در این فاصله کار اَمّت را به صلاح آورده و راه تحقیق روی ایشان بسته نشود تا مبادا در جستجوی حقّ شتاب کرده و تسلیم اولین فکر گمراه شوند.

(1) 102- و نقل است که حضرت امیر علیه السلام عبد الله بن عباس را نزد خوارج فرستاد بنوعی که خود آن مناظره را ببیند و بشنود، و آنان در جواب ابن عباس گفتند:

ما در باره رفیقت اعتراضاتی داریم که تمامی آنها موجب کفر و هلاکت و عذاب او می باشد.

اول اینکه: او هنگام کتابت صلحنامه عنوان امیر المؤمنین را از مقابل اسم خود محو کرد، و چون ما مؤمن می باشیم و او این عنوان را از روی خود برداشته، پس او امیر ما؛ که مؤمنیم نخواهد بود.

دوم اینکه: وقتی او به حکمین گفت: «شما در این مدّت خوب دقت کرده و ببینید که هر کدام از معاویه و من سزاوار خلافت هستیم همورا انتخاب و دیگری را عزل کنید» در حقیقت در حقّ خود دچار تردید شده است، در این صورت ما به شكّ کردن در حقّ او اولی و احقّ هستیم.

ص: 405

و سوم: ما فکر می کردیم او در مقام رأی و حکم از همه مقدّم است، و خود او دیگری را انتخاب کرد.

چهارم: او در دین خدا دیگری را حکم قرار داد و چنین حقی نداشته است.

پنجم: او در جنگ جمل اموال مخالفین و اهل جمل را برای ما اباحه نمود ولی از اسارت زنان و اطفال ممانعت کرد.

ششم: او وصیّ پیامبر بود، و وصایت خود را ضایع و تباه ساخت.

(1) ابن عباس به آن حضرت عرض کرد: شما حرفهای این مردم را شنیدید، و خود شما به پاسخ آنها سزاوارترید.

سپس حضرت امیر علیه السلام به ابن عباس فرمود: به ایشان بگو آیا به حکم خدا و به حکم پیامبر در این مورد راضی هستید؟ خوارج گفتند: آری راضی هستیم.

فرمود: به همان ترتیب که سؤال کردند جواب می گویم.

سپس فرمود: من در روز صلحنامه حدیبیه کاتب وحی و نویسنده احکام و امان و شرائط بودم، در آن روز کنار پیامبر، و ابوسفیان و سهیل بن عمرو چنین نوشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این صلحنامه ای است میان محمد رسول خدا و ابوسفیان

(1) سهیل گفت: ما رحمان و رحیم را نمی شناسیم، و قبول نداریم که تو رسول خدایی، ولی به جهت تجلیل و احترام از شما به اینکه نام شما مقدم بر اسامی ما باشد حرفی نزدیم، اگر چه سنّ ما و پدرانمان از سنّ تو و پدرانانت بیشتر بود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: به جای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنویس:

«بِسْمِكَ اللَّهُمَّ»

، و به جای

«مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ»

بنویس:

«مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ»

و من نیز اطاعت امر نموده و انجام دادم، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «برای تو نیز چنین جریانی پیش خواهد آمد و اجباراً موافقت خواهی کرد»!!

و به همین منوال من نیز در صلحنامه میان خود و معاویه و عمرو عاص نوشتم: «این صلحنامه ای است میان امیر المؤمنین و معاویه و عمرو عاص» و آن دو معترضانه گفتند: اگر ما با اعتقاد به اینکه تو امیر المؤمنین هستی با تو بجنگیم در حقّ تو ظلم و ستم روا داشته ایم، پس لازم است بجای کلمه «امیر المؤمنین» بنویسی «علی بن ابی طالب» من نیز عنوان امیر المؤمنین را پاک کرده و نام خود را نوشتم، همان طور که پیامبر برای خود کرد. پس هر وقت این را نپذیرید منکر جریان پیامبر شده عمل او را نیز قبول نخواهید کرد.

(1) خوارج گفتند: این برهان در پاسخ به سؤال اول ما کافی است.

امّا پاسخ به اعتراض شما که چرا من هنگام خطاب به حکمین با تردید در حقّ خود گفته ام: «هر کدام از معاویه و من سزاوار خلافت هستیم همورا انتخاب کنید» این است که این تعبیر از نظر انصاف دادن در سخن است، چنان که خداوند متعال خود فرموده:

وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «1» پس این گونه سخن نشان از شكّ و تردید ندارد با علم به اینکه خداوند خود به حَقّانیت پیامبرش واقف بوده است.

خوارج گفتند: ما این پاسخ را نیز پذیرفتیم.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: و امّا اعتراض شما در باره حکم قرار دادن دیگری، با اینکه من خودم از دیگران سزاوارتر به حکم دادن هستم، این است که من در این مورد نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کرده ام که آن حضرت در جنگ با بنی قریظه حکمیت را به سعد بن معاذ داد، و طرفین به حکومت و رأی او توافق کردند، حال اینکه خود پیامبر از همه به حکم و رأی دادن سزاوارتر بود، خداوند می فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ «2»، من نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق گرفتم.

ص: 408

(1) گفتند: این پاسخ را نیز پذیرفتیم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: و اما جواب این اعتراض شما که چرا من دیگران را در دین خدا حکم قرار دادم این است که من اصلاً کسی را حکم قرار ندادم و تنها کلام خدا؛ قرآن را حاکم قرار دادم، که کلام خود را میان مؤمنان حکم ساخته، و در آیه: «و هر که از شما شکار را به عمد بکشد کیفری باید مانند آنچه کشته از جنس چهارپایان به گواهی و حکم دو مرد عادل از شما- مانده: 95».

رجال را در مورد جزاء و تصدیق مصداق کفاره صید طائر از شخص؛ حاکم معین فرموده است. بنا بر این آیه؛ رعایت خون مسلمانان بسی عظیمتر و لازمتر خواهد بود.

خوارج گفتند: ما در برابر این پاسخ نیز تسلیم شدیم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: و اما پاسخ اعتراض شما به اینکه من پس از پیروزی در جنگ جمل اموال و اسلحه ها را تقسیم نمودم ولی از اسارت زنان و اطفال ممانعت نمودم، برای این بود که به مردم بصره نیکویی و منت بگذارم، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه با قریش چنین رفتار و معامله نمود، هر چند اهالی بصره در حق ما ستمکاری و ظلم کرده بودند، ولی زنان و اطفال که گناهی نداشتند، و ما را شایسته نبود که ایشان را به جرم ستمکاران مؤاخذه کنیم، و گذشته از این اگر من چنین اجازه ای می دادم کدامیک از شماها

ص: 409

قادر بود عایشه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت بگیرد؟ (1) خوارج گفتند: ما این پاسخ شما را نیز پذیرفتیم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: و اما پاسخ به این اعتراض شما که با اینکه من خود وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بودم مقام وصایت را ضایع و تباه نمودم این است که باید دانست شما با من مخالفت نموده و دیگران را بر من مقدم داشتید، و کار مرا تباه نمودید، و دعوت بسوی خود تنها وظیفه انبیاء است نه اوصیاء، و ایشان از جانب انبیاء معرفی می شوند، و احتیاجی به معرفی کردن خود ندارند، وظیفه انبیاء معرفی جانشینان خود و دعوت مردم به سوی ایشان می باشد، و اهل ایمان به خدا و رسول قهرا اوصیای انبیاء را خواهند شناخت. اوصیاء به منزله کعبه اند آنجا که خداوند می فرماید: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** «1» بنا بر این اگر مردم به خاطر انجام مناسک حجّ به سوی کعبه حرکت نکنند عیب و تقصیری برای خانه کعبه ثابت نشده و کعبه کافر و مخالف شمرده نخواهد شد. بلکه کفر و تقصیر از آن مردمی است که زیارت خانه کعبه را ترک می کنند، زیرا این عمل از وظائف و فرائض اهل اسلام بشمار رفته، و هم خانه کعبه برای مؤمنین معرفی شده، و در مقابل آنان منصوب و مشخص گردیده است، همچنین است حال من، زیرا رسول خدا در برابر انبوه جمعیت مرا به مقام خلافت و وصایت منصوب نموده و فرموده:

ص: 410

«ای علیّ همچون کعبه ای که نزد تو آیند و تو نزد ایشان نروی».

خوارج گفتند: این حجت تو نیز تمام و کمال بوده و ما آن را قبول نمودیم.

با شنیدن این کلمات شیوا و مدلل جمعیت زیادی از خوارج توبه کرده و بازگشتند و الباقی خوارج چهار هزار نفر شدند که از رأی سست و اندیشه فاسد و راه باطل خود دست نکشیدند. پس آن حضرت با ایشان به جنگ پرداخته و آنان را کشت.

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در اینکه چرا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید ولی در برابر ابو بکر و عمر سکوت فرمود

اشاره

احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام در اینکه چرا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید ولی در برابر ابو بکر و عمر سکوت فرمود

(1) 103- نقل شده که آن حضرت پس از جنگ نهروان در مجلسی نشسته بود و از جریان امور گذشته مذاکره می شد، تا اینکه آن حضرت پرسیده شد که چرا با ابو بکر و عمر همچون طلحه و زبیر و معاویه نجنگیدی؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از روز نخست زندگی پیوسته مظلوم واقع شده و حقوق خود را مورد تجاوز و دستبرد دیگران می دیدم. پس اشعث بن قیس برخاسته

ص: 411

و گفت: ای امیر المؤمنین، چرا دست به شمشیر نبردی و حق خود را نستاندی؟ فرمود: ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش کرده و بخاطر بسپار، و به حقیقت کلام و حجت من توجه کن. که من از شش تن از انبیای گذشته تبعیت و پیروی نمودم: (1) اول از حضرت نوح علیه السلام که خداوند در باره اش می فرماید: فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ «1» پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته؛ منکر کلام خدا و کافر بدان شده است.

و دوم از حضرت لوط علیه السلام که خداوند در باره او می فرماید: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ «2» پس اگر کسی بگوید: لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلماً کافر است، و گر نه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند.

و سوم از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، در این آیه که: وَاعْتَرِلُكُمُ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ «3» پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای غیر ترس گفته کافر است، و گر نه وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله معذورتر است.

و چهارم از حضرت موسی علیه السلام در این آیه: فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ «4»، پس اگر کسی

با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است، و گر نه وصی معذورتر است.

و پنجم از سخن هارون برادر آن حضرت در این آیه که گفت: **ابنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونِي** «1» اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلماً کافر است، و گر نه وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله معذورتر است.

(1) و ششم از برادر محمد صلی الله علیه و آله خیر البشر پیروی و تبعیت نمودم که روی احتیاط و خوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده، و خود از مکه بیرون و در غار مخفی شد، اگر کسی منکر ترس آن حضرت از دشمنان باشد کافر است، و گر نه وصی او معذورتر است.

در این وقت همه مردم یکپارچه برخاسته و گفتند: ای امیر المؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح و عمل شما حق است، و ما جاهل و گناهکاریم، و ما می دانیم که شما در ترك دعوی و سکوت و تسلیم شدن خود معذور می باشی.

(2) 104- از اسحاق بن موسی از پدرش حضرت کاظم و او از حضرت صادق به واسطه پدران گرامش علیهم السلام نقل است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه مشغول ایراد خطبه ای بود که در آخر آن فرمود:

ص: 413

بدانید که من از مردم به خود مردم اولویّت دارم، و من از آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده ام.

پس اشعث بن قیس برخاسته و گفت: ای امیر المؤمنین از وقتی به کوفه آمده اید در تمام خطبه ها این جمله که «من از مردم به خود مردم اولویّت دارم، و من از آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت پیوسته مورد ظلم واقع شده ام» را فرموده اید، پس برای چه أبو بکر و عمر ولایت یافتند، و برای چه با شمشیر خود برای دفاع حقّت نبرد نکردی؟

حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: ای پسر شرابخوار، سخنی پرسیدی پس جواب آن را بشنو: به خدا سوگند که منع از گرفتن حقّ من نه ترس بود و نه کراهت از مرگ، و آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتیم، زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که:

«امّت من تو را جفا و مکر روا می دارند، و پیمان و وصیّت مرا در باره ات نقض کنند، و این را بدان که تو نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» پس من عرض کردم: ای رسول خدا، در آن زمان وظیفه من چیست؟ فرمود: «اگر یار و یاور یافتی با آنان مبارزه کرده و حقّ خود را بگیر، در غیر این صورت سکوت کرده و خون خود را حفظ کن، تا هنگامی که مظلومانه به من ملحق گردی».

(1) پس من نیز بعد از وفات پیامبر سرگرم تجهیز و دفن جسد مبارك آن حضرت و فراغ از آن شدم، سپس سوگند خوردم که من برای جز نماز از خانه بیرون نروم تا وقتی که قرآن را يك جا جمع نمایم، و به تصمیم و قصد خود عمل نمودم. و بعد از آن دست دخت پیامبر و دو فرزندم حسن و حسین را گرفته و به خانه های اهل بدر و اهل سابقه در اسلام رفته و تصبیح حق خود را به آنان تذکر داده و یکایک ایشان را به یاری خود دعوت نمودم، ولی از میان ایشان تنها چهار نفر: سلمان، عمّار، أبو ذرّ و مقداد دعوت مرا اجابت نمود، و جز آن چهار تن کسی مرا یاری و مساعدت نکرد. و از میان اقارب و اقوامم که طرفدار من بودند تنها عقیل و عبّاس که نزدیک به عهد جاهلیت بودند در میان اهل بیت من دیده می شدند، و از ایشان هیچ کاری ساخته نبود.

اشعث گفت: ای امیر مؤمنان، با این استدلال عثمان هم چون یآوری نیافت دستهای خود را جمع کرده و مظلومانه تسلیم مرگ شد!

حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای پسر شرابخوار، این طور که توقیاس کردی نیست، عثمان چون در جای دیگری نشسته و لباس دیگری را در بر کرده و با حق طرفیت نمود حق او را بزمین زده و مقهور و مغلوب گردید. سوگند به آنکه محمّد صلی الله علیه و آله را بحق مبعوث ساخت؛

ص: 415

اگر در روز بیعت أبو بکر تنها مرا چهل یار و همراه بود هر آینه به جنگ برخاسته و در راه خدا جهاد می کردم، تا اینکه عذر من در مقابل حقیقت روشن گردد.

ای مردم، بدانید که اشعث در پیشگاه پروردگار متعال به اندازه پر مگسی ارزش نداشته و در دین خدا پست تر از آب بینی گوسفند است.

[خطبه شقشقیة]

[خطبه شقشقیة]

(1) 105- جمعی از روایت و محدثین به سندهای مختلف از ابن عباس نقل کرده اند که: در کوفه نزد حضرت امیر علیه السلام نشسته بودیم و سخن از خلافت و از سبقت أبو بکر و عمر و عثمان به میان آمد، که آن حضرت تنفس عمیقی کشیده و فرمود:

به خدا سوگند أبو بکر ردای خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگهای آسیایم (که بدون آن آسیا نمی چرخد) او می دانست سیلها و چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان دورپرداز اندیشه ها به افکار بلند من راه نتوانند یافت! پس من ردای خلافت را رها ساختم، و دامن خود را از آن در پیچیدم و کنار کشیدم در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها و بی یار و یاور برخیزم و حق خود و مردم را بگیرم و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده اند صبر کنم؟ محیطی که جوانان پیر،

ص: 416

و پیران در آن فرسوده، و مردان با ایمان تا واپسین دم زندگی به رنج و سختی گرفتار می شوند. عاقبت دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می ماندم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلایش را گرفته، و من با چشم خود می دیدم؛ میراثم را که به غارت می برند! تا اینکه اولی به راه خود رفت (و مرد) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد. - در اینجا- حضرت به قول اعشی شاعر متمثل شد که گفته:

میان دیروز و امروز من بسیار فرق است اکنون محزون و دیروز شادان و پیروز

(1) باری خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جوی از خشونت و سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود! رئیس خلافت به شتر سواری سرکش می ماند، که اگر مهار را محکم کشد، پرده های بینی شتر پاره شود، و اگر آزاد گذارد در پرتگاه سقوط می کند. پس به خدا سوگند که مردم در ناراحتی و رنج و تحولات عجیبی گرفتار آمده بودند، و من در این مدت طولانی، با محنت و عذاب، چاره ای جز صبر نداشتم، سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت، به پندارش، مرا نیز از آنان محسوب داشت! پناه به خدا از این شورا! راستی کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان

ص: 417

مقایسه کنند که اکنون کار من به جایی رسد که مرا همسنگ این افراد (اعضای شورا) قرار دهند؟ لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم، در شورای آنان حضور یافتم، بعضی از آنان به خاطر کینه اش از من روی برتافت، و دیگری خویشاوندی را مقدّم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت، که ذکر آن خوشایند نیست. بالاخره سومی بپاخواست، او همانند شتر پرخور و شکم بر آمده همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت، بستگان پدریش به همکاریش برخاستند، آنان همچون شتران گرسنه ای که بهاران به علفزار بیفتند، و با ولع عجیبی گیاهان را بلعند، برای خوردن اموال خدا دست از آستین بر آوردند، اما عاقبت بافته هایش پنبه شد، و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم خواری و ثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت.

از دحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم، دو یادگار پیغمبر حسن و حسین زیر پا له شوند؛ آنچنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت، و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم همانند گوسفندانی مرا در میان گرفتند. اما هنگامی که بپا خاستم و زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند، گروهی سر از طاعتم باز زدند و از دین بیرون رفتند و دسته ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حقّ سر پیچیدند گویا نشنیده بودند که خداوند می فرماید: «سرای آخرت را برای افرادی برگزیده ام

که خواهان فساد در روی زمین و سرکشی نباشند و عاقبت نیک، از آن پرهیزگاران است» «1»، (1) آری بخدا سوگند که خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش ایشان را فریفته بود! بدانید که سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریم قیام کرده اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر شکم خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند؛ من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم و آن وقت خوب می فهمیدید که دنیای شما با تمام زیورش در نظر من بی ارزشتر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید! هنگامی که سخن آن حضرت بدینجا رسید مردی از اهالی عراق برخاست و نامه ای به دستش داد و همچنان نامه را نگاه می کرد، پس از آن ابن عباس گفت: ای امیر مؤمنان چه خوب بود فرمایشت را از جایی که رها کردی ادامه می دادی!؟

فرمود: هیهات ای پسر عباس! آن شعله ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست!

ابن عباس گوید: به خدا قسم من هیچ گاه بر سخنی همچون این گفتار تأسف نخوردم، که امام علیه السلام نتوانست تا آنجا که می خواست ادامه دهد.

[مؤلف کتاب رحمه الله گوید:] و مانند این اخبار از فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است، و ما برای ایجاز و اختصار کلام قسمتی از آن را در حدیث ام سلمه که در پی می آید آوردیم.

[حدیث ام سلمه]

[حدیث ام سلمه]

(1) 106- و از جمله احادیثی که مطالب ما را روشن می کند روایتی است که از ام سلمه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که گفت:

ما نه تن همسران پیغمبر بودیم، و هر شب نوبت به یکی از ما می رسید، و روزی که نوبت من بود، من درب حجره آمده و اذن دخول خواستم ولی پیامبر اجابت نفرمود.

من از این مطلب سر افکنده و اندوهناک شدم، و بیم آن بردم که نکند آن حضرت با من متارکه فرموده، یا در باره من آیه ای نازل شده، پس مقداری درنگ کرده و مجدد مراجعت نمودم و از آن حضرت اذن دخول خواستم ولی باز هم اجازه نفرمود. این بار بیش از دفعه نخست متأثر و ملول گشته و از سر بیتابی مجدد بازگشته و اذن دخول خواستم.

فرمود: داخل شو ای ام سلمه! پس من وارد شدم، و علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل آن حضرت دوزانو نشسته و می گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد،

ص: 420

هنگامی که این چنین شد مرا چه می فرمایی و وظیفه من در آن زمان چیست؟ پیامبر فرمود:

تورا امر به صبر می کنم، باز علی بن ابی طالب سؤال خود را تکرار نمود، و آن حضرت پیوسته او را به تحمّل و صبر امر می فرمود، و در مرتبه سوم نیز همان را گفته و فرمود: ای علی، ای برادرم، در آن صورت شمشیر خود را بیرون آورده و روی شانه خود بگذار؛ و در خطّ مستقیم با مخالفین بجنگ، تا موقعی که مرا ملاقات کرده و قطرات خونشان از شمشیر تو بچکد!!.

(1) سپس روی به جانب من داشته و فرمود: ای امّ سلمه این گرفتگی و ملالت تو از چیست؟ عرض کردم: بخاطر آن است که مرا اجازه ورود نمی دادی!. فرمود: این کار به خیر بوده، و هنگامی که تو اذن دخول می خواستی جبرئیل مرا از حوادث و قضایای آینده خبر می داد، و مرا فرمان آورده بود که علی بن ابی طالب را از آن وقایع آگاه ساخته و به او توصیه و سفارشات بکنم. ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که علی بن ابی طالب وزیر من در دنیا و آخرت است، ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که او وصی و خلیفه من می باشد و بعد از من وعده هایم را عملی نموده و مخالفین را در روز قیامت از اطراف حوض دور خواهد کرد.

ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که علی بن ابی طالب سیّد مسلمین و امام متّین و پیشوای پیشانی سفیدان از وضو است، او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کند و آنان را می کشد.

عرض کردم: ای رسول خدا ناکثین و بیعت شکنان چه کسانند؟ فرمود: جمعی هستند که در مدینه بیعت نموده و در بصره بیعت او نقض و با او به جنگ می پردازند.

گفتم: قاسطین کیانند؟ فرمود: معاویه و یاران او از اهل شام که در حقّ علیّ بن ابی طالب ظلم می کنند.

گفتم: بفرمایید مارقین چه کسانند؟ فرمود: کسانی که از راه حقیقت خارج شده و در نهروان بر خلاف او اجتماع و جنگ می کنند.

(1) 107- روایت شده که حضرت امیر علیه السلام چند روزی پس از فتح بصره ضمن ایراد خطبه ای از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت و نقل فرمود: «ای علیّ، تو بعد از من در دنیا باقی بوده و از جانب امت من مبتلی و گرفتار خواهی شد، و روز قیامت در پیشگاه خداوند متعال با دشمنان و مخالفین خود در مورد محاکمه و مخاصمه واقع می شوی، پس برای روز محاکمه و در مقابل مخالفین، جواب و حجّت خود را آماده کن»، من عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت، برای چه و روی چه من مبتلی خواهم شد؟ و آن فتنه که موجب گرفتاری من خواهد شد چیست؟ و بر چه اساسی من مجاهده خواهم کرد؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله و مجاهده می کنی، و همه آنان را یکایک معرفی فرمود. سپس افزود: تو بعد از من با کسانی مجاهده و مبارزه خواهی کرد که با قرآن و سنت من مخالفت نموده و در دین خدا با رأی و نظر ناقص خود عمل می کنند،

در صورتی که رأی و نظر در دین نیست، و احکام الهی را نمی شود موافق رأی و طبق نظر شخصی تفسیر و بیان کرد. بلکه دین عبارت است از اوامر و نواهی و فرموده های پروردگار متعال.

(1) عرض کردم: ای رسول خدا، مرا هدایت کن براهی که در روز قیامت به هنگام محاکمه و مخاصمه با مخالفین حاکم و پیروز گردم.

فرمود: بسیار خوب، وقتی پس از من با تو مخالفت و دشمنی کردند تو از صراط مستقیم منحرف مشو، و هرگاه دیدی که آنان راه هدایت و حقیقت را از سر هوا و میل خود برگردانیده و قرآن و کلمات خدا را به رأی و فکر خود رجوع می دهند، تو در راه حق استقامت ورزیده و فکر و نظر خود را تابع قرآن مجید قرار بده، زیرا ایشان به زندگی دنیا اتکاء نموده، و متشابهات امور را گرفته و در مقام تأیید و اثبات آنها به آیات قرآن متمسک می شوند، و چون دیدی که مردم کلمات و فرموده های خدا را از موارد و مواضع خود منحرف ساخته و از تمایلات نفسانی خود پیروی نموده و اشخاص خودخواه و پریشانحال و تجاوزکار و منحرف و دروغگو و هواپرست و مفسده جو به سر کار آمده و مقام امارت و ریاست را حیازت کردند البته از راه تقوا بیرون نرفته، و حسن عاقبت را در نظر بگیر چرا که عاقبت از آن پرهیزگاران است.

ص: 423

(1) 108- از ابن عباس رضی اللہ عنہ نقل است که گفت: وقتی آیه مبارکه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ - الآية «1»، نازل شد؛ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: حتما با کفار مجاهده خواهم کرد! در پی این کلام جبرئیل نازل شده و گفت: این مجاهده و جنگ را تو یا علیّ خواهی کرد.

(2) 109- و از جابر بن عبد اللہ انصاری نقل است که گفت: من در روز حجّ وداع در سرزمین منی از همه به رسول خدا نزدیکتر بودم که فرمود: شما را می بینم که پس از رحلت من از دین خود منحرف شده و با دست و شمشیر خود گردن همدیگر را می زنید، و سوگند به خدا که اگر چنین شد مرا خواهید دید که با لشکر عظیمی با شماها جنگ می کنم!

و سپس به پشت سر خود متوجّه شده و فرمود: یا بجای من علیّ بن ابی طالب را خواهید دید. و سه مرتبه این جمله را تکرار نمود. و متعاقب این کلام از تغییر حال آن حضرت متوجّه شدیم جبرئیل بر او وحی تازه ای از جانب خداوند نازل کرده، و آن این آیه بود:

«پس اگر تو را ببریم (بمیرانیم) همانا از آنان کین می ستانیم»- توَسَّطَ عَلِيٌّ (علیه السلام)- «یا آنچه را به ایشان وعده کرده ایم به تو می نمایم، که ما بر آن توانائیم- زخرف: 41-42».

(1) 110- و از ابن عباس علیها السلام نقل است که حضرت علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: خداوند در این آیه می فرماید: «و محمد (صلی الله علیه و آله) نیست مگر پیامبر و فرستاده ای، که پیش از او پی امبران و فرستادگان گذشتند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود آیا شما بر پاشنه های خویش (کنایه از بازگشت به دوران پیش از اسلام؛ یعنی ایام جاهلیت) بر خواهید گشت؟- آل عمران: 144»، بخدا قسم که ما پس از آنکه خداوند هدایتمان فرمود به قهقری بر نخواهیم گشت! بخدا قسم اگر پیامبر کشته شود یا وفات نماید هر آینه چون او مقاتله نموده و در همان راه من نیز با مخالفین مجاهده خواهم کرد تا وقتی که جان بسپارم، زیرا من برادر و پسر عمو و وارث او هستم، و کیست که نزدیکتر و اولی باشد به آن حضرت از من.

(2) 111- احمد بن همّام گوید: در ایام خلافت ابو بکر نزد عبادة بن صامت رفته و از او پرسیدم: آیا مردم پیش از خلافت ابو بکر او را بر دیگران تقدیم داشته و ترجیح می دادند؟ عبادة گفت: ای ابا ثعلبه! وقتی ما چیزی نمی گوئیم شما نیز سکوت کنید و پی حرف را نگیرید، سوگند بخدا که علی بن ابی طالب از ابو بکر به مسند خلافت شایسته تر بود، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقام رسالت و نبوت سزاوارتر بود از ابو جهل! سپس افزود: بیشتر توضیح خواهم داد؛ ما روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستیم که علی بن ابی طالب و ابو بکر و عمر به درب خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدند،

و أبو بكر وارد خانه شد و پس از او عمر وارد شد و در مرتبه آخر علی بن ابی طالب وارد گشت. با دیدن این صحنه حال آن حضرت متغیر شده سپس فرمود: ای علی! آیا این دو بر تو تقدّم جسسته و سبقت می گیرند در حالی که خداوند تو را بر آنان امیر و مولی قرار داده؟! (1) أبو بکر گفت: فراموش کردم ای رسول خدا! و عمر گفت: اشتباه کردم ای رسول خدا.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما دو نفر نه فراموش کرده و نه دچار سهو شده اید، و گویا می بینم که حقّ او را غصب کرده و با او جنگ می نمائید، و یار و یاور شما در این عمل دشمنان خدا و رسول می باشند، و گویا من با شما هستم که می بینم جماعت مهاجر و انصار را به جان هم انداخته و آنان روی منافع دنیوی همدیگر را با شمشیر تار و مار می کنند، و گویا من اهل بیت خود را می بینم که در میانتان مغلوب و مقهور واقع شده و در روی زمین پراکنده اند، و این وقایعی است که از جانب خداوند پیش بینی و مقدر شده است! سپس سرشک غم از دیدگان مبارك آن حضرت جاری شده و گفت: ای علی! صبر! صبر! تا روزی که امر الهی نازل شود و

لا حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم

! زیرا اجر و ثواب تو از این جهت از شمار دو فرشته کاتب خارج خواهد شد. پس چون به قدرت رسیدی؛ شمشیر! شمشیر! قتل! قتل! تا همه آنان به سوی حقیقت برگشته و تسلیم امر خدا و مطیع فرمان رسول خدا گردند. زیرا تو

پیوسته بر حق بوده و همراه حقیقتی، و مخالفین تو بر باطل و گمراهی، و همچنین ذرّیه و اولاد پاکیزه تو تا روز قیامت همین گونه اند.

[حدیث طیر مشوی]

[حدیث طیر مشوی]

(1) 112- حضرت صادق علیه السلام بواسطه پدران گرامش علیهم السلام نقل نموده که حضرت علی علیه السلام فرمود: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ادای نماز صبح در مسجد نشسته بودم که آن حضرت برخاسته و حرکت نمودند و من نیز با آن حضرت روانه شدم، و رسم آن حضرت این بود که به هر جایی که می خواستند بروند مرا مطلع می فرمودند، و هر گاه توقف در آن محل طول می کشید من به آنجا می رفتم تا ببینم چه خبر شده، زیرا قلب من حتی برای زمانی کوتاه فراغ و دوری آن حضرت را طاقت نمی آورد، پس به من فرمود: من به خانه عائشه می روم، آن حضرت رهسپار شد، و من نیز به خانه فاطمه علیها السلام رفتم و ما ساعتی در منزل به واسطه فرزندانمان حسن و حسین مسرور و خشنود و سرگرم بودیم. سپس من بنا بر رسم همیشگی برخاسته و رهسپار منزل عائشه شدم، درب را زدم، عائشه گفت:

کیست؟ گفتم: منم علی. عائشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده است. من برگشتم.

سپس گفتم: چطور می شود پیامبر در این موقع که عایشه در خانه حاضر و بیدار است خواب باشد؟! پس بازگشته و درب خانه را زدم، عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علی.

گفت: پیامبر مشغول کاری است. من بازگشتم و از زدن درب در این بار بسی شرمنده شدم

ولی در عین حال حسّ کردم که قلبم گرفته شده و بی طاقت و بی صبر گشته و توان دوری و جدایی را ندارم، این دفعه نیز بی اختیار برگشته، و باز درب را بشدّت زدم. عایشه گفت: کیست؟ گفتم: منم علی. در این هنگام صدای مبارك رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدم که به عایشه فرمود: ای عایشه درب را باز کن. عایشه درب را باز کرد و من وارد شدم.

آن حضرت فرمود: ای أبو الحسن بنشین! من برایت بگویم در چه حالی بودم، یا تو میگویی چرا دیر کردی؟! (1) گفتم: ای رسول خدا! شما بفرمایید که سخن شما نیکوتر است.

فرمود: ای أبو الحسن! من با حالت گرسنگی از تو جدا شدم، وقتی وارد خانه عایشه شدم و در آنجا نیز چیزی برای خوردن نبود، دست خود را به دعا بلند کرده و از خداوند طلب طعام نمودم. پس جبرئیل حاضر شده و با او این مرغ بود، و او انگشت خود را در حضور من روی مرغ گذاشته و گفت: خداوند متعال به من وحی فرموده که این مرغ را که از بهترین غذاهای بهشت است گرفته و نزد شما آرم. پس من نیز خداوند را بسیار حمد و ستایش نمودم. و جبرئیل از نزد من عروج کرد، و من دستهای خود را به دعا بلند کرده و عرض کردم: پروردگارا! بنده ای را که تو را دوست می دارد و تو نیز او را دوست می داری

در سر این طعام حاضر فرما تا از این غذا بخورد. پس از این دعا مقداری صبر کرده و اثری ندیدیم، در مرتبه دوم دست بدعا برداشته و همان را گفتم، این دفعه صدای زدن درب تو را شنیدم، و به عایشه گفتم: درب را باز کن تا علی وارد خانه شود، و حمد خدای را بجای آوردم، و مسرور شدم که تو محبّ خدا و رسول او بوده و هم محبوب خدا و رسول او هستی! پس از این غذا بخور، ای علیّ.

(1) حضرت علیّ افزود: چون من و پیامبر آن مرغ را خوردیم به من فرمود: ای علیّ تو جریان خود را بگو. عرض کردم: ای رسول خدا، از وقتی از شما جدا شدم من و فاطمه و حسن و حسین خوشحال بودیم، سپس برخاسته و قصد شما را نمودم، و جریان امر را تا آخر [همان طور که در ابتدای حدیث ترجمه نمودیم] به عرض آن حضرت رساندم.

ص: 429

(1) رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این مطالب رو به عایشه نموده و فرمود: خداوند این طور مقدر فرموده است، و تو ای حمیراء به چه منظور و جهتی چنین کردی؟.

عایشه گفت: ای رسول خدا! من علاقه داشتم که پدرم برسد و از این غذا تناول کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این عمل تو اولین اظهار بغض و کینه ات به علیّ نخواهد بود، و من از قلب تو نسبت به علیّ آگاهم، و بخدا سوگند که تو با او مقاتله و جنگ خواهی کرد.

عایشه گفت: ای رسول خدا، مگر ممکن است که زنان با مردها بجنگند؟

فرمود: ای عایشه، تو حتما با علیّ بن ابی طالب جنگ و مقاتله خواهی کرد، و گروهی از أصحاب من در این عمل با تو همراهی نموده و تو را تشویق و تحریک می کنند، و جریان جنگ تو در صفحات تاریخ ضبط شده و اولین و آخرین امت آن را مذاکره خواهند کرد، و نشان و علامت این عمل آن است که تو سوار اشتری خواهی شد که چون شیطان باشد، و پیش از اینکه به محلّ مقصود برسی مواجه می شوی با حمله و صداهای سگهای «حواب»، و در آن مکان تو اصرار به بازگشت می کنی، و جمعی به دروغ شهادت خواهند داد که آن محلّ «حواب» نیست، و آنگاه به سوی شهری حرکت می کنی که اهل آن بلد أصحاب و یاران تو هستند، و آن مکان دورترین شهرها است از آسمان؛ و نزدیکترین امکنه می باشد به آب دریا.

و تو از آنجا به حالت مغلوبیت و ذلت مراجعت می کنی. و علی بن ابی طالب در آن روز و در آن گرفتاری تو: جمعی از معتمدین یاران و اصحاب خود را همراه تو کرده و تو را به سوی وطن خود مراجعت می دهد، و این را بدان که او خیرخواه تو می باشد، و در آن خلاف و جنگ تو را می ترساند از وقوع جدائی و فراق در میان من و تو در روز قیامت، زیرا کسی را که او بعد از وفاتم از ازدواج من طلاق بدهد مطلقه خواهد شد.

(1) عایشه گفت: ای رسول خدا، ای کاش پیش از رسیدن آن روز بمیرم!

آن حضرت فرمود: هیهات! هیهات! سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت و اختیار او است، آنچه گفتم شدنی است، و گویا من این ماجرا و جریان را با چشم خود مشاهده می کنم.

حضرت علی علیه السلام گوید: سپس آن حضرت روی به من نموده و فرمود: ای علی برخیز که وقت نماز ظهر رسیده است، تا به بلال دستور دهم که اذان و اقامه را بگوید، و به سوی مسجد حرکت فرموده و مشغول نماز ظهر شدند.

ص: 431

«احتجاج آن حضرت در باره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزاوار» «مقام اولوهیت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیّر شدن» «و زوال و از حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات و محاورات خود بیان فرموده است»

اشاره

«احتجاج آن حضرت در باره توحید خداوند و تنزیه پروردگار از آنچه سزاوار» «مقام اولوهیت نبوده و مخصوص مخلوق است؛ از جبر و تشبیه و حرکت و متغیّر شدن» «و زوال و از حالی به حال دیگر منتقل گشتن، که در ضمن کلمات و محاورات خود بیان فرموده است»

(1) 113- حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند و حسابگران زبردست نعمتهای او را احصاء نتوانند کرد، و حقّ انعام و احسان او را افراد مراقب و کوشش کنندگان هر چند خود را خسته کنند نتوانند نمود. پروردگاری که به علوّ همّت و بلند بودن مقصد نتوان ذات پاك او را درك كرد، و به وسیله تعمق افکار و کنجکاوی عقول نشود به حقیقت او رسید، خداوندی که برای صفات او حدّ معین و مقدار محدودی نیست، و اوصاف او را نشود با لفظ و بیان معرفی کرد، و برای صفات او وقت ممتد و مدّت و زمان معینی نباشد. مخلوقات را با قدرتش آفرید، بادهای را با رحمتش به حرکت در آورد، و اضطراب و لرزش زمین را به وسیله کوهها، آرامش بخشید. آغاز دین؛ شناختن پروردگار جهانیان است، و کمال معرفتش تصدیق ذات او، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی اوست، و کمال توحید و شهادت بر یگانگی اوست، و کمال اخلاص است، و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند،

ص: 432

چه اینکه هر صفتی گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است، (1) آن کس که خدای را به صفتی وصف کند وی را به چیزی مقرون دانسته، و آن کس که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، تعدّد در ذات او قائل شده، و هر کس تعدّد در ذات او قائل شود، اجزایی برای او تصوّر کرده، و هر کس اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است.

و کسی که او را نشناسد بسوی او اشاره می کند، و هر کس به سویی اشاره کند، برایش حدّی تعیین کرده، و آنکه او را محدود بداند وی را به شمارش آورده و آن کس که بگوید: خدا در کجا است؟ وی را در ضمن چیزی تصوّر کرده، و هر کس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسته، همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده، و وجودی است که سابقه عدم برای او نیست، با همه چیز هست اما نه اینکه قرین آن باشد، و مغایر با همه چیز است، اما نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد، انجام دهنده است، اما نه به آن معنی که حرکات و ابزاری داشته باشد، بینا است حتّی در آن زمانی که موجود قابل رؤیتی وجود نداشت، تنها است زیرا کسی وجود نداشته تا به او انس گیرد، و از فقدانش ترسان و ناراحت شود. پروردگار متعال خلق را ایجاد نمود و بدون نیاز به اندیشه، و فکر و استفاده از تجربه، آفرینش را آغاز کرد، و بی آنکه حرکتی ایجاد کند و تصمیم آمیخته با اضطرابی در او راه داشته باشد، جهان را ایجاد نمود، پدید آمدن هر یک از موجودات را به وقت مناسب خود موکول ساخت و در میان موجودات، با طبایع متضادّ هماهنگی برقرار نموده و در هر کدام؛ طبیعت و غریزه مخصوص به خودشان آفرید، و آن غرایز را ملازم و همراه آنها گردانید،

او پیش از آنکه آنان را بیافریند؛ از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاه بود، و به حدود و پایان آنها احاطه داشت و به اسرار درون و برون آنها آشنا بود.

(1) 114- و آن حضرت در خطبه دیگری فرمود:

ابتدای عبادت و بندگی پروردگار متعال معرفت و شناخت به او است، و ریشه و اساس معرفت خدا توحید است، و نظام و استواری توحید متوقف است بر نفی صفات از او، منزّه است خداوند که صفات در او حلول کند، زیرا به حکم عقل هر که در او صفاتی حلول کند مخلوق و مصنوع است، و نیز به حکم عقل دریافته می شود که خداوند جلّ جلاله خالق است نه مخلوق، و توسط صنایع و مخلوقات به وجود آفریننده و خالق آنها هدایت یافته و با کمک عقل و تفکر توفیق معرفت را پیدا می کنیم، و روی فکر و از راه تدبّر؛ حجت و برهان وجود او ثابت می گردد. خداوند مخلوقات را نشان دهنده و نماینده خود قرار داده، و به وسیله آنها از خود پرده برداری کرده است، او خدای یکتا و متفرد در ازلیّت بوده و در آن مقام تنها و بی شریک گشته، و از لحاظ ربوبی هیچ نظیر و مثلی ندارد. خداوند از لحاظ اینکه اشیاء متخالف و متضادّ را بوجود آورده است دریافته شود که او را ضدّی نیست، و از اینکه میان مخلوقات تقارن (نظیر داشتن و نزدیک به هم شدن) هست معلوم می شود که برای او قرین و نظیری نباشد.

ص: 434

(1) 115- و حضرت علیّ علیه السّلام در خطبه دیگری فرمود:

دلیل خداوند آیات او است، و وجود او یگانه برهان هستی او است، و معرفت و شناخت او توحید اوست، و توحید خداوند تمییز و جدا کردن او از مخلوقات است، و منظور از تمییز و جدا کردن جدائی وصفی و امتیاز در صفات است نه جدائی و فاصله زمانی و یا مکانی، او پروردگار و آفریننده توانا بوده و عاری از هر خالق است، آنچه به خیال و تصوّر آید ذات حقّ تعالی بر خلاف تصوّر و خیال ما می باشد.

سپس فرمود: آنکه ذات و حقیقتش شناخته می شود خدا نیست، و خداوند از راه دلیل و برهان شناخته شده و توسط معرفت به آثار او پی به وجود او می بریم.

(2) 116- و حضرت امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام در خطبه دیگری فرمود:

حدّ و اندازه ای برایش متصوّر نیست و به حساب و شمارش در نمی آید، زیرا ابزار دلیل بر محدودیت خویشند و وسائل و آلات به مانند خود اشاره می کنند. همین که می گوییم موجودات «از فلان وقت» پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن منع کرده ایم و این که می گوییم «قطعا» به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع ساخته ایم، و هنگامی که گفته می شود «اگر چنین بود» کامل می شد دلیل آن است که موجودات به تمام معنی کامل نیستند.

ص: 435

با آفرینش موجودات؛ آفریننده آنها در برابر عقول تجلی کرد (1) و از همین نظر است که از دیده اشان با چشمهای ظاهر مبرا و پیراسته است و قوانین «حرکت» و «سکون» بر او جریان ندارد، زیرا چگونه می تواند چنین باشد در صورتی که او خود «حرکت» و «سکون» را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه را آشکار ساخته در خودش اثر بگذارد؟ و مگر می شود که خود تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ اگر چنین شود ذاتش تغییر می پذیرد و کنه وجودش تجزیه می گردد و ازلی بودنش ممتنع می شود و هنگامی که آغازی برایش معین شد انتهایی نیز خواهد داشت. و لازمه این آغاز و انجام؛ نقصان و عدم تکامل خواهد بود. که نقصان داشتن دلیل مسلم مخلوق بودن است و خود دلیل وجود خالقی دیگر می شود نه این که خود آفریدگار باشد و سرانجام از این دایره که هیچ چیز در او مؤثر نیست و زوال و تغییر و افول در او راه ندارد، خارج می گردد. کسی را نزاده که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد؛ برتر از آن است که فرزندان پذیرد و پاکتر از آن است که گمان آمیزش با زنان در باره او رود. دست اندیشه های بلند به دامن کبر یائیش نرسد تا در حدّ و نهایتی محدودش کند و تیزهوشی هوشمندان نتواند نقش او را در خیال تصوّر نماید، حواسّ از درکش عاجزند و دستها از دسترسی و لمسش قاصرند، تغییر و دگرگونی در او راه ندارد

و گذشت زمان برایش هیچ گونه تبدیل و دگرگونی به وجود نیاورد، (1) آمد و شد شبها و روزها وی را کهنه و سالخورده نسازند و روشنایی و تاریکی او را دستخوش تغییر قرار ندهند او به هیچ يك از اجزاء و جوارح و اعضاء؛ و نه بر عرضی بر اعراض و نه به تغایر و ابعاض به هیچ کدام وصف نگردد، برایش حدّ و نهایتی گفته نشود و انقطاع و انتهایى ندارد. اشیاء به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند و یا پایین آورند و نه چیزی او را حمل می کند که او را به جانبی متمایل یا ثابت نگهدارد، نه در درون اشیاء است و نه در بیرون آنها. خبر می دهد اما نه با کام و زبان، می شنود ولی نه به واسطه دستگاه شنوایی که از مجرا، استخوانها و پرده ها تشکیل شده، سخن می گوید، نه این که تلفظ کند، همه چیز را حفظ می کند ولی نه با قوّة حافظه، اراده می کند اما نه اینکه دارای ضمیری باشد، دوست می دارد و خشنود می شود اما نه از روی رقت قلب، دشمن می دارد و به خشم می آید اما نه از روی ناراحتی و رنج و مشقّت، به هر چه اراده کند می فرماید: «باش پس بلا درنگ موجود می شود» «1» اما گفتن کلمه «باش» نه صوتی است که در گوشها نشیند و نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان کاری است که ایجاد می کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی می بود! شایسته نیست گفته شود: پس از نبودن پیدایش یافته. که در این صورت صفات محدثات بر او جریان می یابد و بین او و حوادث تفاوتی نمانده،

و هیچ گونه برتری بین او و مخلوقات نخواهد بود و در نتیجه صانع و مصنوع و آن که از عدم به وجود آمده با آن که موجودات را از نیستی به هستی آورده یکسان گردند. مخلوقات را بدون الگو و نمونه ای که از غیرش گرفته باشد آفرید و در خلقت آنها از احدی استعانت نجست. (1) زمین را ایجاد فرمود و آن را نگهداشت بدون اینکه وی را مشغول سازد و آن را در عین حرکت و بی قراری قرار بخشیده و آن را بدون هیچ ستون و پایه ای بر پا داشت، و بی هیچ ستون و ارکانی برافراشت و آن را از کژی و فروریختن نگاهداشت و از سقوط و درهم شکافتن جلوگیری کرد؛ میخهایش را محکم؛ کوههایش را پابرجا؛ چشمه هایش را جاری و درّه هایش را ایجاد نمود، آنچه بنا کرده به سستی نگرانیده و هر چه را توانایی داده ناتوان نگشته است. او با عظمت و سیطره خویش بر زمین مسلط و با علم و آگاهی خود از باطن و درون آن باخبر و به وسیله عزت و جلالش بر هر چیز آن برتری دارد، هیچ چیز آن از قلمرو قدرتش خارج نشود و هرگز از فرمانش سر نییچد تا بتواند بر او چیره گردد و هیچ شتابگری از چنگ قدرتش نگریزد تا بر او پیشی گیرد، و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد.

تمام کائنات در برابرش خاشع و فرمانبردارند و در قبال عظمتش ذلیل و خوارند؛ هیچ جنبنده ای قدرت فرار از محیط و اقتدارش را ندارد، تا به جانب دیگری روی آورد،

که از سود و زیان او امتناع ورزد؛ ماندی ندارد تا با او همتایی کند. و شبیهی برایش تصوّر نشود تا با او مساوی باشد، هموست که اشیاء را پس از هستی نابود خواهد ساخت، آنچنان که وجودش همچون عدمش گردد. فناء جهان پس از وجود، شگفت آورتر از ایجاد آن از عدم نیست؛ چگونه غیر از این باشد در صورتی که اگر همه موجودات زنده جهان اعم از پرندگان، چهارپایان و آن گروه از آنها که شبانگاه به جایگاهشان بر می گردند و همانها که مشغول چرا هستند و تمامی انواع گوناگون آنها؛ هم آنها که کم هوشند و هم آنها که زیر کند گرد آیند هرگز بر ایجاد پشه ای از عدم، توانایی ندارند و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت، عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش آن متحیر ماند و نیروهای آنها ناتوان و خسته شود و پایان گیرد و سرانجام پس از تلاش، شکست خورده و ناتوان بازگردند و اعتراف نمایند که در برابر آفرینش پشه ای در مانده شده اند و به عجز از ایجاد آن اقرار نمایند و حتی به ناتوانی خویش از نابود ساختن آن اذعان کنند.

(1) تنها خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان باقی خواهد ماند و چیز دیگری با او نخواهد بود همان گونه که پیش از آفرینش جهان بوده؛ بعد از فنای آن نیز خواهد ماند.

و به هنگامی که جهان فانی شود؛ وقت، مکان، لحظه و زمان مفهومی نخواهد داشت،

اوقات، سرآمدها، ساعات و سالها از بین رفته و معدوم شده اند. چیزی جز خداوند یکتای قهار نیست همان خدایی که همه امور به سوی او بازگشت می کند، کائنات همان گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشت به هنگام فنا و نابودی نیز نیروی امتناع نخواهد داشت، چه این که اگر قدرت امتناع داشت بقاء و دوام آنها ادامه می یافت؛ آفرینش چیزی برایش رنج آور نبوده و در خلقت آنچه آفریده است فرسودگی و خستگی برایش پدید نیامده است. موجودات را برای استحکام حکومتش نیافریده و برای ترس از کمبود و نقصان پدید نیآورده، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی که ممکن است بر او غلبه یابد و نه برای احتراز از دشمن که به او هجوم آورد، نه به خاطر ازدیاد دوران اقتدار خود و نه پیروزی یافتن و زیاده طلبی بر شریکی که با او قرین است و نه به خاطر رفع تنهایی و ایجاد فتنه ها دست به خلقت آنها زده است.

(1) سپس موجودات را بعد از ایجاد نابود می سازد اما نه به خاطر خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه آسایش پیدا کند و نه به جهت رنج و سنگینی که برای او داشته اند طولانی شدن آنها برایش ملال آور نیست تا به سرعت نابودشان سازد، بلکه خداوند با لطف خود آنها را اداره می کند و با فرمانش نگاهشان می دارد و با قدرتش آنها را مستقر می سازد پس همه آنها را بار دیگر بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد باز می گرداند،

ولی نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد و نه برای اینکه از بیم تنهایی با آنها انس گیرد و نه از این جهت که تجربه ای بیندوزد. و نه به خاطر آن که از فقر و نیاز به توانگری و فزونی رسد و یا از ذلت و پستی به عزت و قدرت راه یابد.

(1) 117- و حضرت علیّ علیه السّلام در خطبه دیگری فرمود:

ستایش مخصوص خداوندی است که حواسّ؛ وی را درك نکند و مکانها وی را در برنگیرد، دیده ها او را نبیند و پوششها وی را مستور نسازد، با حدوث آفرینش ازلیّت خود را آشکار ساخته و با حدوث خلقت، وجود خود را نشان داده است، همانند بودن آفریده ها دلیل بر آن است که برای او همانندی نیست، همو که در وعده هایش صادق و بالاتر از آن است که بر بندگان خود ستم کند. در باره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می کند و در اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم می نماید، حادث بودن اشیاء گواه بر همیشگی او و ناتوانی آنها نشانه قدرت او و نابودی قهری موجودات شاهد و گواه دوام اوست.

یکی است امّا نه به شماره، همیشگی است ولی نه این که زمانی دارد، برقرار است ولی چیزی نگهدارنده او نیست، چشم دل وی را دریابد نه حواسّ ظاهر،

ص: 441

آنچه مشاهده می‌گردد بر بود ولی گواهند نه بر حضور وی. اندیشه‌ها بر او احاطه ندارند بلکه با آثار عظمتش بر آنها متجلی شده، با نیروی عقل مسلّم شده، که کنه ذاتش را درک نتوان کرد و اندیشه‌های ژرف اندیشی را که ادّعیای پی‌بردن و احاطه بر کنه ذات را دارند به محاکمه می‌کشد! [او بزرگ است] اما نه به این معنی که حدّ و مرز جسمش طولانی است [او با عظمت است] اما نه آن عظمتی که جسدش را بزرگ جلوه دهد، نه؛ بلکه شأن و مقامش بزرگ و حکومتش با عظمت است.

(1) قسمتی از همین خطبه در استدلال به پروردگار متعال از راه آفرینش حیرت‌انگیز بعضی از جانداران هر گاه این مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می‌اندیشیدند به راه راست باز می‌گشتند و از آتش سوزان می‌ترسیدند، اما دلها بیمار و چشمها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچکش نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آنها را استحکام بخشیده و ترکیب و به هم پیوستگی آنها را متقن گردانیده است و گوش و چشم برای آنان به وجود آورده و استخوان و پوستشان را نظام بخشیده.

[بیان آن حضرت - علیه السلام - در آفرینش مورچه]

[بیان آن حضرت - علیه السلام - در آفرینش مورچه]

به همین مورچه با آن جثّه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت

خلقتش با چشم و اندیشه درك نمی گردد، نگاه کنيد چگونه روی زمین راه می رود و برای بدست آوردن روزيش تلاش می کند؛ دانه ها را به لانه نقل می نماید و در جایگاه مخصوص نگهداری می کند. در فصل گرما برای زمستان و به هنگام امکان، برای زمانی که جمع کردن برایش ممکن نیست، ذخیره می کند؛ روزيش تضمین گردیده و خوراك لازم و موافق طبعش آفریده شده، خداوند مٔان از او غفلت نمی کند و پروردگار پاداش ده محرومش نمی سازد، گو اینکه در دل سنگی سخت و صاف و یا در میان صخره ای خشك و بی رطوبت باشد!

(1) و اگر در مجاری خوراك و قسمتهای بالا و پایین دستگاه گوارشش و عضلات و اعضایی که برای حفظ این دستگاه آفریده و آنچه در سر اوست یعنی چشمها و گوشهایش، اندیشه نمایی در تعجب فرو رفته و به شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد و از وصف آن به زحمت خواهی افتاد! [و خواهی گفت:] خداوندی که مورچه را بر روی دست و پایش برقرار و پیکره وجودش را با استحکام خاصی بنا گذارد، از همه چیز برتر و بالاتر است، هیچ آفریننده ای در آفرینش این حشره با او شرکت نداشته! و هیچ قدرتی در آفرینش آن وی را یاری نکرده. اگر طریق و راههای خرد را بیمایی تا به آخر برسی همه دلایل به تو می گویند که:

آفریننده این مورچه کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثه خرما است زیرا با تمام تفاوتهایی که دارند هر دو ساختمانشان دقیق و پیچیده است، و در هر حال موجودات بزرگ

و كوچك، سنگين و سبك، توانا و ناتوان همه در خلقتش يكسانند.

(1) همين گونه است آفرينش آسمان و هوا و باد و آب، اکنون به خورشيد و ماه، گياه و درخت، آب و سنگ و اختلاف اين شب و روز و جريان درياها و كوههاي فراوان و بلندی قلّه ها و تقرّق و جدایی اين لغات و زبانهاي گوناگون بنگر.

پس وای بر آن کسی که ناظم و مدبّر اينها را انكار کند! گروهی می پندارند که آنها همچون گياهند و زارعی ندارند و برای اشكال گوناگون آنها آفريننده ای نيست. اينها برای ادّعاي خود دليلی اقامه نکرده اند و برای آنچه در مغز خود پرورانده تحقيقي به عمل نياورده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده؛ و يا حتی جنایتي بدون جنایتگر پديد آید؟!.

و اگر خواهی در باره ملخ بيندیش که خداوند برای او دو چشم سرخ، دو حدقه؛ همچون ماه تابان و گوش پنهان، آفریده و دهانی به تناسب خلقتش به او داده حواسی نیرومند و دو دندان که با آنها شاخه ها را چيده و جدا می کند و دو وسیله همچون داس که با آنها خوراکش را جمع آوری می نماید. کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسند و قادر بر دفعشان نيستند، حتی اگر همه دست به دست بدهند، آنها همچنان با قدرت پيش می آیند تا وارد کشتزار شوند و آنچه ميل داشته باشند بخورند. در حالی که تمام پيكرشان به اندازه يك انگشت باریك نيست!.

ص: 444

بزرگ و پر برکت است خداوندی که همه موجودات آسمانها و زمین در پیشگاه او خشوع و سجده نموده و به حال اختیار و اضطرار پیشانی تذلّل به آستان او مالیده و چهره اطاعت و بندگی به زمین می گذارند، و همه روی تسلیم و ضعف و خوف پیروی و انقیاد او را بعهده می گیرند. پرندگان مسخر فرمان وی هستند و او تعداد پرها و موی پرهای آنها و شماره نفسهای آنان را احصاء کرده است. عده ای را به گونه ای آفریده که در درون آب زندگی کنند و گروهی در خشکی. روزی آنها را مقدر فرموده و اصناف آنها را احصاء نموده است. این کلاغ است و آن عقاب! این کبوتر است و آن شتر مرغ، هر پرنده ای را به نامی دعوت کرده و روزیش را تکفّل نموده. ابرهای سنگین را ایجاد فرموده و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو فرستاده، قسمت و سهم باران هر مکانی را مشخص ساخته است و با این کار زمینهای خشک را آبیاری نموده و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانده است.

[سؤالات راهب رومی از حضرت امیر - علیه السلام-]

[سؤالات راهب رومی از حضرت امیر - علیه السلام-]

(1) 118- و روایت شده که جماعتی از سرزمین روم وارد شهر مدینه شدند و در میانشان مرد دانشمندی از راهبهای نصاری بود، و در آن وقت حکومت مسلمین به دست أبو بکر بود، راهب با شتر خود که بار آن طلا و نقره بود به سوی مسجد مدینه که أبو بکر با جماعتی از مهاجر و انصار در آنجا بودند رفت.

ص: 445

(1) راهب پس از عرض احترام و اظهار محبت گفت: کدام يك از شما جانشین پیامبرتان و امین دین شما است؟.

حاضرین به جانب أبو بکر اشاره نمودند.

راهب گفت: ای شیخ نام شما چیست؟ گفت: نام من عتیق است. راهب پرسید: نام دیگری چیست؟ گفت: صدیق. راهب گفت: نام دیگر شما چه می باشد؟ گفت: جز اینها نام دیگری برای خود نمی دانم.

راهب گفت: شما آن فردی نیستی که در پی او می باشم.

أبو بکر گفت: حاجت و مقصود تو چیست؟ راهب گفت: من از سرزمین روم با این شتر و بار طلا و نقره اش بدینجا آمده ام تا از امین این امت مسأله ای را بپرسم، که در صورت پاسخ به آن مسلمان می شوم و مطیع فرمان او خواهم شد و این همه طلا و نقره را میان شما پخش خواهم کرد، و در صورت عجز از پاسخ از همان راهی که آمده ام برگشته و اسلام را قبول نکنم.

أبو بکر گفت: آن مسائلی که منظور داری بپرس؟

راهب گفت: بخدا سوگند هیچ سخنی نگویم تا شما مرا از هر تعرّضی امان دهی!.

أبو بکر گفت: تو در امانی، و هیچ مشکلی نخواهی داشت، آنچه می خواهی بگو؟

ص: 446

(1) راهب گفت: مرا خبر دهید از آن چیزی که برای خدا نبوده و خدا آن را ندارد و آنچه از خدا نباشد و آنچه که خداوند آن را نداند؟.

أبو بکر متحیر شده و هیچ جوابی نداد، و پس از اینکه زمانی ساکت ماند دستور داد عمر را حاضر کنند، و چون او حاضر شده و پهلویش نشست أبو بکر به راهب گفت:

از این شخص بپرس. پس راهب رو به عمر کرده و سؤال خود را تکرار کرد و او نیز از پاسخ به آن عاجز ماند.

سپس عثمان وارد مسجد شد و همان مذاکره سابق میان او و راهب نیز انجام شد ولی عثمان نیز از جواب به آن سؤال فرومانده و ساکت شد.

پس راهب با خود گفت: اینان شیوخ بزرگواری هستند، ولی افسوس که به خود مغرور بوده و متکبرند، سپس برخاست تا از مسجد خارج شود.

أبو بکر گفت: ای دشمن خدا اگر وفای به عهد نبود زمین را از خونت رنگین می ساختم.

در اینجا سلمان فارسی رضی الله عنه برخاسته و به خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیده- و او با دو فرزندش حسن و حسین در وسط خانه نشسته بود- و آن حضرت را از جریان مسجد باخبر ساخت.

(1) حضرت امیر علیه السلام با شنیدن جریان برخاسته و رهسپار مسجد شد و حسن و حسین علیهما السلام نیز به دنبال پدرشان آمدند، تا حضرت امیر علیه السلام به مسجد وارد شد جماعت حاضر با تکبیر و حمد الهی خوشحال و مسرور گشته و در برابر آن جناب همگی برخاسته، و او را جا دادند. پس ابو بکر راهب را خطاب کرده و گفت: کسی را که تو می خواستی حاضر شد، آنچه می خواهی از او بپرس!

راهب نیز روی به جانب آن حضرت نموده و گفت: ای جوان نامت چیست؟

فرمود: اسم من نزد یهود «الیا» و نزد نصاری «ایلیا» و نزد پدرم «علی» و نزد مادرم «حیدره» می باشد.

راهب گفت: مقام و نسبت تو از پیامبر اسلام چیست؟

فرمود: من پسر عمو و داماد و همچون برادر پیغمبر هستم.

راهب گفت: به خدای عیسی قسم که تو مطلوب من هستی، به من خبر بده از آنچه خدا را نیست و آنچه از خدا نیست و آنچه خدا آن را نداند؟

فرمود: با فرد خبیر و آگاهی روبرو شدی، اما اینکه گفتم «آنچه خدا را نیست» همان زوج و فرزند است که خدا را عیال و فرزندی نباشد.

(1) و اینکه گفتی «آنچه از خدا نیست» عبارت است از ظلم که خداوند در حقّ هیچ کس ظلم روا ندارد. و اینکه گفتی: «آنچه خدا آن را نداند»، خداوند برای خود هیچ شریکی را نمی شناسد.

راهب برخاسته و کمر بند (نشان مذهبی) خود را باز کرد، و پیشانی آن حضرت را بوسیده و گفت: من شهادت می دهم که خداوند شریکی نداشته و تنها است و شهادت می دهم که محمد از جانب خدا به مقام نبوت مبعوث گشته است و شهادت می دهم که تو خلیفه و وصی پیغمبر و امین امت اسلامی و معدن دین و حکمت و سرچشمه علم و برهان هستی! من نام تو را در تورات به عنوان «ایلیا» و در انجیل به عنوان «ایلیا» و در قرآن به عنوان «علی» و در کتابهای گذشته به عنوان «حیدره» خوانده ام و من روی اطلاعات خودم معتقدم که تو وصی پیغمبری، و امیر این حکومت، و از همه به این مکان سزاوارتری، پس جریان امور تو با این قوم چیست؟

أمیر المؤمنین علیه السلام جواب مختصری از سخن راهب داد و راهب برخاسته و اموال خود را تسلیم آن حضرت نمود. و آن جناب علیه السلام نیز همان لحظه تمام آن طلا و نقره را به فقرا و نیازمندان مدینه تقسیم و از مسجد بیرون رفت. و راهب؛ مسلمان به شهر خود بازگشت.

ص: 449

[بیان آن حضرت علیه السلام در قضاء و قدر]

(1) 119- روایت شده که در حضور امیر المؤمنین علیه السلام گروهی مذاکره در پیرامون نسبت دادن عدل و ظلم به پروردگار می کردند، پس آن حضرت از مکان خود برخاسته و به سوی مسجد آمده و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! بدانید که خداوند سبحان چون خلق را بیافرید چنان خواست که از نقص به کمال روند و در آداب و فضائل اخلاقی به مقامی شریف و پایه ای بلند و ارجمند برسند، او می دانست که آنان به کمال مطلوب نرسند جز به آنکه آنچه مفید برای ایشانست و آنچه مضرّ، همه را به آنان بیاموزد، و آموختن جز به امر و نهی ممکن نباشد، و امر و نهی نیز جز با وعد و وعید راست نیاید، و وعد و وعید جز با تشویق و تهدید صورت نپذیرد، و تشویق جز بدان چه دل بدان خواهان است و دیده از آن کامیاب نخواهد بود، و تهدید بر خلاف آن.

سپس مخلوق را در این جهان منزل داد و پاره ای از لذّات را به آنان بنمود تا بر لذّات پاك آخرت که بهشت است راه یابند، و پاره ای از رنجها و محنتها را در این جهان به ایشان نشان داد تا بدین وسیله بر آلام و ناراحتیها و گرفتاریهای آن جهان که عبارت از دوزخ است پی برند و از این عذاب موقت بر آن عذاب ابدی استدلال کنند، و از این رو است که لذّات این جهان

همیشه با سختی و رنج توأم است و خوشی و سرورش با اندوه و غم همعنان.

گویند: جاحظ [که خود یکی از دانشمندان متعصب اهل سنت است] چون این کلام را از امیر المؤمنین علیه السلام در نوشته ای دید گفت: این سخن حاوی تمام مطالبی است که تاکنون از معارف نوشته اند و میان خود گفتگو می کنند.

و نیز نقل است که چون این سخن جاحظ به گوش ابو علی جبائی [که از سران معتزله است] رسید آن را تصدیق نموده و گفت: در این کلام هیچ گونه احتمال زیاده و نقصانی نیست.

(1) 120- از امام هادی علیه السلام علی بن حسن عسکری روایت شده که آن حضرت در ضمن نامه ای که به اهل اهواز در موضوع نفی جبر و تقویض نوشته بود فرموده:

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که مردی پس از بازگشت از جنگ صفین از آن حضرت پرسید: یا امیر المؤمنین خبر بده ما را از جریان حرکت و جنگ با اهل شام، آیا این روی قضاء و قدر خداوند بود یا نه؟

حضرت فرمود: آری ای شیخ، شما به هیچ تپه و کوه و درّه و صحرائی قدم نگذاشتید مگر اینکه مطابق با قضاء و قدر الهی بوده است.

(1) آن مرد پرسید: پس باید تمام این سختیها را به حساب خدا بیاورم، ولی من اجری برای خود نمی بینم!

حضرت فرمود: چگونه مأجور نباشید؛ در صورتی که خداوند متعال برای حرکت شما که به سوی دشمن می رفتید و برای مراجعت شما که از جنگ بر می گشتید اجر فراوان و ثواب بی شماری قائل شده است و شماها در این جریان و حالات؛ مجبور و مضطر نبودید.

آن مرد گفت: چگونه می شود که ما در جریان این سفر و رفتن و بازگشتن مختار باشیم در حالی که قضاء و قدر الهی ما را به این جریان سوق داده است؟!.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شاید منظور تو اشاره به قضای حتمی و قدر قطعی و لازم است؟! و اگر چنین باشد هر آینه امر و نهی و ثواب و عقاب و دوزخ و بهشت باطل گشته، و شخص مطیع و نیکوکار با عاصی و مخالف برابر و مساوی بوده، و ملامت و مذمت برای شخص بدکار و تشویقی برای مردم خوشرفتار و نیکو کردار گفته نمی شد، و همچنین شخص بدکردار نسبت به عقوبت و سزای اعمال بد خود جهت امتیازی پیدا نمی کرد. این سخن شبیه به عقیده بت پرستان و پیروان شیطان و مخالفین رحمان و تصدیق کنندگان زور و بهتان و دروغ و أهل ضلالت و گمراهی است! این جمعیت مجوس و قدریه این امت محسوب می شوند،

ص: 452

آنان از این نکته غافلند که خداوند امر کرده در حالی که به مردم اختیار داده است که روی اختیار خود اطاعت امر کنند، و نهی کرده است در حالی که نهی او فقط از نظر ترسانیدن است، و تکالیف او سهل و آسان و در حدود قدرت بندگان او می باشد، و مخالفت و عصیان مردم نه از لحاظ مغلوب بودن و ضعف او است، و اطاعت و فرمانبرداری اشخاص از راه اجبار و اضطرار نباشد، و بعثت انبیاء و ارسال رسولان امر عبث و بیهوده نبوده و نازل کردن کتاب آسمانی کار لغو و مهملی نیست، و خلق آسمانها و زمین و مخلوقات دیگر را باطل و بی فائده نیافرید این سخن اشخاصی است که پروردگار جهان را منکر شده و روی عناد و کفر چنین حرفی می زنند، و وای باد کافران را از آتش دوزخ!

سپس آیه وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ «1» را تلاوت نمود.

(1) پس آن مرد در نهایت شادی و سرور برخاسته و این اشعار را سرود:

1- تو آن امامی هستی که با طاعت از او امید داریم که روز قیامت مورد مغفرت خداوند قرار گیریم، 2- آن بخش از حقایق دین که بر ما مبهم بود تو روشن ساختی، خداوند از ناحیه ما به تو جزای نیک دهد، 3- و عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا و نافرمانی،

ص: 453

4- و هرگز جایز نیست که بگوئیم نهی کننده از فحشا و منکر خود موجب و سبب آن عمل شود که اگر چنین پنداری داشته باشم بی گمان شیطان را پیروی کرده ام، 5- نه، خداوند دوست ندارد و زشتیها را نخواسته و کشتن ولی خدا را از روی ستم و دشمنی هرگز جایز ندانسته.

6- از کجا دوست داشته باشد که بی شک فرمان خداوند صاحب عرش صحیح؛ و خود آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته است.

(1) 121- و نقل است که همان مرد پرسید: ای امیر المؤمنین آن قضاء و قدری که مذاکره می فرمایید چیست؟

فرمود: قضا و قدر عبارت است از امر پروردگار به طاعت، و نهی از معصیت، و توانائی دادن به بندگان برای اعمال نیکو و ترك افعال زشت، و یاری کردن و توفیق دادن در راه تقرب او، و کمک نکردن به افرادی که راه معصیت را می پیمایند، و وعده های موافق دادن، و عواقب سوء اعمال مخالف را متذکر شدن، و ترغیب و تشویق نمودن و تحذیر و تخویف کردن. و همه این معانی قضای خداوند در افعال، و قدر او در کردار ما است.

و اما جز این معانی را گمان مکن، زیرا گمان در آن موجب بطلان اعمال تو خواهد شد.

آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین مرا راحت نمودی، خدا آسوده خاطر گرداند!

ص: 454

(1) 122- روایت شده است که آن حضرت از معنی قضاء و قدر سؤال شد، فرمود:

نگوئید که خدا مردم را به خودشان وا گذاشته و امور را به ایشان واگذار کرده، که این توهین به مقام مقدّس اولوهیّت است، و نگوئید خدا مردم را مجبور به معصیت نموده که این نسبت ظلم به پروردگار است، بلکه بگوئید: اعمال خیر به یاری و توفیق خداوند است، و اعمال شرّ و بد در نتیجه سلب توفیق خداوند از انسان سر می زند، و باید توجّه داشت که تمام این امور در مرحله علم خداوند ثبت و نوشته شده است.

(2) 123- و اهل سیره نقل کرده اند که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمده و پرسید:

ای امیر المؤمنین مرا خبر بده از «اللّه» آیا هنگام عبادت او را می بینی؟

فرمود: البتّه، من فردی نیستم که خدای ندیده را پرستش کنم!

آن مرد پرسید: ای امیر المؤمنین چگونه او را می بینی؟

فرمود: وای بر تو! خدای متعال با چشم ظاهر دیده نمی شود، بلکه نور عقل با حقایق ایمان می تواند او را مشاهده نماید، خداوند به دلالات آیات خود شناخته و با علائم روشن خود وصف و تعریف می شود، خداوند را نمی توان با مردم مقایسه کرده، و با حواسّ ظاهری او را ادراک نمود.

آن مرد بازگشته و گفت: خدا بهتر می داند که رسالت خود را در چه محلّی قرار دهد.

ص: 455

(1) 124- و روایت است که یکی از علمای یهود نزد ابو بکر آمده و گفت: آیا تو خلیفه پیغمبر این امتی؟ گفت: آری.

یهودی گفت: ما در تورات می خوانیم که خلفای انبیاء باید اعلم و افضل امت باشند، پس بمن بگو که پروردگار جهان در کجا است، آیا او در آسمان است یا در زمین؟.

ابو بکر گفت: در آسمان و روی عرش است.

یهودی گفت: در این صورت باید زمین از وجود او خالی بوده، و بنا بر این خداوند باید در مکانی باشد و محلّهای دیگر از او دور و کنار باشند.

ابو بکر گفت: این کلام از سخنان زناده و بی دینان است، از نزد من دور شو و گر نه دستور می دهم که تو را بکشند!

پس آن مرد در نهایت حیرت و تعجب برخاسته و در حالی که دین اسلام را مسخره می کرد رفت، و در وسط راه امیر المؤمنین علیه السلام او را ملاقات کرده و بدو گفت: ای یهودی من از سؤال و جواب میان تو ابو بکر مطلع شدم، و نظر ما این است که:

خدای عزّ و جلّ خود مکان را ایجاد کرده و عاری از مکان است، و او بالاتر و برتر از این است که مکانی او را احاطه کند، و او محیط بر مکان بوده و همه مکانها نسبت به ذات مقدّس او برابر است.

و تو را خبر بدهم از آنچه در یکی از کتابهای آسمانی شما وارد شده است که گفته مرا تصدیق می کند، آیا در این صورت سخن مرا پذیرفته و ایمان و اعتقاد به آن پیدا می کنی؟

دانشمند یهودی گفت: آری.

(1) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مگر در یکی از کتابهای شما ننوشته است که: روزی حضرت موسی علیه السلام نشسته بود فرشته ای از جانب مشرق به سوی او آمد، و حضرت موسی پرسید که از کجا می آئی؟ آن فرشته گفت: از جانب پروردگار جهان می آیم، و فرشته دیگری از جانب مغرب آمد و چون آن حضرت از محلّ او پرسید پاسخ داد که از جانب پروردگار متعال می آیدم. و در این هنگام فرشته دیگری از جانب آسمان آمده و در جواب حضرت موسی گفت: من از آسمان هفتم و از جانب پروردگار جهان می آیم، و فرشته دیگری نیز از طرف پائین زمین آمد و چون آن حضرت از محلّ او پرسید جواب گفت که من از زمین هفتم و از جانب پروردگار متعال می آیم.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: منزّه و برتر است آن خدائی که در مکانی نبوده و مکان؛ او را نتواند احاطه کرده و در بر گیرد، و پروردگار جهان به مکان معینی نزدیکتر از مکان دیگری نباشد.

مرد یهودی گفت: من شهادت می دهم که مطلب حقّ و حقیقت همین است که فرمودید، و شما به مقام خلافت و وصایت اولویّت دارید.

(1) 125- شعبیّ روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مردی شنید که می گفت: سوگند به خدایی که به واسطه هفت طبقه محتجب است! پس آن حضرت تازیانه خود را به طرف او بلند کرده و فرمود:

ای وای بر تو! خداوند برتر و بالاتر از آنست که به واسطه چیزی محتجب و مستور گشته و یا چیزی از او محتجب و پوشیده شود. منزّه و متعالی است آن خدائی که مکان او را نتواند در بر گیرد، و چیزی در جهان بر او مخفی و پوشیده نماند، و او به همه آسمانها و زمین و جهانیان آگاه و عالم است.

آن مرد گفت: آیا لازم است از سوگند خود کفاره بدهم ای امیر المؤمنین؟

حضرت فرمود: توبه خدا سوگند نخورده ای تا ملزم به کفاره باشی، زیرا آنچه محتجب با هفت طبقه باشد خدا نیست، و سوگند توبه آن خدائی بود که چنین باشد.

(2) 126- و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: یکی از علمای یهود نیز امیر- المؤمنین علیه السلام آمده و عرض کرد: ای امیر المؤمنین خدای تو در کجا است؟

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! خداوند متعال در کجا نبوده که گفته شود کجا هست؟! پروردگار من در همه جا هست، و او پیش از هر موجودی بوده است، و متصوّر نیست که چیزی قبل از او وجود داشته باشد، و او بعد از هر چیزی خواهد بود و بودن موجودی بعد از او باطل و غلط است. و نهایت و انتهای برای او نباشد، و همه نهایتها در مقابل وجود ابدی او منتهی و منقضی می شود، و او منتهی و مرجع همه نهایتها و موجودات می باشد.

عالم یهودی گفت: ای امیر المؤمنین، آیا تو پیغمبری؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو! من بنده ضعیفی هستم از بندگان و علاقه مندان محمد؛ صلی الله علیه و آله.

«احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود» «پیرامون معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از فضائل آن حضرت»

«احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر یکی از علمای کتاب خوانده یهود» «پیرامون معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از فضائل آن حضرت»

(1) 127- از امام کاظم علیه السلام نقل است که آن حضرت به واسطه پدران گرامش از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی یکی از علمای یهودی اهل شام- که کتب آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف پیامبران علیهم السلام را خوانده و بر دلائل و براهین همه آنها واقف و آگاه بود- به مجلسی وارد شد که در آن گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ حضرت امیر علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود، و أبو معبد الجهنی حضور داشتند.

یهودی گفت: ای امت محمد هیچ درجه و فضیلتی از انبیاء و مرسلین ترك نگفتید جز آنکه همه آنها را به پیامبر خودتان نسبت دادید، حال حاضرید به سؤالات من در آن مورد پاسخ گوید؟ با این سؤال همه خاموش شده و هیچ نگفتند.

ص: 459

(1) حضرت امیر علیه السلام وقتی این گونه دید فرمود: آری من حاضریم، و این را باز تکرار می کنم که خداوند متعال هیچ درجه و فضیلتی به انبیاء و مرسلین عطا نفرمود جز آنکه همه آنها را به محمد صلی الله علیه و آله بخشید بلکه چندین برابر آن را به محمد عطا فرمود.

عالم یهودی گفت: آیا تو پاسخ مرا خواهی گفت؟

حضرت علیه السلام فرمود: آری، امروز برای تو فضائلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر خواهم کرد که موجب روشنایی چشم مؤمنین، و برطرف کننده تردید شك کنندگان در فضائل آن حضرت شود. آن حضرت هر گاه فضیلتی را برای خود بر می شمرد می فرمود: «مرا هیچ فخری به آن نیست»، و من اکنون به نوعی فضائل آن حضرت را ذکر می کنم که هیچ خللی در شخصیت انبیای دیگر پیش نیاید، و این را فقط و فقط به جهت شکر خداوند در بخششهایش به محمد همانند آنچه به تمام انبیاء داده است ذکر می کنم.

عالم یهودی گفت: من از شما می پرسم و تو پاسخ خود را آماده کن.

حضرت علیه السلام فرمود: شروع کن.

عالم یهودی گفت: از حضرت آدم علیه السلام شروع می کنم، خداوند ملائکه را به سجده او واداشت، آیا محمد يك چنین فضیلتی را دارا می باشد؟.

ص: 460

(1) حضرت علیه السلام فرمود: همین گونه است، ولی این را بدان اگر خداوند ملائکه خود را به سجده آدم واداشت، این سجده؛ سجده طاعت نبود که ملائکه آدم را عبادت کنند نه خدا را، بلکه این سجده نوعی اعتراف به فضیلت آدم، و رحمتی از ناحیه خداوند بود.

ولی محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن عطا شده، خداوند در جبروت خود همراه تمامی فرشتگان بر او درود فرستاد، و همه مؤمنین را موظف به صلوات فرستادن بر او نمود، و این فضیلتی افزون بر فضیلت آدم علیه السلام است.

عالم یهودی گفت: خداوند از خطای آدم علیه السلام گذشت و توبه اش را پذیرفت؟

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بزرگتر از این برایش اتفاق افتاد بی آنکه مرتکب خطایی شده باشد، خداوند در باره آن حضرت در قرآن فرموده: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ «1»، و آن حضرت در روز قیامت به هیچ گناه و خطایی خوانده نخواهد شد.

عالم یهودی گفت: حضرت ادریس علیه السلام؛ خداوند او را مقامی بسیار رفیع بخشیده و او را پس از وفات از تحفه های بهشت اطعام نمود.

(1) حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، ولی محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن عطا شده، خداوند در باره او فرموده: وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ «1»، و همین آیه در رفعت مقام او از جانب خدا کفایت می کند، و چنانچه حضرت ادریس از تحفه های بهشت پس از وفات اطعام شده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زندگی دنیا اطعام شده است، روزی آن حضرت دچار گرسنگی شدیدی شد، در این وقت جبرئیل با جامی از تحفه های بهشت نزد آن حضرت آمد، جام با تحفه در دست آن حضرت به تهلیل (گفتن: لا إله إلا الله) رب جلیل و تسیح و تکبیر پرداخته و حمد الهی را بجا آورد، و آن جام را اهل بیت آن حضرت بدست گرفته و همان جملات از تهلیل و تکبیر و و و و را تکرار نمود، در این موقع یکی از اصحاب قصد گرفتن جام را نمود که جبرئیل جلو آمده و جام را گرفت و به پیامبر گفت: آن را که تحفه ای از تحفه های بهشت است و خداوند آن را برایت فرستاده میل کنید، و این را بدان که خوردن آن جز برای نبی یا وصی نبی جایز نیست، و ما اهل بیت با آن حضرت آن را میل نمودیم، و الآن که این مطالب را می گویم گویا مزه لذیذ آن را احساس می کنم.

عالم یهودی گفت: این حضرت نوح علیه السلام است، برای ذات اقدس الهی صبر و شکیب ورزید، و هنگامی که از سوی قوم خود تکذیب شد آنان را معذور داشت.

(1) حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در راه خدا صبر و شکیب نموده و زمانی که مورد تکذیب و طرد قوم خود قرار گرفت و حتی زمانی که او را با سنگ زدند قوم خود را معذور داشت، و هنگامی که أبو لهب با بی شرمی به پای مبارك آن حضرت در بالای کوه زنجیر بست، وقتی از سوی قوم این گونه مشقت و زحمت به پیامبر رسید خداوند به «جائیل» فرشته کوه وحی فرمود: کوه را بشکاف که در تحت امر محمد باشی، جائیل نیز نزد آن حضرت حاضر شده و گفت من تحت فرمان شمایم اگر بفرمایی کوه را بر سر این قوم فرو آورده و همه را از دم هلاک خواهم کرد! ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به رحمت عالمیان مبعوث شده ام و دعای شبانه روز من این است که خدایا امّتم را هدایت فرما زیرا آنان نمی دانند. وای بر تو ای یهودی! حضرت نوح علیه السلام وقتی شاهد غرق شدن قوم خود بود تنها به رقت فامیلی اظهار نموده و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» و خداوند فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و با این فرمایش خواست او را تسلی دهد، ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی معانده قوم بر او بالا گرفته و کار به شمشیر کشید رقت فامیلی بر او غلبه نکرده و به دید رحمت به آنان نظر نکرد.

(1) یهودی گفت: زیرا نوح بر قوم خود نفرین کرد و آسمان سیل آسا باریدن گرفت.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، ولی آن دعا از سر غضب بود، و آسمان سیل - آسا برای محمد صلی الله علیه و آله از سر رحمت بارید، و این بدان خاطر بود که آن حضرت پس از مهاجرت به مدینه در روز جمعه ای گروهی نزد وی آمده و گفتند: ای رسول خدا، ما را دریاب که بسیار در مانده و از کمبود آب مضطرّ و بی تابیم، آن حضرت نیز دست خود را به اندازه ای برای دعا بالا برد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد، و این در حالی بود که هیچ ابری در آسمان نبود، فی الفور خداوند اجابت فرموده و آنان را سیراب ساخت، و شدت باران به نوعی بود که جوانان برومند هر چه تلاش کردند که سریعاً به منازل خود برسند از شدت سیل نتوانستند، و این بارش هفت روز طول کشید، و در جمعه بعد خدمت پیامبر رسیده و از سر شکایت از شدت باران خواستار بند آمدن آن شدند، در این حال آن حضرت تبسمی فرموده و گفت: این سرعت ملالت آدمیزاد است، سپس دست به دعا برداشته و عرضه داشت: «پروردگارا این باران را در اطراف مدینه بباران و بر سر مردم شهر مریز، و آن را در اصول نباتات و زراعات و چراگاه حیوانات بفرما» پس از آن در خارج شهر مدینه باران می بارید و در اثر کرامت آن حضرت نزد خداوند عزّ و جلّ قطره ای باران در مدینه نمی بارید.

ص: 464

(1) عالم یهودی گفت: حضرت هود علیه السلام؛ که خداوند او را بر دشمنانش نصرت داد و آنان را با باد هلاک گردانید. آیا این گونه محمد را یاری نموده؟

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن عطا شده است، خداوند او را در روز خندق (جنگ احزاب) با بادی که سنگریزه های معركة را برداشته و بر روی آن دشمنان می زد، و نیز با لشکریانی از ملائکه او را یاری نمود، و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را با هشت هزار فرشته بر هود تفضیل داد، و دیگر آنکه او را بر هود تفضیل داد زیرا باد قوم عاد باد غضب و سخط، و باد محمد صلی الله علیه و آله باد رحمت بود، خداوند فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا «1».

عالم یهودی گفت: خداوند برای حضرت صالح علیه السلام ناقه ای خارج نمود تا برای قومش مایه عبرتی باشد.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن داده شده است، ناقه حضرت صالح با او هیچ کلام و سخنی نگفت، و حتی به نبوت او شهادت نداد، و من با حضرت محمد صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات بودم

ناگاه دیدم که شتری به ما نزدیک می شود، سپس نعره ای زده و خداوند آن را به کلام آورده و گفت: ای رسول خدا، فلان کس آنقدر از من کار کشید تا پیر شدم، و حال می خواهد سرم را ببرد، و من از این کار به تو پناه می آرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این کلام بدنبال صاحب آن شتر فرستاده و از او طلب بخشش او را نموده و صاحب شتر نیز او را به حضرت بخشیده و آن را آزاد نمود. و روزی دیگر من با آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم که فردی بادیه نشین با ناقه و فرد دیگری نزد آن حضرت حاضر شده و با هم سر آن شتر اختلاف داشتند و یکی دیگری را متهم به دزدی می کرد و هر چند می گفت من این شتر را از فلان یهودی خریده ام مفید فایده نمی افتاد، و مدعی شهود گذرانید که او این شتر را دزدیده، ناگاه شتر به سخن آمده و گفت: ای رسول خدا فلانی از من بری است، و گروه شاهدان دروغ گفته اند، و سارق من فلان یهودی است.

(1) عالم یهودی گفت: این ابراهیم علیه السلام است خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت و شناخت خود و در نهایت دلایل او محیط بر ایمان او به خداوند شد.

حضرت علیه السلام فرمود: آری همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن داده شده است [خداوند او را آگاه گردانید با عبرتهایی به معرفت و شناخت خود و در نهایت دلایل او محیط بر ایمانش به خداوند شد] و حضرت ابراهیم علیه السلام در آن وقت پانزده ساله بود

و محمد صلی الله علیه و آله هفت سال بیشتر نداشت، گروهی از تجار مسیحی با کالاهای خود ما بین صفا و مروه نزول نمودند، با دیدن آن حضرت یکی از مسیحیان او را به صفت و نشانه و خبر مبعوث شدن و آیتش شناخت، و همگی به آن حضرت گفتند:

ای غلام اسم تو چیست؟ گفت: محمد، گفتند: نام پدر تو چیست؟ گفت: عبد الله.

(1) و با اشاره به زمین گفتند: اسم این چیست؟ گفت: زمین. و با اشاره به آسمان گفتند:

اسم این چیست؟ گفت: آسمان.

گفتند: پروردگار آن دو کیست؟ گفت: الله. سپس آن حضرت ایشان را سرزنش کرده و فرمود: آیا مرا در مورد خداوند عزّ و جلّ به تردید و شك می اندازید؟! وای بر تو ای یهودی، آن حضرت به تمام این اعتبارات بر معرفت خداوند عزّ و جلّ ایمان یافت با اینکه تمام قوم او کافر بودند، آنان تقسیم اموال و مشاورت خود به ازلام و تیر نموده و بت می پرستیدند و آن حضرت فقط می گفت:

«لا إله إلا الله»

. عالم یهودی گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام با سه پرده از نمرود محجوب گردید.

حضرت فرمود: همین طور است، و پیامبر از قاتل خود با پنج پرده محجوب گردید،

مَرَّةً وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ «1» و آن فرد تکذیب کننده مبهوت بازگشت.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت ابراهیم علیه السلام است که از سر غضب برای خدا بت‌های قوم خود را خرد و نابود کرد.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعداد سیصد و شصت بت را از خانه کعبه به زیر کشیده و آنها را از جزیره العرب نفی نمود و پرستندگان آنها را با شمشیر خوار و ذلیل نمود.

عالم یهودی گفت: این حضرت ابراهیم علیه السلام است که پسر خود را دست و پا بسته به زمین خوابانید [تا آن را طبق دستور خدا قربانی نماید].

حضرت فرمود: همین طور است، و حضرت ابراهیم پس از این کار فدی یافت (یعنی بجای پسر؛ حیوانی را قربانی نمود)، ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مصیبتی سخت تر از آن رسید، آن حضرت بر سر جنازه عمویش حمزه حاضر شد، همو که اسد الله و اسد رسول و یاور دین او بود، و جدایی او همچون جدایی روح از جسد بود با این حال اظهار حزن و شورش نکرد، و به موضع او: از سر احساس خود و احساس اهل بیت او نگاه و نظری نینداخت تا با این صبر و تسلیم امر بودن موجبات خشنودی خداوند را

ص: 469

در تمام اعمال فراهم سازد، و فرمود: اگر صفتیه (همسر حمزه) محزون نمی شد جنازه او را هم ترك می کردم تا روز قیامت از بطن درندگان و چینه دان پرندگان محشور شود، و اگر نبود که این پس از من سنت شود حتما این کار را می کردم.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت ابراهیم علیه السلام است که قومش او را روانه آتش نمودند و او صبر و شکیب ورزیده تا خداوند عزّ و جلّ آتش را بر او سرد و سلامت گردانید آیا يك چنین فضیلتی را مشمول محمد صلی الله علیه و آله نموده است؟

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی وارد خیبر شد يك زن یهودی او را مسموم ساخت و خداوند سمّ را در دل آن حضرت سرد و سلامت داشته تا اجل او فرارسد، و آن سمّ بنوعی بود که وقتی در دل واقع می شد همچون آتش تمام آن محیط را می سوزاند، و این از قدرت خداوند است که انکارناپذیر است.

عالم یهودی گفت: این حضرت یعقوب علیه السلام است، که از ناحیه اولاد و اسباط خیر بسیاری نصیب او گردید، و مریم دخت عمران نیز از دختران او بود! فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بابت دارای خیر بیشتری است، زیرا فاطمه سرور بانوان جهانیان از دختران او، و حسن و حسین دخترزاده او می باشند.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت یعقوب علیه السلام است که در فراق و دوری فرزند خود بقدری شکیب و صبر ورزید که از سر حزن مشرف به مرگ شد.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حزن یعقوب حزن دوری بود که منجر به نزدیکی و ملاقات شد، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که نور چشم و فرزند او ابراهیم در حیات آن حضرت وفات یافت، با این کار مورد امتحان واقع شد تا ثواب او بسیار شود، پس آن حضرت فرمود: «جان محزون است، و قلب در جزع، و ما بر تو ای ابراهیم محزون و غمناکیم، ولی هیچ سخنی که موجب سخط الهی شود بر زبان نرانیم»، و در تمام این امور دنبال رضای الهی و در تمام افعال در پی تسلیم بودن محض به درگاه خداوند بود.

عالم یهودی گفت: این حضرت یوسف علیه السلام است سختی دوری و فراق پدر چشید، و برای پرهیز از گناه گوشه زندان را برگزید، و تك و تنها در چاه انداخته شد.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله سختی و مرارت غربت و فراق و دوری اهل و اولاد و مال را چشید، و از حرم امن الهی مهاجرت نمود، و هنگامی که خداوند این حال او را مشاهده فرمود، خوابی را- همچون خواب یوسف- به او نمایاند

ص: 471

و راستی و صدق آن را برای جهانیان نمایانده و فرمود: «همانا خدا خواب پیامبرش را بحق راست آورد که اگر خدای خواهد هر آینه به مسجد الحرام در خواهید آمد، در ایمنی و سر تراشیده و کوتاه موی بی آنکه بیمی داشته باشید- فتح: 27»، و اگر یوسف در زندان محبوس شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را در شعب ابی طالب به مدّت سه سال محبوس نمود، در حالی که تمام اقارب و فامیل با او قطع رابطه نمودند، و کفار او را به شدّت در تنگنا قرار دادند، در این میان خداوند ضعیفترین خلق خود را امر فرمود تا آن عهد مکتوب ایشان را در قطع رحم با آن حضرت بخورد. و اگر یوسف در چاه انداخته شد، حضرت محمّد از- صلی الله علیه و آله- ترس دشمنش در غار مخفی شد تا اینکه به همراه خود فرمود: «اندوه مدار، خدا با ماست- توبه: 40» و خداوند با این کلام وی را در قرآن مدح فرموده است.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی بن عمران علیه السّلام است خداوند به او توراتی را عطا فرموده که در آن حکم او مستور است.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله برتر از آن داده شده است، به آن حضرت سوره بقره و مائده در برابر انجیل داده شده، و طواسین و طه و نصف

مفصّل و حوامیم در برابر تورات داده شده، و نصف دیگر مفصّل و تسایح در برابر زبور داده شده «1»، و سوره بنی اسرائیل (إسراء) و برائت در برابر صحف ابراهیم و صحف موسی علیه السّلام عطا شده است، و خداوند عزّ و جلّ محمّد را به سبع طوال و فاتحة الكتاب؛ که سبع مثانی و قرآن عظیم است افزون و زیادی بخشید، و کتاب و حکمت نیز عطا گردید.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است، با خداوند عزّ و جلّ در طور سیناء مناجات نمود.

حضرت فرمود: همین طور است، و خداوند در سدرۃ المنتهی به محمّد صلّی الله علیه و آله وحی فرستاد،

ص: 473

پس جایگاه وی در آسمان پسندیده، و در آخر عرش مذکور می باشد.

(1) عالم یهودی گفت: خداوند عزّ و جلّ محبتی را از خود در قلب موسی علیه السّلام نهاد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله برتر از آن عطا شده است، خداوند در باره او نیز همین محبت را نهاده است، بگو ببینم خداوند چه کسی را شریک در این اسم نموده

«أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله»

که شهادت به وحدانیت خداوند تنها با شهادت به رسالت محمّد به کمال می رسد، در هیچ مکان آواز به ذکر نام خدا بلند نگردد مگر آنکه بعد از آن؛ اسم گرامی آن حضرت مرتفع گردد.

عالم یهودی گفت: خداوند به مادر موسی وحی فرستاد، و این نشان از فضیلت جایگاه موسی نزد خداوند عزّ و جلّ دارد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و خداوند مادر محمّد صلی الله علیه و آله را نیز مشمول لطف خود فرموده و به او رسانید که نام پسر تو محمّد است، تا اینکه آن بانوی گرامی گفت:

من و تمام جهانیان شهادت می دهیم که محمّد همان رسول الله منتظر است. و تمام فرشتگان بر

انبیاء شهادت دادند که ایشان نام وی را در کتب خود ثبت نموده اند. و در سایه لطف خداوند به آن بانو بود که نام آن رسول گرامی را به او اعلام نمود، و این تنها به جهت فضل منزلت او نزد خداوند بود، تا اینکه آن بانو در خواب دید که به او می گویند: هر آینه در شکم تو سرور و آقایی است، پس هر گاه او را زاییدی نامش را محمد گذار، و خداوند نام او را از یکی از نامهای خود مشتق ساخت، خداوند محمود و او محمد است.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است که خداوند او را نزد فرعون فرستاد و معجزه بزرگی را به دست او نمایان ساخت.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سوی فراعنه بسیاری فرستاده شد، افرادی همچون ابو جهل بن هشام، عتبة بن ربیع، و شیبیه، و أبو البختری، و نصر بن حارث، و ابی بن خلف، و منبّه و نبیه دو فرزند حجاج، و به سوی پنج نفر از مسخره کنندگان: ولید بن مغیره مخزومی، و عاص بن وائل سهمی، و أسود بن - عبد یغوث زهری، و أسود بن مطلب، و حارث بن طلاطله، تا معجزاتی در آفاق و انفس بر ایشان نمایاند تا اینکه بخوبی آشکار گردید که او بر حق است.

عالم یهودی گفت: خداوند برای موسی از فرعون انتقام سختی گرفت.

(1) حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و خداوند برای محمد صلی الله علیه و آله نیز انتقام سختی از این فراعنه گرفت، اما مسخره کنندگان، خداوند در باره ایشان فرموده: **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (1)**، پس هر پنج نفرشان را در روز احد به قتل رسانید.

اما ولید بن مغیره: روزی به جایی می رفت از مسیری گذر کرد که فردی خزاعی تیری مستور به پر را در آنجا قرار داده بود، تگه ای از آن به دست او خورده و رگ اکحل او را دریده تا خون جاری شد، و در حال جان دادن می گفت: «خداى محمد مرا کشت!».

اما عاص بن وائل سهمی: روزی برای کاری به مکانی رفته بود که سنگی از زیر پایش لغزیده و سقوط نمود و تگه تگه شده و به هلاکت رسید، و می گفت: «خداى محمد مرا کشت!».

و اما أسود بن عبد یغوث: روزی او برای استقبال فرزندش زمعه خارج شد، در این بین زیر سایه درختی ایستاد، در این حال جبرئیل علیه السلام نازل شده و سر او را به درخت کوفت، و او می گفت: مرا از دست این فرد نجات بده، و غلامش گفت: من هیچ کس را نمی بینم که با تو کاری انجام دهد جز خودت را، پس او را کشت و او می گفت: «خداى محمد مرا کشت!».

(1) و اما أسود بن مطلب: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را نفرین کرد که خداوند روشنی دیدگانش را خاموش سازد، و او را به دست پسرش به قتل رساند. او روزی برای کاری به مکانی رفته بود که جبرئیل با برگی سبز نزد او آمده و با آن به صورت او زد تا اینکه کور شد، و در همان حال کوری بماند تا اینکه خداوند فرزند او را مأمور قتل وی ساخت.

و اما حارث بن طلائله: او در هوایی گرم از خانه اش خارج شد و گرفتار بادی سموم شد و در اثر آن چهره اش به مردی حبشی تغییر یافت، زمانی که نزد اهل خود بازگشت گفت من حارث هستم، جماعت که او را نشناخته بودند غضب نموده و او را کشتند، و او در این حال می گفت: «خدای محمد مرا کشت!».

و روایت است که أسود بن حارث در اثر خوردن ماهی شوری دچار عطش شد، و آنقدر آب خورد تا شکمش پاره شد، و او در این حال می گفت: «خدای محمد مرا کشت!».

همه این وقایع در يك ساعت رخ داد، و این بدان جهت بود که ایشان نزد رسول خدا يك صدا گفتند: ای محمد، ما تا زمان ظهر به تو فرصت می دهیم اگر از گفته ات بازنگردی تو را به قتل خواهیم رساند، پس پیامبر از سر حزن و اندوه از کلام ایشان به خانه خود رفته و درب را قفل نمود، در این حال جبرئیل همان ساعت از جانب خدا نزد او آمده و گفت: ای محمد،

سلام (یکی از نامهای خداوند) بر تو سلام فرستاده و می فرماید: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «1»، یعنی امر و کار خود را برای اهل مکه ظاهر کن، و ایشان را به ایمان بخوان. حضرت فرمود: ای جبرئیل با مسخره کنندگان و وعیدشان چه کنم؟

جبرئیل گفت: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «2»، فرمود: ای جبرئیل، اینان الحال نزد منند، جبرئیل گفت: آنان را خلاص کردم، اکنون امر الهی را اظهار نما.

و اما باقی فراعنه همگی در روز بدر با شمشیر کشته شدند، و خداوند جمعشان را پراکنده ساخته و همگی به درك واصل شدند.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است، که عصایی داده شد که تبدیل به اژدها می گشت.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن داده شده، مردی از ابو جهل مطالبه دینی از بابت قیمت شتری که به او فروخته بود داشت، و ابو جهل بی اعتنا به او سرگرم نوشیدن شراب بود، و آن مرد هر چه گشت او را نیافت، در این حال یکی از مسخره کنندگان به او گفت: دنبال که می گردی؟ گفت: عمرو بن هشام

- یعنی همان أبو جهل - از او طلبی دارم، گفت: می خواهی تو را به کسی که حقوق را مطالبه می کند راهنمایی کنم؟ گفت: آری.

(1) پس او را بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، و أبو جهل را آرزو بود که روزی محمّد از او حاجتی بخواهد تا وی را مسخره نموده وردّ کند، پس آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ای محمّد، گویا میان تو و عمرو بن هشام حسن رفاقتی است، من شما را شفیع میان خود و او قرار می دهم، پس آن حضرت با او رهسپار شده تا درب منزل أبو جهل رسیده و گفت: برخیز ای أبو جهل و حقّ این مرد را بپرداز- و او را در این روز أبو جهل نامید- پس أبو جهل فی الفور برخاسته و حقّ آن مرد را پرداخت. وقتی او به جمع دوستان خود رفت یکی به او گفت: حقّ آن مرد را از ترس محمّد پرداختی؟! گفت: وای بر شما! عذر مرا بپذیرید، هنگامی که او نزد من آمد در سمت راستش مردان مسلّحی را دیدم که برق می زدند، و در سمت چپ او دو اژدر عظیم الجثّه بود که دندان بر هم می کوفتند و دو چشمشان همچون کوره آهنگر از آن شعله های آتش به سوی آسمان متصاعد بود، و در این حال اگر از پرداخت امتناع می کردم از شرّ آنها در امان نمی ماندم.

این واقعه بزرگتر از عطای موسی می باشد، يك اژدر به اژدر موسی، و خدا محمّد را با يك اژدر

دیگر و هشت فرشته مسلح برتری داده، و این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله کفار قریش را با نفرین آزار می داد، پس يك روز برخاسته و نسبت سفاهت به احلامشان داده و از دینشان عیب گرفت و بتان ایشان را دشنام داد، و پدرانشان را گمراه دانست، از این ماجرا آنان بسیار غمگین شدند، أبو جهل گفت: بخدا قسم که مرگ برای ما از زندگی بهتر است، آیا میان شما جماعت قریش کسی نیست که محمّد را بکشد و بخاطرش کشته شود؟ گفتند:

نه، گفت: پس من خودم او را می کشم، اگر فرزندان عبد المطلب خواستند مرا بکشند، و گر نه مرا رها کنند، قریش گفتند: اگر تو این کار را بکنی در میان أهل وادی معروف خواهی شد و همیشه از تو یاد کنند، گفت: محمّد در اطراف کعبه بسیار به سجده می رود، پس هنگامی که آمد و به سجده رفت سنگی را برداشته و با آن کارش را یکسره خواهم کرد.

(1) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و هفت بار دور کعبه طواف نمود، سپس نماز گزارده و به سجده رفت، در این حال أبو جهل سنگی را برداشته و بالای سر آن حضرت رفت، هنگامی که نزدیک او شد دید شیری دهان باز کرده به او نزدیک شد، پس أبو جهل از ترس به خود لرزیده و سنگ را رها کرده و روی پایش افتاد و آن را مجروح کرد، پس با پایی خونین و رنگی پریده و عرق ریزان صحنه را ترك کرد.

(1) رفقای ابو جهل به او گفتند: تا بحال تو را چون امروز ندیده ایم؟ گفت: وای بر شما مرا معذور بدارید، و تمام قصه را برایشان گفتم.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است که ید بیضاء عطا شده، آیا برای محمد چنین فضیلتی می باشد؟

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر و بهتر از آن عطا شده است، آن حضرت هر کجا که می نشست يك نوری از سمت راست و چپ او می درخشید، و همه مردم آن را می دیدند.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است که راهی از میان دریا برایش گشوده شد، آیا چنین فضیلتی نیز برای محمد هست؟

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن عطا شده است، روز حنین با آن حضرت خارج شدیم در راه به مکانی رسیدیم که سیل همه جا را گرفته بود، و با اندازه ای که گرفتیم عمق آن چهارده قد بود، همه گفتند: ای رسول خدا، دشمن در پشت ما و وادی پرسپیل جلوی ما است - همان گونه که اصحاب موسی گفتند:

إِنَّا لَمُدْرِكُونَ «1» - پس آن حضرت دست به دعا از مرکب پیاده شده و عرضه داشت:

«پروردگارا، تو برای هر مرسلی نشانه ای قرار داده ای، پس قدرت خود را به من بنمای» و سوار مرکب شد، و تمام آن خیل عظیم بطوری از آن آب ردّ شدند که اصلا سم اسبان و اخفاف شتران تر نشد، و پیروزمندانه از آن غزوه بازگشتیم.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السّلام است که سنگی داده شد که از آن دوازده چشمه بیرون زد.

حضرت علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی وارد حدیبیه شد و اهل مکه او را محاصره کردند، چیزی برتر از آن سنگ عطا شد، أصحاب را تشنگی سختی درگرفت و شکایت به آن حضرت بردند، و شدت عطش بنوعی بود که همه به پهلوهای چهارپایان پناه بردند، و این را به او گزارش دادند، پس آن حضرت ظرف آبی یمانی خواست سپس دست مبارك خود را داخل قده برده بیرون آورد، ناگاه از میان انگشتان آن حضرت چشمه های آب روان گشت، و ما و همه چهارپایان رو بدان آورده و همگی سیراب شدیم، و تمام ظروف خود را پر آب نمودیم.

و در آنجا چاه خشکی بود، آن حضرت تیری از کیسه خویش بیرون آورده به دست براء بن عازب داده گفت: این تیر را میان آن چاه خشک بنشان، او نیز همان کرد، فی الفور در زیر این تیر دوازده چشمه جاری شد.

(1) و نیز روز میضاة (که مردم به آن محلّ رفته از آنجا وضو از برای عبادت می گرفتند) مایه عبرت و نشانه ای برای منکرین نبوت آن حضرت بود، همچون سنگ موسی علیه السلام، روزی آن میضاة را طلب نمود، و دست مبارک خود بر آن نهاد، آب به فوران آمده و بلند شد بطوری که هشت هزار مرد از آن وضو ساخته و به قدر حاجت خود از آن نوشیدند، و چهارپایان خود را سیراب ساخته، و آنچه می خواستند با خود بردند.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است که منّ و سلوی عطا شد، پس آیا مانند اینها به محمّد نیز داده شده؟

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله برتر از آنها عطا شده است، خداوند عزّ و جلّ تمام غنائم را برای او و امتش حلال ساخت، و پیش از او برای هیچ کس حلال نساخته بود، پس این از منّ و سلوی برتر است، و زیاده از این تنها نیت خیر را بدون عمل برای ایشان عمل صالح قرار داد، و این را در باره هیچ یک از امتهای سابق قرار نداده بود، پس هر گاه یکی از ایشان قصد کار خیری را بکند و آن را انجام ندهد یک حسنه در دفتر اعمال او ثبت خواهد شد، و در صورت عمل ده حسنه مکتوب گردد.

عالم یهودی گفت: این حضرت موسی علیه السلام است که ابرها بر او سایه انداخت.

(1) حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و این کار برای موسی در «تیه» (که جمعی از بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند) رخ داد، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن داده شده، خداوند ابری را مقرر فرمود که پیوسته از ابتدای تولد تا دم مرگ در سفر و حضر بر سر مبارك او سایه اندازد. پس این افضل و برتر از آن است که به موسی عطا شده است.

عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیه السلام است که خداوند آهن را برای او نرم ساخت، و از آن سپرها را ساخت.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر و برتر از آن داده شده، خداوند سنگ سخت محکم را برای او نرم نموده و تبدیل به غار ساخت، و زیر دستان مبارك آن حضرت در بیت المقدس چنان نرم همچون خمیر شد، ما این را مشاهده کردیم و تحت رایت او آن را التماس نمودیم.

عالم یهودی گفت: این حضرت داود علیه السلام است، که بر خطای خود گریست بنوعی که کوهها از سر ترس با او ساری و جاری شدند.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن عطا شده، آن حضرت وقتی به نماز می ایستاد از شدت گریه از سینه و شکم او صوتی همچون آوازی که از دیگ مسین مملو از آب که بر بالای آتش افروخته باشد در جوش و غلیان بود شنیده می شد،

و این در حالی بود که خداوند او را از عقاب خود ایمن ساخته بود، و آن حضرت با این گریه می خواست به درگاه خداوند اظهار تخشع کند و او امام و مقتدای همه است، و آن رسول گرامی مدّت ده سال به واسطه عبودیت خداوند بر اطراف انگشتان ایستاده عبادت ربّ العزّت نمود تا آنکه قدمهای مبارك متورّم و سطر و رنگ مبارکش مایل به زردی گردید، و دائماً نماز شب خواند، تا آنکه از جانب خداوند عزّ و جلّ عتاب شد که طه ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْكُرَ، بلکه باید بدان واسطه خوشبخت گردی، و او چندان گریه می کرد که در برخی اوقات بیهوش می شد، روزی یکی از أصحاب به او عرض کرد: ای رسول خدا، مگر نه این است که خداوند گناهان دور و نزدیک گذشته تو را آمرزیده؟ گفت:

آری، مگر من نباید بنده سپاسگزار خدا باشم؟!.

(1) و چنانچه کوهها با او جاری شده و تسبیح گفتند، با محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن انجام شده، ما با او بر کوه حراء بودیم، ناگاه کوه به لرزه درآمد و آن حضرت به کوه فرمود: آرام بگیر، که جز نبی و وصی یا صدیق شهید بر روی تو نایستاده. پس کوه مطیع فرمان آن حضرت آرام گرفت، و ما با او از کوهی عبور می کردیم که ناگاه قطرات گریه از برخی از قسمتهای آن بیرون می زد، آن حضرت به کوه فرمود: برای چه گریه می کنی؟. گفت: ای رسول خدا،

حضرت مسیح بر من عبور کرد و او مردم را از آتشی می ترساند که هیمة آن مردمند و سنگها، و من ترس آن دارم که نکند من از آن سنگها باشم، حضرت بدو فرمود: هراس مکن، آن سنگ؛ کبریت است. پس کوه آرام گرفته و سکون یافت و پاسخ او را داد.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان علیه السلام است، ملك و سلطنتی عطا شد که هیچ کسی پس از او بدان دست نیافت.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، روزی فرشته ای بر آن حضرت نازل شد که پیش از آن به زمین نیامده بود، و او همان میکائیل است، عرض کرد: ای محمد! اگر خواهی پادشاه و منعم و مکرم باش، و این کلیدهای گنجینه های زمین با تو است، و تمام کوههای آن با تو طلا و نقره خواهد شد، و این کار ذره ای از آنچه در آخرت برایت ذخیره شده کم نخواهد کرد، پس اشاره ای به جبرئیل - که از میان فرشتگان دوست آن حضرت بود - نمود، و او را اشاره به تواضع نمود، پس فرمود: بلکه من نبوت و بندگی را اختیار کردم که يك روز بخورم و دو روز گرسنه باشم، تا اینکه به برادرانم از انبیاء ملحق شوم، پس خداوند عزّ و جلّ به آن حضرت کوثر و رتبه شفاعت را عنایت فرمود و این درجه رفعت و کرامت هفتاد مرتبه عظیمتر از ملك دنیا از اوّل تا آخر آن است،

ص: 486

و او را وعده مقام محمود فرمود، پس وقتی روز قیامت فرارسد خداوند عزّ و جلّ او را بر روی عرش می نشاند، پس ای یهودی این عطا از آنچه به سلیمان داده شده بسی برتر و بهتر است.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که تمام بادها تحت فرمان او شدند، بطوری که با آن به تمام شهرها می رفت تا به يك شب و روز راه يك ماهه می پیمود.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله برتر و بهتر از آن داده شده، ایشان مسیر يك ماه راه از مسجد الحرام به مسجد الأقصى را سیر داده شد، و از آنجا در ملکوت آسمانها مسیر پنجاه هزار سال را عروج داده شد، و این همه در کمتر از سه شب بود، تا اینکه به ساق عرش رسید، تا اینکه به علم نزدیک شد و به آن چسبیده و از آنجا او را به جتّ برده به بالای رفر ف سبز مشرف شد، در آنجا نور محلّ بصر آن رسول گرامی را خیره کرده پس عظمت حضرت عزّ و جلّ را به چشم دل به نظر درآورد، و با دیدگان او را ندید، و فاصله میان او و آن نور به مقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود، پس خداوند وحی فرستاد به بنده اش آنچه فرستاد، و از جمله آن این آیه شریفه از سوره مبارکه بقره بود که: **لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**

ص: 487

وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «1».

(1) و این آیه بر تمام انبیاء از زمان حضرت آدم عرضه شد تا اینکه خداوند عزّ و جلّ حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، و بر تمام امتها عرضه شد و از شدت سنگینی آن را نپذیرفتند، و آن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه شد و آن را پذیرفت و پس از عرضه بر امت او نیز آن را پذیرفتند، پس وقتی خداوند تبارک و تعالی این پذیرش را از ایشان مشاهده نمود دریافت که اینان طاقت آن را ندارند، پس هنگامی که آن حضرت به ساق عرش رسید آن مطلب را بر او تکرار فرمود تا در باره اش اندیشه کند، پس فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ «2» پس آن حضرت از جانب خود و امتش پاسخ داد که: وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، پس خداوند متعال فرمود:

در صورت انجام این اعمال بهشت و مغفرت از آن ایشان خواهد بود، و پیامبر عرض کرد:

اگر این گونه با ما رفتار فرمایی، ف غُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ یعنی ما خواهان غفران و بخشش تو در بازگشت و مرجع در آخرت می باشیم.

(1) حضرت افزود: خداوند پاسخ فرمود که این رفتار را با تو و امت تو خواهم کرد، سپس در ادامه فرمود: اگر این آیه را با تمام سختیها و مسئولیت سنگین آن - که وقتی بر امتهای پیش از تو عرضه داشتم آن را نپذیرفتند و امت تو آن را پذیرفت - قبول کنی، حق است بر من که آن را از دوش امت تو بردارم، و فرمود: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ (1) از اعمال خیر «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» از کارهای شرّ و بد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این کلام را شنید عرضه داشت: در صورت این رفتار با من و امتم پس آن را زیاد فرما، فرمود: بپرس، گفت: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، خداوند فرمود: به جهت کرامت تو بر من امت تو را به نسیان و خطا مؤاخذه نخواهم کرد، در حالی که امتهای سابق اگر آنچه به آنها گفته شده بود فراموش می کردند بر ایشان عذاب نازل می شد، و من این را از امت تو برداشتم، و امتهای پیشین اگر خطا می کردند مؤاخذه شده و عذاب می شدند، و به جهت کرامت تو بر من این را هم از امت تو برداشتم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا حال که اینها را به من عطا فرمودی زیاد فرما، خداوند عزّ و جلّ فرمود: هر چه می خواهی درخواست کن، عرض کرد:

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا و مراد از اصر؛ آن سختیهایی است که بر امت‌های پیش از ما بوده است، پس خداوند این گونه پاسخ فرمود که: من سختیهایی که در امت‌های پیش از ما بوده است از شما برداشتم، پیش از این من نماز ایشان را جز در مکانهای مشخصی که برایشان معرفی نموده بودم نمی پذیرفتم هر چند از آن مکانها بسیار دور بودند، و من تمام سطح زمین را برای امت تو محل سجده و مایه پاکی قرار دادم، و این از جمله شدائدی بود که بر امت‌های پیش از تو مقرر نموده بودم و از دوش امت تو برداشتم.

(1) و امت‌های سابق را رسم بر این بود که اگر نجاستی به آنان می رسید، آن را از بدنشان می بریدند «1»، و من آب را برای امت تو پاک کننده قرار دادم، پس این از جمله سختیهایی بود که پیش از شما مرسوم بود و من آن را از امت تو برداشتم.

و امت‌های پیشین را رسم بر این بود که قربانی و نذور خود را بر دوش گذاشته به بیت المقدس حمل می کردند، پس در صورت قبول و پذیرش آن قربانی و نذر؛

آتشی فرستاده و آن نذور را می خورد، و آن فرد خوشحال و مسرور بازمی گشت، و گر نه با کمال حزن و غم مراجعت می نمود. و من قربانی و ادای نذور امت تو را در شکم فقرا و مساکین امت تو قرار دادم، پس نشانه قبول آن این است که او را به اجر مضاعف و چند برابر پاداش دهم، و از هر که نپذیرفتم عقوبت‌های دنیایی را از او دفع نمایم، و این تکلیف شاقی را از دوش امت تو برداشتم، و آن از جمله سختی و شدائدی بود که بر امت‌های پیشین قرار داشت.

(1) و امت‌های پیشین را رسم بر این بود که نمازهای واجب ایشان در تاریکی شب و در میان روز بود، و این از وظائف سخت و شدید آنها بود، من آن را نیز از امت تو برداشتم، و نماز را بر آنان در اطراف شب و روز در اوقات نشاط ایشان واجب ساختم.

و بر امت‌های سابق پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانیدم، و این نیز از سختیها و شدائد امم انبیای سابقین بود، من آن را هم از امت تو برداشتم و بجای آن پنج نماز در پنج وقت قرار دادم، و مجموع آنها پنجاه و یک رکعت است، و اجر و ثواب پنجاه رکعت را در این نماز پنجگانه مقرر داشتم.

(1) و کار نیک امتهای سابق یک حسنه داشت و در برابر کار بدشان نیز یک سیئه ثبت می شد، و آن از سختیهای آنان بود، پس آن را نیز تغییر داده و کار نیک افراد امت تو را ده برابر پاداش، و کار بدشان را فقط یک سیئه مقرر نمودم.

و در امتهای پیشین رسم بر این بود که اگر کسی نیت کار خیری نموده ولی آن را انجام نمی داد هیچ حسنه ای برایش ثبت نمی شد، و در صورت عمل یک حسنه محسوب می شد، ولی امت تو اگر نیت خیری نماید و عمل هم نکند یک حسنه در دفتر او محسوب خواهد شد، و در صورت عمل به آن ده حسنه، و این از سختیهایی بود که از امت برداشتم.

و امتهای سابق را رسم بر این بود که اگر یکی قصد خطایی داشت و عمل نمی کرد ثبت نمی شد، و در صورت انجام یک خطا مکتوب می شد، ولی امت تو اگر قصد خطایی کرده ولی انجام ندهند یک حسنه برایشان ثبت می شود، و این دستور سختی برای امت پیشین بود و آن را نیز از امت تو برداشتم.

و امتهای سابق اگر مرتکب گناهی می شدند آن خطا بر درب منزلشان مکتوب می شد، و توبه ایشان را محرومیت از خوردن بهترین خوراک نزد او قرار داده بودم، و این را نیز از امت تو برداشتم،

و از گناهشان فقط من خبر دارم و آن را بشدت محفوظ می دارم، و توبه ایشان را بدون عقوبت می پذیرم، و آنان را به محرومیت از خوردن غذا عقوبت نکنم.

(1) و امتهای سابق را رسم بر این بود که صد سال به درگاه خداوند توبه می کردند، یا هشتاد یا پنجاه سال، سپس توبه اش را- بی آنکه او را مبتلا- به عقوبات دنیایی کنم- نمی پذیرفتم، و این نیز از جمله شدائدی بود که از امت تو برداشتم، و در عوض یکی از افراد امت تو اگر بیست سال مرتکب گناهی شود، یا سی سال، یا چهل سال، یا صد سال، سپس توبه کرده و يك لحظه پشیمان شود، من همه آنها را می بخشم.

پس رسول خدا عرضه داشت: پروردگارا وقتی همه اینها را بمن عطا فرمودی پس بر آن بیافزای. فرمود: بخواه. عرض کرد: رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ «1»، خداوند تبارک و تعالی فرمود: این را در باره امت تو انجام دادم، و بلایای عظیم را از دوش ایشان برداشتم، در صورتی که حکم من در باره همه این است که هیچ کسی را بالاتر از توانش تکلیف نکنم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عرضه داشت: وَ اعْفُ عَنَّا وَ اعْفِرْ لَنَا وَ اِزْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا، خداوند فرمود:

ص: 493

این را در مورد توبه کنندگان امت تو انجام دادم. سپس پیامبر عرض نمود: **فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**، خداوند فرمود: امت تو همچون خالی سفید بر بدن گاوی سیاهند، آنان قادر و قاهرند، همه را به خدمت گیرند و به خدمت هیچ کسی در نیایند، و این به جهت کرامت و احترام تو در نزد من است، و بر من واجب است که دین تو را بر تمام ادیان چیره گردانم، تا اینکه در شرق و غرب عالم جز دین تو باقی نماند، و گر نه همه ایشان به تو جزیه دهند.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت سلیمان است که شیاطین به فرمان او بودند، و هر چه می خواست برای او می ساختند: معبدها و تندیسها و تمثالها.

حضرت علیّ علیه السلام بدو فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر و برتر از آن عطا شده، شیاطین در حالی تحت فرمان او بودند که هنوز در کفر بسر می بردند، ولی شیاطین تحت امر محمد صلی الله علیه و آله همه مؤمن بودند، پس نه نفر از اشراف گروه جنیان؛ یکی از جنّ نصیبین بود و هشت نفر ایشان از بنی عمرو بن عامر که از اهل یقین ایشان بودند خدمت آن حضرت شرفیاب شدند که عبارتند از: شضاه، مضاه، هملکان، مرزبان،

مازمان، نضاه، هاضب، هضب و عمرو، و ایشان کسانی هستند که خداوند در باره ایشان می فرماید: وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنَّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ (1) و اینان نه نفر می باشند، پس جنیان خدمت آن حضرت آمدند و پیامبر داخل نخلستان بود، آنان عذرخواهی کرده و گفتند: ما گمان کردیم که خداوند کسی را مبعوث نفرموده. و از پی آن هفتاد و یک هزار تن از ایشان با پیامبر بیعت نمودند که روزه گیرند و نماز گزارند و حج بجای آرند و جهاد کنند و خیرخواهی مسلمین کنند، و از یاوه گویبهای خود در باره خداوند عذر خواستند. ای یهودی این عطا برتر از آن چیزی است که به سلیمان داده شده، پس پاك و منزه است خداوندی که شیاطین را پس از تمرد برای نبوت محمد مسخر نمود، و آنان پنداشته بودند که خداوند دارای فرزند است، لهذا بعثت آن حضرت شامل بیشماری از جن و انس گردید.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت یحیی بن زکریا است، گفته اند: باو هنگام خردسالی حکم و حلم و فهم داده شده، و او بی هیچ گناهی می گریست، و روزه را وصل می کرد.

حضرت به او فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر از آن عطا شده،

حضرت یحیی در زمانی زندگی می کرد که نه بتی بود و نه جاهلیتی، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان بت پرستان و حزب شیطان حکم و فهم داده شد، و کمترین رغبتی به بتها و مراسم آنان نشان نداد، و هیچ دروغی از او شنیده نشد، و او فردی امین بود و راستگو و حلیم، و او روزه را هفتگی به هم وصل می کرد یا کمتر یا بیشتر، و وقتی به این عمل او اعتراض می شد می فرمود: من مانند هیچ کدام شما نیستم، من زیر سایه [الطاف] پروردگارم بوده؛ مرا غذا داده و آب می نوشاند. و آن حضرت صلی الله علیه و آله بی هیچ جرمی و فقط از سر خشیت خداوند بقدری می گریست که محلّ سجده او تماما خیس می شد.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی بن مریم است، می پندارند که او در گهواره سخن می گفته.

حضرت علی علیه السلام بدو فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در حالی از شکم مادرش متولد شد که دست چپ خود را بر زمین، و دست راستش را به آسمان بالا گرفته، و لبان خود را به یکتاپرستی حرکت داد. در این حال نوری از دهانش آشکار شده که اهل مکه در آن قصرهای بصری و اطراف آن از شام، و قصرهای حمر از یمن و اطرافش، و قصرهای بیض از اسطخر و حوالی آن را دیدند. و تمام دنیا در شب تولد آن حضرت نورانی شد، تا

ص: 496

آنجا که گروه جنّ و انس و شیاطین به وحشت افتاده و گفتند: يك واقعه ای بر روی زمین رخ داده، و در شب میلاد؛ ملائکه مشاهده شدند که بالا و پایین می روند و مشغول تسبیح و تقدیس خداوند می باشند، و بعضی ستارگان به لرزه در آمده و برخی سقوط نمود، و اینها همه از علائم و نشانه های تولّد آن حضرت بود.

و ابلیس لعین پس از مشاهده آن عجائب قصد آن نمود به آسمان رود، و او را در آسمان سوم جایگاهی بود و شیاطین استراق سمع می کردند، پس هنگامی که آن شگفتیها را دیدند قصد استراق سمع نمودند، و چون خواستند این کار را انجام دهند از تمام آسمانها محجوب شده و با شهابهای آسمانی ممنوع و متروک گشتند، و اینها همه دلائل نبوّت او است.

(1) عالم یهودی گفت: این حضرت عیسی است که می پندارند مرض پسی و جذام را به اذن خداوند شفا می داده.

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمّد صلیّ الله علیه و آله برتر از آن عطا شده، و آن حضرت بسیاری از دردمندان را درمان نموده، روزی رسول خدا صلیّ الله علیه و آله در بین اصحاب خود نشسته بود و سراغ مردی از یارانش را گرفت، گفتند: ای رسول خدا،

او از شدت بلا و گرفتاری مانند جوجه بی پر شده، با شنیدن این سخن آن حضرت بر بالین او آمده و فرمود: آیا برای سلامتی خودت دعایی به درگاه خداوند نموده ای؟ گفت: آری، این گونه دعا کردم که: «ای پروردگرم مرا به هر عقوبتی که می خواهی در آخرت مبتلا-نمایی همان را برای من در دنیا قرار بده»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا این گونه دعا نکردی که: «پروردگارا در دنیا و آخرت به من حسنه ای عطا فرما و از آتش دوزخ مرا برهان»، و چون این گونه دعا نمود فی الفور از بند بیماری رها گشت و صحیح و سالم برخاسته و با ما خارج شد.

(1) و مردی از [قبیله] جهینه مبتلا به جذام سختی شده و از شدت آن گوشتش تگه تگه گردیده بود روزی نزد آن حضرت آمده و از بیماری شکایت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارك خود در قدحی از آب ریخته و فرمود: با این بدن خود را مسح کن، او با انجام این کار شفا یافت بطوری که هیچ اثری از بیماری در او دیده نشد.

و بار دیگر مرد عرب مبتلا- به پستی نزد آن حضرت آمده و ایشان آب دهان خود را بر آن سفیدی نهاده و آن برطرف شد و سلامت برخاست.

و اگر تو می پنداری که عیسی دردمندان را از مرضشان شفا داده، بدان که روزی محمد صلی الله علیه و آله با

یکی از اصحاب نشسته بود که زنی آمده و گفت: ای رسول خدا، پسرم در شرف مرگ است، و قصد دادن هر غذایی را به او می‌کنم در حال دهن دره (غش) می‌کند، پس آن حضرت برخاسته و ما نیز در پی او روان شده تا به بالین مریض رسیدیم آن حضرت بدو فرمود: ای دشمن خدا از دوست خدا دور شو! زیرا من رسول خدایم! پس بی درنگ شیطان از جسم او خارج شد، و بیمار صحیح و سالم با ما به لشکرگاه آمد.

و تو ای یهودی اگر فکر می‌کنی که عیسی کوران را شفا داده، پس محمد صلی الله علیه و آله نیز بیشتر از آن را انجام داده: قتاده بن ربیع فرد سالمی بود، ولی در روز احد در اثر اصابت یک تیر چشمش از حدقه در آمد، و رسول خدا با یک معجزه آن را به جای خود باز گردانده و او شفا یافت، و آن چشم به همان زیبایی و روشنایی چشم دیگرش شد.

(1) و نیز عبد الله بن عبید در روز حنین بشدت از ناحیه دست مجروح شد و آن حضرت با کشیدن دست خود بر ناحیه مجروح آن را بی هیچ تفاوتی با دست دیگر مثل اول خود نمود.

و همین جراحی برای محمد بن مسلمه در روز کعب بن اشرف در چشم و دستش رخ داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود بر آن کشیده و برطرف شد.

و نیز همین مجروحیت برای عبد الله بن انیس در ناحیه چشمش رخ داد، پس آن حضرت دست خود بر آن کشید و بر طرف شد، و اینها همه از دلایل نبوت او است.

(1) عالم یهودی گفت: در باره عیسی می پندارند که به اذن خداوند مرده زنده می کرد.

حضرت فرمود: همین طور است، و روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله نه دانه سنگریزه در دستانش تسبیح گفتند، و شدت نغمه هاشان از جمود بی روح آنها شنیده می شد، و اینها برای اتمام حجت نبوت آن حضرت بود، و مردگان با او سخن گفته، و از ترس سختیهای آن دست به دامن رسول خدا می شدند، و روزی با أصحاب خود نماز می گزارد که فرمود: آیا از قبیله بنی نجار کسی اینجا هست! اگر هست بداند که یکی از افراد هم قبیله اش که شهید شده بخاطر سه درهم بدهی به فلان یهودی بر درب بهشت محبوس مانده؟.

و اگر می پنداری- ای یهودی- که عیسی با مردگان سخن می گفت، عجیب تر از این برای محمد رخ داده است، آن حضرت وقتی شهر طائف را محاصره نمود، آنان گوسفند بریان مسمومی را برای آن حضرت فرستادند، در این بین دست گوسفند به سخن آمده و گفت: ای رسول خدا مرا نخور زیرا مسموم شده ام، اگر تنها حیوانات زنده با او سخن می گفتند همان

ص: 500

از بزرگترین حجج الهی بر منکرین نبوت آن حضرت بود، تا چه رسد به اینکه حیوانی ذبح شده و مسلوخ و بریان شده با او صحبت کند!

(1) و رسول خدا صلی الله علیه و آله درخت را می خواند و آن اجابت می کرد، و حیوانات اهلی و وحشی با او سخن گفته و به نبوت او شهادت می دادند و آنها را از عصیان خود بر حذر می نمود، و اینها همه برتر از آن چیزهایی بود که به عیسی علیه السلام عطا شده است.

عالم یهودی گفت: در باره عیسی پنداشته اند که قوم خود را از آنچه می خوردند و در خانه انباشته بودند مطلع می ساخت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیشتر از اینها را دارد، حضرت عیسی علیه السلام مردم را از آنچه پشت دیوار داشتند خبر داد، و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خبر از سرزمین مؤته داد با اینکه در آنجا حاضر نبود، و جنگ جهادگران را وصف نموده و شهدايشان را بر شمرده با اینکه میان او و آنان یکماه راه بود، و هنگامی که یکی از آنان بسرعت از مؤته نزد آن حضرت آمده تا از او پرسد بدو فرمود: تو باز می گویی یا من ماجرا را شرح دهم؟ او گفت: شما بفرمایید، و تمام جزئیات را شرح داد.

و آن حضرت را رسم بر این بود که مردم مکه را از همه اسرارشان باخبر می ساخت.

(1) یکی از آنها قضیه ای میان صفوان بن امیه و عمیر بن وهب بود، وقتی عمیر نزد آن حضرت آمده و گفت: من برای خلاصی فرزندم اینجا آمدم بدو فرمود: تو دروغ می گویی، بلکه حضور تو در اینجا فقط به جهت وعده ای است که تو در مجلس یادآوری کشته گان خود به کارزار بدر به او داده ای که مرا بکشی و در ابتدا به جهت عیال و بدهی عذر آوردی، ولی وقتی صفوان همه آنها را تقبل کرد تو نیز آماده انجام قتل من شدی، و حال آمده ای تا نقشه شوم خود را به انجام برسانی! و عمیر با شنیدن این کلام که جز او و صفوان هیچ کس از آن مطلع نبود، زبان به تصدیق گشوده و گفت: من شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و اینکه تو فرستاده خداوندی.

و ای یهودی مانند این مطالب بسیار است و بی شمار.

عالم یهودی گفت: در باره حضرت عیسی علیه السلام می پندارند که او از گل شبیه پرنده ای ساخته و در آن می دمید و به فرمان خداوند پرنده ای زنده می شد.

حضرت علیّ علیه السلام فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله شبیه این کار را انجام داده، آن حضرت در روز حنین سنگی را در دست گرفته بود که ما صدای تسیح و تقدیس را از آن می شنیدیم، سپس به سنگ گفت: شکافته شو! بی درنگ سه قطعه شد،

ص: 502

و ما از هر قطعه؛ تسبیحی غیر از تسبیح دیگری می شنیدیم.

(1) و نیز در روز بطحاء در پی درختی فرستاد و آن اجابت نمود، و هر کدام از شاخه های آن به طرق مختلف تسبیح و تهلیل و تقدیس می کرد، سپس به آن فرمود: دو نیم شو، بی درنگ دو نیم شد، سپس فرمود: به هم متصل شو! فی الفور به هم وصل شد. سپس بدان فرمود: به نبوت من شهادت بده! شهادت داد، سپس فرمود: با تسبیح و تهلیل و تقدیس به مکان خود باز گرد، پس بازگشت، و مکانش در محلّ قصابهای مکه است.

عالم یهودی گفت: در باره عیسی می پندارند که بسیار اهل سفر و سیاحت بود.

حضرت علیه السلام فرمود: همین طور است، و سیاحت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جهاد بود، و مدت ده سال اقدام به مجاهده و جنگ با اهل ضلال از حاضر و بادی نمود، و هزاران عرب کافر را پس از اتمام حجّت با کلام؛ از تیغ شمشیر گذراند و لحظه ای در این امر فروگذار نکرد، و هیچ سفری را جز برای مقاتله و مجاهده ننمود.

عالم یهودی گفت: در باره عیسی می پندارند که زاهد بود.

حضرت فرمود: همین طور است، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از تمام انبیاء زاهدتر بود،

او سیزده زوجه جز کنیزان داشت، و هیچ سفره ای برایش پهن نشد که در آن گندم باشد، و اصلاً نان گندم تناول نفرمود، و از نان جو هم سه روز متوالی سیر نخورد، آن حضرت در حالی وفات یافت که زره او به چهار درهم در رهن فردی یهودی بود، و با تمام غنائمی که از فتوحات بدو رسید هیچ طلا و نقره ای باقی نگذاشت، و آن حضرت در يك روز سیصد چهار صد هزار تقسیم کرد و هنگام غروب فرد سائلی از او درخواست مال می کرد و می فرمود: قسم به خدایی که محمد را مبعوث فرموده هیچ مقداری از جو و نه گندم و نه درهم و نه دیناری تا بحال در آل محمد به غروب نرسیده و باقی نمانده است.

(1) عالم یهودی گفت: با این توضیحات من نیز شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و اعتراف می کنم که محمد رسول خدا است، و به این مطلب اقرار می کنم که خداوند عزّ و جلّ هیچ درجه و فضیلتی به انبیاء و مرسلین عطا نکرده جز آنکه همه اش را در محمد جمع نموده است، و چندین درجه او را بر جمیع انبیاء فزونی بخشیده است.

در اینجا ابن عباس به حضرت علیّ علیه السلام عرض کرد: ای ابو الحسن من شهادت می دهم که تو از راسخین در علم و دانش می باشی.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: وای بر تو! چرا نگوییم آنچه گفتیم؛ در حق کسی که خداوند عزّ و جلّ او را عظیم داشته؛ آنجا که فرموده: وَ
إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ «1».

احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر یکی از یهودیان و غیر او در انواع علوم

اشاره

احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر یکی از یهودیان و غیر او در انواع علوم

(1) 128- از صالح بن عقبه نقل است که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است:

وقتی ابوبکر وفات یافته و عمر را جانشین خود ساخت، عمر بمسجد رفته و آنجا نشست، در این حال يك مردی به آنجا آمده و گفت: ای امیر مؤمنان من مردی یهودی و از افراد دانشمند ایشان می باشم، و قصد دارم از شما سؤالاتی بپرسم که در صورت پاسخ به آنها اسلام خواهم آورد. عمر گفت: آنها چیست؟ گفت: سه تا، و سه تا، و یکی، اگر مایل باشی بپرسم، و اگر در میان شما فردی عالمتر از تو هست مرا نزد او بفرست، عمر گفت:

مطلوب تو این جوان است- و منظور حضرت امیر علیه السلام بود-.

ص: 505

(1) پس خدمت حضرت رسیده و سؤالش را تکرار کرد، آن حضرت فرمود: چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی، و از اول نگفتی هفت تا؟ گفت: در این صورت فردی جاهل باشم، اگر سه تا اول را پاسخ ندهی مرا کافی است، فرمود: اگر به همه اش پاسخ دهم مسلمان می شوی؟ گفت:

آری. فرمود: حال پیرس، گفت: نام نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، و نخستین چشمه ای که جوشید، و نخستین درختی که روئید چیست؟

فرمود: ای یهودی، شما فائیلید که نخستین سنگ بر روی زمین سنگی است در بیت-المقدس، حال اینکه دروغ می گوئید، آن همان حجر الأسودی است که با آدم از بهشت نازل شد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املائی موسی است.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: و اما نخستین چشمه؛ شما فائیلید که آن چشمه ای است در بیت المقدس، و دروغ می گوئید، و آن «چشمه حیات» است؛ همان که حضرت موسی شخص «نون» را در آن غسل داد، و آن همان چشمه ای است که جناب خضر از آن نوشید، و هر که از آن می نوشید عمر جاودانی می یافت.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خطّ هارون و املائی موسی است.

(1) حضرت فرمود: و اما نخستین درخت، شما قائلید که آن درخت زیتون است، ولی دروغ گفته اید، و آن درخت عجوه است که با آدم از بهشت نازل شد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتم، این مطلب به خطّ هارون و املائی موسی است.

و پرسید: و سه مسأله دوم این است که این امت چند امام هدایت شده دارند که اگر آنان را تنها گذارند هیچ زبانی متوجه اشان نخواهد شد؟

حضرت فرمود: دوازده امام و پیشوا.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتم، این مطلب به خطّ هارون و املائی موسی است.

و پرسید: پیامبر شما در کجای بهشت مأوی و مسکن می کند؟

فرمود: در بالاترین درجه، و شریفترین مکان؛ که همان جنّات عدن است.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتم، این مطلب به خطّ هارون و املائی موسی است.

و پرسید: چه کسی در منزل او نازل می شود؟

فرمود: همان دوازده امام هدایت شده.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتم، این مطلب به خطّ هارون و املائی موسی است.

(1) و پرسید: هفتمین سؤال باقی مانده، و آن این است که وصی پیامبرتان چند سال پس از وفات او زندگی می کند؟

فرمود: سی سال.

پرسید: آیا به مرگ طبیعی می میرد یا به شهادت می رسد؟

فرمود: بر فرق سر او شمشیری وارد شده و ریش او را به خون سر رنگین می سازد.

یهودی گفت: بخدا که راست گفتی، این مطلب به خط هارون و املائی موسی است! سپس آن یهودی به طریقی نیکو مسلمان شد.

[پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کوّاء]

[پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کوّاء]

(2) 129- از اصبخ بن نباته نقل است که گفت: من خدمت حضرت امیر علیه السلام نشسته بودم که ابن کوّاء آمده و گفت:

ای امیر المؤمنین، منظور خداوند عزّ و جلّ از «بیوت» در آیه وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أُوْبَاهِهَا «1» کیست؟.

فرمود: ما آن بیوتی هستیم که خداوند امر فرموده که از دربهای آنها وارد شوید، ما بابهای خداوند و خانه هایی هستیم که از ما وارد می شوند، پس هر که با ما بیعت نموده و به ولایت ما اعتراف نماید بی شكّ از دربهای آن خانه وارد شده، و هر که با ما مخالفت نموده

ص: 508

و دیگری را بر ما تفصیل دهد به آن خانه ها از پشت وارد شده.

(1) ابن کوّاء «1» پرسید: ای امیر المؤمنین تفسیر آیه وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ «2» چیست؟

حضرت فرمود: مائیم أصحاب أعراف، یاران خود را از سیمایشان می شناسیم، و در روز قیامت مائیم آن اعرافی که میان بهشت و دوزخیم، و هیچ کس به بهشت وارد نشود جز آنکه ما را شناخته و ما نیز او را بشناسیم، و کسی به دوزخ نرود جز آنکه منکر ما بوده و ما نیز او را انکار کنیم، و اگر خداوند خواسته بود که خود را به مردم تعریف کرده تا او را به یکتایی شناخته و از باب او در آیند همین کار را می کرد، ولی پروردگار متعال ما را ابواب و صراط و سبیل خود و همان بابی که از آن در آیند قرار داده است، و در باره کسانی که از ولایت ما سرباز زده و دیگری را بر ما تفصیل دهند فرموده است که اینان عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ «3».

ص: 509

(1) 130- و از اصبع بن نباته نقل است که گفت: ابن کوّاء خدمت حضرت امیر حاضر شده و گفت: بخدا سوگند که در قرآن آیه ای است که آنچنان بر قلب من سخت آمده که در دین خود به شک و تردید افتاده ام.

حضرت فرمود: مادرت مرگ و فنایت را ببیند! کدام آیه را می گویی؟

گفت: این فرمایش خداوند که: وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَالَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ «1» مراد از صفت چیست؟ [و این طيور کدامند؟] و این نماز و تسبیح چیست؟

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابن کوّاء! خداوند متعال فرشتگان را بر صورتهای گوناگون خلق کرده، این را بدان که خداوند را فرشته ای است به صورت خروس سپید بلندآواز که چنگال آن از زمینهای پائینی گذشته و تاج آن خروس به زیر عرش چسبیده و تا شده است، و آن را دو بال است که یکی در مشرق از آتش، و دیگری در مغرب از برف است، پس هنگام هر نمازی بر چنگالهای خود ایستاده؛ گردن خود را از زیر عرش بلند نموده و دو بال خود را همچون خروس در منازلتان به هم می زند،

ص: 510

در این وقت نه آن بال آتشین برف را آب می کند، و نه بال برفی آتش را خاموش می سازد، سپس ندا سر می دهد: «شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست، یکتا است و بی شریک، و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول او و سرور انبیاء است، و اینکه وصی او بهترین اوصیاء است، سُبْحَ قَدَّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»، فرمود: در این حال صوت آن خروس به منازل شما رسیده و دو بال خود را مانند همان فرمایش الهی: كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ برهم می زند و در زمین تسبیح می کند.

(1) 131- و از اصبع بن نباته نقل است که گفت: ابن کوّاء از أمير المؤمنين عليه السلام پرسید:

آن کیست که شب و روز می بیند و آنکه شب و روز نمی بیند؟ و آنکه شب می بیند روز نمی بیند و آنکه روز نمی بیند و شب می بیند؟

حضرت فرمود: وای بر تو! چیزی پرس که تو را نفعی رساند، و سؤال بیجا پرس، وای بر تو! اما آنکه شب و روز می بیند فردی است که به تمام رسولان و اوصیای گذشته و تمام کتب و انبیاء ایمان آورده، و به خداوند و نبی او محمد نیز مؤمن است، و نیز به ولایت من نیز معترف است، او بینا در شب و روز است.

ص: 511

(1) و اما آنکه شبانه روز کور است فردی است که منکر تمام انبیاء و اوصیاء و کتب گذشتگان است، و با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نموده به او ایمان نیاورده، و ولایت مرا نیز قبول ندارد، پس با این کار خداوند عزّ و جلّ و پیامبرش را انکار نموده است، او کور شبانه روز است.

و اما فرد بینا به شب و کور به روز فردی است که تمام انبیاء و کتب را قبول دارد و منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ولایت و حقّ را قبول ندارد، پس او بینای شب و کور به روز است.

و اما فرد کور شب و بینای روز فردی است که منکر انبیای گذشته و اوصیاء و کتب است، و محمد صلی الله علیه و آله را درک و بدو و خداوند ایمان آورده و امامت مرا پذیرفته، پس او کور به شب و بینای به روز است.

وای بر تو ای ابن کوّاء، ما فرزندان ابو طالب هستیم، توسط ما خداوند اسلام را آغاز نموده و به ما ختم می نماید.

اصبغ بن نباته گوید: وقتی آن حضرت از منبر پایین آمد دنبال او رفته و عرض کردم:

سرور من ای امیر المؤمنین با این سخنان دلم را قوی و توانا فرمودی!

أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام به من فرمود: ای اصبع، هر که در ولایت من شكّ کند در ایمان خود به تردید افتاده، و آنکه معترف به ولایت من باشد در اصل به ولایت خداوند اعتراف نموده، و ولایت من متصل به ولایت خداوند همچون این دو انگشت- و آن دو را جمع فرمود- است، هر که به ولایت من اعتراف نماید پیروز و کامیاب است، و منکر آن ناکام و زیان‌دیده و مایل به آتش است، و هر که به آتش رود سالهای سال در آن بماند.

(1) 132- و از اصبع بن نباته نقل است که گفت: پای منبر حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام، ابن کوّاء برخاسته و گفت:

ای أمیر المؤمنین، ذو القرنین که بود، آیا پیغمبر بود یا فرشته؟ و بفرمایید که آیا دو قرن (برآمدگی) او از طلا بود یا نقره؟

حضرت فرمود: نه پیغمبر بود و نه فرشته، و دو قرن او نه از طلا- بود و نه از نقره، بلکه او فقط بنده ای بود که خداوند را دوست داشته و محبوب او شده بود، برای خدا خیرخواهی می کرد و مورد توجّه حضرت حقّ بود، و وجه تسمیه او به ذو القرنین این بود

ص: 513

که او قوم خود را به سوی خدا خواند، و آنان بشدت بر قرن او زدند، پس مدتی از میان آنان غایب شده سپس بسوی ایشان بازگشت و این بار بر قرن دیگرش زدند، و در میان شما مثل او موجود است.

مترجم گوید: در وجه شباهت حضرت امیر علیه السلام به ذو القرنین و جوهی چند گفته اند، ابن اثیر در کتاب التّهایه گوید: از احادیث علیّ این است:

«و ذکر قصّة ذي القرنين ثمّ قال:

وفیکم مثله»

یعنی: «و پس از نقل سرگذشت ذو القرنین گفت: و در میان شما نیز مانند او می باشد» و این سخن را بگونه ای گفت که مرادش خود آن حضرت بود، زیرا دو بار بر سر مبارکش ضربه وارد شد، يك بار در روز خندق و دیگری بدست ابن ملجم ملعون»، و جناب استاد غفّاری- ائده الله- با استناد به آیه مبارکه: إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا- إِلَى- وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا وجه شباهت آن حضرت را به ذو القرنین در این می بیند که: ذو القرنین در آن چند روزی که قدرت را در دست گرفت تمام به خیر و صلاح مردم رفتار کرد، و به اصلاح خرابیها و خرابکاریها پرداخت و نظیر این اعمال بلکه بهتر از آن از امیر مؤمنان علیه السلام در ایام قدرتش در این امت به نصّ تاریخ صادر شد «1».

(1) 133- و از حضرت صادق از پدران گرامش علیهم السلام نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی در فضای مسجد نشسته بود و مردم گرد او جمع بودند که مردی برخاسته و گفت:

ای امیر المؤمنین چطور می شود که شما در مکانی هستی که خداوند شما را در آن مکان فرو آورده، در حالی که پدر تو به آتش در عذاب است؟

ص: 514

حضرت علیه السلام فرمود: خدا زیانت را ببرد! قسم به خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خداوند آن را می پذیرد، مگر می شود که پدرم به آتش در عذاب باشد و فرزند او قسیم بهشت و جهنم باشد؟! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث فرمود بی شک نور پدرم در روز قیامت همه انوار خلائق؛ جز پنج نور: نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند از اولاد حسین را خاموش و بی اثر می سازد، زیرا نور او از نور ما است، خداوند آن را دو هزار سال پیش از خلق آدم آفریده است.

احتجاج آن حضرت بر فردی که مدعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا و بر منجمان قائل به احکام ستاره ها، و بر کاهنان و ساحران

اشاره

احتجاج آن حضرت بر فردی که مدعی بود بیمار از دارو شفا یابد نه از خدا و بر منجمان قائل به احکام ستاره ها، و بر کاهنان و ساحران

(1) 134- به اسناد مذکور در ابتدای کتاب از امام حسن عسکری از جد بزرگوارش حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام نقل است که فرمود: روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود که مردی از اهالی یونان که مدعی فلسفه و طب بود خدمت آن حضرت رسیده و عرض کرد: ای أبو الحسن، خبر جنون دوستت به من رسیده،

ص: 515

آمدم تا درمانش کنم ولی خبر یافتم که وفات نموده، و فرصتی که قصد آن را داشتم از دستم رفت، و به من گفته اند که تو پسر عمو و داماد اویی، اکنون رنگ زرد تو نشان از صفرا دارد، و دو ساق پای شما بسیار نازک شده، و فکر نمی‌کنم توان بار سنگین را داشته باشی.

اما مریضی صفرا؛ دارویش را دارم، ولی در بهبودی و ضخیم شدن ساق پای شما مرا هیچ قدرتی نیست، و صلاح آن است که با آن در راه رفتن مدارا کرده و کمتر از آن کار بکشی، و کمتر بار بر پشت و سینه ات گذاری، زیرا دو ساق پای شما بسیار باریک شده و هیچ ایمنی نیست که در صورت عدم رعایت شکسته شود.

ولی صفرای شما دارویش این است- و دارو را خارج نموده- و گفت:

این دارو هیچ اذیت و فساد ندارد، و فقط باید تا چهل روز از گوشت پرهیز کنی در این صورت صفرایت بهبود خواهد یافت.

(1) حضرت امیر علیه السلام بدو فرمود: اینها که از دارویت گفتمی موجب کم شدن و بهبود زردی من است آیا دارویی داری که آن را تشدید کرده و به آن زیان رساند؟! مرد یونانی گفت:

آری؛ يك حبه از این؛ و آن را نشان داد، و گفت: اگر فرد مبتلا به صفرا آن را بخورد بی‌درنگ خواهد مرد، و اگر به آن مبتلا نباشد حتما گرفتار آن بیماری خواهد شد و همان روز بمیرد.

(1) حضرت امیر علیه السلام فرمود: این داروی زیان آور را به من ده. پس آن را به وی داد.

فرمود: چه مقدار کاری است؟ گفت: دو مثقال از آن سمی کشنده است، و هر حبه از آن قادر است يك مرد را از پای در آورد.

پس آن حضرت حبه را از وی گرفته و قورت داد و بدنبال آن؛ عرق سبکی نمود، با دیدن این صحنه مرد یونانی به هراس افتاده و گفت: اگر او بمیرد مرا بازداشت نموده و خواهند گفت من او را به قتل رسانده ام و هرگز نپذیرند که او خود دست به این کار زده!!.

پس آن حضرت خنده و تبسمی فرموده و گفت: ای بنده خدا! اکنون از قبل سرحال ترم، و آنچه تو آن را سم پنداشتی هیچ زیانی به من نرساند.

سپس فرمود: چشمانت را ببند، او بست، گفت: بازکن، او چشمانش را باز کرده و به چهره آن حضرت نگریسته دید رنگ آن حضرت از زردی برگشته و سفید و سرخ شده، از دیدن این صحنه بخود لرزیده و ترسید، حضرت امیر پس از لبخندی فرمود: پس آن زردی که در صورت من دیدی کجا است؟! گفت: بخدا گویا تو آن نیستی که من دیدم، پیش از این زرد بودی و اکنون همچون گل سرخ شده ای!!.

ص: 517

(1) حضرت فرمود: با همان سمی که فکر کردی مرا خواهد کشت آن زردی از بین رفت!

و اما دو ساق باریک من - و پایش را جلو داده و جامه را بالا زد - به نظر تو باید با آنها در حمل بار مدارا کنم تا به آنها فشار نیامده و نشکند، ولی من به تو نشان خواهم داد که طبّ خداوند از طبّ تو برتر است، در این حال حضرت وزنه ای بسیار سنگین خارق عادت را بر سر نهاد و حرکت کرد، با دیدن این صحنه حال غش و بیهوشی به مرد یونانی دست داده و افتاد!!

حضرت فرمود: برویش آب بریزید، پس به هوش آمده در حالی که می گفت: بخدا که همچون امروز این چنین صحنه عجیبی ندیده بودم!!

حضرت فرمود: این قدرت همان دو ساق باریکی است که دیدی، ای مرد یونانی آیا این در طبّ تو یافت می شود؟! یونانی گفت: آیا محمّد نیز همچون تو بود؟

فرمود: آیا علم و عقل و قوّت من جز از وجود مبارک آن حضرت می باشد؟! یادم هست که مردی ثقفی که در علم طبّ سرآمد همگان بود نزد آن حضرت آمده و گفت: اگر شما دچار جنون هستید من قادر به درمان آن هستم؟

ص: 518

(1) رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در جواب فرمود: آیا مایلی معجزه ای به تو بنمایانم تا به خوبی دریابی که هیچ نیازی به طبّ تو ندارم؟ گفت: آری. فرمود: چه معجزه ای می خواهی؟ گفت: آن درخت خرماي دور را فراخوان تا از ریشه در آمده و کشان کشان نزد تو آید.

حضرت فرمود: همین تو را بس است؟ گفت: نه. فرمود: چه می خواهی؟ گفت:

سپس آن را امر کن که به جای خود برگشته و داخل همان زمینی شود که از ریشه در آمده بود. پس معجزه آن طیب مو به مو انجام شد.

یونانی گفت: این واقعه که از محمّد نقل می کنی من در آنجا حاضر نبودم که بپذیرم، ولی من درخواست کمتری از تو دارم، من از تو دور می شوم، مرا بخوان، و اگر با اینکه می توانم تو را اجابت نکنم دعوت تو را پذیرفتم، این معجزه خواهد بود.

حضرت فرمود: این تنها معجزه ای برای تو خواهد بود، زیرا تو از جانب خود بدان واقفی که آن را اراده نکردی، و من اختیار تو را زایل خواهم ساخت بی آنکه از من چیزی خواسته باشی، تا آن را فقط معجزه ای از قدرت قاهره خداوند بدانی، و ای یونانی ممکن است که تو

ص: 519

یا دیگری ادعا کند که با هم تبانی کرده ایم، پس درخواست معجزه ای بنما که آیت و نشانه ای برای همه جهانیان باشد.

(1) یونانی گفت: حال که اختیار را به دست من گذاردی اقتراح و استدعای من این است که اجزا و شاخه های این درخت خرما را از یک دیگر جدا ساخته پراکنده کنی، سپس فرمان دهی همه به مکان سابق خود بازگشته و به شکل سابق خود برگردند.

حضرت فرمود: این معجزه ای است که تو رسول من به آن درخت خرمایی، به آن بگو: وصیّ محمد رسول خدا به اجزایت امر می کند که جدا شده از هم دور شود!.

پس یونانی رفته و همانها گفت، ناگهان مو به مو همان که خواسته بود انجام شد بطوری که هیچ اثری از آن درخت در آنجا نماند، گویی اصلاً درختی آنجا نبوده!.

با دیدن این صحنه لرزه بر اندام او افتاده و گفت: ای وصیّ محمد رسول خدا، استدعای اوّل مرا انجام دادی، استدعای دیگری دارم، از آن بخواه که به جای نخست خود رفته و همه اجزایش جمع گردد، حضرت فرمود: تو رسول من در این کاری، به آن بگو: وصیّ محمد رسول خدا تو را امر می کند مانند حالت نخست خود جمع شده و به جای اوّل خود بازگردد.

(1) یونانی این ندا سر داد، ناگهان بادی برخاسته و تمام آن اجزای درخت خرما به هم پیوسته و شاخ و برگ گرد آمده و مانند اول گردید.

مرد یونانی گفت: معجزه دیگری استدعا دارم که خوشه ها و خرمای نارس خود را خارج ساخته و رنگ آن از سبزی به زردی و سرخی شده و رطب گشته برسد، و ما با هر که در محضر شما حاضر باشد از آن خرما تناول کنیم.

حضرت فرمود: تو رسول من به آن هستی، آنچه خواستی به آن امر کن.

پس مرد یونانی همان که امیر المؤمنین علیه السلام امر نمود به زبان آورد، و همه مو به مو انجام شد بطوری که خوشه های خرما بر شاخه سنگینی می کرد.

یونانی گفت: و استدعای دیگری دارم، که خوشه های آن را نزدیک من آری، یا دستم را دراز کنی تا به آنها برسد، و خواست من انجام یکی از آن دو خواسته است، و اینکه هر دو دست مرا دراز نمایی.

ص: 521

(1) فرمود: آن دستی که برای چیدن می خواهی دراز کرده و بگو: ای نزدیک کننده دور دست مرا به آن نزدیک فرما، و دست دیگری که می خواهی خوشه را با آن بگیری کشیده و بگو: ای آسان کننده سختی، دسترسی بدان چه از من دور است را آسان فرما!

پس همان کرد و همان گفت، پس دو دستش دراز شده و به خوشه رسید، و خوشه دیگر از درخت خرما ساقط گشته بر زمین افتاد و چوب آن خوشه دراز شده مانند نهال در پیش یونانی راست بایستاد!

سپس حضرت فرمود: اگر آن را تناول کنی و بدان چه از معجزات از من دیدی ایمان نیاوردی، خداوند تو را به اشد مجازات عقوبت خواهد کرد تا مایه عبرت افراد عاقل و جاهل از خلق او گردی!

یونانی گفت: اگر من این چنین کنم مسلماً ره عناد پیموده و خود را در معرض هلاک و نابودی انداخته ام، اکنون من شهادت می دهم که تو از خواص خداوند بوده، و هر چه از خداوند گفתי همه حقیقت است، پس هر چه می خواهی امر کن تا اطاعتت نمایم.

فرمود: تو را امر می کنم که اعتراف بیکتایی خداوند کنی، و شهادت به جود و حکمت او داده

و پروردگار را از هر عبث و فساد و ظلم به بندگان از زن و مرد بری و منزّه بدانی، و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله آن کسی است که من وصی او؛ که سید آدیان است می باشم، و اینکه آن حضرت برخوردار از بالاترین درجه در دار السلام است، و شهادت دهی که علی؛ همو که این معجزات به تو نمایان ساخته و تو را متولی نعمتها و والی امر خود نمود: بهترین خلق خدا پس از محمّد رسول خدا است، و اینکه او از همه مردم پس از وفات پیامبر به جانشینی او و عمل به شرایع و احکامش شایسته تر است، و شهادت دهی که دوستان او دوستان خدا، و دشمنانش دشمنان خدایند، و اینکه سایر مؤمنین شریک با تو در آنچه تکلیف نمودم؛ یار و یاور تو در اوامر من هستند، ایشان بهترین افراد امت محمّد صلی الله علیه و آله و پاکترین پیروان من می باشند.

(1) و تو را امر می کنم که با برادران دینی خود که مانند تو؛ محمّد صلی الله علیه و آله و مرا تصدیق نموده و مطیع فرمان او و منند، در آنچه خداوند روزیت ساخته و مشمول فضل خود ساخته برابری و مواسات کنی، فقرشان را مرتفع نموده، و خلاصه به دادشان برسی، و از میانشان هر آنکه با تو در ایمان برابر است مالت را با او مساوی تقسیم کنی، و آنکه بر تو در امور دینی افضل و برتر است مالت را برایش ایثار کنی، تا با این کار بر حضرت حقّ معلوم گردد که

دین او نزد تواز مال عزیزتر است، و اینکه دوستان خدا نزد تواز اهل و عیال گرامی تر می باشد.

(1) و تورا امر می کنم که دینت را حفظ کنی، و علمی که به تو سپردم و اسراری که نزد تو نهادم همه را مکتوم داشته و آنها را بر معاندین ما فاش مسازی، و گر نه مورد ضرب و شتم و لعن آنها واقع خواهی شد، نکند سر ما بر افراد غافلی که علیه ما زشتکاری می کنند فاش سازی، و با این کار دوستان ما را گرفتار آزار جاهلان سازی.

و تورا دستور می دهم که در دین خود تقیه کنی، زیرا خداوند می فرماید: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً (1)، و به تو اجازه می دهم در صورت خوف و ترس [از سر تقیه] دشمنان را بر ما تفضیل دهی، و حتی از ما برائت بجویی، و حتی نمازهای واجب را ترك گویی، زیرا تعریف دشمنان هنگام ترس، نه به آنها سود رساند و نه به ما زیان، و اظهار برائت تواز ما هنگام تقیه؛ نه تهمتی بر ما بوده و نه چیزی از ما کم می کند، و اگر تو ساعتی با زبان از ما تبری جویی

ص: 524

- در حالی که قلبا از موالی مایی- همان روح دوستی در تو باقی خواهد ماند- که قوام موالات به آن است- و با تو محفوظ گردد؛ که قیام محبت به آن و جاه توبه آرامگاه خود قرار گیرد، و با این کار ماهها و سالها همه دوستان و برادران و خواهران ایمانی ما را از هر زبانی بیمه خواهی کرد، تا اینکه خداوند فرج و گشایشی بر این پریشانی و اندوه ایجاد فرماید، و این اندوه و دلتنگی و گرفتگی خاطر زدوده شود، و این روش بهتر از این است که خود را در معرض هلاک و نابودی قرار داده و عمل دینی و صلاح برادر مؤمنت را از آن قطع کنی.

مبادا مبادا آن تقیه ای که تو را گفتم ترك کنی، که با این کار خون خود و برادرانت را بیهوده ریخته و اموال خود و ایشان را به نابودی کشانی، و اموالتان را بدست دشمنان خدا به تباهی کشانی، با اینکه امر خدا بر اعزاز دوستان است، و در صورت عدم رفتار به دستوراتم زیان تو بر خود و دوستانت شدیدتر از زیان فرد ناصب و کافر به ما خواهد بود.

[بیان آن حضرت- علیه السلام- در باره سعد و نحس ستارگان]

[بیان آن حضرت- علیه السلام- در باره سعد و نحس ستارگان]

(1) 135- و از سعید بن جبیر نقل است که یکی از دهقانهای فارس با امیر المؤمنین علیه السلام روبرو شده و پس از اظهار احترام و تهنیت گفت:

ص: 525

ای امیر المؤمنین، اکثر ستارگان منحوسه در این وقت از مطلع خود طالع شده و ستارگان سعد و خوشی زیر آنها رفته اند، و در این چنین زمانی هر فرد حکیمی باید مخفی شود، و این روز تو روز بسیار سختی خواهد بود، خصوصا امروز که دو ستاره منقلب در طالع شما نمایان شده اند، پس زنهار که به این میدان جنگ حاضر نشوی!!.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای دهقانی که خبر از آثار ستارگان دهی و حذر از مقدرات الهی نمایی! ما را از قصه سرطان باخبر ساز؟ و طالع اسد چند است؟

و از ساعات که در حرکات نجومند؟ و از مسافت میان سراری و ذراری ما را مطلع ساز؟

گفت: بسیار خوب، و دست بکیسه اش برده و اصطربابی را خارج و بدان نگر است.

حضرت تبسمی کرده و فرمود: هیچ میدانی روز گذشته در اطراف دنیا چه چیز سانح و پیدا گشته؟ خانه ای در چین خراب شد و برج ماجین فرو ریخت، و سور سرندید سقوط کرد، یکی از فرماندهان روم در ارمنیه فرار کرد، و رهبر یهودیان در ابله مفقود شد، و در وادی نمل مورچگان به هیجان آمدند و پادشاه افریقا وفات یافت، آیا از همه اینها آگاهی؟

گفت: نه، ای امیر المؤمنین!.

ص: 526

(1) فرمود: روز گذشته هفتاد هزار عالم و در هر عالم هفتاد هزار ایجاد شده، و در امشب به همان تعداد نابود می شود. و این فرد از آنان است- و با دست اشاره به سعد بن مسعده حارثی ملعون نمود که جاسوس خوارج در لشکر آن حضرت بود، و آن ملعون از ترس اینکه آن حضرت دستور دستگیری وی را داده در دم جان داد.

با دیدن این منظره دهقان به سجده افتاد.

حضرت امیر علیه السلام بدو فرمود: آیا من تو را به آنچه عین توفیق بود ارشاد نکردم؟

عرض کرد: آری ای امیر المؤمنین.

فرمود: من و یارانم نه از اهل شرق و نه اهل غربیم بلکه ما زاناشیه قطب و اعلام فلک می باشیم.

و اما این گفته ات که: از برج طالع ما آتش افروخته ظاهر است باید آن را حمل بر خیر و خوبی نمایی نه زیان و ضرر، زیرا نور و روشنایی نزد ما است، و سوزندگی و التهاب از ما به دور و مهجور است، ای دهقان این مسأله ای ژرف و عمیق بود اگر مرد محاسبه ای حساب کن.

ص: 527

(1) 136- نقل است که آن حضرت علیه السلام قصد حرکت به سوی خوارج را نمود یکی از أصحاب به او عرض کرد: اگر این ساعت حرکت کنی می ترسم که به مراد خود نرسیده و پیروز نگردی، و من این سخن را از علم نجوم دریافته ام.

حضرت فرمود: گمان می کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن حرکت کند با ناراحتی روبرو نخواهد شد آگاهی؟ و می توانی از آن ساعتی که هر کس در آن براه افتد زیان می یابد او را باخبر کنی؟

کسی که در این گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از استعانت به خدا در رسیدن به هدفهای محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی نیاز شده است.

گویا می خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند، چون به زعم خود، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می رسند و از زیان برکنار می مانند، هدایت کرده ای! ای مردم، از فراگرفتن علم نجوم بر حذر باشید، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکیها شما را هدایت کند. چه اینکه نجوم به سوی کهانت دعوت می کند، منجم همچون کاهن است، و کاهن چون ساحر، و جادوگران همانند کافران و کافر در آتش است، اکنون از سخن این منجم نترسید، و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید.

پس [آن حضرت با لشکریانش به سوی کارزار] حرکت کرده و پیروز گردید.

احتجاج آن حضرت علیه السلام بر زندقی که بر آیات متشابه نیازمند تأویل استدلال بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر

اشاره

احتجاج آن حضرت علیه السلام بر زندقی که بر آیات متشابه نیازمند تأویل استدلال بر اقتضای تناقض و اختلاف در آن نمود و مسائل دیگر

(1) 137- فرد زندقی نزد مولی الموحّدين أمير المؤمنين علیه السلام آمده و گفت: اگر این اختلاف در آیات قرآن شما نبود حتماً به دین شما می آمدم. حضرت فرمود: آن آیه کدام است؟

گفت: این فرمایش خداوند: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ «1». و: فَالْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا «2». و: مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا «3». و: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا «4». و: وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ «5». و: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا «6». و: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ «7».

ص: 529

و: قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ «1». و: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشَّهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «2». و: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ «3». و: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ «4». و: وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ «5». و: لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا «6». و: وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا «7». و: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ «8». و: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ «9». و:

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ «10». و: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ «11». و: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ «12». و: وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا «13». و: وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (1)). وَ: فَمَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (2)).

(1) أمير المؤمنین علیہ السلام فرمود: اما آیه مبارکه نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ یعنی: خداوند را در دنیا فراموش نموده و به دستوراتش عمل نکردند، پس خداوند نیز در آخرت توجهی به آنان ندارد، مراد این است که هیچ پاداشی به آنان نخواهد داد، بنا بر این بی ثواب بمانند، و همچنین است تفسیر آیه فَالْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هذا مراد از نسیان این است که خداوند همچون دوستان خود به آنان ثواب ندهد، همان اولیائی که در سرای دنیا هنگام ایمان به خدا و رسول مطیع و ذاکر بوده و در غیب از او در هراس بودند.

و اما آیه وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا، همانا خداوند تبارک و تعالی اعلی و اکبر از آن است که به نسیان و غفلت وصف شود، بلکه او حفیظ و علیم است، بقول عرب: فلانی ما را از یاد برده هیچ یادی از ما نمی کند، یعنی هیچ خیری به آنان نرسانده و یادی هم از ایشان نمی کند.

حضرت فرمود: و اما آیات مبارکه: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا

ص: 531

مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا، وَ: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مِنْكُمْ مَشْرِكِينَ وَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ، وَ: قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْيَ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ، وَ: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ همه و همه در مواظبی است كه روزهای آن برابر با پنجاه هزار سال است، و مراد این است كه: أهل معاصی يك دیگر را متهم به كفر کرده و لعن می کنند، و مراد از كفر در آن آیه براءت است، می فرماید: برخی از برخی دیگر اظهار براءت می کنند، و نظیر آن در سوره ابراهیم از قول شیطان است كه می گوید:

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ، و نیز سخن ابراهیم خلیل كه: «كَفَرْنَا بِكُمْ»، یعنی ما از شما تبری می كنیم.

(1) سپس در مكانهای دیگر جمع شده می گریند، كه اگر صدای این جماعت به أهل دنیا برسد، همه مردم از معیشت خود ساقط شده و قلبهایشان شكاف بر خواهد داشت، مگر آنچه خدا بخواهد، و پیوسته گریه می كنند تا اشكشان خشك شده و خون بگریند.

ص: 532

سپس در مکانهای دیگری گرد آمده و استنطاق شده و خواهند گفت: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و این گروه خصوصا از افراد معترف به توحید در دنیايند، ولی افسوس که ایمانشان به خدا به جهت مخالفت با رسول، و تردید در نشانه های الهی، و نقض عهد در باره اوصیا، و ترجیح افراد پست بر افراد نیکوکار، هیچ سودی بدیشان نرساند، بخاطر همین است که خداوند آنان را در پذیرش ایمانشان تکذیب کرده و در این آیه فرموده: انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، بنا بر این بر قلبهانشان مهر زده، و دست و پا و پوستشان را گویا نموده و بر تمام معاصی اعتراف نمایند، سپس مهر را از زبانشان برداشته و به پوست خود گویند: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ.

سپس در مکانهای دیگری اجتماع نموده و از ترس و هراس سختی کاری که مشاهده می کنند و بزرگی بلا همه از هم می گریزند، و این همان فرمایش خداوند است که: يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ - الآية.

(1) سپس در مکان دیگر جمع شوند که در آن اولیا و اصفیای خداوند بسخن آمده و هیچ کدام جز با اذن خدا و صحیح سخن نگویند، ابتدا رسولان برخاسته و در باره مأموریت و رسالت خداوندی

به امت‌هاشان توضیح دهند، و گویند که همه آنها را مو به مو به امت‌های خود تسلیم نموده اند، سپس امت‌ها بازخواست شوند و ایشان انکار می کنند، همان گونه که خداوند فرماید:

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ، و افراد امت گویند: ما جاءنا من بشيرٍ ولا نذيرٍ، در اینجا همه رسولان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت خواهند داد، او نیز به صدق گفتارشان اعتراف نماید، و انکار امت‌ها را تکذیب فرماید، و به هر امتی خواهد گفت: آری فقد جاءكم بشيرٌ ونذيرٌ واللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، مراد این است که خداوند بر شهادت اعضای شما بر خلاف شما که رسولان تبلیغ رسالت نمودند مقتدر است. و همچنین فرمایش خداوند به پیامبرش که: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا، پس قادر به ردّ شهادت او نمی باشند، زیرا ترس آن دارند که خداوند بر زبانشان مهر زند، و اینکه اعضا و جوارحشان بر اعمال مرتکبه اشان شهادت دهند، و هر کدام بر منافقین قوم و امت و کفارشان شهادت دهد، و این بواسطه الحاد و عناد و نقض عهد، و تغییر سنت، و دشمنی با اهل بیت پیامبر، و بازگشت به سنن جاهلیت، و ارتداد، و نیز پیروی از امت‌های ظالم پیشین و خائن به انبیای خود می باشد، در اینجا همگی می گویند:

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ.

(1) سپس در مکانی دیگر- که در آن مقام و ایستگاه محمد صلی الله علیه و آله که همان «مقام محمود» است- گرد می آیند، در اینجا برتر از همه خلائق ثنای الهی گوید، سپس به ثنای تمامی فرشتگان پردازد، بنوعی که هیچ فرشته ای نماند جز آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر او ثنا گفته است، سپس برتر از همه بر انبیاء ثنا فرستد، بعد بر تمام مردان و زنان مؤمن ثنا فرستد، ابتدا از صدیقان و شهدا و به صالحان ختم نماید، پس اهل آسمانها و زمینها او را حمد گویند، پس این همان آیه: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً است، پس خوشحال بحال کسی که او را در این مقام نصیب و بهره ای باشد، و وای بر کسی که از آنها ناکام بماند.

سپس در مکان دیگر اجتماع می کنند که در آن همه از هم اظهار برائت می کنند، و اینها همه پیش از حساب است، پس هنگام حساب؛ هر که مشغول کار خود است! از خداوند برکت آن روز را خواهیم.

حضرت فرمود: و اما آیه: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ این همان موضعی است که اولیای خدا پس از پایان حسابرسی بدان جا روند، همان جا که نهری دارد به نام «نهر حیوان»،

ص: 535

در آن غسل نموده، و از جای دیگرش می نوشتند، با نوشیدن آن رنگ رخسارشان سفید شده و از هر سختی و مشکل و آزاری عاری شوند، سپس به ورود در بهشت رهنمون شوند، و از همین جا است که نظر می کنند تا خداوند چگونه پاداششان را می دهد، پس گروهی به بهشت روند، و این همان آیه است که فرشتگان بر ایشان سلام کنند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ**، و در همان لحظه است که خداوند فرماید با ورود به بهشت و نظر به وعده های الهی پاداش برید، و این همان آیه: **إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ** می باشد، و «ناظره» در برخی از لغتها به معنی «منتظره» است، مگر این آیه را نخوانده ای که:

فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ، یعنی منتظرند؛ ببینند رسولان چگونه پاسخی باز آرند.

(1) و اما آیه: **وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى**، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خواسته در هنگامی که او در سدره المنتهی بود آنجا که هیچ کس از آن مکان نمی گذرد، و قسمت آخر همان آیه: **مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى** رؤیت جبرئیل است که دو بار او را به صورت اصلی خود دید، يك بار همین است و مرتبه ای دیگر، و این بخاطر این است که جبرئیل خلق عظیمی دارد، و او از روحانیینی است که خلق و صفتشان را جز خداوند رب العالمین درك نمی کند.

(1) حضرت علیّ علیه السلام فرمود: وَاَمَّا آيَةٌ: وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحِيًّا اَوْ مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا فَيُوْحِيْ بِاِذْنِهِ مَا يَشَاءُ، همچنین است فرمایش خداوند متعال که رسول را جز رسولانی از آسمان وحی نمی کنند، و آن را رسولان آسمانی به رسولان زمینی می رسانند، یعنی گاهی کلام وحی میان ربّ العالمین و میان رسول زمین است و واسطه در میان رسول آسمان نیست، این است کلام از روی وحی و از وراء حجاب.

پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: «ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیده ای؟» و او پاسخ داده که: «پروردگار من دیده نمی شود». رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: «پس از که وحی را اخذ می کنی؟» و گفت: «از اسرافیل می گیرم»، فرمود: «اسرافیل از که دریافت می کند؟» گفت: «از فرشته ای مقرب تر از خود از روحانیین اخذ می کند»، فرمود: «این فرشته وحی را از که می گیرد» گفت: «خداوند در دل آن فرشته چیزی به کرم اندازد».

پس این وحی است، و آن همان کلام خداوند می باشد، و کلام خدا به يك نحو نیست، چنان که در بعضی مقام با رسولان خود متکلم گردیده، و بعضی از کلام آن است که خدا در دلهای انبیاء و رسولان اندازد، و برخی را در خواب به رسول ظاهر گرداند، و بعضی را به وحی و تنزیل بر رسولان تلاوت و قرائت کنند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است.

(1) حضرت علیّ علیه السلام فرمود: و اما آیه: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ هر آینه روز قیامت را خواسته که از ثواب پروردگارشان محجوبند، و آیه: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، محمد را باخبر می سازد از جماعت مشرک و منافق همانها که به فرمان خدا و رسول جواب مثبت ندادند. پس فرموده: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ، آنجا که خدا و رسول را اجابت نکردند، أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ مراد از این آیه: عذاب دنیایی است که بر آنان نازل می شود همان طور که امتهای پیشین را عذاب نموده، پس این خبری است که محمد صلی الله علیه و آله را از آن آگاه می سازد، سپس فرموده: يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، یعنی: پیش از نزول این آیه ایمان نیاوردند، و این آیه طلوع خورشید از مغرب آن است، و در آیه دیگر فرماید: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا یعنی: بر ایشان عذابی نازل فرمود، و همچنین است ارسال عذاب بر بنیانشان آنجا که فرموده: فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ، یعنی بر آن جماعت عذاب فرستاد.

حضرت علیّ علیه السلام فرمود: و اما آیه شریفه: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ، و آیه:

الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ، وَ: إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ، وَ: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا، مراد از لقای خداوند همان رستاخیز و قیامت است که آن را لقاء نامیده است، و همچنین است آیه: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ، یعنی:

هر کس که یقین دارد که برانگیخته خواهد شد، پس وعده الهی حتمی است که یا ثواب دهد یا عقاب کند، پس مراد از لقاء در این آیه رؤیت نیست، و آن همان رستاخیز است، و همچنین است آیه: تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ، یعنی: در روز رستاخیز ایمان از دلهاشان زایل نشود.

(1) حضرت علی علیه السلام فرمود: و اما آیه: وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا، یعنی: یقین دارند که حتماً بدان داخل می شوند، و همچنین است آیه: إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيَهٗ.

و اما آیه ای که برای منافقین است: وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا وَ: آن ظن؛ شك است نه یقین. و ما دو گونه ظن داریم: یکی ظن شك، و دیگر ظنی که معنی یقین می دهد، پس آنچه مربوط به امر معاد است ظن یقین می باشد، و آنچه مربوط به مسائل دنیا است آن ظن شك می باشد.

(1) حضرت علی علیه السلام فرمود: وَاَمَّا آيَةٌ: وَنَصَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا پس آن میزان عدل است، و همه خلائق در آن در باره دین خدا بازپرسی شوند، مردمان برخی از برخی دیگرند، و توسط کردارشان پاداش گیرند، و ستمکار به مظلوم مجازات و کیفر شود، و مراد از آیه فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ قَلَّتْ وَ كَثُرَتْ حساب است، و مردم در آن روز در طبقات و منازل مختلفی هستند، برخی از ایشان حساب آسانی داشته و خوشحال به اهل خود بازگردند، و برخی از ایشان بدون حساب و کتاب به بهشت روند، زیرا ایشان کار دنیا را متلبس و مختلط نساختند، زیرا حساب در آنجا برای کسی است که کار دنیا را متلبس نماید، و برخی دیگر از ایشان به حساب قلیل و کثیر و صغیر گشته پس از آن داخل شعله آتش گردند، و برخی از ایشان سران کفر و حکام ضلالت و ارباب ظلم و شقاوتند، این گروه در روز قیامت نزد پروردگار عاری از وزن اعتبار و اعتناوند، زیرا در دنیا هیچ اعتنایی به امر و نهی حضرت حق تا روز قیامت نداشتند، و ایشان روز قیامت «به دوزخ مخلد خواهند بود، آتش دوزخ صورتهای ایشان را می سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست - مؤمنون: 103 و 104».

ص: 540

(1) و از جمله سؤالات فرد زندیق تضادّ در این آیات بود که: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ وَ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، در آیه ای فعل ستاندن جان را به فرشته مرگ؛ و در جای دیگر به خود، و در جای دیگر به ملائکه نسبت داده است!

و دو آیه متضادّ دیگر یکی: فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ، و دیگری آیه وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى است، حضرت حقّ در آیه نخست خبر می دهد که اعمال صالحه کفران نمی شود (از بین نمی رود)، و در آیه دوم؛ ایمان و اعمال صالحه بدون هدایت شدن عاری از هر نفع و سودی می داند.

و آیه دیگر این است که: وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، چگونه پیش از قیامت فرد زنده ای قادر است از مردگان سؤال نماید؟.

و در آیه دیگر می فرماید: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً، این امانت چیست؟ و این انسان چه کسی می باشد؟

و خداوند عزیز و علیم منزّه از تلبیس بر بندگان است.

(1) و خداوند در آیات گوناگون انبیای خود را به صفات ناپسند مشهور داشته مثلاً آیه:

وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، و در آیه: إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي حضرت نوح را تکذیب نموده که:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ، و ابراهیم را بترتیب عابد ستاره، ماه و خورشید معرفی نموده، و یوسف را این گونه تعریف نموده که: وَ لَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، و موسی را در این آیه تهجین فرموده که: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي، و بخاطر فرستادن جبرئیل و میکائیل بسوی داود که از محراب بالا روند- تا آخر قصه، و اینکه یونس را بخاطر اینکه با غضب و ذنب از شهر خارج شد در شکم ماهی حبس نمود، و با این آیات خطایا و لغزش انبیاء را نمودار ساخته، سپس بصورت مکتوم اشاره به فردی دارد که فریب خورده و شیادی کرده و گمراه ساخته و گمراه شده، و نامش را نبرده در این آیه: وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمَّ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي، آیا فرد ظالم در آیه اسم یکی از انبیاء است که نامش را نبرده؟.

ص: 542

(1) و در آیات: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، وَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، يَكْ بار آمدن را نسبت بذات مقدس خود نمود، و در بار دیگر نسبت آمدن به خلایق داده است.

در آیه ای یافتیم که کار پیغمبر خود را شاهدهی دنبال می کند، و آنکه دنبال کار نبی را می گیرد روزی از ایام عمرش بت پرست بوده است!

و نیز در آیه: ثُمَّ لَسْتُمْ لَنَا يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، مراد از نعیمی که بندگان از آن سؤال شوند چیست؟

و نیز در آیه: بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ، این بقیه چیست؟

مراد از جنب، وجه، یمین، و شمال در آیات: يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَّهُمْ وَجْهُ اللَّهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ، وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ چیست؟ زیرا مطلب آن بسیار ملتبس است.

و در آیات: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، وَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ، وَ

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، وَ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مَكَانَهَايَ مُخْتَلَفِي بَرَايَ خَدَا مَعِيْنَ سَاخْتَه.

(1) و در آیه: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِدُوا فِيمَا لِلْيَتَامَىٰ فَمَا نُحِئُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، هیچ شباهتی در عدل و انصاف یتیمان در نکاح زنان نیست، و همه زنان که یتیم نیستند، پس معنی آیه مذکور چیست؟

و در آیه: وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ چگونه خداوند مورد ظلم واقع شده و این گروه ظالمان کیانند؟

و مراد از واحده در آیه: إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ چيست؟

و در این آیه می فرماید: وَ مَا أَرْسَدْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ مشاهده می کنیم مخالفان اسلام و ایمان همیشه بر مذهب باطل خود بوده و استقامت دارند و هیچ میلی به بازگشت به دین محمد ندارند، و نیز ارباب اسلام که أهل فسادند در عقیده با هم اختلاف داشته و همدیگر را لعن می کنند، در این اوضاع دیگر چه جایی برای رحمت عامه و مشتمل بر همگان می ماند؟

(1) و نیز قرآن؛ رسول خدا را بر تمام انبیاء تفصیل داده، ولی بیشتر از آن تعاریف او را مخاطب به آزار و جفا و بدی ساخته و از سر سرزنش و ملامت بنوعی خطاب نموده که هیچ پیامبری را این گونه نگفته، مانند آیات: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ، وَ: وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا، وَإِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا، وَ تُوخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؟، وَ در آیات: وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ، وَ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ، اگر همه چیز در امام معدود و محسوب است، که او همان وصی پیامبر است، و آن حضرت سزاوارتر است که از صفت ما أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ دور باشد، و خلاصه اینها همه صفاتی مختلف و احوالی متناقض و اموری مشکل است، پس چنانچه رسول و کتاب، حَقُّ وَ درستند که من به جهت شكِّ در این امور به هلاکت افتاده ام، و اگر هر دو باطلند که دیگر هیچ باس و باکی نیست.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سُبَّوحٌ قَدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، ذَاتُ اِقْدَسِ الْهَيْهِ اَزْ

تمام این سخنان منزّه و مبرّاست، او حیّ دائم، قائم بر جمیع نفوس و کسب خلائق در روز و شب است، اگر موارد شك دیگری هم داری بیان کن!.

گفت: همینها که بیان کردم کافی است ای امیر المؤمنین.

(1) حضرت فرمود: تاویل آیاتی که سؤال نمودی برایت بیان خواهم کرد، و هیچ توفیقی جز در پرتو خداوند میسور نگردد، بر او توکل نموده و به سوی او باز می گردم، و متوکلان باید بر او توکل می کنند.

امّا آیه: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَقُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ، وَتَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، خداوند تبارک و تعالی اجلّ و اعظم از آن است که خود متولّی این امور شود، و فعل رسولان و ملائکه او همان فعل خداوند است، زیرا اینان عمل به امر او می کنند، بنا بر این خداوند جلیل گروهی از ملائکه را بعنوان رسول و سفیر میان خود و خلق برگزیده است، و ایشان همان کسانی که می فرماید: اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ، بنا بر این تولّی قبض روح اهل طاعت را ملائکه رحمت بعهدہ دارند، و قبض روح اهل معصیت را ملائکه عذاب انجام می دهند، و ملك الموت؛ یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، که

ص: 546

تحت فرمان او بوده و فعل ایشان همان فعل او است، و سراغ هر که می روند کارشان منسوب به ملك الموت است، در این صورت کار ملك الموت نیز همان فعل خداوند است، زیرا پروردگار، قبض روح بر دست هر که خواهد جاری می سازد، عطا می کند و منع می فرماید، پاداش و عقوبت را در دست هر که خواهد روان می کند، چرا که فعل افراد امین او همان فعل خداوند است، و مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

(1) و اما دو آیه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ، وَ إِيَّيَّ لَعَفَاؤُ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى عمل صالح فقط با اهداء سامان می یابد، و این طور نیست هر که نام ایمان بر او آمد شایسته نجات و رهایی باشد با اینکه مرتکب اعمال هلاکت بار گردنکشان شده باشد، اگر این گونه بود باید قوم یهود نجات می یافتند، با اینکه اعتراف به توحید داشته و معتقد به الله بودند، و نیز سایر یکتاپرستان نیز باید خلاص و رها می شدند، از ابلیس گرفته تا پائینترین افراد در کفر، و مطلب بخوبی در این آیه مشهود است که: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ وَ در این آیه: مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ.

و ایمان حالات و منازلی دارد و شرح آن طول می کشد، مثلاً: ایمان دو وجه دارد:

ص: 547

یکی ایمان به قلب، و یکی ایمان به زبان، مثلاً ایمان منافقین در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی مقهور شمشیر شده و ترسیدند، به زبان بود، نه با قلوب و دلها، و ایمان قلبی تسلیم پروردگار شدن است، و هر که امور خود را به اربابش تسلیم کند از فرمانش استکبار نخواهد نمود، مثل استکبار ابلیس بر سجود آدم، و بسیاری از امتهای از فرمان پیامبرشان استکبار ورزیده، و توحیدشان هیچ مفید فائده نیفتاد، همچنان که آن سجده های طولانی ابلیس که یکی از آنها چهار هزار سال طول کشید سودی به او نرساند، چرا که از آن فقط قصد زخرف دنیا و ریا داشت، پس به همین خاطر هیچ نماز و زکاتی جز با اهداء به راه نجات و راههای حق سود و نفعی نبخشد.

(1) و خداوند با تبیین این آیات و ارسال رسولان جای هیچ عذر و بهانه ای را برای خلائق باقی نگذاشته، تا خلائق هیچ حجّتی پس از رسولان بر خداوند نداشته باشند، و زمین را از هیچ عالم نیازمند به او یا متعلّم بر راه نجات خالی نگذاشته، با اینکه اینان از نظر تعداد بسیار کم و اندکند.

و خداوند این موارد را در امتهای پیامبران بیان داشته و آن را مثلی برای پیشینیان قرار داده است

مانند آیه ای که در باره قوم نوح فرموده: **وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ**، و فرموده اش در باره افرادی که از قوم موسی بدو ایمان آوردند: **وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ**، و آیه ای که در باره حواریون عیسی خطاب به سائر بنی اسرائیل فرستاده: **مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاسْتَهْدَى بِنَا مُسْلِمُونَ**، مطلب حضرت عیسی این بود که معلوم او گردد که کدامیک از ایشان فضل خود را تسلیم أهل فضل نموده و از فرمان پروردگار استکبار نمی کنند، و فقط حواریون جواب مثبت دادند، و خداوند در این آیه برای علم اهلی را برگزید و طاعت ایشان را بر همه واجب فرمود که:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، و آیه: **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ**، و: **اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**، و: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**، و: **وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا**، و مراد از بیوت همان علمی است که به پیامبران سپرده، و درب آن بیوت اوصیاء می باشند، و هر عمل خیری مانند: عهد و حدود و شرائع و سنن، و معالم دین از دستی غیر از دست برگزیدگان انجام شود همه و همه مردود و غیر مقبول است، و أهل آن کافرند، هر چند مشمول صفت ایمان باشند،

مگر این آیه را نشنیده ای که فرماید: **وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ؟!**

(1) بنا بر این هر مؤمنی که اهتداء به سبیل نجات نشده ایمانش به خدا سودی عایدش نسازد، با اینکه حق اولیای او را دفع و عملشان را نابود کرده، و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود، و همچنین است فرموده خداوند که: **فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا،** و از این موارد در قرآن بسیار است، و هدایت همان ولایت است، همان طور که در این آیه فرموده: **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ،** و أهل ایمان در این آیه همان امامانی هستند که خداوند عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ایشان سپرده، همان حجتهایی که امین مردم، و در هر زمان از اوصیاء می باشند.

و این طور نیست هر که از أهل قبله شهادتین گوید مؤمن باشد، منافقین نیز شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده، و نیز رعایت عهد آن حضرت را در باب آئین خداوند و مفروضات و شرایع و براهین نبوت او که در باره وصی خود نموده بود به ظاهر پذیرفتند، ولی به محض دست یافتن به قدرت همه را زیر پا گذاشته و نقض عهد نمودند،

ص: 550

و اینها را خداوند به پیامبرش در این آیه فرموده که: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، و در این فرموده که: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ، و همچون این آیه که: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ، یعنی راه همان امت‌های سابق در خیانت به اوصیاء پس از انبیاء را پیش خواهید گرفت، و از این موارد در قرآن بسیار است، و این سرانجام کار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسی گران آمد، و چون خداوند، عالم به ضمیر او بود در این آیه خطاب به او فرمود: فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ، و فَلَا تُلْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

(1) و اما آیه: وَ سَدُّ لُ مَن أَرَسَ لَنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، از جمله دلائل و براهینی است که خداوند فقط به پیامبر مرحمت و عنایت نموده، و حجت او را بر سائر مردمان واجب ساخته، زیرا که چون حضرت حق آن رسول را خاتم انبیاء گردانید، و رسول به تمام امتها و ملل قرار داد او را به صعود در آسمان هنگام معراج مخصوص داشته و در آن روز تمام انبیاء را برایش جمع نمود، و آن حضرت به تمام مأموریت ایشان و تکالیفشان از حمل عزائم و آیات و براهین الهی بر همه واقف و آگاه شد، و تمام ایشان به فضل و برتری او اعتراف نموده،

و به فضل تمام اوصیاء و حجّتهای زمین پس از او اقرار کرده، و به فضل شیعیان وصیّ او از مردان و زنان مؤمن معترف شدند، همانها که منقاد و فرمانبر اهل فضیلت بوده و کوچکترین استکباری از فرمانشان نکردند، و در آن مکان به حال تمام مطیعان و نافرمانان از امت خود؛ و سایر پیشینیان از امتهای گذشته و آینده همه و همه پی برده و همه را شناخت.

(1) و اما لغزش و خطاهای انبیاء که در قرآن مذکور است، و نیز خطایای افرادی که به ظاهر جرمشان از انبیاء بزرگتر است ولی بصورت ضمیر و مکتوب از آنان نام برده شد، همه و همه از بهترین دلائل بر حکمت خیره کننده خداوند عزّ و جلّ، و قدرت قاهره و عزّت ظاهره او است، زیرا حضرت حقّ نیک بدین نکته واقف بود که براهین انبیاء در قلب و سینه های امتهای ایشان به غایت بزرگ و گرانت، به همین خاطر برخی آنان را به خدایی عبادت کنند، مانند کار نصاری نسبت به عیسی بن مریم، بدین جهت این اشارات را دلیل بر تخلف ایشان از کمالی قرار داده که معبود نشوند، آیا این آیه را در وصف عیسی که در باره او و مادرش آمده نشنیده ای که: *کانا یا کُلانِ الطَّعامِ*، یعنی هر که غذا تناول کند ناگزیر از دفع است، و هر که دفع کند از مقامی که نصاری برای عیسی قائلند دور است، پس نام انبیاء را از سر

ص: 552

تجبر و تعزز در پرده نگفت، بلکه صریحا برای اهل تفکر بیان فرمود.

(1) و کنایه از نامهای جنایتکاران منافق در قرآن از فعل خداوند نیست بلکه از ارتکاب افرادی که در آن تغییر و تبدیل دادند، همانها که قرآن را به چند دسته تقسیم کرده و دنیا را به عوض دین گرفتند، و خداوند بخوبی قصه تغییردهندگان را در آیاتی بیان فرموده که: **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَسْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ، وَ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ،** پس از وفات پیامبر آنچه از کجی باطلشان برپا نمودند، همانند تغییری که یهود و نصاری پس از وفات موسی و عیسی در تورات و انجیل دادند و کلمات را از مواضع خود تحریف نمودند، و آیه: **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** منظور این است که کلامی جز فرمایش خداوند در کتاب نگاشتند تا کار بر مردم ملبس گردد، پس خداوند نیز دل و قلبشان را کور نمود تا اینکه آثار جرمشان را از احداث و تحریف باقی گذاشتند، و تهمت و تلبس و کتمان آنچه می دانستند را بخوبی بیان فرمود، و این همان فرمایش خداوند است که: **لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ؟**

ص: 553

(1) و با آیه: فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ آنان را مثل زد که «زبد» (کف) در این مکان همان کلام ملحدینی است که چیزی در آن نگاشتند، که آن راهی جز نابودی و بطلان و تباهی هنگام تحصیل نخواهد داشت، و اما آنچه به مردم سود می‌رساند همان تنزیل حقیقی است که هیچ باطلی بدان راه ندارد، و دلها آن را می‌پذیرد، و زمین در این آیه محلّ و مأوای علم است.

و با وجود تقیّه جایز نبود که نام افراد تبدیل‌کننده صریحا یاد شود، و نیز صلاح نبود بر آنچه ایشان نگاشتند چیزی اضافه شود، زیرا این کار موجب تقویت دلایل اهل تعطیل و کفر و مردم منحرف از قبله می‌شد، و ابطال این علم که موافق و مخالف به آن تن داده اند به جهت آنست که اقتدا بر ایشان نموده و راضی به فرامین آنان شدند، و از قدیم الأيام اهل باطل از اهل حقّ در تعداد بیشتر بوده اند، و ناگفته نماند که صبر نمودن بر اولیای امر بنا بر این آیه واجب و مفروض است که: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، و بنا به آیه: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و جوب آن مشمول دوستان و اهل طاعت ایشان نیز می‌گردد، و همین قدر که جوابت داد تو را کفایت می‌کند،

ص: 554

زیرا قانون تقیه را نشاید که بیش از این بازگو شود.

(1) و اما آیه: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى، وَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، همه و همه صحیح و درست است، و فعل «آمدن» در مورد خداوند عزّ و جلّ همچون خلائق نیست، چرا که تأویل برخی از آیات قرآن غیر از تنزیل آن است، و آن مانند کلام و فعل بشر نیست، و برای تفهیم مطلب مثالی برایت می زنم که تو را بخواست خدا کفایت نماید، و آن حکایت خداوند از ابراهیم می باشد در این آیه: وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ.

و فعل ذهاب او به سمت خداوند در اصل؛ توجه او به پیشگاه حضرت حقّ در عبادت و اجتهاد بود، حال دیدی که تأویل آن غیر از تنزیل بود، و در آیه: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ، وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، مراد از انزال؛ خلق آن می باشد.

و نیز در آیه: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَدٌّ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ، مراد از عابدین؛ جاحد و انکارکننده آن می باشد، و باطن تأویل در این آیه مخالف ظاهر آن می باشد.

ص: 555

(1) و مخاطب در آیه: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ هر آینه حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، آیا اهل نفاق و شرک منتظر چیزی غیر از آمدن ملائکه و رؤیت ایشان؛ یا آمدن پروردگارت یا برخی از آیات او بودند، و مراد از امر پروردگارت همان عذابهای دنیوی است که مشمول امتهای پیشین نیز گردید، و در آیه: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا همان هلاك اقوام گذشته بود که با فعل اتیان آورده شده، و در آیه: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ الَّذِي يُؤْفِكُونَ یعنی خدا آنان را لعنت کند؛ چگونه برگردانیده می شوند، پس در این آیه لعنت را قتال نامید، و همچنین است آیه: قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ یعنی لعنت بر انسان، و در آیه: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، فعل پیغمبر را فعلی از خود نامید، آیا می بینی که تأویل آن غیر از تنزیل است، و مانند آیه: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ، بعث را لقاء نامید، و همچنین آیه: الَّذِينَ يَطْمَنُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ، یعنی: یقین نمودند که مبعوث خواهند شد، و مثل آیه: أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ، یعنی: آیا یقین نمی کنند که مبعوث خواهند شد، و لقاء نزد مؤمن؛

حشر و بعث، و نزد کافر؛ رؤیت و دیدن است، و گاهی ظنّ کافر یقین است، مانند آیه:

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا يَعْنِي: یقین کردند که با آن مواجه خواهند شد.

و اما آیه ای که خطاب به منافقین است: وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا این یقین نبوده و شكّ و تردید می باشد، پس لفظ ظاهرا یکی است و در باطن با هم مخالفند، و همچنین است آیه: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، یعنی: تدبیرش مستقرّ و کارش بالا گرفت، و آیه: وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ و مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاطِعُهُمْ، هر آینه بدین آیات قصد دارد به تمام خلائق بفهماند که قدرتی که به امنای دین و والیان شرع عطا فرموده مستولی بر همه ایشان است و اینکه فعل او همان فعل ایشان است.

(1) در این مطلب خوب فکر کن، و من بر شرح آن می افزایم تا سینه تو و هر که پس از تو دچار این شكّ و تردید می شود را خنك و سرد نمایم، تا مبادا کسی را برای پاسخ به آنها نیابد، زیرا طغیان دشمنان و فتنه ایشان سبب اضطراب و اضطراب أهل علم به تأویل قرآن شده آن را مکتوب و محجوب کنند، و این از ترس أهل ظلم و بغی نمایند.

ص: 557

(1) بدان که روزگاری بر مردم بیاید که حقّ در آن پنهان، و باطل ظاهر و مشهور گردد، و در آن زمان بهترین افراد بدیشان دشمنترین آنان می باشد، و وعده حقّ نزدیک شده و الحاد عظیم گردد و فساد ظاهر شود، در يك چنین دورانی اهل ایمان گرفتار شوند، و زلزله های شدید رخ دهد، و از سر اضطراب نامهای اشرار را بر خود بندد، و تمام تلاش مؤمن حفظ خون خود از نزدیکترین افراد به خویش است، سپس خداوند فرج و گشایش خود را برای اولیایش جاری، و صاحب امر را بر دشمنان خود چیره و پیروز سازد.

و اما آیه: وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، مراد از شاهد همان حجّت خدا است که بر خلق اقامه می فرماید، و می فهماند که هیچ کس جز جانشین پیغمبر شایستگی خلافت او را ندارد، و تنها کسی می تواند دنباله رو پیغمبر باشد که مانند او مطهّر و پاک باشد، و دلیل آنکه حضرت حقّ جایگاه ولایت و امامت را متّسع نگردانید تا اگر فردی يك وقتی اختیار کفر نمود او را نرسد که خود را مستحقّ قائم مقامی پیغمبر بداند، و جای هیچ عذری برای یاور او در گناه و ظلم نماند، چرا که خداوند افراد مبتلا به کفر را از دسترسی به مقام انبیاء و اولیاء بازداشته، و آن در خطاب به ابراهیم مشهود است که: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ،

ص: 558

و مراد از ظالمین در این آیه مشرکینند، زیرا در آیه ای دیگر شرک را ظلم خوانند که: **إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**، و چون ابراهیم دریافت که عهد خداوند بر امامت به بت پرستان نمی رسد، گفت: **وَ اجْتُنِبِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ**.

(1) و این را بدان هر که اهل نفاق را بر راستگویان، و کافران را بر ابرار ترجیح دهد، به دروغی که بافته؛ گناهی بزرگ مرتکب شده است، زیرا خداوند تفاوت میان اهل حق و باطل، پاک و ناپاک، و مؤمن و کافر را نیک بیان داشته، و دنباله رو پیغمبر - پس از او - تنها کسی است که از لحاظ صدق و عدل و طهارت و فضیلت؛ لایق منصب او می باشد.

و اما آن امانتی که ذکر نمودی امری است که جایز بلکه واجب است که آن در انبیاء و اوصیای ایشان باشد زیرا که خداوند تبارک و تعالی تنها این گروه را رهبران خلق خود قرار داده و ایشان را حجتهای خویش در زمین مقرر فرموده، پس توسط سامری و جمع او و جماعت کفاری که او را هنگام غیبت موسی علیه السلام در عبادت گوساله یاری نمودند؛ اقتدا به محلّ موسی علیه السلام از روی تمرد و طغیان تمام بود، و چون مفروض است که حمل این امانت جز سزاوار افراد طاهر و پاک از رجس و نجاست و عقیده نباشد

ص: 559

پس سامریّ متحمّل وزر و خطیبت شده و تا آخر بار خطا و گناه هر که- از ستمکاران و طرفدارانشان- راه او را ببیماید بر دوش خواهد کشید. و به همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «و هر کس سنّت حقّ و درستی را پایه گذاری نماید، پاداش آن برای هموست، و اجر هر که عمل بدان کند نیز تا روز قیامت برای او خواهد بود، و هر که سنّت گذار باطلی باشد، بار گناه آن بر دوش خود اوست، و گناه هر که مرتکب آن شود نیز تا روز قیامت بر دوش او خواهد بود»، و برای این کلام نبویّ شاهدی از قرآن است که در قصّه جنایت قایل بر برادرش آمده که: مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا «1»، و برای لغت «إحياء» در این موضع تأویل باطنی دارد که ظاهری نیست، و آن «إهداء» می باشد، یعنی: «کسی که فردی را هدایت نماید»، زیرا هدایت سبب حیات ابد است، و هر که را که خداوند حیّ و زنده نام نهد هرگز نمرده است، هر آینه او را از سرای محنت و سختی به سرای عطا و راحت انتقال می دهد.

(1) و اما آنچه در قرآن از صفت باری گاهی مخاطب به لفظ انفراد و گاهی به خطاب جمع واقع است، برای این است که خداوند تبارک و تعالی همان گونه که خود را وصف فرموده

نوری ازلی و قدیمی است که چیزی مانند او نیست، دستخوش تغییر نشده، و هر چه اراده و اختیار کند عملی سازد، و هیچ کس قادر بر ردّ حکم و قضای او نیست، آفرینش او موجب ازدیاد در ملک و عزّت او نشود، و عدم ایجاد ایشان نیز هیچ نقصی را متوجّه او نمی سازد، و تنها اراده به آفرینش نمود، تا قدرت خود را اظهار و سلطان خود را نمایان و براهین حکمت خود را ظاهر و آشکار سازد، پس آنچه در مشیّت حقّ بود به هر وجه که خواست خلق فرمود و انجام برخی از کارها را بدست برگزیدگان امنای خود جاری گرداند، و فعل آنان همان فعل حضرت حقّ است، همچنان که در قرآن است: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، و نیز آسمان و زمین را ظرف و جایگاهی برای خلق خود قرار داد تا خبیث از طیّب را تمیز دهد، هر چند همه آن دو گروه در علم حضرت حقّ بود، و خواست تا آن را مثالی برای اولیا و امنای خود قرار داده، و فضل منزلت اولیای خود را به خلاصیق شناساند، و طاعتشان را مقرون به طاعت خود فرموده، و حجّت را بر ایشان تمام نمود که نوعی ایشان را خطاب نماید که دلالت بر وحدانیّت و انفراد خود کند، و حاکی از این باشد که حضرت حق را اولیایی است که احکام و افعال ایشان همان فعل اوست، ایشان بندگان محترم و بزرگواری هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد

و هر چه کنند به فرمان او کنند، آن خدای که این جماعت را مؤید به روح خود گردانید و خلق را بر اقتدار آنان بر علم غیب به تبعه آیه: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ عَالِمٍ وَ واقف فرمود، و ایشان همان نعیمی هستند که همه از آن پرسیده شوند، زیرا خداوند به سبب ایشان پیرانشان را مشمول نعمت خود قرار داده است.**

(1) فرد زندیق پرسید: این حجتها چه کسانیست؟

فرمود: ایشان عبارتند از: رسول خدا، و جماعتی از اصفیا که خداوند ایشان را مقرون به خود و رسول فرموده، و طاعتشان را همچون طاعت خود بر خلق مفروض و واجب ساخته، ایشان صاحبان امری هستند که در حق ایشان فرموده: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، و نیز: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ.**

فرد زندیق پرسید: منظور از این امر چیست؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: عبارت از آن چیزی است که فرشتگان با آن از جانب حضرت حق نازل می گردند، در شبی که در آن هر امری با حکمت؛ معین و ممتاز گردد،

ص: 562

از ایجاد و خلق و رزق و از اجل و عمل و از حیات و عمر و از موت جانداران و علم به غیب آسمانها و زمین و معجزات و آیات که هیچ احدی را نسزد مگر خدای تعالی و اصفیاء و سفیران که میان خدا و خلق الله باشند که ایشان وجه خدایند که در قرآن ذکر نمود اشاره به همان اعیان است چنان که فرموده: **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**، ایشان بقیة الله می باشند، یعنی همان مهدی که در پایان و انقضای این مهلت خواهد آمد، همو که زمین را پر از قسط و عدل کند همچنان که پر از ظلم و جور شده است.

(1) و از آیات او: غیبت، و پنهان شدن هنگام اوج طغیان، و اظهار انتقام می باشد، و اگر این امری که برایت تعریف کردم تنها مختص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود خطاب دلالت بر فعل گذشته می کرد نه بر فعل آینده، و لفظ آیه این بود که: «فرشتگان نازل شدند»، و «در آن شب هر امری با حکمت؛ معین و ممتاز شد»، و نگفته بود: «فرشتگان نازل می گردند»، «در آن شب هر امری با حکمت؛ معین و ممتاز می گردد»، و خداوند متعال برای روشن شدن مطلب در این آیه- در مورد اصفیا و اولیای خود- فرموده: **أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ**، برای اینکه به خلائق قرب ایشان را بنمایاند، مگر تو خود نمی گویی: «فلانی در کنار فلانی است» وقتی بخواهی میزان قرب او را به آن فرد بنمایی؟

و هر آینه خداوند متعال این رموز- که جز او و انبیاء و حجّتهای او در زمین از آن خبر ندارند- را در کتاب خود قرار داد زیرا از احداثی که مبدلین در کتابش می نمایند نیک آگاه بود که اسمای حجج او را سقط نموده و امت را دچار اشتباه کنند تا ایشان را بر باطل یاری کنند، بدین خاطر این رموز را در قرآن قرار داد، و دل و دیده اشان را کور ساخت، تا آنکه این آیات و غیر اینها از خطاب؛ دلالت بر احداث این گروه در آن کند، و خداوند اهل قرآن؛ که افراد وظیفه شناس و عالم به ظاهر و باطن آند را از درختی قرار داد که اصل و ریشه آن برقرار؛ و شاخه آن به آسمان- رفعت و سعادت- بر شود [درخت زیبایی که] به فرمان خدا همه اوقات میوه های خوردنی و خوش دهد، یعنی مانند این علم برای حاملانش همه اوقات بر دهد، و دشمنان آیات قرآن را اهل شجره ملعونه ای قرار داد که قصد داشتند که نور خدا را به گفتار باطل خود خاموش سازند، پس خدا جز به کمال رسیدن نور خود را نخواست.

(1) و اگر منافقان ملعون دانسته بودند چه جزایی در ترك این آیات- که تأویلش را گفتم- برایشان مقرر شده؛ همه را اسقاط می کردند، ولی حکم خداوند متعال به ایجاب حجّت بر خلق امضاء شده، همان طور که فرموده: قُلْ فَلِلَّهِ

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، دیدگانشان را پوشانده و بر دلهاشان پرده افکندیم تا بدان واقف نشوند، پس آن را به حال خود گذاشتند، و از تأکید فرد ملتبس به باطل محبوب شدند، پس افراد سعادت‌مند بر آن واقف و آگاه؛ و اشقیاء از درک آن کور و گمراه گردیدند، و هر که را خداوند نور نبخشید هرگز روشنی نیابد.

(1) سپس خداوند متعال به جهت وسعت رحمت و رأفتش به خلق، و آگاهی از احداث اهل تبدیل در کتابش؛ کلام خود را به سه دسته تقسیم فرمود: به قسمتی از آن؛ عالم و جاهل واقفند، و قسمتی دیگر را جز آنان که برخوردار از ذهنی مصفا و حسّی لطیف و قدرت تمیزند؛ نمی دانند، همانها که خداوند برای اسلام شرح صدرشان عطا فرموده، و قسمتی دیگر را جز خود خدا و والیان او و راسخان در علم نمی دانند، و هر آینه این کار را بدین خاطر انجام فرمود تا دیگر هیچ اهل باطلی که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله از علم کتاب را غصب نموده مدعی نشود، و اضطرار مجبورشان کند تا برای فهم مطلب نزد اولیای خدا روند؛ همانها که از طاعتشان از سر افتخار و افترای بر خدا؛ استکبار نمودند؛ غاصبانی که به کثرت یاران خود مغرور شده و به خدا و پیامبر عناد ورزیدند.

ص: 565

(1) پس آنچه که جاهل و عالم از فضل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در قرآن بدان واقف است، همان کلام خداوند است که: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَآيَهُ: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، و برای این آیه ظاهری است و باطنی، ظاهر همان فراز: صَلُّوا عَلَيْهِ، و باطن آن فراز: وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا می باشد، یعنی: به آنکه وصی و خلیفه خود بر شما قرار داد سلام کنید، و تسلیم فضل و عهد او باشند، و به تأویل اینها که برایت گفتم جز افرادی با حسی لطیف و ذهنی پاک و قدرت تمیز بالا خبر ندارند. و همچنین آیه: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، زیرا خداوند پیامبر را بدان نام نهاد؛ آنجا که فرمود: يَسَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، زیرا نیک باخبر بود که ایشان لفظ «سلام علی آل محمد» را اسقاط می کردند همان طور که چیزهای دیگر را انداختند، و پیوسته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را مورد محبت خود قرار داده و بخود نزدیک داشته و در کنار چپ و راست خود می نشانید، تا اینکه حضرت حق با آیات:

وَ أَهْبِطَهُمْ هَاجِرًا جَمِيلًا وَ: فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عَزِينَ أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ، و نیز

آیه: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فرمان به دوری و بعد ایشان صادر فرمود، بی آنکه نامی از آنان و پدران و مادرانشان ببرد.

(1) و اما آیه: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ هر آینه این گونه نازل شد: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا هَالِكٌ إِلَّا دِينَه زیرا محال است که هر چیزی از او هلاک شود و وجه وی باقی بماند، خداوند بسی جلیل و اکرم و بزرگتر از این کلام است، هر آینه همه چیز جز او هلاک شوند، مگر این آیه را ندیده ای که فرموده: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، پس میان خلق و وجه خود را جدایی انداخته است!.

و اما انکارت در آیه: وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ و اجرای عدل در میان افراد یتیم هیچ شباهتی به ازدواج با زنها ندارد، و تمام زنها نیز یتیم نیستند، و این از همان موارد سقط شده توسط منافقین در قرآن است، و میان فراز «فی الیتامی» و «نکاح زنها» از خطاب و قصص بیش از یک سوم قرآن افتاده است (1)، و این و موارد مشابه آن از جمله موارد حادث از منافقین است که بر اهل نظر و تأمل پوشیده نیست. و معطلین و رهبران مذاهب مخالف اسلام این را موجب قدح قرآن یافتند

ص: 567

که اگر من به شرح تمام موارد سقط و تحریف و تبدیل در این امور پردازم کار به طول انجامیده، و آنچه تقیّه مانع از بروز آن می شود از مناقب اولیاء و مثالب اعداء آشکار شود.

مترجم گوید: «برای روشن شدن اموری که گذشت پیشنهاد می شود به کتب «آلاء الرحمن» مرحوم محقق شیخ بلاغی، و تفسیر المیزان؛ علامه طباطبایی رحمه الله مراجعه شود».

(1) و اما آیه: وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، و خداوند تبارك و تعالی منزّه است از اینکه مورد ظلم واقع شود، و پروردگار والیان خود بر خلق را مقرون به خود ساخته، و به مردم جلالت قدر ایشان را شناسانده، و اینکه ظلم به ایشان ظلم به او است به این فراز که «وَ مَا ظَلَمُونَا» با بغض به اولیای ما و یاری دشمنانمان بر آنان و فراز:

وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ از این رو که نفس خود را از بهشت محروم ساخته و آتش ابدی را بر خود واجب نمودند.

و اما آیه: قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، پس خداوند عزّ و جلّ تمام قوانین و آیات فرائض را در اوقات مختلف نازل فرمود، همان طور که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، و اگر می خواست در کمتر از يك چشم بر هم زدن هم خلق کند حتما آفریده بود، ولیکن ربّ العالمین لحظه و ساعات و مدارات اوقات را مثالی برای والیان خود و اتمام حجّت بر مردم قرار داد،

ص: 568

پس به اولین چیزی که مقیدشان فرمود: اقرار به وحدانیت و ربوبیت و شهادت به اینکه معبودی جز الله نیست بود، پس هنگامی که بدان اقرار نمودند دنباله اش اقرار به نبی خود و شهادت به رسالت او بود، وقتی اطاعت نمودند، نماز و روزه و حج را بر ایشان واجب نمود، سپس زکات، صدقات و هر چه مانند آن بود از مال خراج و غنیمت را بر ایشان فرض نمود، پس منافقان گفتند: آیا برای پروردگارت بعد از اینها که واجب کرد چیز دیگری مانده که فرض کند و تو آن را بگویی تا دلمان آرام گیرد تا اینکه چیز دیگری باقی نمانده باشد؟ پس این آیه نازل شده که: قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، یعنی ولایت.

(1) و این آیه را نازل فرمود که: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، و میان امت هیچ خلافتی نیست که هیچ کس در آن وقت به هنگام رکوع زکات نپرداخته جز یک مرد، و اگر نامش در قرآن برده می شد حتما مانند موارد دیگر از آن سقط می شد، و این و امثالش از جمله رموزی است که ثبت آن را در کتاب برایت ذکر کردم، تا محرفین به خطا افتند و آیه همان طور به دست تو و مانند تو برسد، و در این هنگام خداوند فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

ص: 569

(1) و اما آیه ای که خطاب به پیغمبر فرماید: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**، تو خود نیک می دانی که مخالفان ایمان و مانندشان از کافران تا این اندازه بر کفر خود باقی مانده اند، و اگر پیغمبر موجب رحمت بر ایشان بود همه هدایت شده و از عذاب سعیر نجات یافته بودند، پس مراد خداوند تبارک و تعالی از آیه این است که: پیغمبر را سببی برای مهلت مردم این سرا مقرر فرموده، زیرا انبیای پیش از او مبعوث به تصریح قول شده بودند نه تعریض و کنایه، پس پیغمبر نیز از ایشان بود، هنگامی که صدای خود را به امر خداوند بلند کرد و قوم او پاسخ دادند هم خود و هم اهل دیارشان از سایر مردمان محفوظ و در امان ماندند، و اگر مخالفت کرده بودند هم خود و هم اهل دیارشان مبتلا به همان آفتی می شدند که پیغمبر و عید آن را داده و ایشان را از حلول و نزول آن به ساحتشان ترسانده بود، مانند خسف یا قذف یا رجف یا باد یا زلزله یا غیر از آن از اصناف عذابی که امتهای پیشین بدان هلاک شدند.

و بی شک خداوند از نبی ما و اوصیای حجج او در زمین همان صبری که انبیای پیش از ایشان طاقت نیاورده بودند را دریافته بود، به همین جهت آن حضرت صلی الله علیه و آله را مبعوث به تعریض و کنایه فرمود نه تصریح و آشکار، و آن حضرت پیوسته اثبات حجّت بر امت از روی تعریض می گردانید نه

تصریح، چنان که به قول مبارك خود در حَقِّ وصیّ خویش فرمود: «هر که من مولای اویم پس این فرد مولای اوست»، و نیز: «او در نزد من منزلت هارون نسبت به موسی را داراست جز اینکه پس از من پیامبری نیست»، و سخن بی معنی از طبیعت و سرشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدور است، پس باید افراد امت توجه به این نکته داشته باشند که وقتی مقام نبوت و برادری هر دو در جناب هارون موجود است ولی در کسی که پیامبر او را هم منزلت هارون ساخته موجود نیست، فقط می ماند مسأله خلافت و جانشینی همان طور که موسی وی را خلیفه خود در قوم قرار داد، آنجا که گفت: اَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي، و اگر رسول خدا فرموده بود: امامت را جز از فلانی تبعیت نکنید و الا بر شما عذاب نازل خواهد شد، حتما عذاب نازل و باب مهلت و انتظار بسته می شد.

(1) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان به بسته شدن تمام درها به مسجد داد جز باب او، سپس فرمود: این باز و بسته نمودن جز به فرمان حضرت حق نبود، و گفتند: درهای ما افراد سنّ بالا را بستی و درب خانه کوچکترین فرد ما را ترك گفتی! اما مسأله کوچکی سنّ، خود خداوند متعال یوشع بن نون را با اینکه هفت سال بیشتر نداشت كوچك نشمرده و به موسی فرمان داد که عهد وصیت را با او نماید، و نیز حضرات یحیی و عیسی را كوچك نشمرد وقتی عزائم و براهین حکمت خود را بدیشان سپرد، و هر آینه خداوند این کار را

به لحاظ علم به عاقبت امور انجام داد، که وصی او بعدها گمراه و کافر نخواهد شد.

(1) و دیگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره براءت را برای قرائت بر مردم مکه به کسی داد که دریافته بود که امت او را بر وصایتش انتخاب خواهند کرد، و زمانی که این مأموریت ابتدا به غیر او واگذار شد دستور بازگشت داده و کار را به فرد اصلی سپرده و فرمود:

بدرستی که خداوند عزّ و جلّ به من وحی فرمود که این مأموریت را جز فردی همچون من انجام ندهد، و این دلیل بر خیانت کسی است که فکر کند امت او را بر وصیّش برگزید.

سپس جماعتی شفاعت این فرد بازگشته از ابلاغ سوره براءت و رفیقش را نزد پیامبر نمودند که این دو را نزد عمرو بن عاص - علم نفاق - در غزوه ذات السلاسل فرستد عمرو نیز آن دو را نگهبان لشکر خود ساخت.

و عاقبت کارشان را بجایی رساند که حتی هنگام وفات نیز آن دو را به خدمت - برده آزاد شده اش - اسامه بن زید فرستاده و امر فرمود که اطاعت او را نموده و گوش بفرمان او باشند، و آخرین چیزی که به امت سفارش می فرمود این بود که: «به لشکر اسامه برسید» و این کلام را برای اتمام حجّت در انتخاب منافقین بر صادقین بسیار تکرار فرمود.

ص: 572

(1) و اگر بخواهم تمام معایبی که بر غاصبین خلافت پیامبر نقل شده را بگویم کار به درازا خواهد کشید، و اینکه اولین فرد از این گروه چون در خور مسئولیت پذیرفته شده نبوده و از تفسیر سؤالاتی که میشد بی خبر بود عاجزانه درخواست استعفای از خلافت نمود و این همه حکایت از جهل او از آینده داشت.

سپس به ظلم خود ادامه داد و با این همه به جمع این گناه بزرگ راضی نشد تا اینکه خلافت را پس از خود به دیگری داد، پس فرد بعد از او آمد، او سفیه الرأی بود و احکامش مملوّ از قبح و طعن بود، و شمشیر برای آنکه صاحب او بود برداشت، و زنان اسیری که اکثر آنان حامله بودند را به شوهران ردّ کرد، و با اینکه من او را از قتال اهل قبله نهی کردم منزجر و ممنوع نشده به من گفت: تو با کافران مهربانی، و او در ستمی که به ایشان نموده بود به اسم کفر شایسته تر بود.

و پیوسته در احکام سیّد الأنام خطا می کرد و همیشه بر آن تقصیر نموده و می گفت:

«بیعت أبو بکر لغزش و خطا بود و تنها خدا شرّ آن را مصون داشت، پس هر کس به این روش دعوت نمود او را بکشید»، و او پیش از آن آشکارا می گفت: ای کاش من یک حسنه

از حسنات او داشتم و آرزو می کرد که يك موی در سینه او می بود. و غیر این سخنان اقوال متناقض دیگری گفت که موجب تأکید دلائل مدافعین اسلام بود.

(1) و در باب امر شوری و تأکید او بر آن چندان مرتکب ظلم و الحاد و فریب و فساد شد تا اینکه ضرر و زیان قصدش بر هیچ خردمندی پوشیده نماند.

ولی افراد امت دیگر در برابر کردار زشت سومی طاقت نیاورده و سریعا او را به هلاکت رساندند، پس میدان جنایتی که این گروه مرتکب شدند بر ظلم و کفر و نفاقشان توسعه یافته و قصد دست یازیدن به استیلاء بر امت را نمودند.

و تمام این اعمال برای سپری شدن مهلتی بود که خداوند به ابلیس داده بود، تا اینکه زمان آنها به آخر رسیده و بر کافران- به اتمام حجّت- وعده عذاب حتم و لازم گردیده و وعده- ثواب و عقاب- حقّ بسیار نزدیک شود، همان وعده ای که در قرآن بیان داشته که:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّ تَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، و این زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نماند، و صاحب الأمر

به جهت خیانت‌های آشکار غایب گردید، و کار فتنه و فساد دلها بجایی می رسد که نزدیکترین افراد به او دشمنترین افراد نسبت به آن جناب خواهند شد.

و در يك چنین هنگامه ای است که خداوند او را با لشکری غیبی یاری نموده و دین پیامبرش را بر دستان او بر همه ادیان تسلط و برتری می دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.

(1) و اما در پاسخ به مواردی از قرآن که خطابهای نامناسبی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیل تهجین و آزار و لوم آن جناب دارد با اینکه خداوند آن حضرت را در قرآن بر سایر انبیاء تفضیل و برتری داده، باری پروردگار متعال برای هر پیامبری يك دشمن از مشرکین قرار داده، همچنان که در قرآن فرموده، و به جهت اینکه منزلت پیامبر ما نزد خداوند از همه انبیاء بالاتر بود به همین خاطر رنج و محنت آن رسول گرامی از دشمنان شقی و منافق عظیم شد، آنان برای دفع نبوت و تکذیب او از هیچ آزاری مضایقه نکرده و هر تصدیق و تأیید او را نقض نمودند، و تمامی کفر و عناد و نفاق و الحاد دست به دست هم داده و با تمام تلاش سعی در ابطال دعوت و تغییر آیین و مخالفت سنت او کردند و با تمام کید و حيله دوستی وصی او را ملقب به زشتترین القاب نموده و جوی از وحشت و هراس و اعراض

ص: 575

و تحريك دشمنی به او ساختند، و قصد داشتند قرآن را تغییر داده و موارد فضل فضلا و کفر جماعت کافر و ظالم و بی انصاف و مشرک را از آن ساقط کنند.

(1) و خداوند به این کارشان واقف شده و فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْفَظُونَ عَلَيْنَا، وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، وَ پس از وفات پیامبر قرآن را بصورت کامل و مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بدون هیچ افتادگی حرف الف و لامی حاضر نمودند، و هنگامی که بر آنچه خداوند از اسامی اهل حق و باطل آشکار نموده بود واقف شدند و دریافتند اگر آن آشکار شود نقشه هایشان بر باد خواهد رفت گفتند: آنچه نزد ماست کافی بوده و نیازی به آن نداریم، و این مصداق آیه: **فَبَدَّلُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ** می باشد.**

سپس با ورود مسائل مشکلی که تأویل آن را نمی دانستند اجباراً برای برپایی پایه های کفر خود اقدام به جمع و تألیف و تضمین آن نمودند، و منادی ایشان فریاد زد که: هر که نزد او قسمتی از قرآن است آن را نزد ما آرد، و تألیف و نظم آن را به یکی از دشمنان اولیای خدا سپردند،

ص: 576

و او نیز کتاب را بنا به اختیار آنان جمع آوری نمود، بطوری که هر اندیشمندی متوجه اختلال تمییز و افترای آنها می شد، و موارد سود و زیان خود را ترك گفته و بر آنچه موجب تناکر و تنافر ایشان بود افزودند، و خداوند خود نیک دانسته بود که این آشکار و مبین خواهد شد، پس فرمود: ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، و بر اهل خرد و بینش؛ عیب و سخن ناصوابشان همچو روز روشن شد.

(1) و آزاری که از ناحیه جماعت ملحد متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شده بود در آیه: وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا ظَاهِرًا و نمایان شد، خداوند برای پیامبرش تمام احداثی که پس از او در قرآن ظاهر می سازند را در آیه: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ بِهِ او یادآوری فرمود، یعنی: ای محمد هیچ پیامبری نیست که از شدت آنچه از نفاق قوم و عقوق دیده آرزوی مفارقت از ایشان و انتقال به سرای اقامت را کند جز اینکه شیطان معرض به دشمنی او پس از فقدانش در کتابی که نازل نموده القای ذم و قدح و طعن او را می نماید، پس خداوند بنوعی آن را از قلوب اهل ایمان محو و نابود می کند که آن را نمی پذیرند و به آن جز قلوب اهل نفاق و جاهل کس دیگری گوش نمی سپارد،

و خداوند آیات خود را به گونه ای تحکیم و استوار می سازد که دوستان و اولیای خود را از گمراهی و دشمنی و پیروی اهل کفر و طغیان پاسداری و حمایت فرماید، همانها که خداوند رضا نداد که ایشان را مانند چهارپایان قرار دهد تا اینکه فرمود: **بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا**.

(1) پس ای زندیق در این حرفها خوب فکر و تأمل کرده و به آن عمل کن، و این را بدان بیش از آنچه باید سؤال کنی پرسیدی، و من نیز به جهت کمبود حاملان علم و قلت مشتاقان در خواستش در تفسیر آنچه باید بگویم بسی اقتصار نمودم، و در همین مقدار کمی که برایت بیان داشتم حجّتی بالغ برای اهل خرد می باشد.

فرد زندیق پرسید: همین قدر مرا کافی است ای امیر المؤمنین، و به جهت اینکه مرا از کوری شرك و تاریکی دروغ و کذب رهنمایی؛ خدا جزای خیرت دهد، و به پاداش اخروی مأجور گردی، که او بر هر چیزی قادر و توانا است، و صلوات و سلام بسیار خداوند در اول و آخر بر نورهای هدایت و اعلام مخلوقات: محمد و آل او که اصحاب دلالات و اضحاتند.

[خطبه آن حضرت - علیه السلام - پس از بیعت]

[خطبه آن حضرت - علیه السلام - پس از بیعت]

(2) 138- و از اصبع بن نباته نقل است که گفت: چون با امیر المؤمنین علیه السلام بر خلافت بیعت شد عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر گذاشت و برده او را بتن نمود و نعل آن حضرت را به پا کرد

و شمشیرش را به کمر بسته و به منبر رفت و با تمکّن جلوس نمود و انگشتان در هم نمود و زیر شکم نهاد و فرمود:

ای گروه مردم از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید، این سبب علم است و این شیره دهان رسول خدا است، اینست که رسول خدا بخوبی در نای من فرو ریخته از من پرسید که علم اولین و آخرین نزد من است!!.

بخدا سوگند اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به أهل تورات و أهل انجیل و أهل زبور و أهل قرآن به کتب آسمانی خود بگونه ای فتوی دهم که هر کدام از آن کتب به زبان آمده و بگوید: «درست گفت علیّ، براستی شما را به همان فتوی داد که خداوند در من نازل فرموده»، و شما که شبانه روز قرآن می خوانید در میان شما کسی هست که بداند چه در آن نازل شده؟ و اگر بیش از يك آیه در قرآن نبود شما را تا روز قیامت خبر میدادم به آنچه بود و باشد و خواهد بود، و آن اینست: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** - رعد 39.

سپس فرمود: از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که سوگند بخدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر مرا از هر آیه ای سؤال کنید که در شب نازل شده یا روز، در شهر مکه نازل شده یا در شهر مدینه فرو آمده، در سفر بر آن حضرت نازل یا در حضر،

ص: 579

ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد یا متشابه، تأویلش باشد یا تنزیل آن به شما خبر دهم.

(1) در اینجا مردی برخاسته و گفت: ای امیر مؤمنان آیا خدایت را دیده ای؟ پس آن حضرت همان گونه که قبلاً گذشت به او پاسخ فرمود.

سپس آن حضرت تکرار فرمود که: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید!

پس یکنفر از پایین مجلس برخاسته و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا به انجام عملی راهنمایی فرما که بخاطر آن خدا مرا از آتش رهانده و داخل بهشت فرماید!

فرمود: بشنو و بفهم و یقین کن، دنیا بر سه رکن و پایه استوار است، به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند، و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نرزد، و به درویش شکیبا، پس هنگامی که دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دریغ کند و فقیر صبر نکند؛ وای! صد وای! در یک چنین روزگاری نزدیک است که زمین پس از پذیرش ایمان به کفر سابق خود بازگردد!

ای سؤال کننده! کثرت مساجد و جماعتی که تشنان با هم فراهم است و دلشان پراکنده تو را نفریبد، پس همانا مردمان سه قسمند: زاهد، و راغب، و صابر.

ص: 580

اما زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدان چه از دستش رود محزون گردد، و اما فرد صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت روگرداند برای اینکه بدانجامی آن را میداند، ولی فرد راغب به دنیا باک ندارد که از حلالش بدست آرد یا حرام.

عرض کرد: ای امیر مؤمنان نشانه مؤمن در این زمان چیست؟

فرمود: به دوست خدا نگریسته و از او تبعیت کند، و به دشمن خدا نظر کرده و از او تبری و بیزاری جوید هر چند که او دوست و خویش او باشد.

عرض کرد: بخدا سوگند که راست گفתי ای امیر مؤمنان! این را گفت و از دیده پنهان شد. حضرت فرمود: او برادرم خضر علیه السلام بود!

[پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کوّاء]

[پاسخ آن حضرت - علیه السلام - به پرسشهای ابن کوّاء]

(1) 139- و از اصیغ بن نباته نقل است که گفت: حضرت امیر علیه السلام بر منبر کوفه پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود: ای مردم، از من بپرسید زیرا در اطراف و جوانب من علم بسیار است.

پس ابن کوّاء برخاسته و گفت: ای امیر مؤمنان تفسیر وَ الدَّارِیَاتِ ذُرُوءاً چیست؟

فرمود: بادها.

پرسید: معنی فَأَلْحَامِیَاتٍ وَ قُرّاً چیست؟ فرمود: یعنی ابرها.

ص: 581

(1) پرسید: فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا چيست؟ فرمود: یعنی کشتی ها.

پرسید: فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً چيست؟ فرمود: فرشتگان.

پرسید: ای امیر المؤمنین، من برخی آیات قرآن را ناقض هم یافته ام.

فرمود: مادرت در عزایت باد! آیات کتاب خدا همه اش تصدیق کننده هم است، نه ناقض و ردکننده هم! هر چه به خاطرت می آید بپرس! گفت: ای امیر المؤمنین، در آیه ای فرماید: رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، و در دیگری فرموده: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و در جای دیگر فرموده: قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟! فرمود: مادرت در عزایت باد! ای ابن کواء، این مشرق است، این هم مغرب، و اما آیه رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ به تحقیق که مشرق زمستان بر حدی و مشرق تابستان نیز بر حدی است، آیا این را از دوری و نزدیکی شمس در نمی یابی؟ و اما آیه: رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ آن سیصد و شصت برج دارد، هر روز در برجی حاضر و از برجی دیگر غایب می شود، و فقط در سال دیگر در همان روز به همان برج باز میگردد.

ص: 582

(1) گفت: ای امیر المؤمنین، فاصله جای پای شما تا عرش پروردگار چقدر است؟

فرمود: مادرت در عزایت باد! برای آموختن سؤال کن نه عناد و لجاج، فاصله از جای پای من تا عرش پروردگارم گفتن

لا إله إلا الله

از روی اخلاص است.

گفت: ای امیر المؤمنین، گفتن لا إله إلا الله چه ثواب و پاداشی دارد؟

فرمود: هر که از سر اخلاص

لا إله إلا الله

بگوید تمام گناهانش همچون پاك شدن حرفی سیاه از تصویری سفید محو شود، و اگر برای بار دوم مخلصانه بگوید:

«لا إله إلا الله»

در بهای آسمان و صفوف فرشتگان از هم باز شوند تا آنجا که گروهی از فرشتگان به جماعت دیگر گوید: برای عظمت خدا خشوع کنید، و اگر سوم بار از روی اخلاص کلمه

«لا إله إلا الله»

را بر زبان جاری سازد زیر عرش از حرکت باز ایستاده و مخاطب خداوند جلیل واقع شده که: «آرام گیر، که به عزت و جلالم قسم گوینده ات را در هر حالی که باشد می آمرزم»، سپس این آیه را تلاوت کرد: **إِلَيْهِ يَصَّعْدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** - فاطر (35): 10، یعنی وقتی کردارش صالح باشد قول و کلامش بالا رود.

پرسید: ای امیر المؤمنین قوس قزح چیست؟

ص: 583

(1) فرمود: مادرت در عزایت بادا! ای ابن کَوّاء مگو: «قوس قزح» زیرا قزح نام شیطان است، بلکه بگو: «قوس الله» و آن هر گاه ظاهر گردد ارزانی و فراوانی بسیار آشکار گردد.

گفت: مجرّه ای که در آسمان است چیست؟

فرمود: آن کهکشان است، و آن موجب امان اهل زمین از غرق شدن میباشد، و از همان بود که خداوند قوم نوح را به آبی سیل آسا غرق نمود.

پرسید: ای امیر المؤمنین، سیاهی که در قمر ظاهر است چیست؟

فرمود: الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، مردی کور از پرسشی کور سؤال می کند! مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً - إسرء: 12.

پرسید: ای امیر المؤمنین، مرا خبر ده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله؟

فرمود: از کدامیک از ایشان می پرسی؟

گفت: ای امیر المؤمنین، از ابو ذرّ غفاریّ.

ص: 584

(1) فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هیچ احدی از ابو ذر در قول و فعل راستگوتر نیست».

پرسید: ای امیر المؤمنین، سلمان فارسی چگونه بود؟

فرمود: به به! سلمان از ما اهل بیت است، او کسی همچون لقمان حکیم بود که علم اول و آخر را می دانست.

پرسید: ای امیر المؤمنین، حذیفه بن یمان چگونه بود؟

فرمود: او کسی بود که به نامهای منافقین آگاه بود، اگر سؤالات حدود الهی را از او پرسید او را بر تمام آنها عالم و دانا می یابید.

پرسید: ای امیر المؤمنین، عمار بن یاسر چگونه بود.

فرمود: او فردی بود که خداوند گوشت و خونس را از تماس آتش حرام فرمود.

پرسید: ای امیر المؤمنین، از خودت برایم بفرماید؟

فرمود: من این گونه ام که چون سؤال کنی پاسخ گویم و چون ساکت شوی من شروع می کنم.

(1) پرسید: ای امیر المؤمنین، تفسیر آیه: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - كهف: 103 تا آخر چیست؟

فرمود: منظور کافران اهل کتاب؛ یهود و نصاری است، آنان ابتدا بر حق بودند پس در دین خود بدعت نهادند در حالی که می پنداشتند که کاری نیک انجام می دهند.

سپس آن حضرت از منبر پایین آمده و دست مبارک خود را بر دوش ابن کوّاء زده و فرمود: ای ابن کوّاء تو از اهل نهروان و خوارج دور نیستی!

عرض کرد: ای امیر المؤمنین، من اراده جز تو را نمی کنم و جز تو را نمی خواهم.

اصبغ بن نباته گوید: ما ابن کوّاء را در روز نهروان دیدیم، به او گفتند: مادرت در عزایت باد! دیروز آن همه پرسش از امیر المؤمنین کردی، و امروز با او می جنگی؟! در همین حال یکی مردی را دیدیم که بدو حمله برده و با یک طعن هلاکش ساخت.

(2) 140- و از امام صادق از آباء گرامش از حضرت علیّ علیهم السلام نقل است که فرمود: از من پیرامون آیات قرآن سؤال کنید، که بخدا قسم هیچ آیه ای از آن در شب و در روز، و نه در مسیر

ص: 586

و نه در شهر نازل نشد جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر من تلاوت فرموده و از تأویلش باخبرم ساخت.

پس این کواء برخاسته و گفت: ای امیر المؤمنین، آن آیاتی که در غیاب شما بر آن حضرت نازل می شد چگونه بود؟

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را رسم بر این بود که در يك چنین حالتی وقتی از راه می رسیدم آن را بر من قرائت نموده و می فرمود: ای علی خداوند متعال این آیات را در غیابت بر من نازل فرمود که تأویلش این است، و تنزیل و تأویل آن را به من می آموخت.

(1) 141- در تاریخ آمده است که حضرت امیر علیه السلام در حال ایراد خطبه ای فرمود: از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که بخدا قسم اگر از هر فتنه ای که موجب گمراهی صد تن و هدایت صد تن باشد پرسید من شما را از ناعق و سائق (عامل و محرک) آن تا روز قیامت مطلع می گردانم.

در اینجا فردی برخاسته و گفت: ای امیر المؤمنین، سر و ریش من چند طاق مو دارد؟

فرمود: بخدا قسم که خلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این کلامت باخبر ساخته،

ص: 587

و بی شك بر سر طاق موی سر تو فرشته ای است که تو را لعن می کند، و بر هر طاق موی ریش تو نیز شیطانی است که تو را تحریک کرده و تکان می دهد، و این را بدان که در خانه تو بره ای است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بقتل می رساند، این مصداق همانی است که به تو خبر دادم، و اگر این پرسش تو برهان مشکلی نداشت به تو پاسخ می دادم، ولی نشانه و آیت آن همان است که تو را از لعن تو ویره ملعونت خیردار نمودم.

و فرزند آن فرد سائل آن وقت کودکی بود که بر روی دست راه می رفت، پس هنگامی که ماجرای امام حسین علیه السلام پیش آمد، متولی قتل او شد (1)، و همان شد که امیر المؤمنین علیه السلام پیش بینی کرده بود.

ص: 588

احتجاج حضرت امیر علیه السلام بر قائلین به رأی در احکام شرع و نکوهش اختلاف علما در فتوی و دخالت افراد نااهل در احکام میان مردم و بیان وجه اختلاف در دین و روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله

[بیانات آن حضرت - علیه السلام - در باب بدعتها و رأی و قیاس]

[بیانات آن حضرت - علیه السلام - در باب بدعتها و رأی و قیاس]

(1) 143- نقل است که حضرت امیر علیه السلام فرموده: دو نفر در پیشگاه خداوند مبعوضترین مردمند: یکی آنکه خداوند او را به خود واگذارده است و از راه راست منحرف گشته، و بدون دانش و راهنما حرکت می کند، به سخنان ساختگی و دور از حق و حقیقت و بدعتهای خویش سخت دل بسته، و به سرعت در راه گمراه ساختن مردم گام بر می دارد، و برای افرادی که فریض را بخورند فتنه است، وی از مسیر هدایت پیشینیان گمراه گشته؛ و گمراه کننده کسانی است که در زندگی و پس از مرگش تابع او شوند، او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می کشد و همواره در گرو گناهان خویش نیز هست!

دوم کسی که مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حيله و تزویر در میان مردم نادان پیش می رود، در تاریکیهای فتنه و فساد به تندی قدم بر می دارد، [از نماز و روزه هم دم می زند] منافع صلح و مسالمت را نمی پذیرد، انسان نماها؛ وی را عالم و دانشمند می خوانند ولی عالم نیست. از صبح علی الطلوع تا به شب همچنان به جمع آوری چیزهایی می پردازد که کم آن از زیادش بهتر است، تا آنجا که خود را از آبهای گندیده جهل سیر سازد، و به

خیال خود گنجی فراهم ساخته، در صورتی که فائده ای در آن یافت نمی شود، او در بین مردم به مسند قضا تکیه زده، و بر عهده گرفته، که آنچه بر دیگران مشتبه شده روشن سازد، گمان نکند در آنچه او منکر است دانشی وجود داشته باشد و جز معتقدات خویش روش درستی سراغ ندارد، اگر چیزی را به چیزی قیاس کند نظر خویش را تکذیب نکند [و اگر مطلبی بر او تاریک باشد برای جهلی که در خود سراغ دارد آن را پنهان می کند] تا نگویند: نمی داند، اگر با قاضی پیشین مخالفت می کند اطمینان ندارد که قاضی پس از او حکم او را نقض نکند، و اگر با مشکلی روبرو شود یک سری حرفهای توخالی را پیش خود جمع و جور می کند و به نتیجه آن قاطع می گردد، در برابر شبهات فراوان همچون تارهای عنکبوت می باشد، حتی خودش هم نمی داند درست حکم کرده یا به خطا، اگر صحیح گفته باشد می ترسد خطا رفته باشد، و اگر اشتباه نموده امید دارد صحیح از آب درآید، نادانی است که در تاریکیهای جهالت سرگردان است، همچون نابینایی که در ظلمات پرخطر، به راه خود ادامه می دهد، او نسبت به رأی خود همانند تارهای عنکبوتی است که اگر آتش از آن بگذرد بهیچ وجه متوجه نگردد. در علم؛ ریشه دار و قاطع نیست تا بهره برد. همانند بادهای تندی که گیاهان خشک را درهم می شکنند، او نیز احادیث و روایات را درهم می ریزد، تا به خیال خود از آن نتیجه ای بدست آورد. بخدا سوگند نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم، حق را از باطل جدا سازد، و نه برای مقامی

که به او تقویض شده اهلیت دارد، باور نمی کند ما ورای آنچه انکار کرده دانشی وجود دارد، و غیر از آنچه او فهمیده نظریه دیگری. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می کند، زیرا او خود به جهالت خویش آگاه است، خونهایی که از داوری ستمگرانه اش ریخته شده صیحه می کشند، و میراثهایی که به ناحق به دیگران داده فریاد می زنند. شکایت به خدا می برم، از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می کنند، و در گمراهی جان می دهند. از آنچه نداند پوزش نمی طلبد، و هر فتوا و حکمی از او در ماتم و شیون است، و مواریث از دست او می نالند، و بخاطر حکم و قضای او فرج حرام حلال؛ و فرج حلال حرام می شود، ما را از اهل آن می ستاند و به ناهل می دهد.

(1) 144- و نقل است که آن حضرت علیه السلام پس از آن فرمود:

ای مردم، بر شما باد به طاعت و شناخت کسی که به شناختش معذور نیستید، زیرا که آن علمی که آدم علیه السلام بدان فرود آمد، و همه آنچه پیمبران بدان واسطه برتری جستند تا برسد به پیغمبر شما خاتم النبیین همگی نزد عترت پیغمبرتان محمد صلی الله علیه و آله است، پس در کجا سرگردان شده و بکجا می روید؟ ای کننده شده گان از صلبهای أصحاب کشتی [نوح] مثل عترت در میانتان

ص: 592

همچون کشتی نوح است، پس بر آن سوار شوید، و همچون نجات یافتگان در آن کشتی؛ هر که بر آن درآید نیز نجات یابد، و من به آنچه می گویم به سوگند درست گرو این گفتار هستم، و سخن زور نمی گویم، و وای بر آنکه روی برتابد، سپس وای بر آن کس که روی برتابد، آیا این حدیث پیغمبرتان در حجّ وداع به شما نرسیده که فرمود: «در میان شما دو چیز سنگین و گران بها می گذارم، اگر بدان چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نشوید:

قرآن و عترت من اهل بیتم، و این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من درآیند، پس بنگرید چگونه در باره آن دو رفتار کنید»، بدانید که این آب خوشگوار و شیرین است پس بیاشامید، و آن دیگر آب شور و تلخ است و از آن پرهیزید.

[احتجاج آن حضرت - علیه السلام - با رأس الیهود]

[احتجاج آن حضرت - علیه السلام - با رأس الیهود]

(1) 145- از حضرت امیر علیه السلام نقل است که به رأس الیهود فرمود: شما در دینتان چند فرقه شدید؟ گفت: بر چند و چند فرقه.

حضرت علیه السلام فرمود: کذب بافتی! سپس روی به مردم نموده و فرمود: بخدا قسم اگر مسند برآیم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات و اهل انجیل و اهل زبور و اهل قرآن به کتاب خودشان قضاء و داوری نمایم.

ص: 593

یهود هفتاد و یک فرقه شد، که هفتاد فرقه اش جهنمی و تنها یک فرقه اش اهل بهشت است، و آن همان فرقه ای است که از یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام پیروی کردند.

و نصاری هفتاد و دو فرقه شدند، هفتاد و یک فرقه اش اهل دوزخ و تنها یک فرقه ایشان اهل بهشت شدند، و آن همان گروهی است که از شمعون وصی عیسی علیه السلام پیروی کردند.

و این امت نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد، که هفتاد و دو تای آنها در آتشند و تنها یک فرقه اش اهل بهشتند، و آن فرقه ای است که از وصی محمد صلی الله علیه و آله پیروی خواهند کرد- در این حال دست مبارك خود را بر سینه اش زد- سپس فرمود:

سیزده فرقه از آن هفتاد و سه فرقه تماما دوستی و مودت مرا می پذیرند، که تنها یکی از این سیزده فرقه اهل بهشتند، و ایشان گروه میانه رو هستند، و دوازده فرقه الباقی همه اهل آتشند.

[بیانات آن حضرت - علیه السلام - در باره روزگار فتنه]

[بیانات آن حضرت - علیه السلام - در باره روزگار فتنه]

(1) 146- از مسعدة بن صدقه، از حضرت صادق علیه السلام نقل است که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود که:

ص: 594

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «شما چگونه خواهید بود وقتی که گرفتار فتنه ای شوید که در آن محیط افراد صغیر آن جوان شوند (کنایه از امتداد آن دارد) و پیران در آن فرسوده گردند، و بنوعی که جمعی آن را سنت و آیین خویش سازند، و اگر تغییر یابد اعتراض کرده و گویند که فعل منکری آورده، در آن محیط سنت دستخوش تغییر شده و گرفتاری شدید گردد، و زن و بچه به اسیری گرفته شوند و آن فتنه همچون آتشی که هیزم را در بر میگیرد ایشان را گرفته و می سوزاند، و مانند سنگ زیرین آسیاب تمام درد را می چشند، مردم به غیر دین تقیه کنند و بدون عمل تنها می آموزند، و دنیا را با عمل به آخرت طلب می کنند».

سپس امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که گروهی از اهل بیت و شیعیان مخصوصش وی را همراهی می کردند بر منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا؛ فرمود:

والیان پیش از ما متصدی کارهایی بزرگ و امرهایی عظیم شدند و از روی عمد با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند، و اگر من مردم را از آن منع و امر به ترك آن نمایم، و بخواهم ایشان را به همان جایی که رسول خدا خواسته بود برگردانم، تمام لشکر من از اطراف من پراکنده شوند، تا جایی که فقط من و معدودی از شیعیانم باقی بمانیم، همانها که به فضل

و امامت من از کتاب خدا و سنت پیامبر معرفت یافته اند، فکر می کنید اگر من شما را امر کنم که مقام ابراهیم علیه السلام را به همان جا که رسول خدا گذارده بود برگردانید، و فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام رد کنید، و صاع و مد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همان میزان سابق بازگردانید، و امر کنم که زمینهایی که خود پیغمبر برای افراد مشخصی قرار داده بود به ایشان پس دهید، و خانه جعفر بن ابی طالب را به ورثه اش باز پس داده و آن را خراب نموده و از مسجد خارج کنم، و خمس را به اهل آن دهم، و هر قضای به جوری را رد کنم، و زن و بچه اسیر بنی تغلب را آزاد کنم، و آنچه از زمین خیبر تقسیم شده همه را برگردانم، و دیوان عطا را تعطیل کرده، و همانند رسول خدا آن را عطا کنم، و آن را دست به دست توانگران قرار ندهم چه خواهد شد؟!.

(1) بخدا سوگند، به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند؛ که یکی از افراد جنگجوی لشکر که شمشیرش با ما بود فریاد زد:

«اسلام و اهل آن هلاک شد، سنت عمر دستخوش تغییر شد! او از اقامه نماز به جماعت در ماه رمضان نهی کرد!» تا اینکه ترسیدم نکند در ناحیه ای از لشکر بر من شورش شود،

ص: 596

بار خدایا از این همه گرفتاری که از جانب سران گمراهی و داعیان به آتش به من و این امت رسید تنها به تو اظهار شکایت می کنم!

و بالاتر از همه سهم ذوی القربی یا همان خویشاوندانی است که خداوند درباره اشان فرموده: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ** **وَاللرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ** و این تنها مختص ما است **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ - انفال: 41** بخدا که منظور از ذوی القربی ماییم، همانها که خداوند ایشان را مقرون به خود و پیامبرش فرموده. پس فرمود: برای ما در صدقه هیچ نصیبی قرار نداد، خداوند سبحان پیامبر خود و ما را اکرام داشت از اینکه به ما اوساخ اموال مردم را بخوراند.

[بیانات آن حضرت - علیه السلام - در علت اختلاف حدیث]

[بیانات آن حضرت - علیه السلام - در علت اختلاف حدیث]

(1) پس يك مردی پرسید: من چیزهای بسیاری از قرآن و روایات نبویّ از سلمان و أبو ذرّ و مقداد شنیده ام که با آنچه در نزد مردم است مغایر می باشد و باز از شما چیزی در تصدیق آنچه شنیده ام می شنوم، و در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث نبویّ می بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می دانید، آیا معتقدید که مردم عمداً به رسول خدا دروغ می بندند و قرآن را به آراء خود تفسیر می کنند؟

ص: 597

(1) گفت: آن حضرت متوجه من شده و فرمود: پرسشی کردی اکنون پاسخش را بفهم، همانا نزد مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره درست و نادرست همه هست، و در زمان آن حضرت مردم بر او دروغ بستند تا آنکه میانشان برخاسته و فرمود: «ای مردم همانا دروغ بندان بر من زیاد شده اند هر که عمدا به من دروغ بندد باید جای نشستن خود را در دوزخ بیابد».

همانا حدیث از چهار طریقی که پنجمی ندارد به تو می رسد:

أول: فرد منافقی که تظاهر به ایمان می کند و اسلام ساختگی دارد و از روی عمد دروغ بستن به پیغمبر صلی الله علیه و آله پروا ندارد و آن را گناه نمی شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است از او نپذیرفته و تصدیقش نمی کنند لیکن مردم می گویند این شخص همدم پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و او را دیده و از او شنیده و از او گرفته، پس مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند، در صورتی که خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خبر داده و ایشان را وصف نموده، پس اهل نفاق پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده مانده و به رهبران گمراهی و جماعتی که مردم را با باطل و تهمت به دوزخ خوانند پیوستند، و آنان پستهای حساسشان دادند و برگردن مردمشان سوار کردند

ص: 598

و به وسیله آنان دنیا را به دست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیا میروند مگر آن را که خدا نگهدارد، این بود یکی از چهار نفر.

(1) دوم: کسی که چیزی از آن حضرت شنیده و آن را درست نفهمیده و بغلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است، به آن معتقد است و عمل می کند و به دیگران می رساند و می گوید من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، اگر مسلمین بدانند که او غلط رفته از او نخواهند پذیرفت و اگر هم خودش بداند اشتباه کرده، آن را رها کند.

سوم: شخصی که چیزی از آن حضرت شنیده که به آن امر می فرمود سپس پیغمبر از آن نهی کرده و او آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده سپس آن حضرت به آن امر فرموده و او اطلاع نیافته، پس او منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده اگر او بداند منسوخ است ترکش کند و اگر مسلمین هنگام شنیدن بدانند منسوخ است ترکش کنند.

چهارم: شخصی که بر خدا و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ نبسته و دروغ را از ترس خدا و احترام پیغمبر مبعوض دارد، و هیچ قصدی هم به آن ندارد (فراموشش نکرده) بلکه آنچه شنیده چنان که بوده حفظ کرده و همچنان که شنیده نقل کرده، به آن نيفزوده و از آن کم نکرده ناسخ را حفظ کرده و بدان عمل کرده و منسوخ را شناخته و از آن دوری کرده،

ص: 599

و عام و خاص را دریافته و هر کدام را در موضع خود قرار داده و به متشابه و محکم واقف است.

(1) و گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دو طریق سخن میفرمود: سخنی عام و سخنی خاص، گاهی فردی آن را می شنید که هیچ شناختی از آنچه منظور خدا و پیامبر بود نداشت، و آن را حمل نموده و بدون معرفت به معنی و قصد آن و اینکه دلیل آن سخن چه بوده همه و همه را توجیه می کرد، و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت نمی پرسیدند و فهم جویی نمی کردند، و دوست داشتند که فردی بیابانی و رهگذر بیاید و از پیغمبر پرسد تا آنان بشنوند، و تنها من بودم که تمام مطالب را پرسیده و حفظ می داشتم، و این وجوه اختلاف مردمان و علت خلاف در روایات و تفسیر ایشان است.

[بیان رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در باره دجال]

[بیان رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در باره دجال]

(2) 147- از یحییٰ حضمی نقل است که گفت: از حضرت امیر علیه السلام شنیدم می فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارك خود بر زانوی من نهاده و خوابیده بود و ما نزد او نشستیم بودیم که حرف از دجال به میان آمد، به من گفتند: دجال کیست؟

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورتی سرخ بیدار شده و فرمود: در چه موضوعی سخن می گوئید؟ عرض کردم: ای رسول خدا، مرا از دجال پرسیدند.

ص: 600

فرمود: من از برای شما از غیر دجال می ترسم، گفتم: ای نبی الله آن چیست؟ فرمود: از والیان گمراه و گمراه کننده ای که پس از من خون عترت مرا می ریزند، من با هر که با آنان بجنگد در جنگم، و با هر که با ایشان آشتی باشد در آشتی و صلحم.

ص: 601

- همچنان که در صفحه 61 وعده کرده بودیم اینک توضیح مطلب:

جناب استاد غفّاری- ائده الله- در شرح مشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن شرح حال محمد بن قاسم استرآبادی مفسّر به نقد تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته، و با ذکر شواهدی از کتاب؛ آن را تضعیف نموده اند و انتساب آن را به ساحت معصومین بدور و حتّی به فرد مسلمان امامی مذهب پایبند به اصول امامیه محال می دانند، و یکی از مواردی که معظّم له ذکر فرموده اند همین مطلب منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن حضرت دلیل عدم عذاب اَبو جهل را تولّد عکرمه دانسته که خداوند به همین خاطر آن را از وی منع فرموده، ایشان می گویند: «باید دانست که این ذرّیه طیّبه! را ارباب تاریخ و تراجم جزء دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله نام برده و در باره او یعنی عکرمه گویند:

«كان شديد العداوة لرسول الله صلى الله عليه وآله في الجاهليّة»، و اسد الغابة گوید: «و من أشبه أباه فما ظلم» یعنی: «هر کس به پدرش مشابه باشد ستم نکرده»، و وی را در جاهلیّت در دشمنی رسول خدا همگام پدرش همی دانند، و در غزوه احد فرمانده ستون چپ لشکر مشرکین بوده، و در غزوه بدر چند تن از مسلمانان را بقتل رسانیده که از جمله آنان رافع بن معلى بن- لوزان است، و دشمنی این ذرّیه طیّبه! با امیر المؤمنین علیه السلام برای آنان که با تاریخ اسلام آشنا نیستند محلّ تردید نیست، و توجیه به اینکه مراد فردی از نسل عکرمه است بی وجه است، زیرا علمای انساب و ارباب سیر جملگی نصّ صریح دارند که وی پس از خود کسی را نگذاشت و گویند: «لیس لعکرمه عقب و انقض نسل ابي جهل إلا من بناته». و نیز این ذرّیه طیّبه! از آن چند تنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هر کجا اینان دیده شدند آنها را بکشند و لو پناه به پرده خانه کعبه برده باشند یا در زیر پرده خانه پنهان شده باشند، و بدین خاطر به یمن فرار کرد». (نقل از کتاب فقیه مترجم، ج 6 ص 517-513) و زرکلی در اعلام ضمن شرح حال او گوید: «و أسلم عکرمه بعد فتح مکه. و حسن إسلامه، فشهد الوقائع، و ولي الأعمال لأبي بكر، و استشهد في اليرموك (سنة 13)، أو يوم مرج الصفر، و عمره 62 سنة. و في الحديث:

«لا تؤذوا الأحياء بسبب الموتى»

، قال المبرّد:

فنهى عن سبّ أبي جهل من أجل عکرمه».

ص: 602

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

